متعینه صوبه و جماعه داران نوکر خود تکلیف نموده هیچکس از خوف
فساد راجپوتانه که در انوقت اجیت سنگه والد راجه جسونت
سنگه زمیندار متوفی علی الخصوص که دران بین در کدام اس
باتفاق او سر بشورش بر داشته بود قبول نمیکرد کاظم بیک
از روی تهور و جلادت نیابت را بذیرفته ماند شجاعت خان
بجهت تجویز منصب مناسب نموده بهمدرین سال امانت خان
دیوان صوبه که بتقدیم خدمت و حسن تردد در امور مالی و ما
بلیغ وجهی بر دافت از فرط لطف حضرت شاهنشاهی باضافه
منصب که از اصل و اضافه دو هزاری ذات و خطاب معتمد خانی
باشد مفتخر و مباهی گشت و ضمیمه دیوان صوبه احمد آباد و متصدی
گری بندر سورت از تغیر مختار خان تفویض یافت و سید محسن
برادر زاده او رئیس خان او باشد به نیابت دیوانی مقرر گردید

تمت بالخیر والعافیه

۱۹ صفر سنه ۱۳۰۰ هجری

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

که اینخبر در گجرات و جودهپور چه افواهی و چه از گفتن مردم بقیاس
شهرت یافت از آنجا که تمامی سپاه و بیشتر اهالی شهر از سکنه
بلاد احمدآباد بودند از استماع اینخبر اسیمه شدند و دست از نوکری
کشیده رو باحمدآباد آوردند حتی بعضی از [نفقت] نکرده پیشه طریق اغوا
باینها برداخته شرح حقیقت حال سپاه خود را القاضی القضات
قاضی عبدالله که واسطه عرض معروض او بود نوشت بعرض
مقدس معلی رسید از آنجا که در رکاب ظفر انتساب بنابر تمشیت مهم
دکهن فوج و سرداران مطلوب بودند تعین شدند دیگری بجای او
و مهام دیگر اقتضا نداشت و از بند و بست و نظم و نسق صوبه احمدآباد
و نقش کاردانی و شجاعت کارطلب خان در پیشگاه خلافت
و جهانبانی درست نشسته بود رای جهان آرا چنان اقتضا کرد
که فوجداری جودهپور بضمیمه صوبه داری احمدآباد متعلق باشد
مراحم پادشاهانه از مساعدت بخت بلند و طالع ارجمند شامل حال
او شده صوبه گجرات اصالةً از تغیر فرق کلاهی پادشاهزاده عالیجاه و
فوجداری جودهپور بضمیمه آن باضافه منصب از اصل و اضافه

شاه وفق استدعا به بندر عباسی متعلقه ایران دوباره نوشت
که چند غراب بمسقط فرستاده محمد اکبر با همراهانش را راکب ساخته
رسانند و ناظمان و محافظان طرق بمکان خود ها لوازم استقبال
شرائط ضیافت با داب بادشاهانه بجا آورده از بندر عباسی
باصفهان رسانند حکم اشرف عز صدور یافت که اخبار داخل
وقائع حضور نمایند و بادشاهزاده عالیجاه محمد اعظم شاه بهادر بتعاقب
او مامور بیلغار رفت که معاودت نموده برکاب ظفر انتساب پیوندد
و شیر افکن خان از بهلول شیرانی بفوجداری جونه گده دفعه ثانی
سرفرازی یافت و مختار خان از تغیر معتمد خان از بندر بمتصدی گری
بندر سورت خلعت پوشید و در سال هزار و نود و نه چون عنایت
خان فوجداری جودهپور ودیعت حیات سپرده بود و بعد رسیدن
این واقعه بعرض اقدس اعلی حکم والا اشرف نفاذ یافت
که کار طلب خان بجودهپور رفته خبردار باشد چنانچه او بدان صوب
رفته بضبط و ربط مهام آنجا پرداخت و در حضور اقدس تجویز
نیابت صوبداری احمد آباد بدیگری در پیش شد و هنوز مقرر نشده بود

که اینخبر در گجرات و جودهپور چه افواه و چه از گفتن مردم بقیاس
شهرت یافت از آنجا که تمامی سپاه و همراهانش از سکنه
بلاد احمدآباد بودند از استماع اینخبر اسیمه شده دست از نوکری
نفقت
کشیده رو باحمدآباد آوردند چنانچه بعضی از نسا گرد بپیشه طریق مواسا
با آنها برداخته شرح حقیقت حال سپاه خود را القاضی القضات
قاضی عبدالله که واسطی عرض معروض او بود نوشت بعرض
مقدس معلی رسید از آنجا که در کار ... ظاهر انتساب بنابر تمشیت مهم
بجاست
دکهن فوج و سرداران مطلوب بودند تعیین شدند دیگری را بهمو
و مهام دیگر اقتضا نداشت و از نیز دولت و نظم و نسق صوبه احمدآباد
ونقش کاردانی و شجاعت کاردانان شان در پیشگاه خلافت
وجهانبانی درست نشسته بود و رای جهان آرا چنان اقتضا کرد
که فوجداری جودهپور بضمیمه صوبه داری احمدآباد متعلق بیاشد
مراحم بادشاهانه از مساعدت بخت بلند و طالع ارجمند شامل حال
او شده صوبه گجرات اصالةً از تغیر کلای بادشاهزاده عالیجاه و
فوجداری جودهپور بضمیمه آن باضافه منصب از اصل و اضافه

شاه وفق استدعا به بندر عباسی متعلقهٔ ایران و دبا و نوشت
که چند غراب بسقط فرستاده محمد اکبر با همراهانش راکب ساخته
رساند و ناظمان و محافظان طرق بمکان خودها لوازم استقبال
شرائط ضیافت باد آب بادشاهانه بجا آورده از بندر عباسی
باصفهان رسانند حکم اشرف عز صدور یافت که اخبار داخل
وقائع حضور نمایند و بادشاهزاده عالیجاه محمد اعظم شاه بهادر بتعاقب
او مامور بر لیغ رفت که معاودت نموده بر کاسه ظفر انتساب بپیوندد
و شیر افکن خان از بهلول شیرانی بفوجداری جونه کده دفعه ثانی
سرفرازی یافت و مختار خان از تغیر معتمد خان از بندر بمندری کری
بندر سورت خلعت پوشید و در سال هزار و نود و نه چون عنایت
خان فوجداری جودهپور در ودیعت حیات سپرده بود دلیدر رسیدن
این واقعه بعرض اقدس اعلی حکم والا اشرف نفاذ یافت
که کار طلب خان بجودهپور رفته خبردار باشد چنانچه او بدان صوب
رفته بضبط و ربط مهام آنجا پرداخت و در حضور اقدس تجویز
نیابت صوبداری احمد آباد به بیگری و پیش شد و هنوز مقرر نشده بود

[illegible]

خاص و بنا بر مرمت ممر آب جاری از منبع آب بیز فرات بمسجد
ملک شعبان گجراتی متصل دروازه سلاح فروشی و بر سانیدن
دو هزار روپیه بلا قصور از خزانه بموجب التماس قاضی القضات
خواجه عبد الله بسماوت پناه سید محمد سجاده نشین حضرت
شاه عالم قدس سره در معتاد مرحمت شده بانصرام آن مهام
بدیوان صوبه احکام قدسی نزول کرامت مشمول فرموده
همدران ایام از معروضه معتمد خان متصدی بندر سورت بموقف
اقدس رسید که محمد اکبر از خزانه ناکامی بر آمده به بندر مسقط پیوست
و نیز از التماس یعقوب خان قلعدار و ندار اجبوری بعرض
معلی رسید که محمد اکبر با چندی بخراب جنگی باراده رفتن ایران
و بار بدان بندر پیوست و حاکم آنجا که امام میگویند باستمالت
و دلجوی پرداخت بعد چندی از معروضه اخبار نویسان بندر
سورت بندروه بعرض پایه سریر خلافت مصیر رسید که محمد اکبر
تا سه ماه در بندر مسقط بسر برده و از آنجا به ترسیل رسل رسائل استدعا
و استمداد به مدد و اعانت از سلیمان شاه والی ایران نموده

چونکه کره از تغیر شیر افگن خان معین گشت حسب الحکم والا
بعز صدور پیوست که ناظم صوبه باتفاق میر بهار الدیخان
بخشی صوبه یکهزار سوار انتخاب از حوالی بلده احمدآباد فراهم
آورده بهمراهی محمد رفیع منصب دار که برای آوردن آنجماعه
از حضور تعین در سرکار نوکری بگیرند و علوفه دو اسپه اسپه
از شصت روپیه و یک اسپه سی روپیه بهزار سواری و ماهیانه
جماعداری بپنجاه سوار یکصد روپیه بلاقصوری وصول مقرر نداشته
باشند زر یکه از بابت ابواب وضع موافق معمول وضع باید
کرد بر مواجب افزوده چهره نمایند و داغ بر اسپها نا کرده از
تاریخ داغ تصحیح کنند بشرط گرفتن ضامنی معتبر وجه دو ماهه علی
الحساب از خزانه عامره داده روانه حضور پر نور گردانند بعضی از
آنها که قابل منصب باشند نظر بر همان موجب منصب مقرر سازند
چنانچه بموجب حکم اقدس بعمل آورده و نیز بدیوان صوبه بجهت
ترمیم حصار بلده بیش از حکم اشرف شرف صدور یافت
و از معروضه دیوان صوبه بعرض اقدس رسید که چون

کار طلب خان بنابر بند وبست وحفاظت طرف وطرق دشوار ع ه
جابجا تهانجات متعلقه نظامت کسان خود را فرستاده به تنظیم و
تنسیق مهمات مشغول و زمینداران آوان پرگنه تیلاد در جاگیر وکلای
بادشاهزاده عالیجاه محمد اعظم شاه از حضور معلی تن کرده چون
سابق لبت ونه هزار و ششصد و هفتاد و یکروپیه عوض یکمایه
طلب مردم سه بندی همراهی شادر دیخان که در ایام تعلق بودند
پرگنات اولکهه سورت به بجاگیر بادشاهزاده عالیجاه از خزانه عامره
احمد آباد حکم شده بود تا حال سرکار عائد نگشته بابت باقی گذاشته
دو وجهه تقاوی که در تیلاد مذکور باشد وضع نموده همه تنخواه نمایند و
درین ماه حکم والا بنام دیوان صوبه بشرف صدور پیوست
و شیر افکن خان ولد شادر دیخان بفوجداری جونه گده از
انتقال پدرش سربلندی یافت و در سال هزار و نود و هفت
معتمد خان بمتصدی گری بندر سورت از تغیر صلابت خان
خلعت امتیاز پوشیده رسید و بهلول شیرانی که بمنصب
پانصدی ذات و سه صد سوار بلاشرط مفتخر بود بفوجداری

تهانه دار پتناپور گشته و در ابتدا بخطاب محمد بیک خانی و از آن بعد
که حسن کاروانی و جانفشانی بعرض اقدس رسیده خطاب
کارطلب و فوجداری اکبری او از آن عامل و سولقه شده تا آنکه از انتقال
غیاث الدین محمد خان بمتصدی گری بندر سورت و از آنجا به نیابت
صوبه داری نیابت بانضمام پوالا رتبه امارت و ایالت کامیاب
گشته و از انتقال او پادشاهزاده عالیجاه محمد اعظم شاه به صوبه داری
رونق افزا شد بند الخاص بعد ورود شقه خاص مضمون آنرا مخفی و
بلا توقف داخل خیمه گردیده بشروع بی تکاپو اشتهار سپاه نموده
روانه احمدآباد شد و در اندک فرصت رسیده بتاریخ دویم
شهر رجب المرجب موافق سال هزار و نود و ششم داخل دار
فاخره زینت البلاد احمدآباد گشت و شقه خاص را بقمر الدین خان
خلف مختار خان از این ماجرا اطلاعی نداشته نموده و خیل کار
گشت و قمر الدین خان بعد چند روز بموجب حکم اقدس بالوه
شتافت و محمد طاهر دیوان صوبه و قاضی ابوالفرح و غیره
منصبداران متعینه صوبه و اعیان و اشراف بلده آمده ملاقی شدند

عنوان و احکام موافق ضابطه حواله وکیل خواهد شد قاصدان کار
طلب خان که بعد وکالت طالع بیشتر از فرستاده های قمرالدین خان رسیده
بودند علاوه آن کامیابی مدعا مسارعت را اسباب استواره نموده
روبراه آوردند چنانچه بر وقت هنگام معاودت برسمی گروهی لشکر
فیروزی اثر فرستاده های قمرالدین خان را دریافتند که عازم حضور
اند گویند که در تفویض وکالت پادشاهزاده احمد اباء اکثری از امرایان
را نظر بمراتب ظاهری کار طالب خان بخاطر گذشت که از نیز او کدام بسته
فطرت قبول انکار کند و خواهد کرد نظم عیبی است عظیم برکشیدن
خود را به از جمله خلق برگزیدن خود را به از مردمک چشم بباید آموختن
دیدن همه کس را ندیدن خود را ازینکه در کارخانه غیبی و
مشیت لاریبی ترقیات او باعلی مراتب مقدر بود اسباب
آن سرانجام مییافت که بتاریخ نیکو خدمتهای و حسن معاشرت
با علما و کافه برایا و پیوند و بست ملک از نیابت پادشاهزاده با اضافه
های مناسب منصب و از راه تفضلات روز افزون خسروانی بوالا
رتبه پنجهزاری ذات و چهار هزار دو اسپه سه اسپه بالا شرط و خطاب

شروط برسیدن بیشتر از فرستادهای قمرالدین خان روانه گردد
فرستادهای قمرالدین خان را در حرف و حکایت و اشتغال امور
ضروری آنها توقف فرموده رخصت داده بقول العبد یدبر والله
یقدر موافق افتاد که عرضداشت کارطلب خان قریب نیم شبی
بمعسکر اقبال رسید همان وقت شرف اندوز نظر اقدس گردید
و اینمعنی در پیشگاه خلافت و جهانبانی از هوشیاری و کارطلبی او
جلوه ظهور نمود نظم خدای که این لاجوردی سپهر ٭ بر آراست
از نجم و ماه منیر ٭ چنین طرفه بنیاد عالم نهاد ٭ فرود سر و مغز آدم
نهاد ٭ و چون حسن تردد و نیکو خدمتهای او از هنگام سرفرازی بندگی
درگاه عرش اشتباه و بتقدیم خدمت بندر سورت موافق مزاج
اقدس بود توجه خاطر ملکوت ناظر بیشتر از پیش در کار کارطلب
خان پرتو التفات انداخت و در همان شب شقه خاص مزین
بدستخط قدسی اشتمال بتقرر صوبه بپادشاهزاده عالیجاه و نیابت باو
مرحمت گشت و حکم اقدس اشرف بشرف صدور دریافت که
که هم در [illegible] حاملان راهی شدند و متعاقب فرمان مرحمت

عنوان

وکالت به فدائی خان که بمنصب نهصدی ذات و نهصد سوار دو اسپه

سه اسپه بالا شد او فوجداری و متصدیگری بندر سورت و لطف علی بیگ نائب

او و صدی ذات تا سه صدی سوار از تغییر با اضافه منصب و سوار بنیابت

بادشاهزاده عالیجاه مقرر شد و متصدیگری و فوجداری بندر سورت

بصلابت خان از حضور گشت از تغیر اعتماد خان از گجرات که بعد از این

پیوسته مسموع گشت که غیاث الدین خان واقعه نگار بندر مذکور را بدرگاه

آسمان جاه مصحوب میر [illegible] عرضداشت نموده و چون

رایات ظفر آیات در مملکت دکن [illegible] از راه بندر سورت

بابت [illegible] بدانجا رسیده زمانی بجهت احتیاج عالم پناه

درنگی نموده بودند که قضا [illegible] قرار حال محمد آفتاب خان و برداشت عرضداشت

از اظهار [illegible] کار طلب آن [illegible] و وقایع را از [illegible]

طلب [illegible] و داشته اشکنجه [illegible] اخراج نموده تشفی حاصل کرده و در اظهار

آنچه که باعث توجه بود از سرکار خود زیاده از حوصله ایشان

دانیده مشغول ساخته بود باطن [illegible] شرح در آن [illegible] اختصار

را بدرگاه گیتی پناه عرضداشت نموده [illegible] از خود بدانجا عید العام

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شد و از تغیر او میر ابو سعید اقضی القضات گشته و از کم مدتی
استعفای نموده از آن کار بتجویز دیگری در میان آمد بادشاه زاده والا تبار
بموقف عرض رسانید که خواجه عبد الله لایق منصب والاست و سزاوار
تقدیم خدمت حضور فیض گنجور که هم قاضی و هم سپاهی است حکم شد
که پس قاضی معسکر شما کدام کس خواهد شد عرض کردند که خواجه
عبد الله ملحق او و نسل اسب علم منقح است چنانچه بعرض بادشاه زاده
درجه پذیرائی یافته مرود بخلاع فاخره شرف امتیاز یافته و بتدریج
از نیکوئی خدمتی پیش آمد خواجه عبد الله بدرجه اعلی رسیده اکثر عرضها
و معروضها صوبه گجرات بذریعه او میشد و بتاریخ سلخ شهر جمادی الاول
مختار خان ناظم صوبه باجل الهی در گذشت و در مرزا شاه حاجی کام
وهی واقعه بلده لاری امانت بخاک سپرده بعد چندی بمکان نقل
نموده بدین نظم و در این باره خواه سلطان خواه درویش بآخر
عقبه مرگ آید پیش در این صحرا که بوی فرحی نیست
گیاهی بی بقا نزادمی نیست محمد طاهر دیوان صوبه حکم و ظیفه بنده های
بادشاهی بضبط اموال و جاگیرات پرداخته نگاهداشت سوار و پیاده

نالش کار باند سنگ و کلوخ و خاشاک رسانیده چنانچه پالکی سوار
شیخ شکسته و او خود را افتان و خیزان آنجا رسانیده از راه حسد
حقیقت برگذشت را بجناب قاضی القضات شیخ الاسلام بدر او نوشته
و نسبت اغوای مردم بخواجه عبد الله و اهالی ابلهٔ گمان برده مسطور
ساخت نظر بسم کرد حسد و بغض را باد کینه که اوصاف بشر
طبیعت در بینه است حقا که بگرد هیچ مردی نرسیده پاک پاک گردد و دست
از بینا سینه و قاضی القضات بمعنی را بعرض اقدس اشرف
رسانید حکم محکم والا صادر شد که خواجه عبد الله را مسلسل و مغلول
ساخته بدرگاه معدلت پناه آرند گرز بردار تعین شد و این خبر وحشت
اثر پیش از راهی شدن آن گرز بردار بخواجه عبد الله میرسید چون اطلاعی
از هجوم الناس نداشت بندامت آن عظیم گویا بجهت ابراء ذمه خویش
از بردن گرز بردار بنفسه مامور شده بود از خود رفتن را ترجیح داده روانه
شد از آنجا که گفته اند مصرعه عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد چون رایات
عالیات در آن هنگام در دکن اقامت داشت در رسیدن بادشاهزاده
والاست عالیجاه محمد اعظم شاه بهادر که بموجب فرمان المب

که بعد از واقعه محمد امین خان ناظم صوبه پیشین فلسابان وستربانان اشجار
میوه دار کلان از قسم کهرنی و موه وغیره قطع میکنند و هر کس که از مالکان
که مانع می شود بضرب ستم می آیند حکم اشرف اقدس بصدور پیوست
که در صورت صدق وانمود تاکید مزید کنند و مچلکه بگیرند که احدی مرتکب
این امر نشود و وجه بهای اشجار مقطوعه شرعا بمالکان بدهانند و همدرین
آوان محمد جعفر که آینده بخطاب محمد بیگ خان مخاطب شده بفوجداری کوره
از تغیر دولت سومره منصوب گشت و در سال نود و شش قحط سالی
بوقوع آمد لهذا بموجب عرض جامع الکمالات شیخ الاسلام قاضی ا
لقضات که غربای مسلمین و جمهور سکنه بلده احمدآباد بسبب گرانی غله پریشان
حال اند محصول غله معاف شود حکم والا بنام دیوان صاحب صوبه شرف ورود یافت
که محصول آن غله آن صوبه را یکسال معاف فرموده ایم چون دران
ایام شیخ محی الدین ولد قاضی القضات شیخ عبد الوهاب که بمنصب
صدارت دامنی و اخذ جزیه و نرخ نویسی بقبضه داشت عوام الناس
بمظنه او از غله فروشان طمع نموده رشوه گرفته بخواهش آنها نرخ گران
بسته اتفاقا روز جمعه که برای نماز سوار شده بخود دانا شت غلا زد کلان

ازمن

عالم مطیع بنفاذ یافت که از ابتدای فصل خریف سیچقان ئیل
رعایا هر قسم روپیه کم وزن و جنس زبون بیارند و از فوطه خانها بگیرند
و والیسن بر تها بموجبی که در ضمن پروانه مندرج شده بعمل آرند و به
دیوان صوبه حکم رسید که معاملان محالات خالصه و پای باقی تعلقه
دیوانی خود مقرر گشته که روپیه یک سرخه یا دو سرخه تا سه سرخه را روپیه
اعتماد کرده اگر روپیه تمام وزن که پانزده و نیم ماشه است کم باشد و به کمی
وزن تراز و و العین نقره که از جهت کمی وزن روپیه بعمل آمده و هرچه پانزده
و نیم ماشه برسد عوض آن روپیه تمام وزن بستانند و سابق که روپیه یک
سرخ تمام وزن اعتبار داشته از وجه قصور آن باز خواست می شد
چون الحال باز خواست قصور بوزن تراز و مقرر شد کمی وزن آنرا بوزن
تراز و بگیرند و دیگر از روپیه که از سه سرخ کمی وزن باشند آنرا نقره اعتبار نموده
نرخ نقره فی روپیه یک تولچه مقرر داشته در فوطه خانها بگیرند دیگر صرف
سکه مبارک سوای کمی وزن بجز زن بر جنس روپیه در ای سکه مبارک
نیم دام بدستور سابق قرار می آمده باشد چون بعضی از سکه ملاح احمدآباد
بدرگاه عالم پناه رسیده بذریعه متصدیان عدالت آثار العرض مقصود رسانیدند

و دیوان صوبه بر لیغ شد که باستصواب مختار خان وجه یکماه آن دو
هزار سوار از خزانه احمدآباد بفرستد و گماشته مشرف و تحویلداری تنخواه
آن وجه همراه وی داده بود تنخواه حقیقت را بحضور بنویسید که انزکور در طلب
وکلای بادشاهزاده موضوع خواهد شد و بنابر مزید تاکید اینکار محمد صادق
گرز بردار تعیین شده گردید چون درین که فوجدار مستقل در سرکار سورته نرسیده
بود از روی انتخاب سوانح صوبه بعرض اعلی اشرف رسید که منیر الدین
بخشی و وقایع نگار مختار خان ظاهر نمود که وقایع نویسان سورته نوشته اند که
درین ایام بعضی مفسدان ملک سورته را بفوجدار خالی داشته مواضعات
را تاخت و تاراج می نمایند اگر تا رسیدن فوجدار بنام کروری تصدیق وجه
یومیه جمعیت قلیل از محال خالصه برسد که حراست نماید ناظم محمد طاهر دیوان صوبه
برای دادن تصدیق گفت دیوان صوبه ظاهر ساخت که بدون حکم
جهانمطاع تصدیق نمی توانم داد لهذا حکم والا بنام دیوان صوبه ورود یافت
که درین قسم مقدمات منتظر ورود حکم مقدس نباید بود و بتصدیق ناظم صوبه تنخواه
بایست داد و چون قبل ازین اینشاه در دیگخان یرلیغ رفته بود لهذا تا رسیدن
او بسورته وجه یومیه را بتصدیق ناظم صوبه تنخواه نمایند و حقیقت را بر نگارزر

سبع بیجائیل پرگنهٔ مذکور در جاگیر راول جسونت زمیندار آنجا تن گشته
چون زمیندار مرقوم وجه محصول حصه ایام مابین در خالصه والا که مبلغ
شصت و شش هزار شش صد و نود و نیم روپیه میشود بخزانه عامره و
اصل نکرده بنابر آن وجه را از محصول فصل خلف تنکوزییل بلا توقف و اهمال
بمعرض وصول رسانیده داخل خزانه عامره و همدرین سال بنابر شدت
نزول باران و طغیانی رود سابرمتی تا سه دروازه واقعه میدان بازار
رسیده بود و جز آن عمارات نموده اکثر جا دیوار حصار شهر پناه و قلعه ارک
شکست و ریخت فاحش بهم رسانیده بود لهذا مختار خان ناظم صوبه
بجهت تعمیر آن پناه سریر خلافت مصیر عرضداشت نمود که ترمیم حصار شهر
از جمله ضروریات است در دیوانی مکرمت خان مرمت هر دو قلعه
از سرکار دولت قرار شده لهذا حکم اقدس معلی بنام دیوان
صوبه شرف صدور یافت که در عهد حضرت بادشاه غفرانی پناه
رضوان جایگاه علیین مکانی که مرمت شده بود حقیقت سنوات ما
قبات را تحقیق نموده معروض میداشت و چنانچه از روی سررشته معلوم
شد که در سنه بیست و دو جلوس فردوس آشیانی یکهزار و چهار اشرفی از خزانه

به موجب التماس ناظم صوبه بجهت محبوسان و فوتیان جمعی از مسلمین
که ورثه غنی نداشته باشند حکم رسید که فی نفر محبوسان چبوتره کوتوالی
یک آثار آرد گندم و برای فوتی فی نفر دو چادر و پنج تنکه مرادی از خزانه
بیت المال میداده باشند و بجهت ارسال و السای انتخابی باغ
محمد امین خان حکم رسید که ناظم صوبه مصوب کاران ذاک چوکی
براه بهروچ بحضور میفرستاده باشند و نیز حکم شد که چون او باغ
را بتکلف تمام ساخته و انواع اشجار مثمر باکیفیت در آنجا نشانیده نوعی
سعی نمایند که طراوت و نظارت آن روز بروز در تزاید باشد و سررشته
حاصل و خرج و مقدار زمین عمارت و درخت شماری وغیره با طرح :
باغ مذکور بحضور بفرستند و در اواخر این سال منصب جلیل القدر دیوانی
صوبه بمحمد طاهر که آینده بخطاب امانت خان و بعد آن بخطاب اعتماد خان
مفتخر گشته از تغیر محمد لطیف مقرری شد و در سال هزار و نود و پنج حکم
معلی بنام محمد طاهر دیوان صوبه در رسید که چون مبلغ یک کرور و
شصت لک دام از کرنه و دنکرپور از تغیر راناجی سنگه از سنه سی
[illegible] سنه بیست و دو باقی آمده بود از سنه [illegible]

[illegible]

خالصه شریفه و غیره مرتکب گرفتن آن ابواب نشود و نیز حکم والا بنام
دیوان صوبه ورود یافت که کسانیکه بود وضع جزیه بیش از ادای آن
یکسال بر آنها گذشته و سال دوم در آمده باشد اگر بی تساهل متصدیان
سال اول نداده باشد موافق قول ابی حنیفه رحمة الله علیه و اصل را
اعتبار نموده جزیه سال اول از آنها نگیرند و جزیه سال دویم بگیرند و اگر از راه
تمرد جزیه سال اول ادا نکرده باشد موافق صاحبین هر دو سال
از آنها ستانند لهذا آن وزارت پناه در تعلقه دیوانی خود موافق شرع
شریف بعمل آرند و چون پنجاه و نه راس اسپ بابت اموال محمد امین
خان بضبط سرکار والا در آمده بود و در ینولا وزارت پناه محمد لطیف
دیوان صوبه باستصواب مختار خان ناظم صوبه هفده راس که پیر و
معیوب بود بیع نموده باقی را مصحوب میر محمد تقی روانه حضور
گردانید هم درین سال بموجب استغاثه رعایای پرگنه بتن و بوعبدالرحمن
کروری نیز شد و حکم اشرف صدور یافت که سردار خان فوجدار
سورت از جمله کسانیکه در برآمدی و رفاقت او مقرر اند تعین نماید چنانچه
محمد سعید منصبدار بدین امر تجویز شد و در سال هزار و نود و چهار به

ونسق صوبه پرداز و قمر الدین خان پسرش که بمنصب هزار بذات
پانصد سوار مفتخر بود بفوجداری سرکار پتن محال مشروطی ناظم همین
گشت مختار خان بعد ورود فرمان بعزم صوبه گجرات برآمده بکوچهای متواتر
بتاریخ چهارم شهر رمضان المبارک مطابق سال هزار و نود و سه ببلده رسید
محمد امین دیوان صوبه و سید بهاء الدین بخشی و وقایع نگار و شیخ محمد
محی الدین صدر و قاضی خواجه عبد الله وغیره متصدیان و بندهای پادشاهی
متعینه صوبه استقبال نموده ملاقی شدند ناظم صوبه متوجه بندوبست نظم
ونسق شده بعزم تحصیل پیشکش و گرفتن ضمانت عدم تمرد مفسدان و کو
لیان پرداخت و بعد این سال روزانه صلحا و فقرا و فضلای مستحقین
و طلبه علم که بموجب اسناد درگاهی در صوبه مقرر بود تنخواه یومیه آنها
بر خزانه عامره معین گشت درین ماه حسب الحکم اعلی بمهر عمدة الملک اسد خان
بنام دیوان صوبه ورود فرمود نیز حسب الحکم مقدس معلی شرف
صدور یافت که حاصل طلا و نقره وغیره مسکوک که بیوپاریان وغیره
برای فروختن در دار الضرب بنام مالک محروسه بیارند بضابطه چهل
یک از مسلمین و چهل و دو از هنود بگیرند و متصدیان دار الضرب

عمده و نوکران روساس او هر که اراده بندگی والای درگاه جهانپناه

داشته باشند روانه حضور نماید الحال شاه وردیخان از متعینان صوبه بعد

معروض قدسی نامقرر شدن ناظم [illegible] و حفاظت صوبه صوبه سرگرم گشت

جمیع کثیر از متعلقه ایرانی و تورانی همراهی محمد امین خان در احمدآباد توطن

اختیار نموده ماندند تا حال از اولاد و احفاد آنها درین دیار اقامت دارند

و بند و بست و نظم و نسق که محمد امین خان درین صوبه کرده بود هیچ وقتی [illegible]

چنانچه عبد ال بتقریب بر زبان وحی ترجمان حضرت اقدس میگذشت که

احدی از ناظمان مثل محمد امین خان نکرده اند صوبه داری مختار خان

دیوان محمد لطیف خان و محمد طاهر که بخطاب امانت خان

و بعد آن و متصدی گری بندر سورت بصحیح دیوان سرفراز گشتند

از پیشگاه خلافت و جهانبانی مختار خان بمنصب چهار هزاری ذات چهار

هزار سوار دو اسپه سه اسپه سرفراز و بنظامت صوبه مالوه مالوه میپرداخت

بارسال خلعت خاصه و یک زنجیر فیل و اسپ و تفویض صوبه گجرات از

انتقال محمد امین خان شرف اختصاص یافت و فرمان مرحمت عنوان

صادر شد که از مالوه باحمدآباد شتافته تا امور بند و بست و ضبط

دنی

وصاحب سخنی محمد امین مرده تاریخ یافته بعد چندی لاشش او را بر آورده

یکی از اماکن معتبر که نقل نمودند محمد لطیف دیوان صوبه باتفاق ارباب

تحریر و بنده های پادشاهی بضبط اموال از ناطق و صامت پرداخت کیفیت

رویداد را بدرگاه گیتی پناه معروض داشت و بعرض رسید حسب الحکم معلی بنام

دیوان صوبه بشرف ورود یافت که از خارج بعرض رسید که از فوت

محمد امین خان متصدیان خانگی چند روز این واقعه را مخفی داشته تغلب

و تصرف بسیار کرده اند لهذا نوشته می شود که در ضبط کارخانجات

لوازم احتیاط جز رسمی بکار برده اگر احسان نات فوت و فرو گذاشتی

ظاهر خواهد شد باز خواست عظیم میان خواهد و نیز حکم شد که تا رسیدن

ناظم صوبه مردم هاله و سه بندی را که محمد امین خان جهت بندوبست صوبه

نگاهداشته از تاریخ فوتش تا رسیدن ناظم صوبه بدستور سابق مقرر داشته

مواجب از سرکار والا تنخواه دهند که نظم و نسق بحال ماند و هم از بندوبست

خبردار باشد و خوراک دواب را تا رسیدن بحضور را بموجب عمله

بدستوریکه در خانه محمد امین خان مقرر بود قریه واسوده نگاهدارند و با

دیوان و میر سامان و منشی و ملا یوسف و علی بیک و دیگر اهل کاران و خدمات

وگماشته و هنگامه برداخته بود و اوطرح ضیافت اصحاب عمایم ومشایخ
انداخته شیخ ابوبکر را برمادون ساخت بیت هرکه از تیغ زبان آزار مردم
میکند. هم بخون خود هر خلال از پیش کردم میکند. چون محفل منعقد گشت
و مانده کشیده شد محمد امین خان شیخ را نزد جای داده بعد الفراغ طعام
از هندوانه برید که مخصوص ضیافت شیخ آماده داشت قاشی چندی
نمودم بدست خود توضع کرد بیت برخوان وبر دست اراده مکن دراز
کالوده کرده اند بزهر این نواله را. بمجرد تناول حالت شیخ متغیر گردید
از مجلس برخاسته راهی گشت محمد امین خان گفت سخنا بدین زودی
کجا میروی جواب داد مکانی که مامور کرده اند میروم گویند تا رسیدن
خانه به نهانخانه عدم شتافت هم درین سال قدوة المحققین واسوه الوا
قفین جامع معقول و حاوی منقول ملا احمد سلیمانی از خاکدان فانی بریاض
جاودانی انتقال فرمود و در سال هزار و نود و بیست سیوم شهر جمادی ا
لثانی بوقت نیم شب محمد امین خان که از چندی بیمار بود و دیعت حیا
ت مستعار بقابض ارواح سپرد و در قلعه ارک نزدیک دروازه کچهری
امانت بخاک سپردند گنبذ بر مضجع و مسجد بنا یافت تا اکنون باقیست

گرانی و ضیق معاش زبان بفریاد و فغان کشادند ابوبکر نامی بفتنه

انگریزی که خود را باسم باسمی برای خدای بجمهور مشهور و معروف

گردیده بود درانجمع حاضر شده سر بحث و تحریص هنگامه عوام الناس پرداخته

اغوای مردم بنوعی نمود که آنها به تلقین و آموزی او که محض حصول رضای خدا

می پنداشتند کار از مایش زبانی و فغان و زاری گذرانیده باندا ختن

سنگ و کلوخ و خاشاک بر پالکی سواری محمد امین خان دست تطاول و

جرات کشادند نظم هم زبیک گفتنش جمله شوریده کار ٭ ببی فتنه برخاست

از هر کنار ٭ چنان آتش فتنه گردید تیز ٭ تو گفتی در آن شهر شد رستخیز ٭

گروه سپاه همراهیانش از مشاهده بی اعتدالی تاب مقاومت نیاورده دست

باستعمال آلات حربی برده بمدافعه پیش آمدند هر قسم محمد امین خان بصلاح

وقت که بلوای عام است مانع آمده خود را در قلعه بعد رسانید ورویداد این

واقعه از معروضه اخبار نویسان در معدود الایام بعرض سریر خلافت مصیر

رسید مزاج اقدس نهایت بهم برآمد از آنکه غضب سلطانی نمونه قهر الهی

به محمد امین خان تقصیل و سر هنگامه پردازان صادر شد چون مقدمه عالم

هجوم بود محمد امین خان بجهت انهدام قصر عمر برای خدای که این کل

ضرر نباشد بر آن اعتماد نکند و آن مال را وا نموده به بیند مطابق آن
زکوة از و بگیرند دیگر اگر مال تجارت از نقد یا جنس در ملک کسی باشد
و پیش از مضی تمام سال بر آن مال بعوض جنس دیگر برای تجارت
خرید کنند و بقیه سال بر آن جنس دیگر بگذرد و در عاشر مرور نماید از آن جنس
زکوة باید گرفت انتهی او در سال هزار
وصد و نود و دو

وقوع قحط شدید

درین سال قحط و غله در صوبه اتفاق افتاد و خلایق از فقدان نان
ستوه آمده در سواری محمد امین خان شورش و نالش از حد از حد
اعتدال گذرانیدند مفصل این مجمل آنچه از تقریر اکثر معمرین که از نیاکان
شنیده بودند و بحد تواتر پیوسته بدین موجب مفهوم گشت که چون بلدهٔ
میزان گرانی گرفت و تسعیر حبوبات و غلات رو بترقی نهاد و فغان و
زاری در آمدند از اتفاقات دران ایام روز عیدی آمد محمد امین خان بمصلی
رفت و در حین معاودت چون براسته بازار شهر داخل شد از صغیر و کبیر
و برنا و پیر و کهتر و اناث که بنابر تفرج روز عید بر آمده بودند از ممر

اگر مسلمی با مال مرور کند و بگوید که بر مال من سال نگذشته یا بر ذمه من
آنقدر دین است که بعد ادای آن از مال من بقدر نصاب باقی نمی ماند
یا بگوید که زکوة این متاع را پیش از برآوردن از شهر بفقرا داده ام
یا بگوید که زکوة این مال بعاشر دیگر داده ام و در آن عاشر دیگر باشد
یا بگوید اینمال من برای تجارت نیست یا درین مال زکوة نیست اگر چه سبب
آن بیان نکند یا بگوید که اینمال ملک کسی است و بدست من بطریق
مضاربت او ودیعت یا بضاعت است یا من اجیر صاحب مال یا وصی
اویم یا من مکاتب یا عبدم قول مسلم مذکور را معه یمین تصدیق باید نمود و
و بعد از حلف متعرض نباید شد دیگر اگر مسلمی با مال تجارت کند و بگوید
که من زکوة این مال را بعد از برآوردن از شهر بفقرا داده یا زکوة این
مال بعاشر دیگر داده ام و در آن سال عاشر دیگر نباشد قول او
معتبر نیست و زکوة ازو باید گرفت دیگر اگر تاجر بگوید که مال من فلان
جنس متاع است و عاشر گمان برد که جنس دیگر است و خواهد که
مال را او اسوده به بیند باید دید اگر در واکردن آنمال ضرر باشد نکند و قول
او را بسهو کند قبول نماید و موافق آن زکوة ازو بگیرند و اگر در کشودن آن

حقایق مسامع رسید که جمعی از مسلمین بنابر حطام دنیوی مال
کفار را برای معافی زکوة با اموال خود مخلوط میکردانند و آنرا مال
وانموده اخذ زکوة وا میرهانند ازین جهت تغلب بسیار بوقوع می آید
نقصان اموال بیت المال که حقوق مسلمین بآن متعلق است
راه می آید معهذا اکثری از مسلمین زکوة مال خود را که برآنها فرض
است ادا نمیکنند ذمه آنها مشغول باین حق می نماید بدین
سبب اخذ زکوة مال آنها اصلح و موجب برات ذمم آنهاست
حکم جهانمطاع واجب الاتباع شرف صدور یافت که
متصدیان مهمات و مباشران معاملات ممالک محروسه
بعد مراعات شروط اخذ زکوة که مفصلا در ضمن مرقوم گشته اتفاق
اشیای زکوة بحساب چهل و یک از مسلمین میگرفته باشند و
احتیاط و اهتمام تمام بکار برند که سوای زکوة واجب کسی قلیل و کثیر
از فقیر و حقیر از آنها نستانند و اگر در مقدمه رجوع بعلما بکند قضاة
و مفتیان آنجا عمل نماید که آن وزارت پناه در صوبه گجرات موافق
حکم محکم بلیرم نصف تمام بعمل آرند

بطریق جزیه جبر بر رعایای ممالک خالصه شریفه دیتول و اران مقرر شد
سید طبو راز تغیر ملتفت خان فوجدار کوهره و بعد ازان سال
از تغیر او بدولت سومره که کلکیان صوبه صوبه بود مفوض گردد و در
سال هزار و نود و یک حکم والا بمهر عمدة الملک مدار المهام
اسد خان در باب اخذ زکوة از مسلمین بنام دیوان صوبه رسید
چنانچه نقل آن بجنسه ثبت گردید

نقل فرمان حسب الحکم اقدس بمهر عمدة الملک مدار المهام اسد خان
در باب اخذ زکوة از مسلمین

از قرار بتاریخ بیست و پنجم شهر ربیع الاول سنه بیست و پنجم جلوس اقبال
مانوس آنکه وزارت پناه رفعت و کفایت دستگاه محمد لطیف
محفوظ باشند چون اراده اقدس و خواهش مقدس آنست
که گروه سعادت پژوه اهل اسلام باحسان و اکرام تمام از کفره فجره
ممتاز باشند بیش ازین در باب زکوة اموال آنها از روی
عنایت اعلی و رعایت والا که درباره آنها مرعی و ملحوظ است
حکم اشرف بشرف صدور پیوسته که در بنولا که بمسامع

نیابت گرفته انهی بندگان حضرت قدر قدرت عنایت الله
خان را به تمشیت ابکار تفویض فرمودند حکم اشرف صدور
یافت که ملازمان سرکار دولت مدار مواخذه نکنند و سوای آن از
جمع دنیان مطابق شرع شریف بگیرد عنایت الله خان را
حسب الحکم اقدس امنای دین پژوه در تمام صوبجات ممالک
محروسه منصوب ساخت واخذ جزیه جاری و قریب پنجلک روپیه سال
بسال از میان صوبه گجرات در خزینه جزیه معرض وصول در میاید
همدران سال منصب جلیل القدر دیوانی صوبه از تغیر محمد شریف
بوزارت پناه محمد لطیف و ملتفت خان بفوجداری سرکار گودهره از تغیر
سید انور خان مقرر شد و حکم که بموجب مهر اقضی القضات الاسلام
مشرف شود دو کور را که تا اتمام شدن فتنه و اناث تا انقضای عده
از خزینه بیت المال باتفاق قاضی آنجا دو تنکه عالمگیری یومیه و بعد به
شد حنیه و انقضای عده یکدست پارچه از خزانه مذکور میداده باشند
و حکم جهان مطاع عالم مطیع بجهت آذوقه نشستن پاه قلعه جانپانیر بموجب
التماس ناظم صوبه نیز ورود یافت و همدرین سال فی لک دام صد روپیه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و عجمی نه بت پرست حربی و نه مرتد و بالغ و زنان و مملوک
مانده و دست و پا بریده و نابینا و مجنون و معتوه و فقیر غیر معتمل و ذمی
در هر سال دوازده درهم از فقیر و بیست چهار درهم از متوسط و چهل
و هشت درهم از غنی باید گرفت چون بالفعل دراهم را هیچ نیست نقره
بوزن سه توله و یک ماشه و سه سرخ و ربع ماشه باشد و بستم حصه
ماشه از فقیر و ضعیف آن از غنی در هر سال بگیرند و تکلیف اگر کسی را یک
پیسه به درهم معین مقدار وزن نموده بگیرند سیوم در تفسیر غنی و متوسط
و فقیر اختلاف است باید که موافق این تفسیر عمل نماید غنی آنست
که در ملک او ده هزار درهم یا زیاده از آن باشد و متوسط آنست که در
ملک او زیاده از دو صد درهم باشد و فقیر آنست که در ملک او از دو
صد درهم کم باشد از اینها باید گرفت و اگر در ملک چیزی نباشد
وقتی جزیه گرفته کسب او زیاده از قوت او و عیال او باشد و اگر کسب
او از قوت عیال او زیاده نباشد از وی چیزی نگیرند چهارم باید که اخذ
جزیه از ذمی باین وضع بگیرند که ذمی جزیه را خود گرفته بیارد و خود پیاده
آید و آخذ نشسته باشد و ذمی استاده و آخذ دست خود بالای دست

داغ نوکری خرید می نمایند جزیه نمیگیرند و از کسانی که بواسطه
تجارت یا امری دیگر ابتیاع میکنند بعلت سر از کوه می ستانند
و گرفتن زکوة از انها اسم شرعی نیست لهذا حکم جهان مطاع
عالم مطیع بنام دیوان صوبه صادر شد که از خریدار اسپ خواه
آنرا برای داغ نوکری خواه بواسطه تجارت یا امر دیگر خرید نماید
بعلت سر از کوة نگیرند و با عیان اسپان محصول بقاعده معین
گرفته باشند تعیین یافتن جزیه بر اهل ذمی ممالک محروسه
چون همگی همت والا نهمت حضرت اقدس اعلی بر تقویت دین
متین و رواج شرع متین مصروف و جمیع امور سلطنت و معاملات
مالی و ملکی را در قالب شرعیه در آورده [illegible] میگردانیدند درین اوان
میمنت اقتران علما و فضلا و فقها نظر بر دین پروری آنحضرت
داشته در باب اخذ جزیه از ذمیان ممالک محروسه که بر طبق
شریعت غرا و منهاج ملت بیضا لازم و واجب بود رسانید
و مقدار و روش اخذ آن از کتب فقهیه نوشته مبارک گذرانیدند
اول آنکه وضع کرده شود در جمع کتابی و مجوسی و بت پرست

بگوشش میخو بیستن آنقدر بس دریافت که راجه همین است سر او را
برده و آنچه از پیرایه در گلو داشتش بود بیرون کرده سر و محمد ابهلول آورد
چون او را بنابر تحقیق نزد زنهای او که از حیات و ممات شوهر
خود باخبری نداشتند فرستاد آنها بمجرد دیدن شناخته شیون
و زاری کردند و بمراسم ماتم و سوگواری پرداختند محمد ابهلول را
تیقن حاصل شد سر او را با گرفتاران مصحوب کسان خود بار و بیدا و
گذشته با حمدآباد نزد محمد امین خان فرستاد مورد تحسین
و آفرین ساخته حقیقت حال و حسن ترود محمد ابهلول شیرانی را
بدرگاه معلی معروض داشت و نیز از معروض داشت و نیز از معروضه
اخبار نویسان صوبه بعرض اقدس رسید از پیشگاه خلافت
و جهانبانی محمد ابهلول شیرانی باضافه منصب و تفضلات بیکران
شاهنشاهی و فوجداری اینذر سرفرازی یافت و همدران اوان
از روی فرد بروانگی به مهر قاضی القضات قاضی شیخ الاسلام
معروض معلی گشته که سوداگران اسپان را از بیرون آورده
میفروشند و متصدیان نخاس از خریداران که اسپان را برای

متانت قلعه که بر کوه مرتفع واقع شده واثقی شده دفعةً بناگاه
بخودکامی نشسته که ناگاه محمد بهلول ایلغار نموده تاخت آورد تا
خبردار گشتن در سه سور چال که بر دروب بود ز ده رسید زمیندار
مذکور که در لوفر غفلت چون بخت بد خود غنوده بود بیدار گشته سراسیمه
دست از ناموس و عیال بر داشته فرار نموده و بیکی شعاب جبل
مانند روباه خزیده درین بین محمد بهلول با جوانان رزم آزمای محلیکه
فرارگاه بود رسیده نشانه ازان شوریده حال نیافت لهذا بند و بست
و حراست قلعه پرداخته بتقلیة السیف با جیوتانه برخی رسید و گروهی
فرار بر قرار اختیار نموده آوردهٔ دشت ادبار گشتند هر چند تفحص و
تجسس حال کار را جه نموده اثری ظاهر نگشت از اتفاقات مردم
همراهی محمد بهلول باطراف جبل بعنوان تفرج میگشتند در آن
میان خاکروبی بجهت شکستن بزم سفاک آن ستاره سوخته
جاگرفته رسید داو را مرده یافت که بسبب فقدان تریاک معتاد
داشت و نیز خوفی که طاری حالش شده بود قالب تهی ساخته
خاکروب چون از شیعای نامبارکش و گوشوار را مروارید که

بگوشش

رانا از غایت خوف و هراس با جمعی کثیر از تنگنای کوها برآمده
در ملک گجرات آواره گشته از کوته اندیشی قصبه بدنگر و بیلنگر را با
جمعی دیهات دیگر تاخته بغارت برده رفت زمیندار ایدر که آواره
میگشت قابو کرده جمعی از راجپوتان واقعه طلب فراهم آورده متفرق
گشت از زبانی بعضی از نیاکان خود بسماع داشتند شنیده شد
والعهدة علی الروای اگرچه بین العوام نیز مشهور است که بعد تصرف
زمیندار ایدر محمد امین خان و محمد بهلول سیرالی راکلیان صوبه
بودند بجهت اخراج زمیندار مقرر نموده مبلغی بقبضهٔ مساعده و او محمد
بهلول که جوهر ذاتی و سپاهی بالنفس بود جمعی از خویشان بموقوها
واعتمادی خود و غیره جوانان بکار آمدنی را سرانجام اسپ و اسلحه نمود
و برخی را که تدارک اسپ برای شان نتوانستند شد بسواری بهل کرایه
برداشته روانه ایدر شد چون بقصبه پراسنتی رسید گروهی از قصباتیان
آنجا که واقف کار آن ضلع بودند نوکر نموده روانه پیش گردیدند زمیندار
ایدر باستماع رسیدن فوج با آن استعداد از راه غرور و پندار
که زاغ نخوت در کاخ دماغش آشیانه داشت باستظهار

سال حکم اقدس بدیوان صوبه فرود و قرسود که پرگنه بیل نگر مضاف

صوبه گجرات برسول نگر موسوم باشد داخل نسخه دیوان بردفق

برلیغ والابرسول نگر موسوم دارند وهمدرین سال محمد مقیم حبیله

عطرکش از حضور پرنور بجهت استعمال عطر گلاب باغات پادشاهی

مقرر شده بود آمده و در سال هزار وهشتاد و نه حسب الحکم اقدس

بنام دیوان صوبه شرف صدور یافت که در بولا حکم جهانمطاع

به تهنیت صدور پیوست که چون تقریر عاملان جائز نیست

به دیوانیان و امنای محال خالصه شریفه نوشته که از ابتدا هیچ

کس از عمالان وزمینداران و دیگر سکنه آنمحال مصدر تقصیر

ادراد را در خور کردار بحبس وعزل خدمت واخراج وامثال

آن به تهدیدات تنبیه نمایند و تعذیر برمال بکنند و در سال

هزار و نود و چون دران هنگام پادشاه زاده محمد اعظم شاه

بمهم دکن اشتغال داشتند حکم اشرف اعلی بدیوان صوبه

ورود یافت که هرخزانه در احمدآباد موجود باشد همراه

جمعیت ناظم صوبه بصورت بفرستند که محمد بیگ متصدی

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

سرگرم امور متعلقه گردید شیخ مذکور بدیوانی صوبه مالوا معین گشت

چون سابقا میرخان حسب الحکم اشرف اعلی بموجب التماس عمدة الملک اسد خان در احمدآباد توقف ورزیده بود در ینولا امرایان عظام شفیع جرائم او شدند بندگان حضرت قدر قدرت از روی تفضلات خسروانه بدستور سابق بعطا منصب و خطاب سرافراز فرموده فرمان مرحمت عنوان طلب شرف صدور یافت محمد امین خان بنابر بندوبست صوبه واحد پیشکش برآمده بصوب متمردان کاکرج معموله سرکار پتن رفته تا چهار ماه به تنبیه و تادیب آنجا پرداخت

چون معروض بارگاه معدلت پناه شده بود که بصوب احمدآباد وجود هریان و مفسدان پرگنات و مواضعات در اجاره خود ها میگیرند بدد انواع تعدی و ستم بحال رعایا عاید میگردد حکم جهانمطاع بنام دیوان صوبه صادر شد که در خالصه و تیولداران صوبه احدی عمل اجاره داری نگذارند و از رعایا زیاده طلبی و ابواب بلیه نگیرند بسید اعظم امین پرگنه دهولقه وغیره اسامی محالات را بر مضمون این برلیغ مطلع گردانید که موافق آن بعمل آرند چون در آن

طلب نمایند و متعرض حال او نشوند و رین باب حسب الحکم معلی بنام
دیوان صوبه بشرف صدور یافت و بعمدة الملک فرمان که پیاده
همراه محمد شریف قاضی و محتسب ملتان بجهت اجرای احکام شرعی
مقرر نمایند و چون بعرض قدسی اعلی رسیده که در حاصل باربهر و غیره
بابت محال سایر بلده احمد آباد که داروغگی محال وامنی آن به شیخ محی الدین
تعلق دارد نسبت بسنوات ماضیه امسال اضافه آورده التماس
دارد که پنجاه نفر برای اهتمام ضبط محصول سایر تعلق شوند و بدیوان صوبه
حکم شد که مقرر دارد و بهمدرین اوان بموجب التماس ملا حسن گجراتی
بست و یک موضع از پنجابور کرنزی و پاتن و رتحت قصبه بیلنگر حکم شد
از ان روز بپرگنه علیحده کردید و مبلغ هفتصد و نود و دو روپیه بموجب
برآورد بجهت ترمیم مسجد بنا نموده همیت خان واقعه بلده از خزانه
عامره صوبه مرحمت گشت و نیز تعمیر قلعه جونه کدره که شکست و ریخت
بهم رسانیده بود و از روی وقایع آنجا که معروض اقدس گردید بنفاذ
فرمان رفت و بهمدرآن متصدی کری بندر کنبایت و فوجداری
چوراسی و تهانه دهوان از تغیر برادر معز الملک به محمد هاشم

دیوانداری ایدر و آنهاله معموله پرگنه بهیل و سید هاشم ولد سید
حسینخان به تهانه داری بانجها معموله بیجاپور و سید محمود خان ولد
سید حسینخان بمنصب نهصدی ذات هشتصد سوار و دو اسپه سه اسپه بالشرط
و مشروط و فوجداری بڑوده و دبهوی و ناوت و بلیبار معمول نیلاد که در
صوبه داری بهادر احداث یافته و تهانه کاچنه معموله بندر کنبایت که در عمل
مهابت خان مقرر شده بود و شاه وردی بیک که بمنصب هفتصدی ذات
دو هزار و سه صد سوار بلاشرط و مشروط مفتخر بود بفوجداری اعظم آباد معموله
کیر میچ و معمور آباد مضاف پرگنه بهیل و تهانه اسلام آباد عرف پوناوره
معموله تهامنه می پرداختند و محمد جعفر ولد قلی بیک که پانصدی ذات
چهار صد سوار برادر دی داشت بفوجداری جرکال معموله پرگنه سرنال
و تهانه کنور دار معموله پرگنه ترپاد از تغیر دریا و عبد اللطیف برادر معز الملک
پانصدی دو صد و پنجاه سوار متصدی بندر کنبایت و سید کمال ولد سید
کامل چهار صد بذات چهار صد سوار بلاشرط و مشروط فوجدار و جاگیر
برآنیتی و اسلام آباد عرف ستاره و بلینکر و تهانه دلدی کثرو و جلوره
با سنه دار بوده و محمد مظفر ولد شیر علی بمنصب چهار صد ذات

ضابطه میگرفته باشند و عوض نقصان ممنوعه التماس تنخواه نکنند
لهذا حکم معلی بنام دیوان صوبه برسد که مزاحمت بحال جاگیر
مهاراجه نکنند از بجاکه حکم علی العوام اشرف اقدس
بنام دیوانیان ممالک محروسه صادر گشته بود که اراضی و وظیفه
مدد و معاش در روز یانه ترقه بود لبسر کار والا ضبط شود چون
موضع راموازی من اعمال پرگنه تیلادر در وجه انعام برساوجین چون
موضع کاحارنان بموجب فرمان عالیشان بادشاه غفران پناه
خلد آرامگاه علیین مکانی بشرط محافظت و خبرداری راه و رفع
فسا متمردان آن نواحی مقرر است ضبط شده بود قریب دوصد
کس ازان جماعه نزد مهاراجه آمده احوال خود بانمودند و چون
عرضداشت مهاراجه بعرض اقدس رسید بدستور سابق در وجه انعام
آنها بشرط مذکور مرحمت گشت و همدرین سال فرمان طلب مهاراجه
صادر گشت و صوبه بعمدة الملک محمد امین خان مقرر شد
صوبه داری عمدة الملک محمد امین خان دیوان شیخ نظام الدین
احمد و محمد شریف و عبداللطیف

باغات فلفل وکتیره ودیگر اجناس بطرح بسوپاریان واهل حرفه
ورعایا فرید غلات وغیره از نرخ زیاده وفروختن از نرخ کمتر از
نداف وعصار وغیره از جایی آمده دوکان نوکنند بعضی حکام
وجوهر یانی میگرفتند پیشکش که عمال نو از غله فروشان وغیره از بعضی
مکان دربعضی جا ازبیجارها وغیره میگرفتند جرمانه شکرانه فرد عیات
وهر بچه تولدانه فرزند نکاحانه چوتهای قرض ومال مسروقه وغیره حکام
بعد رهانیدن مال بارباب حقوق میگرفتند بهیبت تنخواها رسوم
وبینیه ها از چونکی وغیره دار وغانه تراز وکشتی بعضی جاولهرن ونذیه
داری میگویند دستور مهترائی مندوی سبزی ونقصان فرمایش
میوه وغیره رسوم کوتوالی چونکی گوشت درجبوتره کوتوالی میگرفتند
مقرری که ازارباب مدد معاش میگرفتند   چون بعرض اقدس
رسیده بود که میوه های ڈاک چوکی از صادر ووارد ومردم مواضع
سرراه ونواحی آن اخذ جرمی نمایند ومترددین تعدی میکنند
حکم اقدس بنام دیوانیان ممالک محروسه شرف صدور یافت که
بمیوه های که بجهت ابلاغ احکام قدسی میباشند تاکید اکید نمایند

فصالی که هنگام نشلیح کاه و نبرد وغیره میگرفتند از سازنده‌ها که روز شادی
بخانه مردم می‌برند مبلغی بازیافت میشد در گذرهای دریا که خشک شده
بعضی جا محصول میگرفتند حاصل عبور گذرها که از بیوپاریان و مترددین
سلامی وغیره در سرکار میگرفتند حاصل اجوره ملاحان زیاده باندازه
سرکار والا میگرفتند سالیانه و فصلانه و ماهانه و [illegible] در روز میانه در
سنانی و عیدی و استادشماری و سرشماری و خانه‌شماری که [illegible]
معاف از هنود میگرفتند کاه چرای از نیجارها و دیگر مردم میگرفتند حاصل
نه بازاری حاصلی که هنگام چهاپه نمودن بر پارچه و دست کلالان میگرفتند
مبلغی که کرایه دران لشکر می‌بزند اما حاصل شکرتری موافق ضابطه
مقرر میگزید حاصل سنگ وزن هنگام مهر نمودن بر سنگ وزن یا آهنی
وغیره میگرفتند باشند حاصل خرید و فروخت زمین [illegible]
که در سرکار میگرفتند حاصل خوار شکر در عسکران بعلت
ملاحظه بهلی و دولی مردم در سر [illegible] و دیگر ابواب مزاحم نشوند ملاحظه و
و بهل و کجاوه وغیره بابت سواری عیال و اطفال مردم و صندوق
و [illegible] که بواسطه اخذ محصول تنباکو وغیره دامی نمودند دادن غله و آئینه
باغات

جلوس میمنت مانوس تحریر یافت آنکه کفایت شعار نظام الدین

احمد بمرحمت پادشاهی امیدوار بوده بداند که حکم جهانمطاع لازم ا

لانقیاد و الاتباع صادر می شود که بعد از ورود این فرمان

عالیشان سعادت عنوان مقرر سازند که جاگیرداران محال مضاف

صوبه گجرات وصول اجناس از هنود بدستوریکه در سنه بستم پادشاه

غفران پناه خلد آرامگاه علیین مکان شاهجهان بادشاه جعل الجنة

مثواه میگرفتند بگیرند بمسلمین بهمه جهت معاف شناسند لعلت

ابواب ممنوعه درگاه والا که تفصیل آن در ضمن ترقیم یافته مزاحم احدی

نشوند اول راهداری که سابق جاگیرداران از بیوپاریان و تجارها

که متاع خود برای سودا بجائی می برند مبلغی بر عرابه و شتر و گاو در اثنای

راه میگرفتند بگیرند دیگر حاصل ماهی وغیره که ابواب ممنوعه بارگاه جلالت

مطلقا از و نگرند بابت ماهی که ماهیگران شکار نموده آورده بفروشند

بابت ترکاری که مزارعان از زراعت خود آورده بفروشند از کاه

وحش و همه که از جنگل آورده بفروشند برگ دهاکه و بالیه

و پوست ببول وغیره که از جنگل آورده بفروشند از شیر و جغرات و حاصل

دریای شور که قریب به انجا است سابق بنابر خوف که مبادا طمع در
ملکش نمایند برنمی آوردند اکنون آنچه میخواهد غواصان را فرستاده
بجهت مصارف خودی آرد لیکن مروارید تونکری اگرچه یک گونه
درآب و رنگ ترجیح دارد اما باندازنسبت همینکه چندی گذشت
بهاد تولش متغیر میگردد بنابران کم بها است و بنده های بادشاهی
رادخلی نیست مگر کشتی ناظم صوبه بعنوان پیشکش تا چه قسم روز داشته
باشد میگردد از ضابطه سابق بالفعل آنچه مانده اینست که روانه مال
بیوپاریان که اسلام میرود در ممتدی آنجا منظور داشته بعلت
محصول مزاحم نشوند بهدران ایام سردار خان بفوجداری و تیول
داری سرکار سورٹهه سرفرازی یافت و در شهر جمادی الاول سال
مذکور شیخ نظام الدین احمد بدیوانی صوبه مقرر گشت و در سنه هزار
و هشتاد و سه فرمان رافت عنوان درباب معافی ابواب ممنوعه
بنام دیوان صوبه بشرف صدور یافت چنانچه نقل آن مرقوم گردید
نقل فرمان عالیشان درباب معافی ابواب ممنوعه
از قرار بتاریخ بیست و دوم شهر محرم الحرام سنه شانزده
جلوس :

صوبه بحضور سلطان مذکور حاضر می ماند لهذا منصب چهار هزار بذات

سوار
و چهار هزار و چهار هزار پیاده در صوبه بحضور سلطان مذکور حاضر می ماند

لهذا منصب چهار هزار بذات وغیره در صوبه تجویز نموده زمینداری

نوانگر را بالکل براو مسلم داشته مبلغ سه لک محمودی و یک صد

راس اسپ پیشکش گرفت بنیابت صوبداری بادشاهزاده محمد

مرادبخش بهمان نمط در پیش ناظمان رجوع نوکری بجا می آورد

تا صوبداری مهابت خان و فوجدار قطب الدین خان چنانچه در ضمن

صوبداری مذکور سمت گذارش یافته زمیندار کشته شد و ملک

بتصرف اولیای دولت قاهره درآیده در بنولا موجب التماس

مهاراجه چنانچه مرقوم شد مقرر گردید و تا حین ارتحال حضرت خلد مکانی

سرکار اسلام نگر بجاگیر امرایان متعینه صوبه احمدآباد تنخواه میشد و جام

زمیندار در موضع کهنالیه اقامت داشته بتقدیم مهام بادشاهی

خدمت مینمود و فوجدار و تیول دار و داروغه مندوی و کوتوال در اسلام نگر

قایم بود موافق ضابطه باخذ محصول میپرداختند بعد ارتحال آنحضرت

جام اسلام نگر متصرف شده و حصار محکم بنا نهاده و مروارید که در

یافته نزد پدرش رخصت شده در عمل پسر خوردش بمنصب یکصد
و پنجاهی پنجاه سوار نوازش یافت و نصیحه نابینان او و پسران و
برادرانش معاف و بست و پنج موضع بانعام مقرر گردید و حکم
شد که در امور مراتب دینیه و مراسم شرعیه که در ان ناصیه ترویج
یافته هیچ وجه فتور راه ندهد و از خلاف آئین بندگی درگاه والا محترز بر
کنار بوده در صوبه احمدآباد بجمعیت یک هزار سوار و همانقدر پیاده به
همراهی ناظم صوبه بتقدیم خدمات بادشاهی سرگرم باشد در ینباب
فرمان عالیشان تحریر نهم شهر ربیع الثانی سنه پانزده جلوس
معلی بنام شمس الدین دیوان سرکار سورته دار الاسلام نگرشرف صدور
یافت که مواضع بجاگیر مقرر نمایند مخفی نماند که زمیندار تو انگر در عهد
حضرت عرش آشیانی در هنگامیکه راجه تودرمل بنابر بندوبست
درین صوبه آمد زمیندار مذکور بذریعه شیرخان گجراتی راجه تودرمل
را دید خان مذکور ظاهر ساخت که در وقت سلطان مظفر گجراتی
چهار صد دهات در بست و در چهار هزار قریات چهارم حصه
زمینداری تعلق داشت و با جمعیت پنجهزار سوار و چهار پیاده در

افعال نکوهیده نادم و پشیمان گشته و تعهدنامه سپرده که همواره

بر جاده دولتخواهی و بندگی درگاه آسمانجاه راسخ و ثابت باشند اسد خا

نموده اگر از پیشگاه والا خدمت بندوبست ولایت اسلام نگر و محافظت

و محارست طرق و شوارع آنجا باو مقرر گشت منصبی که سابق دلیرخان

در هنگام فوجداری خویش به برادر زاده‌اش تجویز نموده بود عنایت

شود و پسر خوردش هم بمنصب سرفرازی یابد و در اول تصحیح با بنیان معاف

کرده و بست و هیچ موضع ولایت مسطور موطن بعضی راجپوتان قوم

جاریچه که همراه او باشند بطریق انعام مرحمت کرده و ولایت مذکوره

را نظم و نسق پسندیده نمایم چون نماجی از فرقه راجپوت جاریچه که درین

فرق عمده میشوند بوده مهاراجه التماس او را بذریعه عمدة الملک اسدخان

بموقف عرض رسانید درجه پذیرائی یافته قلم عفو بر جریده اعمال نکوهیده

کشیده شد خدمت ضبط و ربط اسلام نگر باو مقرر داد بمنصب هزاری

هفتصد سوار و پهول بمنصب صدی و پنجاه سوار و سادو صد و پنجاه

سوار و مهرامن داماد دوصدی یکصد سوار سرفرازی یافتند ولاکها

پسر کلان او که در رکاب سعادت بمنصب دوصدی شصت سوار سربلندی

بموجب دفعاتی که در تمثال ترقیم عمل نمایند تا هیچکس بموجب در رفید
باشند و بر احدی ستم و تعدی نرود میباید که آن وزارت پناه ناظم صوبه
درباب مطابق نقل فرمان والاشان بعمل آرند و پیوسته حقایق
را مینوشته باشند در ینباب تاکید و چون میرخان که از امرای
عظیم الشان بود بنابر بعضی امور در پایه اعتراض آمده از منصب
برطرف و جمیع اسباب امارت و سرداری از فیلان و اسپان
و احتشام و علم و نقاره در سرکار والا ضبط شده حکم رفتن حرمین ا
لشریفین دریافته بود هنگامیکه در نواح جالور رسید بموجب عرض
عمدة الملک اسد خان حکم معلی بشرف صدور پیوست که در احمدآباد
اقامت بگیرد و احدا از منصبداران متعینه صوبه برای دیدن او
نرود و بهدر سینال تماجی زمیندار هالار که سابق قطب الدین خان
خراج نموده نوانگر را بتصرف اولیای دولت قاهره درآورده و از
پیشگاه خلافت باسلام نگر موسوم گشته و دیوان و فوجدار و داروغه
که متصدی ضبط محصول صدر سیح آنجا از حضور علیحده مقرر بودند:
دریندولا مهاراجه بنابر چشمداشت قوم راجپوت التجاه آورده از

انجی

وجهان را به شریعت غرا ازجا رع نموده مطابق حکم قاضی بعمل
آرند بست ونهم قاتلانی که قتل آنها به ثبوت شرعی برسد عرضا نزدیک
یقین باشد محبوس ساخته حقیقت را بدرگاه معلی معروض دارند
سی‌ام اگر شخصی طفل کسی را خواجه سرا بکند بعد ثبوت او را تعزیر نموده
محبوس سازند تا حصول توبه و انابت و ظاهر گردد اگر درین صورت
ولی طفلی دعوی داشته باشد بقاضی راجع سازند سی و یکم رئیس
مفسد عالی که وای مردم بسوی بدعت باشد و از دعوت او ظن
انتشار بدعوت نقد ثبوت سیاست بکنند سی و دویم محبوسانه
که فوجداران و غیرهم نزد صوبه بجیرد وصول آنها بقید تمام بر احوال
هر یکی مطلع شده اگر معاملات مالی خالصه شریفه باشد آنها را متصدیان
ابواب المال سپرده تاکید بلیغ نمایند که معامله را بزودی منقطع نمایند
والا هر دفعه از دفعات مرقومه که داخل باشد مطابق بعمل آرد و در
هر گاه بکمر سبه بحقیقت محبوسان بجد بیاد چوتره کوتوال وغیرهم وا رسیده
هر کرا لی تقصیر دانند سر دهد و الا متصدیان تاکید فذغن نمایند که معامله را
بسرعت قطع نمایند سی و سیوم شخصی را که متصدیان بچوتره کوتوال بفرستند

[illegible]

را در آب غرق کرده یا در چاه افکنده یا از بالا یا از بام انداخته
کشته باشد و ثبوت شرعی برسد او را تعذیر محبوس و دیتة
معمول که شرعاً لازم آید بدهانند و اگر این فعل زیاده بر یکبار از و
بوقوع آمده باشد سیاست کنند لست و پنجم اگر فاسقی در خانه
مردم بجهته فساد در آید بر تقدیر ثبوت تعذیر بلیغ نموده محبوس سازند
تا جمیع خاطر شود که باز مرتکب این امر نخواهد شد لست و ششم شخصی
که پیش حاکم سعایت مردم بناحق نموده اتلاف اموال نماید بر تقدیر
ثبوت اگر آن فعل پیشه او باشد او را سیاست کنند والا تعذیر
نمایند و در حبس دارند تا اثر توبه ظاهر شود و مال کسی که تلف نموده
باشد بر تقدیر ثبوت شرعی تاوان او را بدهانند لست و هفتم
ذمی نادمه اگر مسلم یا مسلمه را به بزرگی بگیرد و یا ذمی یا مسلم ذمیه غیر
کتابی را بزوجیت نگاهدارد پیش قاضی راجع سازند که موافق
شریعت غرا بعمل آرند لست و هشتم اغلامیان و زانیان و لوطیان
و شرابیان خمر و سایر مسکرات و دوسالان و مزدوران و شتربانان از
حکم قاضی دوره و غلام که از خانه خاوند بر آمده باشند و بدنویان

حبس بمیرد واگر معلوم شود آن زن ناصبی ناصبیه برده است اورا
بشدت تعذیر نموده خلاص نمایند با تشهیر واخراج کنند ونیز دلاله
زن دو دختر کسی را بدراه ساخته برای فعل قبیح بخانه مردم می برد
بر تقدیر ثبوت اورا تعذیر نمایند و به محبوس رسانند تا اثر توبه ظاهر شود
بستم قمار باز بعد از تفتیش و ثبوت تعذیر نمایند و محبوس واگر این
فعل را پیشه گرفته باشد تعذیر نموده محبوس سازند تا اثر توبه ظاهر گردد
واگر بازه مرتکب این فعل شود حبس مؤبد نمایند و مال را بقمار بازی
گرفته باشد بعد از ثبوت شرعی بمالکش بدهانند واگر ظاهر باشد
در بیت المال نگاهدارند بست و یکم کسی که در شهر اسلام یا در قریه بکرینه
مرتکب شود و بر قرار شی بر تقدیر ثبوت بضرب شدید تعذیر نمایند واگر
مکرر مرتکب این فعل شود و از ان ممتنع نگردد تعذیر نموده در حبس نگاهدارند
تا اثر توبه ظاهر شود بست و دوم کسی که خمر کشش را نوکر گرفته خمر کشیده
را نفیه و تادیب بلیغ نمایند بست و سوم بالغ بنگ و بوزه و امثال آنرا
بر تقدیر ثبوت تعذیر نمایند واگر آن فعل پیشه ساخته باشد تعذیر
نموده محبوس سازند تا اثر توبه ظاهر شود بست و چهارم اگر شخصی کسی

وجمعیت خاطر بآنها بیش دهند چهاردهم کسیکه از قلب ساز دو بعد
از ثبوت مرتبه اثنا تحسین تعذیر و تهدید نموده خلاص نمایند و اگر قلت
سازی پیشه او باشد بعد ثبوت شرعی او را تعذیر نموده حبس موبد نمایند
پانزدهم شخصی که قلب از قلب سازان خریده بجای سره میفروخته باشد
بر تقدیر ثبوت تعذیر نمایند و اگر به تعذیر نمایند و اگر به تعذیر باز نیاید
محبوس کنند تا اثر توبه ظاهر گردد شانزدهم شخصی که از قلب بیش
او ظاهر شود بعد از تفتیش احوال بظهور پیوندد که نه قالب ساز است
و نه قلب فروش از قلب شکسته او را رها کنند و اگر از تحقیق طرق غالب
شود که مرتکب قلب ساز یا قلب فروشی میکرده او را تعذیر نموده خلاص
نمایند هفدهم شخصی که بلبیس کیماگری مال مردم گرفته باشد بعد
از ثبوت او را تعذیر نمایند اگر جاه و باشند و اگر نباشد در بیت المال
نگاهدارد هیجدهم شخصی کسی را بفریب زهر بخوراند و او بمیرد بعد از
ثبوت او را تعذیر نموده محبوس سازند تا اثر توبه ظاهر شود نوزدهم
شخصی که زن تا صبی یا صبیه کسی را بخداع و فریب بعد ثبوت او را
محبوس سازند تا هنگامی که زن بشوهر و طفل بولی تسلیم نماید تا در

رجوع نمایند دهم مفسدانی که بجاهای مردم آتش زده و ز
ازدحام عوام فرصت یافته مال میگیرند یازدهم تورا یا بنگ یا جوز بویا یا
مانند آن بخورد مردم را داده بیهوش ساخته مال آنها میبرند بعد از ثبوت
آنها را اسند تعزیر نموده محبوس سازند تا اثر توبه ظاهر گردد و اگر دو
مرتبه بسبب این فعل گرفتار آمده باز ظهور عدالت توبه خلاص یافته
باز مرتکب این فعل شود آنها را سیاست دهند و در باب اموال کسی
مدعی باشد بقاضی راجع سازند بعد ثبوت شرعی تاوان مال
محترق و مال ماخوذ را بارباب حقوق بدهانند سیزدهم اگر گروهی
باغی شده و تهیه اسباب جنگ در استعداد آن باشند و هنوز
جای گرفته مستعد جنگ نشده باشند آنها را گرفته محبوس سازند تا اثر
توبه ظهور یابد و اگر جای گرفته مستعد جنگ شده باشند با آنها مقابله
نموده مستاصل سازند و مجروح و منهزم آنها را بکشند که مادام که در
آنها تفرقه راه نیافته بعد از تفرق دست از صریع و منهزم باز دارند و
کسیکه با آنها بقید در آید اگر جماعه آنها متفرق نشده باشد محبوس
و هرچه از اموال و امتعه آنها بدست آید بعد ندامت آنها را از منفعل

دیگر

آن حال ثابت کند بوی ندهند والا حال گذارند هشتم مفسدان
مفرری که بطریق ڈاکه بر خانها مردم زیرو مالی وجان بهم رسانند
بعد ثبوت آنها را لسیاست رسانند نهم کر اسیه ها و زمیندار
که مفسد و امقر مقرر باشند و در کشتن چنین مفسدان نفع عالم
باشند و تقدیر ثبوت آنها را لسیاست کنند دهم خناقی که خنق
او بثبوت برسد او را تعذیر نمود در حبس دارند تا اثر توبه ظاهر گردد
و اگر معتاد باین فعل باشد و این معنی به ثبوت شرعی برسد اما و را آن
تعذیر نموده در حبس دارند و سیاست کنند یا مشهور میان مردم و معلوم
ناظم صوبه باشد و یا آثار خناقی و متاع مردم نزد او ظاهر گردد و
ناظم صوبه و متصدیان عدالت را از ظن غالب بصدور این فعل
از وی حاصل شود او را سیاست نکنند یازدهم شخصی که متهم
بسرقه یا قطاع الطریق یا خنق یا قتل یا ضرر مردم باشد گرفتار
آید و یا آثار و علامات ظن غالب ناظم صوبه و متصدیان عدالت
شود که او را اکثر اوقات مرتکب این امر شود حبس نمایند تا اثر توبه ظاهر
گردد و اگر شخصی با او دعوی سرقه و مانند آن داشته باشد بقاضی

متصدیان عدالت بعمل آرند و اگر مرتبهٔ ثانی بدین فعل اقدام
نموده گرفتار شد تعذیر نمایند و اگر باز مرتکب آن فعل شود و بعد ثبوت
حبس موبد کنند و مال در پیش قاضی بفرستند که مطابق حکم
شرع شریف بود بعمل آرد هشتم شخصی که قطع طریق پیش قاضی
بثبوت شرعی برسد یا اقرار بتنبیه بشرائط اقامت حد قاضی در حضور خود
اجرای حد نماید بر قسم حد یرا که گناه او را اقتضا کند و اگر گناه او موجب
با حدی دیگر باشد در رای ناظم صوبه متصدیان عدالت اقتضا قتل او
نکنند او را سیاست بکنند هفتم اگر دزدی گرفتار آید و مال دزدی
کسی نشان دهد و آن مال پیش او ظاهر شود و بعد تحقیق بثبوت
برسد که او دزد افشار است اگر دو همین فعل را یکمرتبه کرده باشد
تعذیر نمایند و اگر فعل اوست تعذیر نموده و حبس موبد کنند تا اثر
توبه ظاهر شود و اگر به تعذیر و حبس منزجر نگردد و باز مرتکب آن فعل
او را حبس موبد نمایند و مال را بعد ثبوت شرعی بمالکش بدهند
اگر حاضر باشد و الا در بیت المال نگاه دارند و در صورتیکه دانند
آن مال ناداشته از دزد خریده باشد او را خلاص نمایند و اگر مدعی

دویم اگر فردی اشتار باید ور آن وقت بدست آید بعد از
ثبوت او را بکشند و بردار نکشند شاید که یکمرتبه وزدی کرده باشد
سویم اگر شخصی یکمرتبه کم از نصاب یا بقدر نصاب توجهه که حد لازم
نیاید وزدی نکند دل ثبوت شرعی برسد او را تعذیر نمایند و اگر
مکرر این فعل از وی بوقوع آید بعد از تعذیر در حبس نگاهدارند تا اثر توبه
ظاهر شود و اگر به تعذیر و حبس منزجر نگردد و دوبار مرتکب این فعل شود
حبس موبد نمایند یا بسیاست تقتل رسانند و مال را بعد از ثبوت شرعی
بمالکش برسانند اگرچه حاضر باشد والا نه در بیت المال نگاهدارند چهارم
اگر شخصی دومرتبه وزدی کرده باجرای حد درین هردو مرتبه شده باشد
و باز وزدی بکند به ثبوت شرعی برسد و او چکه بوده و مکرر آن فعل از
بوقوع آمده بعد تعذیر در نگاهدارند تا اثر توبه از وی ظاهر شود و اگر ازین
هم منزجر نگردد و مرتکب این امر شود حبس موبد نمایند پنجم نباشی
که قبر کسی را نبش کرده باشد و گرفتار آید بعد از ثبوت تعذیر نموده
خلاص و اگر این تنبیه را گرفته باشد اخراج یا بقطع ید سیاست
رسانند هرچه غالب رای شرع و ناظم صوبه تقاضا کند باتفاق

که درینولا معروض بار یافتگان محفل فیض منزل گردید که در صوبه
مذکور جمعی که بتقریبات بقید در می آیند آنها در تحقیق معاملات
انجا باخر نمیایند و آنرا انقطاع فصل بابیگناه از قید نجات یابد و مجرم
بسزا برسد از انجا که همگی همت حق شناس و تمامی نهمت
عدالت اساس مصروف برآنست که جمهور خلایق که
بدایع و دایع ملک العلام اند براحدی میل و حیف نرود و هیچکس
بحساب در قید نماند حکم جهانمطاع عالم مطیع شرف
صدور می پیوندد که درباره جماعه مسطوره بموجب تعالی
که ضمن اینفرمان عالیشان رقوم پذیرفته بعمل می آورده
باشند تا هیچ یکی بموجب در قید نباشد و براحدی ستم
و تعدی واقع نشود درینباب تاکید دانند و در عهده شناسند
و خلاف آنرا باز خواست و باز پرس عظیم تصور کنند
اول شخصی که بر سرقه نزد قاضی به ثبوت شرعی برسد
یا اقرار به تنبیه بشرائط اقامت حد قاضی در حضور خود
اقامت حد نموده محبوس سازند تا اثر توبه و دزدی ظاهر شود

عامره و محصول سائر میآفتند در پیشگاه عظمت و جلال التماس
نمودند که پیش ازین در طلب روزیانه آنها سکه فلوس
سابق که بوزن بست و یک ماشه بود موافق نرخ از تنخواه
میشده است الحال که دام سکه بوزن چهارده ماشه مقرر شده
متصدیان مهمات سند میخواهند حکم اشرف صدور یافت
که موافق ضابطه اسباب ده پانزده یعنی بجای دو دام سکه
سابق سه دام سکه میداده باشند در سنه هزار و هشتاد
و دو فرمان عدالت عنوان در باب خضوع و فصل معاملات
جمع که بقهریات در قید می آیند شرف صدور یافت و
حسب الحکم بنام محمد هاشم دیوان صوبه رسیده چنانچه نقل
آنها رقم زده کلک بیان میگردد

نقل فرمان عدالت عنوان مشتمل بر سی و سه فصل
از قرار بتاریخ بست و نهم شهر صفر سنه پانزده جلوس
اقبال مانوس سمت تحریر یافت آنکه متصدیان مهمات
صوبه احمد آباد بعنایت بادشاهی امیدوار بوده بدانند

شده در شهر ربیع الثانی مطابق سال هزار و هشتاد و یک
با حمدآباد رسیده به بند و بست نظم و نسق صوبه پرداخت و در
عوض جاگیر پرگنات چکله و حصار و پرگنه نیلا و دهند و قه مضاف
صوبه مزبور مرحمت گشت چون مبلغ کلی مطالبه سرکار بر ذمه
مهاراجه بود مقرر شد که هر سال دو لک روپیه را قسط در خزانه
عامره صوبه داخل سازد [illegible] وکیل مهاراجه در حضور انور
التماس نموده که حاصل پرگناتی که در عوض پرگنات چکله حصار
در جاگیر مرحمت شدن نسبت بمحال چکله مذکور کمتر است و
نگاهداشتن پنجهزار سوار برای بند و بست صوبه ضرور از عهده
ادای قسط سالی دو لک روپیه نمی تواند برآمد لهذا مقرر شد
که در سال خریف تنکوزئیل در ربیع سیچقان ئیل پنجاه هزار روپیه ادا
سازد و آینده بقسطی که مقرر شود بعمل آرد در زیاده حسب الحکم اقدس
بمهر وزیر الممالک اسد خان بنام خواجه محمد هاشم دیوان
صوبه ورود یافت و چون گروهی از روزینه داران طلبه
علم و غیره بموجب اسناد درگاهی مبلغ یومیه از خزانه

و تیول واری سورته ممتاز و معین شد و در سال هزار و هشتاد
و یک بهادر خان بسرداری دکهن مامور گشت بناه پور واقعه در
یاپور که اکنون ویران و اثری ازان نمانده بهادر خان که محمد بناه
نام داشت در صوبه داری خود آباد کرده بود و عمارت ایوانی
رو بشمالی واقعه قلعه بهدر که تا حال ناظم صوبه می نشیند
از ساخته اوست و بقطب الدین خان یرلیغ شد که تا مقرر
شدن و رسیدن ناظم صوبه بپرداز دو محال سائر بلده احمد آباد
که در جاگیر ناظمان تنخواه میشد بخالصه والا معین گشت و حکم
ضبط نمودن محال مذکور بنام دیوان صوبه رسید

صوبه داری مهاراجه جسونت سنگه بدفعه ثانی و دیوانی
خواجه محمد هاشم و شیخ نظام الدین

و همدرین سال مهاراجه جسونت سنگه که بموجب حکم اقدس
از ایساق دکهن بدار السرور برهان پور اقامت داشت
بر صاحب صوبگی گجرات از تغیر بهادر خان بدفعه ثانی سرفرازی
یافت مهاراجه حسب فرمان واجب الاذعان متوجه گجرات

یک و نیم سیر آرد و یک پاو دال و دو دام روغن زرد و سه
سیر دانه اسپ یک پشتاره کاه و پیاده سه پاو آرد و نیم پاو دال
و دو دام روغن زرد در روزی میگرفته باشند و زیاده بر آن
چیزی برداشت نکنند و کروریان در آخر فصل هنگام بی باقی
هرچه این وجه از رعایا برداشت شده باشد در مال مجرا
دهند و اجناس خوراک بوزن شاهجهانی اعتبار نمایند
چون معروض بارگاه والا شده بود که گلکار و بیلدار و نجار وغیره
اجوره داران عمارت از احمدآباد از قلت روزانه که از سرکار
والا می‌شد نالش دارند بنا بر آن حسب الحکم اشرف اقدس
اعلی بمهر افتخار خان خانسامان بنام دیوان آن صوبه شرف
صدور یافت که اجوره آنها بدستوری که در سائر عمارات شهر
معمول است میداده باشند و دلیرخان که بموجب التماس
بهادرخان بفوجداری جونه گڈه سرفراز شده بود فرمان طلب
مرحمت عنوان بنام او شرف صدور یافت و او روانه
بارگاه معلی گردید و سردار خان بدستور سابق بفوجداری

روز تعطیل میکذرانند بنابر حکم والا صادر شد که هرگاه وحضور

پرنور جمیع صوبجات واین ضابطه نمی باشد درانجا چنین چرا

بعمل بآید باید که خواجه محمد هاشم دیوان صوبه قدغن نماید که

ارباب عدالت روز شنبه ویکشنبه و دوشنبه وسه شنبه و

پنجشنبه وبحکمه باید در روز چهارشنبه نزد ناظم صوبه حاضر شوند

و روز جمعه تعطیل قرار دهد واز دو گهری روز برآمده تا نماز دالی آفتاب

درمحکمه بوده قطع وفصل قضایا مطابق احکام شریعت غرا نموده

وقت ظهر بمنازل خود ها میرفته باشند ودر سال هزار وهشتاد

درباب محصول پنبه تجاسس یاد درست واقعه درگاهی رسید

که وردواب بشرط نصاب وعقل بلوغ وعدم تملک بقدر

معتبر شرعی از مسلم چهل یک واز هنود چهل دو واز حربی

چهل وچهار تمام سال قمری یکمرتبه ازیک مکان میگرفته باشند

ونیز مقرر شد که هرگاه سوار وپیاده را عمال بجهت تحصیل از مال

واجب علاف باید مابر تقریبات بدمهات بفرستند جماعه

مزبوره که برای سرانجام امور مسطوره بمواضع بهروند سوای

که سر حلقه متمردان آنجا را بقتل آورده امید وارست که قلعه

در آنجا بنا شود حکم والا نام دیوان صوبه شرف صدور یافت

که برآورد آن را نوشته بعرض رساند از آنجا رعایا موضع کوته عمله

پرگنه بذریعه متصدیان دارا بعدالت العالیه بعرض مقدس

رسانیدند که کمال فوجداری دجالوری پالن پور بصیغه کاوچرای

دخوراک اسپان هر سال مبلغی بتعدی میگرد بنابر تحقیق معنی

بدیوان صوبه یرلیغ شد که چون کاوشماری وغیره ابواب

ممنوعه وموقوفه بارگاه والاست که بعد تحقیق وثبوت او را

منع نماید بموجب عرض اقضی القضات قاضی عبد الوهاب

بجهت تعمیر و ترمیم بادلی موضع اذالج عمله پرگنه حویلی احمد آباد

که بنابر انتفاع سافرین و مترددین مواشی آن سرزمین ا[illegible]

دو هزار روپیه برآورد شده بود بخزانه صوبه تنخواه و بدیوان

صوبه درینباب حکم رسید که ارباب عدالت صوبه احمد آباد

در هفته دو روز بمحکمه عدالت آنجا نشینند دو روز سه

شنبه و چهارشنبه باشد پیش [illegible]صوبه دار حاضر می‌شوند سه

روز

وتهور سر انجام روز افزون کارست وتعینات مهم دکهن در رکاب بادشاهزاده
والا تبار محمد معظم بهادر شاه بهمراهی مهاراجه جسونت سنگه بود
بنابر امور چند که ذکر آن مناسب نیست بلی ملازمت در خصت
بادشاهزاده برآمده بدار الفتح اوجین ویک چند در انجا تعب در نج
راه آسایش بدل ساخته نشسته بود اتفاقاً دران ضمن بهادر
خان ناظم صوبه احمد آباد بتصوب منصوب شده می آید باستماع
خبر برآمدن دلیر خان باوجین رسیده رفته همراه خود باحمد آباد
آورد وحقیقت وراستی عقیدت دلیر خان وامر اضی بادشاهزاده
باغوای بعضی اهل غرض بموجب عرضداشت بپایه سریر خلافت
مصیر نمود وهم تجویز خدمت فوجداری وتیولداری سرکار سورته
از تغیر سردار خان بحضور انور فرستاده اوراروانه سورته
ودر بیتکات شاهنشاهی معروضه بهادر خان ناظم صوبه وتجویز فوجداری
درجه پذیرائی واستحسان یافت وسردار خان بفوجداری و
تیولداری پرگنه ایذر از تغیر سیر سنگه سرفراز گردیده ودر آن
سال سید حیدر آباد نهانه دار احمد آباد بعرض رسانیده بود

بندر سورت عطا کرده و جهازات غنیم را باین راه عبور کردن
ندهم جهازات بادشاهی و تجار را صحیح و سالم بگذارم مرزا
راجه عرضداشت مشتمل بر حقیقت مرقومه صدر بپایه سریر خلافت
مصیر ارسال داشته بعد عرض اقدس درجه پذیرای و استحسان
یافته از انوقت تا حال هر که جانشین اوست در ونذار جیپور میباشد
او را بانو نخان می نامند و آن مبلغ را از متصدی سورت
میگرفت اکنون خود نوعی گماشته او تسلط بهم رسانیده و
قلعه را بتصرف در آورده که متصدی را مجال دم زدن نیست
شمه ازینمعنی در محل خویش نگارش خواهد آمد انشاء الله تعالی
از الحاصل مرزا راجه بعد از پذیرای ملتمسات یاقوت خان بمدد
اعانت او بنواحی ونذار اجیپوری رسید و بتلاش شایان و
حکمت عملی سنگ تفرقه در جمعیت و کنهان انداخت و از
آن سبب آنها قلعه را خلاص گردانید

آمدن دلیر خان بگجرات و مقرر فوجدار سورت با د
بمدد آن آوان دلیر خان که در اصل روهیله ز آوری شجاعت
دهنور

جهازات را به تصرف خود آورده باین اراده باطل بر قلعه مذکور
شتافت یاقوت حبشی که از قبل والی بیجاپور بحراست
قلعه مقید بود بانداختن توپ و تفنگ پرداخته مفسدان
را نزدیک رسیدن پیرامون گردیدن آن قلعه نمیداد دکنیان
چون از دست از تفکر تسخیر آن کوتاه یافتند مقابل قلعه
که یک کروه دیگر در آب شور دمدمه بغایت استحکام بنا نهاده
برقرار ان توپها برده بانداختن مقید گشتن تا دو سال این معامله
بطول انجامید آخر کار متحصنان تنگ شد و کار بجان رسید در
ظهور اینصورت یاقوت خان پیام مصالحت بمرزا راجا که
بمهم دکهن از پیشگاه خلافت و جهانبانی مامور داده انداد د
معاونت خواست و عهد و پیمان را موکد بشرائط چند نمود که
من از امروز بندگی والا قبول نموده در سلک ملازمان آستان
ملایک نشان منتظم گشتم اما جهت دیدن صاحب صوبه دکهن
تکلیف نشود و مبلغ یک لک و پنجاه هزار روپیه وروجهه
خرج سه بندی توپخانه متعینه قلعه هرسال از خزانه

و بدست مستاجر و مستعیر دران زراعت کنند وظیفه آن از مالک
زمین بگیرند و اگر آنها باغ نمایند خراج از مستاجر و مستعیر
بگیرد و اگر زمین خراجی را کسی غصب نموده منکر باشد مالک آن
گواهان داشته باشد اگر غاصب زراعت کرده باشد
خراج از غاصب بگیرند و اگر زراعت نکرده باشد از هیچ یکی
نستانند اگر غاصب مقر باشد و مالک گواهان داشته باشد
خراج از مالک ستانند و در صورت رهن موافق حکم غصب
بعمل آرند اگر مرتهن بلا اذن راهن دران زراعت کرده
شود سبز و هم در خراج موظف اگر شخصی زمین خراجی
خود را دران زراعت می شود و در میان سال بفروشد
اگر آن یک فصله است و مشتری آنرا قبض نموده از بقیه سال
مدتی دریافته است اگر تواند دران سال زراعت کرد کسی
مانع زراعت نیست خراج آن از مشتری والا از بایع
درستانند و اگر دو فصله است یک فصله را از بایع دریافته
و یکی مشتری خراج مقرری بر هر دو قسمت نمایند اگر دران

مابقی نوعی سلوک نمایند که لطف سالم برعایا برسد دهم

در خراج موظف هرکه زمین خود را با وجود قدرت زراعت

تایع معطل دارد خراج بعضی در دیگر بگیرند در معنی که آب

درآید تا آب باران منقطع شود باز زراعت پیش از بریدن

آفت غیر ممکن الاضرار بحدی برسد که جنس غله بدست

نیاید در آن سال آنقدر مدت نمانده که پیش از آمدن سال

دیگر مرتبه ثانیه زراعت کند خراج قطع دانند واگر بعد بریدن

آفت برسد خواه ممکن الاضرار مثل خوردن دواب وغیره

یا از آن مدت سال مذکوره مانده است خراج ستانند یازد

هم اگر مالک زمین خراج موظف از زمین خود زراعت

نموده پیش از ادای خراج آن سال فوت شود محصول

زراعت بدست ورثه متوفی آید خراج آن از ورثه بگیرند

اگر متوفی مذکور تواند زراعت کند فوت شده در آن سال

آنقدر بدست نمانده باشد و اورونده است همه را ستانند

دوازدهم در موظف اگر مالک زمین خود را باجاره یا عاریه

که بیش ازین تعلقه اوست متعلق دانند دیگری را دخلی
رانیند ششم در جائیکه بر مزروعات غیر با خراج مقرر
نمایند آنچه موافق شرع مقرر باید نمود نمایند و در صورت
خراج آنقدر وضع کنند که از زمین آن رعایا از پا نیفتند و به
هیچ وجه از نصف نگذارند هر چند توانائی زیاده آن باشد و در
جائیکه مقرر باشد مقرری بگیرند و بشرطیکه در صورت خراج
زیاده از نصف نماید از گرفتن رعایا از پا افتند و الا سابق را
کم کرده هر چه موافق طاقت دانند مقرر نمایند اگر در آن —
گنجایش زیاده از مقرری زیاده بگیرند هفتم بدل خراج موظف
و مقاسمه موظف اگر رعایا بآن رضامند باشند بکنند و الا
نه کنند هشتم وقت اخذ خراج موظف رسیدن هر جنس
غله بحد دور داشت پس هر جنسی که بحد دور رسد حصه خراج
که در برابر آن جنس بود بگیرند نهم اگر در موظف بعضی زراعت
آفت غیر ممکنة الاحتراز برسد باید که نیک وارسید از قرار
حق در نفس الامر بر مقدور از آفت مجرا دهند و در اخذ محصول

عاجز از زراعت باشد اگر دران زمین قبل ازین خراج
معطوف باشد اگر دران موافق حکمی میباید بعمل آرند واگر
غیر خراج مقاسمه باشد بازراعت نشود لعلت
غیر باخراج مزاحم نشوند لیکن درصورتی عجز تقاوی
داده برزراعت مشغول سازند بجسم قطع زمین بامرا
یعنی نامزروع مالکش معلوم باشد باو واگذارند دیگر
برادران را دخل ندهند اگر مالکش آن معلوم نباشد و
احتمال عوداب دران زمین نبود بمقتضای مصلحت هرکرا
لایق پرداخت آن زمین دانند باو بدهند وهرکه آنرا ضع
زراعت کند او را مالک رقبه آن زمین دانند واز وا پس
نستانند واگر احتمال عوداب دران زمین باشد
امری مانع عوداب دران زمین بود مانع آیند در انقطاع
باآن زمین مزارعت وغیرها بهیچکس از دست تصرف
وران ملک بدانند اگر قطعه زمین بادر والیست از سبب
انتقال است وخلاف مر آن از کسی افتد تا زمانی
کم بیش

زمین افتاده که بر زراعت باز نمی آید مطالع شوند و اگر از جمله
شوارع وطرق است داخل بنیان شهر و قریه نمایند که کسی
آنرا مزروع سازد و اگر غیر آن زمین ملاحظه نمایند و اگر دران
زمین مابقی از زراعت بود ممتنع الفلاح باشد بعلت خراج
آن مزاحم کسی نشوند اگر در آن مابقی ممکن الفلاح بود یا ور
اصل بایر بوده بر هر دو تقدیر اگر آن زمین مملوک است و مالکش
حاضر و قادر بر زراعت باشد مالک را تاکید کنند که
مزروعه سازد و اگر آن زمین مملوک ست با مالکش مجهول
است آنرا بکسی که قادر بر احیا باشد بدهند تا احیا نماید پس
اگر اجاره گیر مسلمانان باشد و زمین مذکور قریب اراضی جزی
بود بر او مقرر نمایند اگر قریب اراضی خراجی بود کافر
باشد مطلقا بر او وضع نمایند و در صورتی که خراج نموده بنا
تقاضای وقت بر او چیزی بالقطع که آنرا خراج مقطعت
گویند وضع کند یا حصه معین از محصول نصف آنرا خراج
مقاسمه نامند مقرر سازند اگر مالکش بود ولیکن بعنایت

بازداشته اند باید که آنها را تاکید و تهدید نمایند و تجسس و
غور پیش آیند و در خراج قرار کرده شده موظف بارباب
زمین معلوم نمایند که خراج از آنها گرفته خواهد شد زراعت
کنند یا نه واگر معلوم کنند که ارباب زراعت در تهیه
اسباب زراعت درمانده زر بطریق تقاوی از سرکار
دهند و ضامن بگیرند سیم در خراج موظف اگر ارباب زمین
از تهیه اسباب زراعت عاجز و درمانده باشند یا زمین را
معطل گذاشته گریخته بروند آن زمین را القصد اجاره یا زراعت
بدیگری بدهند و قدر خراج از اجاره صورت اجاره حصه مالک
در صورت زراعت رسانند و تتمه اگر نمایند بمالکش رسانند
یا شخصی را قایم مقام مالک سازند تا زراعت نموده خراج
ادا نمایند و تتمه را خود متصرف شوند و هرگاه ارباب زمین
قدرت زراعت بهم رسانند زمین آنها باز بدهند و اگر زمین
شخصی را گذاشته معطل گریخته رفته باشد باجاره بدهند
بعد منقضی آن سال در سال دیگر باجاره دهند چهارم بر قطعات

درین ایام خجسته فرجام فرمان عدالت عنوان شرف نفاذ یافت که متصدیان مهمات حال و استقبال ممالک محروسه هندوستان از کران خراج و غیره محال آن باندازه و طریقه که در شرع انور و ملت حنفیه از هر مقرر گردیده و در ضمن این نشور تفصیل آن از روایات صحیحه بکمال معتمده منقاد میگردد و منظور داشته بتحصیل رسانند و هر سال یرلیغ مجدد نطلبند و تخلف و تجاوز را موجب آفرات و نیا شمارند اول باید که بارها مراتب رفق مرعی دارند و تفقد احوال آنها نمایند و بحسن تدبیر و حکمت عملی سعی کنند که بطیب نفس خوش دلی در تکثیر زراعت بشو و مزروع سازند و هم از ابتدای سال بر احوال هر یکی از ارباب زراعت بحسب مقدور اطلاع حاصل کنند که در پی زراعت اند یا دست از آن کشیده و قدرت بر زراعت بترغیب و دلاسا پیش آیند و اگر از بعضی امور رعایت خواهند رعایت نمایند اگر بعد تفحص ظاهر شود که باوجود قدرت دست از زراعت

راسخ شد مزدوران عوض فلوس سابق سکه حال نمی‌گیرند

ومیگویند که تفاوت دو پانزده دار د چون اینمعنی بعرض مقدس

رسید بدیوان صوبه حکم شد که بقرار ده پانزده یومیه بجای

تنکه تنخواه می داده باشند از ان روز در گجرات تنکه سه فلوس

مقرر شده بتاریخ روز پنجشنبه بیستم شهر شوال سال صدر محمد

خان تغیر شده روانه دربار جهان مدار گشت

صوبه داری بهادر خان طرف خانجهان کوکه و دیوانی حاجی

شفیع خان و خواجه محمد هاشم

بتاریخ پنجم شهر ربیع الثانی سال هزار هفتاد و هفت

بهادر خان بحرف خانجهان بهادر که بصوبداری اله بادمی

پرداخت از تغیر مهابت خان بصوبه داری گجرات مقرر گشت

و برلیغ جهانمطاع باو صادر شد که بعد رسیدن اله وردیخان

نائب هم گجرات کرده و چنانچه بتاریخ روز یکشنبه یازدهم شهر

شوال آن سال به احمدآباد رسیده به بندوبست نظم ونسق

صوبه می پرداخت و در سنه هزار و هفتاد هزار خواجه محمد هاشم

وهرکس جمعیت کمتر از ضابطه داشته باشد جاگیر تغیر کنند و حقیقت

برنگارند و نیز عرضداشت ناظم صوبه بعرض مقدس رسید که اعظم آباد

بمرور ایام خراب گشته و ساختن و آن ضرور است بر یوالصوبه حکم

شد که برآورد آنرا نموده بمهر خود ارسال دارند و بر نهجیکه حکم شود

بعمل آرد و چون اکثر ضوابط مقرره حضرت خلد مکان تا حال مستمر است

بعد ضوابط بنابر انتفاع عام در هر وقت که معین شده بکاربستن

آن بپردازد

نقل یادداشت وقایع نگاری در باب ضبط اموال منصبداران

آنکه بتاریخ روز شنبه بیست و یکم شهر صفر سنه نهم جلوس

مبارک مطابق یکهزار و هفتاد هجری مطابق دوازدهم شهر

یوربار آهی رساله سیادت و نقابت پناه وزارت و معالی

دستگاه سزاوار عواطف و احسان مورد مراحم بیکران افتخار

خان و بمعرفت سیادت و وزارت پناه کفایت دستگاه میر

عماد الدین و نوبت واقعه نویسی کمترین بنده های درگاه خلایق پناه

کامران بیک قلمی میگردد که حکم جهان مطاع آفتاب شعاع صادر

بضابطه چهل و دو دو بازیافت نموده باشند و احتیاط تمام بکار برد
که احدی از جماعه مال خود را بسارش وساختگی برای نداد ن
حاصل داخل مال سلطانان نسازند و سردار خان فوجدار جونه گڈه
چون فوجداری اسلام نگر علاوه خدمتش شده بود با ضافه پانصد
سوار دو اسپه و سه اسپه مباهی گشت و از عرضداشت مهاتیجان
ناظم صوبه معروض پایه سریر خلافت مصیر گشت که جمعیت منصبداران
تعینات صوبه احمد آباد که بیست هزار سوار موافق ضابطه می شود هنگام
کار هزار سوار نمیک شد چون در پیشگاه خلافت جهانداری کمی جمعیت
مذکور محمول و بر غفلت نارسائی بخشی و سوانح نگار تغیر شد
و بجای او میر جعفر معین گشت و بنام ناظم صوبه یرلیغ رفت که
بقاسم دارو غه داغ تصحیحه تاکید نماید که در ملاحظه تابینان موافق
ضابطه جماعه مذکور جد تمام بکار برده بمتصدیان تعینات قدغن
کنند که هر یکی جمعیت خود را موافق ضابطه داشته باشند بجای
شفیع خان دیوان صوبه حکم والا صادر شد که داغ نامه و تصحیحه
تابینان منصبداران آنجا از سال به سال ملاحظه نمایند و
[illegible]

گفت که اگر این در درگاه عالم پناه منظور می افتد بهتر والا بنده
حاصل یک ساله اجزا نه عامره عاید خواهد کرد چون حقیقت بهدر داز
روی وقایع بعرض اقدس رسید حکم جهان مطاع عالم مطیع بنام
دالصوبه کرامت صدور یافت که دام بوناس چهارده ماشه
مقرر شد و سکه مبارک رسانیده رایج گردانند و حاصل یکساله
معاف دانند

معاف شدن محصول چهل و یک از مسلمین

ازانجا که همت ملت گزین و نهمت معدلت آیین حضرت خلافت
مصروف بحال رفاه و جمعیت مسلمین بود از پیشگاه فضل و احسان
و کرم امتنان فرمان واجب الاذعان بنام دیوان صوبه شرف
صدور یافت که محصول چهل و یک را از مال تجارت مسلمانان
که در سرکار والا میگرفتند از بیست و پنجم شهر ذیقعد و سال هزار
و هفتاد و هفت مطابق سال دهم جلوس همایون معاف و مرفوع
القلم شناسند و بعلت اخذ آن مزاحم ایشان نشوند بر جهت
اصلا و مطلقا طمع و توقع ننمایند و از فرقه هنود بآیین سابق محصو

انیمعنی قرار گرفته‌اند محصول آنها گذاشته و منجمله مداخل آن در وجه

اخراجات ضروری مجال کننده پاره و خیرات مستحقان مقرر نموده

وانچه از اخراجات مذکور افزود و میگشت قیمت مال که محصول

باید گرفت قرار داده داخل سیاهه و خزانه نمودند

در نگرفتن محصول مال فرنکان و انیز در احمدآباد و برآمد

معاملات

و نیز حسب الحکم مقدس معلی بنام دیوان الصوبه شرف ورود یافت

که بجهت محصول فرنکان و انیز در احمدآباد مزاحم نشوند گذارند

که محصول را در بندر سورت ادا نمایند و بهدرینمال در باب

باز خواست درآمد عاملان حکم معلی رسید دیوان الصوبه بصیغه داب

عامل باشد تمام در ذمه متعلقان بعد معافی چهار هم حصه باز

یافت و معامله گروهی از عمال که مدتی در قید و زندان باشند

مطالبه از انها بوصول نمیرسید نظر بر حالات آنجماعه مشخص نمایند

و بهدرین ایام آوار کی مرهټه دکهنی در نواحی بندر سورت و

نمود تلف و غارت اکثر از که و خرابی معاودت کرده رفت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سی و چهارم بسبب گرانی غله جمع هرجا رسید بحال آمده
بعد از آن که غله از آن شده جاگیردار و متصدیان نظر بر
همان جمع داشته جمعبندی چرا میکشند و اگر قرار به تهای
نصفی می‌نمایند از جای صد من غله دو و بیست و پنجاه من گلر
کرده هر دو سه محصول میگیرند و در ادای بیست و پنج من
غله زیادتی تمام جا گذرانی نموده از وجه مروری از اهل
میکنانند و در وقت زراعت اکثر سابق زراعت میکنانند
اقرار هشت و بود از قرار واقع عمل نموده نصف میگیرند سی و
پنجم بسبب کثرت تنبیه کالوگویان معامله بندر کنبایت بانجا
رسید که اکثر بیوپاریان بندر مذکور ترک نموده به بندر سورت
رفتن رفته‌اند و مردم اطراف و جوانب بندر مزبور اختیار
مسافت بعیده نموده برای خرید و فروخت باحمدآباد می‌آیند
قبل ازین حسب الحکم اشرف اعلی مقرر شده که در هر پرگنه دو چودهری
و قانونگوی که بارعایا نیک سلوک و آبادان کار باشند
مقرر نمایند که مطابق حکم اشرف بعمل آیند سی و ششم

و هم چهار صد دانه مغرر و شکر میگیرند سی دیگر در حین رفتن
عرابه بار خواه از غله و خواه از قسم دیگر سر عرابه چینی
کوبان دو در و پیه در چبوتره میگیرند سه دام در بلده بهش
به هر گوسفند رساله چهار سکه مرادی و سر گاو نیم روپیه
و سر گاومیش یک روپیه هر چند سابقه نیست در نصاب
ترسیم قهرا میگیرند حسب الحکم اشرف مقرر شد که نصاب
سوایم موافق شرع شریف بعمل آرند سی و سیوم
در باب طرف ساختن آنها و تیره و اول ملک و عدم
جلوس عورات فاحشه در بازار و بلده احمدآباد و پورجات
و نصب کردن امام ها حکم شده مطابق حکم اشرف
بعمل آورده آسنانها و تیره ها و اول ملک جلوس عورات
فواحش در بازار و پورجات برطرف سازند و در
مساجد بوهرها بدمذهب که سابق امامان و موذنان
تعین شده بودند الحال نیز مقرر سازند که در آنجا بطریق
اهل سنت در اوقات پنجگانه نماز ادا نموده باشند

انداخته بفروشند کوتوال قصبه سه هزار خشت که بیک
روپیه بفروخت مهر و سکه میگرفت بشتم کاوی باکاو میش
بجهت مولود یا ضیافت و بجز آن کسی ابتیاع مینمایند
محصول خرید و چبوتره کوتوال میگرفتند سابقاً حسب الحکم
اشرف مقرر شده که بر قیمت حال چهل و دو از هنود
و چهل از مسلمین از فروشنده بازیافت نمایند و لوازمات
دیگر مزاحم نشوند باید که مطابق ارفع اعلی العمل آید دیگر
متاعی که قیمت آن از پنجاه و دو و نیم روپیه کمتر باشد +
حاصلش معاف دارند آنچه مقدور آن یازده یا ده باشند
محصول لهذا بالله شرح ایضاً مقرر ساختند بست و نهم
مروم تجربه و رعایا از هر قسم دواب که در احمدآباد و
پورجات از برای فروختن بیارند و هرسه چیزی آنها بگیرند
اول بصیغه آمد نی دویم در وقت فرختن و اگر فروخته
نشوند خواهد که باز برد و بصیغه بازرفتنی چیزی میگرفتند ام
دربلده پین سر مراه معرد و بشکر چهار پنج روپیه میگرفتند

برنج را بعضی مردم اجاره کرده بی صلاح او دیگری
خرید فروخت نمی تواند کرد بنابران در گجرات برنج
گران است چهارم دربانان دروازه های بلده پورجات
عرابه و گاو باری و سر باری مردم از در در آمد و برآمد
مانع شده تا چیزی نمیگیرند و نمیگذارند بست پنجم
در باب گل گلاب بالتماس فرمان قطب الدین خان
رسیده بود که خرید گل گلاب متصدیان مخصوص سرکار
بادشاهی نداده اند واگذارند که در هر جا که خواهند بفروشند
معهذا فروخت گل گلاب غیر از سرکار بادشاهی
ممنوع است مطابق فرمان والاشان که بالتماس
قطب الدینخان صادر شده عمل نماید بست ششم
ذکور و اناث در ایام اعراس و شب جمعه و شب
ماه بر قبرهای بزرگان رفته هجوم میکنند و اینمعنی باعث
فساد است مقرر سازند که هیچکس بر قبور هجوم نتواند کرد
بست هفتم در قصبه و هو لقه عاجزی بخواهد که خانه خود

انداخته

پیش از جلوس مبارک حسب الحکم بتخانه هنود ساخته
بودند باز درست نموده بت پرستی اینجا بدستور مطابق سنوات
سنوات فی العمل یعنی از ابتدای تکلم هنود آنجا و ...
و پرگنات احمدآباد در رسوم باطله رواج داده شب
دیوالی چراغها و در ایام هولی بزبان فحش گویند و در
هر چکله و بازار هولی می‌سوزند و چوب هر کس که بدست
می‌آید بزور بازوی در آتش می‌اندازند و مقرر است که در
کوره بازار چراغهای دیوالی می‌افروزند و چوب از ...
بدزدی یا بزور برده در ... هولی میسوزند و
زبان بگفتار فحش تکشا برند بیت هم اهل تصویر ذی
روح از گل راست میکنند و در عید و شب برات
و اعراس اسپان و فیلان از گل راست کرده در
بازار میفروشند مقرر نمایند که احدی تصویر ذی
روح از گل راست نسازند بنابرین صوبه احمدآباد
و پورچات و پرگنات صوبه مذکور فرید و فروخت

اولا حاصل کا دکا و پیشکش علیحده میگرفتند دهمچنین در پرگنات
صوبه مذکور رسم نک چیزی مقرر کرده بگیرند و در وقت
ذبح آن دیک و نیم روپیه بسرکار و کاپیش علیحده میگرفتند
دهم چنین در پرگنات صوبه مذکور بنابران در آن صوبه
گوشت گران است یازدهم در سرحد پوردار جماعه را
کوههای روغن زرد و تلخ وغیره در سال سی روپیه میگرفتند
دوازدهم فوجداران و کروریان از مردم پرگنات
ساحل دریای سابرمتی و دواترک از ده روپیه
تا پنجاه از محل غیرتخان کبری گویان چرا میگرفتند سیزدهم
در قصبه احمدنگر مسجد جامع درون قصبه نزدیک دروازه
واقع شده بسبب نابودن حاکم از کولیان داده
بقصبه میباشند یکسال کولیان نمیگذارند که مسلمانان
اقامت جمعه دران مسجد نمایند مقرر سازند که
هیچکس مزاحم مسلمین نشود بفراغ خاطر اقامت
جمعه میکرده باشند چهاردهم در احمدآباد و دیگر پرگنات

پیشکش از

می بیند و مقرر ساز ند که همیشه دکاکین و انبوده سودای

خرید و فروخت بنموده باشند و از هم ورزیده بپرگنات

صوبه احمد آباد بعلت بیکار شوند و در اکثر اهل حرفه آزار

کلی می یابند سیزدهم متصدیان و شحنها و دیوانیان

و اکثر پرگنات صوبه مذکور در وقت آمد غله تو مردم

دیگر را خریدن نمیدهند او لا خود میخرند از آن غله چیزی

که بوسیده و ضایع میشود بروز به بیوپاریان میدهند و

نرخ غله جبراً گران میکنند چهاردهم جمعی موسوم باد و ریه که

روزگار کرایه عرابه و ارهند اکر گاوی در بیابان پوریا

جای دیگر فرستاده حاصل آنجا داده باحمد آباد بیایند باز حاصل

خریدی آن در احمد آباد بدهند و خود حاصل ندهند مجرم

ساخته جرمانه میکنند پانزدهم حکام و اهل دولت

در باغات خود و سرکار و الا هر قسم ترکاری و

میوه میکارند و بترکاری فروشان ده لست افزوده

میدهند و زر بجبر ابازیافت می نمایند شانزدهم

کری یا جنگد وزی بیاموزد و متصدیان لعد آموختن بزاموری
میکنند ششم در بلده و نواحی آن و اکثر برگنات صوبه
احمدآباد قانون گویان وبیاو با از شخصی که امتیاع
میکند فی صد دو نیم روپیه میگیرند هفتم محتاجی از قوم
نداف و عصار که از جای آمده خواهد که روزگار در محل
دیگر کند متصدیان آنجا تا یک و نیم روپیه نگیرند نمیگذارند
که شروع در کسب خود نماید هشتم درون شهر
و در چونتره هر جا که تشیشه قانون گو و دلبانیان راه
تمامی فروعی میکند خود نیز شریک میشوند نهم
کاوان و عرابها و باربردار که از بیرون بشهر می آرند
کاه و کرلی خریده میچرانند از آنها یک مرتبه یک تنکه
متصدیان بضیغه کاه چرای میگیرند دهم از عرابه کاه
و کربی در امکنه متعدده هر جائیکه بوده هیزم بیچ آثار
میگیرند و از زیرباری چهارباردام میگیرند یازدهم
در ایام بچوطسی دالکار وسی و بانی هنود دکاکین

وقانون گویان و دوب ساتدیان و بیاپاری مزبور بعلت
ابواب مندرجه ابیو پاریان و دیگر سکنه محال مذکور چیزی
نگیرند متوطنان آنجا جرات بر ارتکاب امور نامشروعه
نه نمایند و بتخانه منهدمه را الحال مرمت نموده اند بنیاد از نو
و درین باب نهایت تاکید و قدغن دانند

شرح ضمن فرمان والاشان

اول بابت فروعی بلده احمد آباد و پور جات قصبات
دویم شخصی که از سکنه بلده مزبور از جهانه سور وقتی
خود درختی داشته باشد و بواسطه نقصان عمارت
وغیره آن اگر بخواهد که آن درخت را ببرد عاملان
آنجا چیزی نگیرند نمیگذارند که آن درخت را باشاخ
از آن ببرند سوم ارباب دخل و حکام در فرید تنها
خوش خرید نمیکنند چهارم متصدیان هر محال
صوبه احمد آباد متحرفه میگیرند بحکم اگر کسی خواهد
که کسب باقی گری باگره باقی باشانه باقی یا سوزن

سنه جلوس والا که متصدیان حال واستقبال
مهمات ومعاملات صوبه احمدآباد ولعنایات پادشاهی
امیدوار بوده بدانند که چون دربنولا بعرض مقدس
معلی رسید که گماشتهای حکام وقانونگویان
ودلبازندیان وپیاده های چوتره دربلده احمدآباد و
پورجات متعلقه آن قصبات وپرگنات توابع وصوبه
مزبور مبلغی برخلاف دستور معمول ازراه بدعت وسکته
انجاد بیوپاریان بموجب تفصیل مسطور فی الضمن میگیرند
واین معنی باعث تفرقه وپریشانی الفریق میگردد وهمچنین
بعضی ازساکنان محل مرقوم بتخانه هارا که پیش از
جلوس والا بموجب حکم معلی منهدم گردیده بود تعمیر نموده
بتها واران گذاشته پرستش مینمایند ومرتکب امور نامشروعه
میگردند لهذا حکم جهانمطاع لازم الاتباع بکرامت صدور پی
پیوندد که بتحقیقات اینمقدمات وارسیده در صورت صدق
معروض مقرر سازند که من بعد گماشتهای حکام

نشوند و در رفت بر آمدن سوداگران با اسباب

و امتعه از بلاد و قصبات بصیغه بر آمد که بمنزله راهداریست

چیزی طلب نمایند حاصل برده فروشی و کاه بهوسن

وغیره معاف داشته بهل و دول کجاوه و اسپ وغیره

از باربرداری و سواری عیال و اطفال منصبداران

و سپاه و مترددین و مسافرین بالاحتمال نکنند و شتر

و اسپ و گاو وغیره باربردار منصبدار سپاه و دیگر مردم

روانه نمایند و درینماده یاد داشت و رکاهی و احکام

والا بنام مکرمت دیوان صوبه رسید و فرمان والا شان

عدالت بنیان درباب منع ابواب ممنوعه بنام متصدیان

حال و استقبال ورود فرموده که نقل آن نسخه مرقوم

میگردد

فرمان معدلت بنیان درباب منع الرباب

ممنوعه

از قرار بتاریخ بست و دویم شهر جمادی الاول

در چهارم شهر شوال المکرم سال هزار و هفتاد و
پنج بموجب حکم اقدس در باب محصول سائر
که در صوبجات و بلاد و پرگنات ممالک محروسه و قلمرو
خالصه شریفه که بسرکار اقدس ضبط می شود و اختلاف
دستور آن در هر مکان معروض پارگاه فلک جاه
گردید از آنجا که همگی توجه خاطر حق شناس تمامی همت
عدالت اساس بر رفاهیت حال و جمعیت بال
کافه برایا و عامه رعایا که بدایع ودایع آفریدگار اند
عموما بمقتضای رعایت دین مبین و مراعات احوال
مسلمین خصوصاً مصروف است حکم جهان مطاع بشرف
صدور پیوست که از غره شهر شوال هشتم سال اقبال
ناظمان مهمات و متکفلان معاملات صوبجات در هر مکان
از مسلمان بقرار چهل و یک و از هنود بضابطه چهل و دو
موافق قیمت باریافته نمایند و اجناسی که بهایش
از پنجاه و دو نیم روپیه کمتر باشد از حاصل آن مزاحم
نشوند

ومسافت بعیده به پیمانند درینباب قدغن دانند
وانحراف نورزند بتحریر چهارم شهر جمادی الاول
سنه هفتم جلوس مبارک نوشته شد و فرمان
والاشان قدر توامان درباب رفع ابواب
بدعت عمل ومانت خان دیوان مرادبخش که درصوبه
داری آن پادشاهزاده مستتر ساخته بود بنام
مکرمت خان دیوان صوبه حاضر شد چون حکم مقدس
معلی در جمیع صوبجات ممالک محروسه شرف نفاذ
یافت که در هر صوبه مدرس تعین نمایند و طلب
علم از میزان تا کشاف خوان باستصواب صدر
صوبه موافق تصدیق بمهر مدرسان وجه علوفه از تحویل
فراجی خزانه آنصوبه میداده باشند درینولا سه نفر
مدرس در احمدآباد و پٹن و سورت و چهل و پنج نفر
طلبه علم اضافه در صوبه احمدآباد مقرر شد
تقرر یافتن نقد محصول بحساب چهل و یک و نیم

بحضور رفته بودند فرمان عالیشان بنام خانمذکور
باتباع سنت سنیه و عدالت و ترفیه حال رعایای
سکنه جونه گذه وغیره صادر شد چنانچه نقل آن
از روی اصل ثبت افتاده

نقل فرمان عالیشان

شجاعت و شهامت دستگاه خانه زاد و لایق الاحسان
سردارخان بعنایت پادشاهی امیدوار بداند که
چون همگی توجه خاطر حق شناسی و تمامی همت
عدالت اساس مصروف بر آنست که در زمان
خلافت ابد مقرون و اوان سلطنت روز افزون
عامه رعایا و کافه برایا در مهد امن و امان بوده بدعای
بقای دولت ابد مدت مشغول باشند و بجهت
احیای مراسم عدل و انصاف و هدم مبانی جور و
اعتساف خود بذات اقدس نفس مقدس توجه
بداد و فریاد مظلومان و ملهوفان مبذول میفرمائیم و ستم

از زمینداران آنجا کرفت معاونت نمود و عنایت
متصدی بندر سورت حصاری بنا نهاده مخفی نماند
که از روی وه ساله احوالات آنحضرت آنچه تعلق
بصوبه گجرات داشت سوای انچه از خارج بدرجه
یقین رسیده بود نگاشته کلک بدائع نگار گشته
چون کتابی بعد ازین مجر بر لقبه احوالات سلطنت
د آنحضرت بنظر نیامده و از آنجا که حکم اشرف بجهت
بعضی ضوابط مستمره نفاذ یافته احکام درباب
آن صادر گشته لهذا آنچه از روی دفتر دیوانی
وغیره و از ثقات مسموع شده بتحریر می پرداز د
چنانچه در صدر این نسخه اشاره بدان رو به قطب
الدین خان فوجدار جونه گڈه بهمراهی فوج مهاراجه
جسونت سنگه که بمهم دکهن اشتغال داشت تعین
شد و فوجداری آنجا به سردار خان مقرر گشت و دران
سال چون اکثر سکنه سرکار سورته برای استغاثه

خرابی بسیار و خسارت کلی بتجار ان و متوطنان آنجا
راه یافت و نتاخت و تاراج و دزد و لوازم چپاول خسته
برگشت از بعضی تیر انداز و تیراه عظیم بود نیز راه یافت
بهزار ناظم صوبه فوج کشی نموده برآورده و بعضی فوجداران
با جمعیت زمینداران بقدر کم خدمت همراه بوده زجکهال
گر است موضع سانند با فوجدار زهو اتو با دو صد سوار
سادیل زمیندار اندر با جنجان فوجدار با دو صد
سوار ستیر تا به و صد سوار زمینداران راهر و نگراور
با هزار سوار سیل ... و بجره زمینداران ماهو او ...
و بجره معموله جهالا وارا با اله سوار لعل تحلیان زمیندار
مانده و با دو صد سوار زمیندار رابلوی معموله پرگنه نگر
احمد آباد و پنجاه سوار پر ... راج زمیندار هلدار دواس
با یکصد سوار زمیند نوباواره ما با لصد سوار زمیندار
بلیبار سه صد سوار الحال مهابت خان ناسه ماه در
نواح بندر اقامت نموده قریب الک روپیه پیشکش

که بر آن مجهول فراهم آمده هنگامه آرای فساد بودند
از هم گسیخت و فتنه کولیان تادیب بلیغ نموده گرد ادبار
روز کارشان برانگیخت و آن تیره بخت بی نام ونشان را
از انجدود آواره و بنابر بند و بست تهانه کاچهه معمله کنهایت
وسلپار محال پرگنه نیلا در آنوقت نموده سید محمد خان
را مقرر نموده بعد از آن فرمان عالیشان بنام
مهمات خان شرف صدور یافت که دو داکویه
جنوال را تنبیه شیربانی را بجمعیت پانصد سوار مقرر کرده
موقع و مستحسن افتاد احتیاط باید و صد سوار دیگر نیز کمکی
تعین نمایند

تاخت نمودن شیوا مرهٹه بندر سورت را و بر

آمدن ناظم صوبه بدان صوب

بعد از آن ایام شیواجی مرهٹه که در دکن بر آشوب شورش
برداشته گرد فساد برانگیخته بود به بندر سورت رسید
از آنجا بندر رند کو در آنوقت شهر پناهی نداشت

دور او آخر همین سال میر بزرگ باو صدارت صوبه احمد آباد
سرفرازی یافته رسید و ورود ویم جعفر المظفر سنه هزار
و هفتاد و چهار تفویض خدمت و جلیل القدر وزارت
اعظم در پیشگاه خلافت و جهانبانی بنام جعفر خان مقرر شد
بیدار شدن شوریده بخت و فرار دادن خود را به
داراشکوه و بسزا رسیدن او
از وقایع صوبه احمد آباد بسامع حقایق مجامع رسید
که شوریده بخت میرو پای از قوم بلوچ در تاجیت پیر
مکانم و جوال بوسوسه سودای باطل و اغوای دیو پلید
خود را بی شکوه نام کرده بود و جمع از واقعه طلبان فتنه
جو او باش بی آبرو فراهم آورده بخبار فساد می انگیخت
و طائفه کولیان پیوسته بهوای تمرد و سودای طغیان
آنگروه عصیان پژوه را در سراست آن فرومایه او است
او نیز فتنه ساخته شورش افزای مبکر دید نیابت خان
ناظم صوبه بدفع او پرداخته سلک جمعیت مفسدان

قطب الدین خان محمد خان پسر خود را با دو هزار سوار
بدفع و استیصال آن شوریده بختان تعین نمود و آن
هر دو مردود و استماع توجه این جنبش مسعود با همراهان
ضلع مذکور قرار نموده رو بجانب کچه آوردند و محمد خان
برجناح استعجال از دنبال رسیده با آن کوته اندیشان
بجنگ و قتال پیوست و فرولی صعب رو نمود و یک صد
و هفت تن از فتنه کفر و نفاق و طغیان دران آویزش
بخاک هلاک افتادند و بقیة السیف بیک یا نیم جانی بدر
رفتند و چندین مبارزان اسلام بسعادت
شهادت رسیدند چون قطب الدین خان عرصه
آنولایت را از خار فساد بدبینان بدنهاد پیراسته
خاطر از بند و بست آنحدود پرداخته بجونه گده معاودت
نمود پس از وصول خبر این فتح نمایان بآستان
دولت آشیان رو مشمول عواطف پادشاهانه گشته
شهر جام بفرمان شهنشاه موسوم باسلام نگر گردید

او را آورده چون با جوهری دلیری و جرات مکر و حزرت
فراهم ورشت بود هم را از وره بنده بنجابت خود و عوت
نمود و بلطائف تدبیر است و چهل و قریب پنج و شش هزار
و پیاده جمیع آورده رایات غلبه و استیلا برافراخت
و کوبردهن راتهور را که جد مادرش سال و مدار المهام
ریاست او بود تقبل رسانیده سترسال را با خواهل
نوکران و پیشکاران ما مادرش مقید ساخت و زمیندار
ولایتش را متصرف شده بجای او نشست و کماجی
زمیندار ولایت کچهه را نیز با خود متفق نموده معاونت
و موافقت او مستظهر گشت از آنجا که قطب الدین خان
فوجدار سورته چون بند و بست و ضبط و نسق آن
سرزمین در آمده و توقف گزیده بود چون منهیان
خبر رسانیدند که کماجی زمیندار پسر را السنگه و خار را
در آن وخیم العاقبت سه هزار کس از سوار و پیاده
فراهم آورده در ضلع هالار غبار انگیز فتنه اند ::::

فوجدار جونه گده و از پیشگاه خلافت و جهانبانی

موسوم گشتن نو انکر باسلام

چون درین سال رنمل زمیندار سابق توانکر که حلقهٔ اطاعت

وبندگی آستان خدیوکیتی ستان زیور گوش جان

ساخته بر جادهٔ فرمان پذیری و دولتخواهی ثابت قدم

بود همواره بمقتضای صلاح اندیشی و کار آگهی امثال او

امر پادشاهی وادای پیشکش مقرری مینمود در روزگار

حیاتش سپری گشت از پیشگاه سلطنت و جهان

بانی زمینداران ناحیه بستر سال پسرش تفویض

یافت و او بموجب یرلیغ کرامت نشان و برسم

معهود زمینداران برجای پدر نشست سرکردگی

قوم خویش و راجگی آن سرزمین را اکبر لبت رالسنکه

دو دبراد رزاده رنمل که مقهور لی نابکار و غدار مغرور

بود بغرف غرت و حمیتش حرکت نموده برای

بشمنی و مخالف کرلست و در صدد و دفع و هلاک

او در آمده

کلان باساز نقره و جل زر بفت سربلند گشت. و دو هزار
سوار از تابینان شان و دو اسپه سه اسپه مقرر گشته
رخصت یافت. بعد طی مراحل و قطع منازل بتاریخ روز
یکشنبه هفدهم شهر ربیع الاول سنه یکهزار و چهار
و سه باحمدآباد رسیده به بندوبست و لنقبا ... ربط صوبه
پرداخت. و درین اوان سردار خان به فوجداری
بهرو رج مقرر شد بود. از آنجا انیرشاه ... ایلدار ی
ایدر از تغیر ... که عملش در پرگنه مذکور کامیفعی
نبود و سردار خان از دیر باز آرزو داشت که
تعیناتی صوبه احمدآباد باشد مقرر گشت و حکم شد
که متمردان پرگنه ایدر هر کس بمقتضای عاقبت اندیشی
متصدی اعتدالی در رواهای ناهنجار کرده باشند
او را بجزای کردار رساند و از مفسدان اثری
در آن سرزمین نگذارد

تسخیر گشتن نواکر ... قطب الدین خان خویشگی

میپرداخت غرور ورزیافت که با تمامی سپاه خویش
بکمک امیر الامرا که بدافع سیوا مرہٹه در دکهن قیام
داشت بشتابد و لقطب الدین خان فوجدار جونه کڈه ہم
باحمدآباد آمده تا رسیدن صوبدار دیگر بنظم مهام الصوبه
اشتغال ورزد و چنانچه او بموجب حکم اقدس هفدهم
شهر محرم الحرام سنه یکهزار و هفتاد و دو باحمدآباد
رسیده بنظم و نسق صوبه پرداخت و هم درین سال پیشکش
مصطفی خان متصدی بندر سورت یازده راس عربی
مع غلام گرجی از نظر انور گذشت

صوبه داری مهابت خان و دیوانی مکرمت خان
و حاجی شفیع خان

شانزدهم شهر ذیحجه الحرام سال هزار و هفتاد و دو
مهابت خان بصوبداری صوبه گجرات در حضور از تغیر
مهاراجه جسونت سنگه مقرر شد و بعنایت خلعت
خاصه اسپ عربی با ساز طلا و یک زنجیر فیل

اشرف بر سریر سلطنت و اورنگ خلافت باسپاهان

عزلی بر پیشکش مصحوب قاسم آقا باستان سپهر مینشان

فرستاده و او به بندر سورت رسیده است یرلیغ مطاع

گیتی بمصطفی خان متصدی آنجا پیرایه نفاذ یافت که چهار

هزار روپیه در وجه مدد خرچ از خزانه آنجا بقاسم

آقا داده روانه درگاه معلی گرداند و در شوال المکرم

آن خلعت فاخره و اسپ با ساز مطلا بقطب الدین خان

خویشگی فوجدار سورتهه مرحمت شد و به تماجی زمیندار

کچهه خلعت ارسال یافت و سردار خان که از کمکیان

صوبه بود بحضور بموجب طلب رسیده ناصیه سای

آستان معلی گشت و یک زنجیر فیل و چند قلاده یوز

که فرد کامل در بندیاری شود با دیگر اشیا پیشکش

گذرانید بفوجداری سرکار بهرایچ معین گردید و در سال

هزار و هفتاد و دو یرلیغ گیتی مطاع بنام مهاراجه

جسونت سنگه که بامر نظامت صوبه احمد آباد

به تهنیت جلوس آمده ملازمت نمودند بمرحمت خلاع
فاخره خلعت امتیاز پوشیده و چند ماه که سعادت یاب
حضور بودند سید جعفر صاحب سجاده بمرحمت فیل و خلعت
انعام ده هزار روپیه و سید محمد خلف او بعنایت خلعت
و ماده فیل و انعام یکهزار روپیه و سید حسن برادر
سید جلال بخاری بعطای خلعت و ماده فیل مطرح انوار
نوازش گشته باحمدآباد که وطن مألوف آنهاست
رخصت انصراف یافتند و سید محمد صالح بخاری
صاحب سجاده حضرت قطب عالم قدس سره بود
بمرحمت خلعت و ماده فیل و انعام دو صد
روپیه کامیاب عاطفت بادشاهانه کرده مرخص شد
و در سنه هزار و هفتاد و یک از وقایع بندر سورت —
بمسامع خلایق پناه رسید که حسین پاشاه حاکم بصره —
باقتضای نیک اختری و سعادت یاوری عریضه مشتمل
صدق ارادت و رسوخ عقیدت و تهنیت جلوس

[illegible]

بروجه استمداد دست و استمرار بخشیده فی در بنیاب امثله
جلیله و مناشیر مطاعه موشح بتاکید شدید و قدغن بلیغ بنام
متصدیان هر صوبه و سرکار و فوجداران و کروریان اطراف
و اقطار شرف که من بعد دست از اخذ این وجوه جهات
بخشیده باشند کوه دارند گرزبرداران و احدیان ☰
برای رسانیدن احکام بجمیع صوبجات ولایت ☰
تعین شدند چنانچه قبل ازین گذشت و دوراندک تفاوت
نمایان در نرخ غلات بهم رسید و در سال هزار و هفتاد
رضویخان بخاری چون اراده گوشه نشین داشت
بسالیانه ده دوازده هزار روپیه کامیاب گشت و هم درین
سال چون جسونت سنگه که بنابر وقوع زلات و سوابق
تقصیرات خطاب مهاراجگی مسلوک شده بود درین
ایام مورد لطف و تفضیل گشته دگرباره با آن خطاب و الا
نامور کردید سید جعفر ولد سید جلال بخاری و سید محمد
خلف او و سید حسن برادر سید جلال مرحوم که

هدایت وسله جانرندارد والا در تقصیر مامرتکب حکم خلافت
شریک خواهند بود و در معرض باز خواست عظیم
خواهد درآمد انتهی او چون درین سال بنا بر وقوع سوانح
و حوادثاتی که درین اوراق سمت گذارش یافته
بعضی فتورات در ممالک هندوستان رو نموده ازان
رهگذر اختلالی بحال سکنه و رعایا راه یافته بود و
در ایام ظهور شورش و فترت بسبب [illegible] =
و طغیان متمردان هر ناحیه گیتی ارتفاع ضبط و عمل
نیز چنانچه باید بوقوع نیاید و در مال تلف ازین جهت
تسعیر غلات و حسومات بالا رفته تخصیص در گجرات
لهذا درین ایام خجسته انجام رای عالم بقصد جبر و
تدارک این حادثات اقتضا کرد که در ممالک ممالک
محروسه و قلمرو خالصه شریفه باج غله و دیگر اشیاء ماکوله
و شیره به که بیشتر گرفتن آن در جمیع امصار مقرر
بود با بسیاری از دیگر وجوه مال سائر در ممالک

مرتکب شرب مسکرات واکل سایر محرمات از قسم
شراب وبنگ و دوبهره که باعث ازاله عقل وموجب
محو شعوری شود نگردد واوقات عزیز خود را صرف
قمار که شعار زمره بی شعوران وشغل طایفه بطالین
است نه نماید واگر غلام یا کنیز شخصی گریخته باشد ویا
کسی آنرا فریفته برده باشد متصدیان مهمات پادشاهی
آنغلام وکنیزک بیابند وبمالک شرعی آنها بدهند وبآن
محلت اصلا وقطعا لسری از مالک آنها بگیرد وهمچنین اگر
قرض شخصی را از قرضدار او گرفته بآن شخص بدهند
واز آنشخص اصلا طمعی نمایند واین احکام مطاع
را در هر شهر وقریه وقصبه ودر هر پرگنه در ربع وشارع
سازند وارتکاب خلاف آنکه در حقیقت خلاف
حکم خداست محترز ومجتنب باشند واگر احدی
بخلاف این احکام مطاعه عمل نماید او را در خور
تقصیر تنبیه کنند تا دیگر مرتکب آن نشود ودر نیناب

متصدیان مهمات حال و استقبال صوبه احمدآباد و از
امرای عظام و حکام کرام و فوجداران و جاگیرداران
و تهانه داران و متصدیان مهمات دیوانی و مباشران
معاملات سلطانی و عمال محال خالصه شریفه و غیرهم
از عموم سکنه بلاد و امصار و جمهور متوطنین اطراف
و اقطار بعنایات پادشاهانه سرفراز گشته بدانند
که چون همگی همت والانهمت و جملگی نیت صافی طویت
بامصروف و معطوف بر آنست که در ایام سلطنت
ابد الاتصال و زمانه خلافت عدیم الانتقال همیشه
احکام شریعت غرا و پیوسته و قواعد ملت بیضا
در میان مردم ساهی بوده باشد تا انقیاد آن در
دنیا و عقبی بآنها عائد و واصل گردد و ارصاد و ارتکا
منافع آن در زنت را اولی و احری مصون و محروس
باشند بنابران حکم جهانمطاع شرف نفاذ یافت
ممالک محروسه و قلمرو خالصه شریفه احدی

انکر

مرتکب شرب مسکرات. و اکل سایر محرمات از قسم
شراب و بنگ و دبهره که باعث ازاله عقل و جنون
و سعوری شود نگردد و اوقات عزیز خود را صرف
قمار که شعار زمره بی شعوران و شغل طائفه بطالین
است نه نماید و اگر غلام یا کنیز شخصی گریخته باشد و یا
کسی آنرا فریفته برده باشد متصدیان مهمات بادشاهی
آن غلام و کنیزک یابند و بمالک شرعی آنها بدهند و باین
علت اصلا و قطعا بسری از مالک آنها نگیرد و همچنین اگر
قرض شخصی را از قرضدار او گرفته باشخص بدهند
و از آن شخص اصلا طمع ننمایند و این احکام مطاع
را در هر شهر و قریه و قصبه و در هر پرگنه و در بلع و شارع
سازند و ارتکاب خلاف آنکه در حقیقت خلاف
حکم خداست محترز و مجتنب باشند و اگر احدی
بخلاف این احکام مطاعه عمل نماید او را در خور
تقصیر تنبیه کنند تا دیگر مرتکب آن نشود و در نیاب

متصدیان مهمات حال و استقبال صوبه احمدآباد و از
امرای عظام و حکام کرام و فوجداران و جاگیرداران
و تهانه داران و متصدیان مهمات دیوانی و مباشران
معاملات سلطانی و عمال محال خالصه شریفه و غیرهم
از عموم سکنه بلاد و امصار و جمهور متوطنین اطراف
و اقطار بعنایات پادشاهانه سرفراز گشته بدانند
که چون همگی همت والانهمت و جملگی نیت صافی طویت
با مصروف و معطوف بر آنست که در ایام سلطنت
ابد الاتصال و زمانه خلافت عدیم الانتقال همیشه
احکام شریعت غرا و پیوسته قواعد ملت بیضا
در میان مردم ساهی بوده باشند تا انقیاد آن در
دنیا و عقبی بآنها عائد و واصل گردد و ارمضا و ارتکاب
منافع آن در زنت را ولی و افری مصون و محروس
باشند بنابران حکم جهانمطاع شرف نفاذ یافت
که در کل ممالک محروسه و قلمرو خالصه شریفه احدی

انگیر

بود بایخدمت سربلند فرمودند وجمعی از منصبداران
واحدیان برای معاونت ودستیاری برفاقت
او تعین ساختند که اگر بعضی بیباکان وخودسران
آرزوی نادانی وجهل وشقاوت وخیره کی و منع
ونهی او سر کشتند وبجنگ وپرخاشش پیش آیند آن
گروه ضلالان پژوه را تنبیه وتادیب نمایند وبناظمان
احکام جمیع صوبجات واطراف واکناف ممالک
محروسه یرلیغ گیتی مطاع صادر شد که بدین دستور
شد ابواب جنایت ومسکرات ومنع ارتکاب
محرمات ومنهیات نموده کما حقه بمراسم احتساب
پرداخته چنانچه دراندک زمانی معالم شرع نبوی
وماثر سنت مصطفوی که اختلال پذیرفته بود کمال
رونق گرفت وفرمان والاشان در منع مسکرات
وغیره شرف صدور یافت

نقل فرمان والاشان

تعین یافتن محتسب کل ممالک محروسه
از آنجا که شاهنشاه این پرور را همواره همت بلند
نهمت برافع آثار مناهی و ملاهی مقصور و از سلطنت
و پادشاهی و خلافت و گیتی پناهی پیوسته احکام
الهی و ترویج و تشریع مظهر حضرت رسالت پناهی
صلوات الله و سلامه علیه و آله و اصحابه
مقصور و منظور است درین هنگام رای عالم آرای
چنین اقتضا نمود که یکی از فضلای پایه سریر اعلی
که بصفت مدین و مسلمانی و سمت فقاهت و مسئله
دانی موسوم باشد بخدمت احتساب سازند تا خلایق را
از ارتکاب مناهیات و محرمات خصوصا شرب خمر
کردن و خوردن بنگ و بوزه و سایر مسکرات و
مباشرت فواحش و زانیات منع و زجر کرده
حتی المقدور از قبایح اعمال و شنایع اقوال باز دارد
بنابران درملا عوض و جهه که سر آمد دانشوران توران

ابواب جمع گشته بخزانهٔ عامره می رسید و در موضع
به جهول و اقطاعات امرا و منصبداران و حدود و
زمینداران بهادر وجه تنخواه جاگیرداران محسوب بود و
خزائن موفوره از وجوه آن سرانجام نوشتی شد
چنانچه باین جهت در سرکار خالصهٔ شریفه مبلغ لبت
و پنجلک روپیه جمع میگشت بخشیده شد از کل ممالک
محروسه لضیعه راهداری معفو دکردید محاسب وهم
مستوفی اندیشه از عهده ضبط و تعداد آن بیرون نتوان
آمد در ینباب امثله جلیله و مناشیر موشح بتاکید شدید
و قدغن بلیغ بنام متصدیان هر صوبه و سرکارات
و فوجداران و کروریان اطراف و اقطار صادر شد
که من بعد درست از خزاین وجه که بخشیده همت
والاست کشیده و کوتا دارند و کرذمرداران و لبساولان
واحدیان اقدس معلی برای رسانیدن این احکام
بهمه صوبه جات منسوب و معین شدند

بلند مرتبه گشت و بر اشرفی و روپیه بدین مضمون سکه زدند
بیت سکه زد در جهان چو مهر منیر شاه اورنگ
زیب عالمگیر و بمناسب روپیه بجای مهر بدر منیر مقرر
شد و سید جعفر بن سید جلال صدر الصدور و صاحب
سجاده حضرت عالم قدس سره بود بعنایت
ارسال خلعت بهره ور گردید و درین سال مکرمت خان
بدیوانی صوبه تشریف اختصاص یافت مخفی نماند که
احوال رحمت خان دیوان صوبه معزول زیاده برین
معلوم نشده که از تقدیم خدمت معزول شد تا برحمت
الهی رفته و در شهر ذیحجة الحرام آن سال حکم جهانمطاع
عالمگیری بجمیع صوبجات ممالک محروسه هندوستان
شرف نفاذ یافت که جمیع وجوه راهداری و باج
و غلات و حبوبات و سائر اجناس ماکولات
و مشروبات که قبل ازین همیشه گرفتن از آنها در محل
خالصات سرکار پادشاهی مقرر و معمول بود داخل

سرفرازی داشت ازین معنی آگاهی یافته بعرض رسید
که اگر ارشاد فیض بنیاد شود قاضی القضات را خواندن
خطبه طیبه بنام نامی آنحضرت قابل ساز د حکم شد
که جای مجراست بعد رد و بدل مسائل فقهی و دلائل
نقلی و براهین عقلی شیخ معزالله ظاهر ساخت که اعلی
حضرت خاقان را ایام ضعف بکمال رسیده و هیچ
هوش برجا نمانده و مدار کار سلطنت که عبارت
از انتظام مهام و رفاهیت و آسایش خلایق که
بدائع و دائع حضرت آفریده کار اند از دست رفته
درینصورت خطبه بنام پسر او که قابل سلطنت و خلافت
باشد خواندن در شرع شریف جائز و نافذ است
درینجا روایات معتبر بر آورده بقاضی القضاة و علمای
دیگر که حاضر بودند نمود و همه را قابل ساخت از پیشگاه
خلافت و جهانبانی بشیخ عبدالوهاب حکم شد که خطبه
بنام مبارک معلی بخوانند و بوالارتبه قاضی القضات

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

شریفه و محال جاگیرداران تعلق دیوانی خود مقرر کند
که هر کدام از انها بکافه رعایا و برایای پرگنه محله خویش
قدغن تمام تمام نمایند که اصلا و قطعا نیک نگذارند و عوض
آن دیگر اجناس بکشت و کار در آورند و دیگر احیانا
احدی از انها با وجود خلاف حکم رفع بعمل آرد تنبیه
بلیغ نمایند تا دیگران عبرت گرفته مرتکب این امر
نشوند واجب آنکه اندرین باب از پیشگاه سلطنه قاهره
قدغن تمام دانسته بموجب یرلیغ معلی بعمل آرند
و نگذارند که احدی خلاف آن تواند کرد و هر کس
که درین ماده کوتاهی نماید و خواهد نمود و تقصیر مند خواهد شد
درین باب زیاده چه نوشته شود درغره شهر رمضان
سنه هزار و شصت و نه هجری مطابق سنه
احد جلوس والا

جلوس دوم و تعین لقب حضرت خدیو کیهان
و صدور حکم اشرف در معافی باج تجملست

بصوبه شدند و به قطب الدین خان خویشگی فوجدار سورتهه
که از ره عاقبت اندیشی از رفاقت دارا شکوه
کناره گرفته بود تا آن زمان احکام بمهر راجه =
رگناتهه داس که متصدیان مهمات دیوان بود صادر
می شد و رینولا حسب الحکم بمهر راجه مذکور بنام دیوان صوبه
و اخراج کشت و کار و نیک دیغره رسیده که نقل آن
رقمزده کلک بدایع نگار میگردد :
شرح حسب الحکم اقدس بنام رحمت خان
دیوان صوبه
وزارت و نقابت مرتبت رحمت خان محفوظ باشند
مخفی نماند که چون حکم جهان مطاع عالم مطیع بصدور
پیوسته که در کل ممالک محروسه هیچکس و بهنج
حابیک را که از مسکرات است و عوض آن اجناس
دیگر کشت و کار نماید بنابران نوشته میشود که آن وزارت
پناه بعد وصول این رقیمه یکروزبان برکتات خالصه

مرتفع

آمدن شیر بابی و عابد بابی از محال جاگیر خود با حمدآباد

بجهت تقدیم مرحمت اعلی زینت وضوح مقدس

گرفت در بارهٔ سیف الله بخشی آنجا عرض ارفع در آورده

بود ازان رو که خدمت بخشیگری اینصوبه از تغییر

او بسیادت پناه رضویخان مفوض کردانیده پس

از وصول مومی الیه بآنجا اورا روانهٔ حضور سراپا نور

نماید در ینباب تاکید واند بتاریخ پنجم شعبان سنه

یکهزار و شصت ونه هجری نوشته شد و مهاراجه جسونت

سنگه که بصوبداری مقرر شده بود بتاریخ هفدهم ربیع ا

لاول سال مذکور داخل احمد آباد شد بنظم و نسق صوبه

پرداخت رحمت خان دیوان صوبه و محمد بیک

ترکمان و جمعی از کمکیان صوبهٔ گجرات که دارا شکوه

جبراً همراه آورده بود و بعد هزیمت او سعادت اندوز

ملازمت شده بودند مرحمت پادشاهانه شامل حال

آنها شده بنوازش خلعت و رخصت بدستور قدیم

ود و لتخواهی بنابات و رعایت سرفرازی خواهد یافت
محبوس ساختن ابنای واجب السزا با پسر خود او که
نا سید هو ر رفیق طریق او بی شکوه رفتن سورت
داشت در حضرت کیوان مرتبت مستحسن افتاد و عسکری
پسر کلان او را در بندر سورت بود نیز خبر رسانیده
در قید کنند و کیفیت آنها را براجه مذکور ظاهر ساختند
ایشان را مسلسل و مغلول مصحوب منصداری از
تعیناتیان صوبه احمد آباد ببارگاه عظمت و جاه بفرستند
بعرض ارقع در آورده و سید حسن از نامساعدی
بخت با وجود طلب بواسطه انجام خدمت سرکار
و مقدس در رفاقت و همراهی کمترین نه نمودند ازینمعقوله
پیرایه معلومیت ارقع یافت برین تقصیر منصب و جاگیر
سید مذکور برطرف فرموده پرگنه برو ده را از
تغیر او بشجاعت شعار لایق المرحمت فتاح خان
مرحمت نمودیم چنانچه به عنقریب بانجام مسند حقیقت

ارسال داشته بود و از نظیر اقدس اعلی گذشت معروض
داشته که بی شکوه هزیمت پژوه که در اجمیر شکست
فاحش یافته آورده صحرای ناکامی گشته از استماع
خبر نگهداشتن جمعیت و مستحکم کردن قلعه احمدآباد و
قصد جنگ و جدل نمودن تبدهٔ سمت سرمکانم شتافته
د کمترین لوازم خبرداری و هوشیاری بجا آورده
و حفظ و حراست قلعه مذکور می پردازد و این معنی
رای عالم آرای گشت و موجب مجبرای او در پیشگاه
خلافت و جهانداری گردید که بعمده راجهای والاتبار
زبده شهسواران شهامت آثار سرآوار الطاف
بیغایا راجه جسونت سنگه که حکم فرموده ایم که جمعیت
خوبی باحمدآباد رسیده بندوبست ضبط و ربط آنجا
بپردازند و پیداست که تا حال بآنجا رسیده باشند
میباید که برفاقت آن عمدة الاعیان خدمات سرکار
والا بتقدیم رسانیده که پس از ظهور نیکو خدمتی و

با خود قرار دادند که اگر محمد داراشکوه قصد داخل شدن

شهر کنند او را راه ندهند بنابران سردار خان =

که از بنده های بادشاهی که از قدیم الایام در سلک

نگهبان اینصوبه انتظام داشت از سعادت مستی با جمعی :

متفق و همداستان گشته سید احمد را که داراشکوه

حاکم گجرات کرده رفته بود دستگیر نموده مقید ساخت

واستحکام شهر و بند و بست قلعه پرداخته آماده

ممانعت گردید محمد داراشکوه بعد از اطلاع اینمعنی از

تصرف شهر طمع بر گرفته به پرگنه کری که بست کروهی

شهر است رفت و از آنجا به کهانجی کولی چنوال =

نقل فرمان عالیشان بنام سردار خان در سیح

عرضداشت

شجاعت و شهامت دستگاه خانه خانه زاد لایق الاحسان

سردار خان بعنایت شاهانه معزز و مباهی گشته بداند

که درین ایام نصرت آغاز ظفر انجام بارگاه سپهر احتشام

ارسال

که خجلت زده بود پیش از وقوع جنگ با محمد داراشکوه
بوساطت مرزا راجه فرمان مرحمت بعنوان عیسی بر بخشایش
و عفو سابق زلات و خطایا پیشگاه عاطفت صادر گشت
و با خلعت خاصه جهت او مرسل شده منصب سابق که هفت
هزاری هفت هزار سوار از انجمله پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه
سرفراز گردید و افضال پادشاهانه چنان اقتضا نمود
که یک چند از بساط قرب حضور دور بوده از خجلت
کرداز و تشویر و تقصیر بر آمده هذا غره شهر رجب سال هزار
شصت و نه صوبه داری گجرات با و تفویض یافته
حکم معلی صادر شد که اینصوبه شتافته بنظم مهمات
امور آنجا پرداز و کنور پرتهی سنگه پسر خود روانه پیشگاه
حضور ساز و القصه چون محمد داراشکوه در جنگ اجمیر
شکست خورده راه هزیمت یافته بپای مردی فرار
در عرصه هشت روز بنواحی گجرات رسید امرا و بعضی
کلکیان صوبه استماع خبر قطع علایق اقتیاز نه کرده

برآمده و ازشاهنواز خان صفوی خان را با جمیع اتباع
و لواحق از پسران و خویشان و کوچ مراد بخش که در
آنجا بوده و اکثر از کلکیان عمده صوبه مثل رحمت خان دیوان
صوبه و محمد بیگ خان که خطاب قزلباش خان
داد وغیره همراه گرفته سید محمد برادر سید جلال بخاری
را صوبه دار گجرات کرده هیچکس از نوکران خود را انداشته
بصوب دار الخیر اجمیر بعزم مقابله حضرت خدیو جهان
برآمده راهی گشت

صوبه داری مهاراجه جسونت سنگه و دیوانی رحمت
خان و مکرمت خان و جلوس دویم حضرت خاقانی
گیتی ستانی بعد هزیمت محمد داراشکوه و آمدن
بصوب احمدآباد و مخالفت سردار خان از در
شدن احمدآباد و محبوس ساختن سید احمد بخاری را
چون بنابر بعضی امور که تفصیل در عالمگیرنامه مندرج و ذکر
آن مناسب در این مقام نیست مهاراجه جسونت سنگه

لشهر در آمده سر خود سری برداشت و دست تصرف
و تعرض باموال و اشیائی کارخانجات مرادبخش که مانده
بود دراز کرده قریب ده لک روپیه از مال او متصرف شده
ابواب اسراف و تبذیر کشود و درصدد فراهم آوردن
لشکر و سپاه گردید و کمکیان صوبه و غیره و قصباتیان را بداد و
دهش استمالت و بخشش فراغینه و دادن مناصب و خطابهای
بهاپراخت و طمع در بندر حاصل خیز سورت کرده ابنیاے
گجراتی راکه در زمان حضرت اعلی بکیفیت حکومت آنجا نمود و آنو
در احمدآباد بود از جانب خود حاکم تعین کرده صادق محمد
خان ملازم سرکار دارا که متصدی آنجا بود و بی کوشش
و مدافعی خود معزول شده کناره گرفت اعینا حاکم دارا شکوه
باموال خالصه شریفه دست تطاول کشود و با لجمله محمد دارا شکوه
در احمدآباد در مدت یکماه و هفت روز بسر برده خروج
آراسته و لشکر شایسته و دو هزار سوار بود و تند فراهم و توپخانه
خوبی سرانجام کرده غره شهر جمادی الآخر از احمدآباد

او را برای شهرشکوه پسر خود خواستگاری نموده
نامزد ساخت زمیندار مذکور بلطائف و استمالت
و چرب زبانیهای او فریفته شده و محمد داراشکوه
را از میان ولایت خود راه داد و از آنجا قریب سه
هزار کس از مردمیکه باو مانده بودند روی عزیمت بگجرات
نهاد میرزا شاه نواز خان صوبه دار که دران نازکی
بصوبه رسیده بود تاب مقاومت در خود ندید و نیز از
وقوع قضیه که هنگام توجه رایات اقبال در برهانپور
است باو ظهور یافت چهره اخلاصش خراشناک
گشته مرآت عقیدتش غبار آلوده رنجشهای نفسانی
بود و درآنوقت لشکر و سپاهی نداشت که مانع دخول
احمدآباد تواند شد بارحمت دیوان صوبه و جمیع کلکیان
باستقبال از احمدآباد بیرون آمده در موضع سرکهج
باو ملاقی شد و داراشکوه بی ممانعت و مزاحمت
بتاریخ بیست و سیوم شهر ربیع الثانی سنه مذکور
بشهر درآمد

سرائیست و بواسطه قرب دریای در بعضی مواضع
آن سرزمین نوعی از گل است که در هر آب دارد و آب
در آن فرو می‌برود که بزبان هندی دلدل گویند
و در جاده بیش از چند سوار پهلوی هم عبور نتوانند
نمود طول آن بیابان منتهی میشود بموضع لونه که داخل
ولایت کچهه است و از آنجا یک راه بگجرات جدا
میشود و راه دیگر بجونه گذه القصه چون محمد داراشکوه
ولایت گجرات را از وجود لشکر و سرداری که با او
بمقاومت و مدافعت توان نمود خالی میدانست
بعزیمت آنجا دو قدم در راه چول و بیابان گذاشته
بر نهایی و آمد او بعضی زمینداران از راه کنار دریای
شور که طریق غیر مسلوک و در راه صعب و دشوار چون
ولایت کچهه رسید مرزبان آنجا از میان نشستن باستقبال
او شتافت و با او ملاقی شد و محمد داراشکوه از مردم
فریبی که ملایمت و بخشش بسیار با او کرده دختر

باضافه هزاری و هزار سوار دو اسپه سه اسپه که از اصل و اضافه
شش هزاری و شش هزار سوار از انجمله پنجهزار دو اسپه سه اسپه
باشد صدور فرمان والاشان نوازش نموده صوبه داری گجرات
بآن معوض فرمودند قاآن مذکور بموجب حکم اقدس بصوبه
متعلقه شتافته هفدهم شهر ربیع الاول سنه مذکور داخل
احمدآباد شد و هنوز جا گرم نکرده بود که خبر رسیدن
محمد داراشکوه از تهته بصوب احمدآباد رسید که بعد طی
مراحل بکنار جول که عبارت ازان باشد در راه ولایت
کچه واقعست آمده چون درینسال از جهت کمی باران
تالابهای آن راه بی آب بودند و در بعضی جایها که چاهی بود
لشکر برا کفایت نمی نمود و درین دو سه منزل اکثر لشکر او
بهلاکت نزدیک رسیده بهر قسم داخل جول شده حقیقت
جول مذکور آنکه دشتی شورستانست بمسافت چهل کروه
برکنار دریای شور در اتمام آن مسافت آب شیرین
مطلقا نایابست و از همه سو بجای آب جلوه امواج

[illegible]

وامور مرجوعه عالی رو برادو عنایت کنند و معمور سازند که رعیتی
بموجب فراهم و متعرض احوال مومی الیه و دیگر سکنه آنجا نگردد
ودرینباب تاکید دانند و از خلاف حکم احتراز و اجتناب نمایند
ویکم شهر ذیقعده سنه هزار و شصت و هشت هجری زینت نگا
رش یافت

صوبه داری میرزا شاه نواز خان صفوی و دلاور جنگ بهمت خان و آمدن
محمد داراشکوه باحمدآباد و روانه شدن بعد از آن باجمیر بنا بر مقابله
حضرت خلد مکان و مقرر نمودن سید احمد بخاری بصوبه داری
از طرف خود

روز بیستم شهر محرم الحرام سال هزار و شصت و نه چون میرزا شاه نوازخان
صفوی که بنابر بعضی امور و مصالح ملکی در هنگام توجه رایات
عالیات از اورنگ آباد بصوب مستقر الخلافه اکبرآباد ماین
هنگام در قلعه برهانپور بموجب حکم اقدس محبوس بود و مورد
مراحم والطاف گشته عاطفت شاهنشاه او را از حد تقصیر و حجاب
بسوی بر آورده بعنایت و ارسال خلعت خاصه و منصب مکرم

نقل فرمان عالیشان عاطفت نشان در استمالت رعایا
و کافه برایا و گجرات [illegible]

چون همگی همت والانهمت تمامی حق طویت در رعایت عامه
رعایا و کافه برایا که بدایع و ودایع حضرت صمدیت اند مصروف است
در این ایام خجسته آغاز فرخنده انجام زبدة الاقران [illegible]
جوهری از پیشگاه سلطنت جهانداری دستور احمدآباد متوطن
خود یافته باو حکم شده که پس از رسیدن آنجا جمیع بیوپاریان
و مهاجنان و عموم ساکنین و جمهور متوطنین آن دیار را از عدل گستری
و رعیت پروری ما که باعث نظام عالم و موجب انتظام احوال
بنی آدم است آگاه کردن است همگنان به جمعیت خاطر و
اطمینان قلب با حاق بجا و مکان خویش آباد بوده به سبب
ولیه خود اشتغال نمایند و به دعای دوام دولت ابد مدت
ازل بنیاد مشغول باشند میباید که متصدیان حال و استقبال مهمات
و معاملات آنجا منشاالیه را در پیش خدمت گذارده در حال جهان پناه
دانسته لوازم حسن معاملت و لطف معاشرت بجا آرند

[illegible]

خلعت و منصب دو هزاری و سه هزار سوار دو اسپه
و سه اسپه و فوجداری سرکار سورته و ولد دست خان
ولد سرفراز خان خلعت و خطاب بهادر بیگ و ولد دار
برادر خورد او لعنایت خلعت و خلعت و خطاب
و ولدار خانی و فوجداری سرکار پتن و سید حسین ولد
سید دلیر خان بخطاب خانی و هر کدام باضافه شایسته
مورد عاطفت شدند و ستید اس ساهو جوهری
بعطای خلعت سر امتیاز بر افراخت و مصحوب او فرما
سعادت بنیان در مادهٔ استمالت و اطمینان خاطر
رعایا و برایا و جمهور سکنه این بلاد که مهر ارزک بنا بر
تقرر لقب که بر جلوس ثانی مقرر شده بمهر ایام بادشاه
زاده گی مرحمت گشت که بدانصوبه و مجره شتافته
نوید مسرت جاوید امن و امان بگوش متوطنان
آنجا باز رساند چنانچه نقل فرمان مذکور از روی
اصل ثبت می شود

محمد مراد بخش مقید در آمده و آنحضرت بنابر تعاقب
محمد دارا شکوه متوجه دار الخلافت شاهجهان
آباد شدند در اثنای راه چون منزل مبارک باغ
اعز شد روز جمعه ذیقعده الحرام سال مذکور بعد گذشتن
پانزده گهری بست و دو پل که ساعت سعید اهل تنجیم
بود بر تخت سلطنت جلوس فرموده نصب و خطبه
و سکه و جشن موقوف بر جلوس ثانی داشته متعاقب
برداختند آورده اند که تاریخ جلوس همایون بر
زبان وحی ترجمان گذشت که آفتاب عالمتاب رحمت خان
دیوان صوبه احمدآباد و غیره متعینان صوبه مذکور &
محمد مراد بخش که بخوشی و ناخوشی همراه خویش
آورده بود چون سعادت آستان بوسی دریافتند
رحمت خان بعنایت خلعت و منصب دو هزار و ششصد
سوار سرفراز شده بدیوانی صوبه احمدآباد بدستور
سابق معین گردید و قطب الدین خان خویشگی برحمت

خلعت و نقد

کہ مالک حیدر سیصد [illegible] بود اول وجہ مستکردان او دادہ

بود بعد ازان دیگر بیچ یار [illegible] رسانند مالک حیدر چہار لک

ولیت دو ہزار بابت [illegible] شریک ساتید [illegible] چہل ہزار

بابت مسامل وغیرہ ہشتاد و [illegible] ہزار

سلطنت حضرت خلد مکان ابو المظفر محی الدین اورنگ

زیب بہادر عالمگیر بادشاہ

چون حضرت خلد مکان بداعیہ والد ماجد و بادشاہزادہ

محمد مراد بخش بخیال سلطنت بعد انہزام مہاراجہ جسونت سنگہ

وقاسم خان از دار الفتح اوجین بصوب مستقر الخلافت

اکبرآباد کہ حضرت اعلی رونق افزا بودند متوجہ پیش شدند

بعد طی مراحل وقطع منازل شہر شعبان سال ہزار و

شصت وہشت ہجری ساحت مستقر الخلافت مخیم

سرادقات عزت گشت و محمد دارا شکوہ

در میدان دہولپور مصاف دادہ ہفتم شہر رمضان

سنہ مذکور منہزم گردید و در چہارم شہر شوال

مسلورست از محصول فصل خریف یونت تیل پرگنات
که در ضمن مرقوم گشته تنخواه دهد چون مانک چند
خدمت بجا آورده ستیداس از عقیدت و فدویت
سعادت حضور اقدس را حاصل نموده بنابر حکم
والا مکرر الصدور می آنجا میدکه درین ماه نوعی سعی بجا آرد
که وجه دستکر دان ادیرا دران زود بوصول رسد
درینباب تاکید تمام لازم دانسته مطابق حکم مقدس
بعمل آورد تحریر فی التاریخ غره شوال سنه احد جلوس
میمنت مانوس شرح ضمن که حسب الحکم عوض دستکر
دان مانک چند وغیره از حاصل فصل خریف یونت تیل
از محال مفصل ذیل پنج لک و پنجاه هزار روپیه از سورت
یک لک و پنجاه هزار از کنبایت یک لک از پرگنات
نیلاد و یک لک از پرگنه دهولقه هفتاد و پنجهزار از پرگنه
بهروچ پنجاه هزار از پرگنه بیرمکام چهل و پنج از نمک
سار سی هزار روپیه حسب الحکم مقدس مقرر شد که
[illegible]

گذاشته رفته بود فرمان دستور بمهر اورنگ نام

خود نوشته وا د چنان چه نقل آن اتفاقا از روی

اصل بدست آمد مندرج ساخت

نقل منشور بمهر اورنگ پادشاهزاده محمد مراد بخش

در باب تنخواه مبلغ پنجلک و پنجاه هزار روپیه

بنام معتمد خان آنکه

امارت و نظارت پناه رفعت و عزت دستگاه محرم

و محترم اخلاص نشان معتمد خان بعنایات بلا نهایت

اقدس سرفراز و ممتاز بوده بداند که سعید داس

از ادراک دولت ملازمت سعادت مستعد گردیده

از روی عنایاتی که شاملحال اوست حکم جهانمطاع آفتاب

شعاع ووا جب الاطاعة بتقاذی پیوند و که مبلغی

که از مانک چند پسر شانتی داس و برادران او در دار

الجلوس احمدآباد بطریق دستگردان بسرکار عالمیان

مدار عاید گردیده چنانچه تفصیل آن در ضمن آن

والد ماجد عازم شده بودند بشاهزاده محمد مراد بخش
نگاشتند که بعد عبور دریای نربدا آمده ملحق شوند در راه
اتفاق ملاقات یکدیگر شد وقتیکه باوجین رسیدند مهاراجه
جسونت سنگه و قاسم خان که فرار راه بودند بعد جنگ
راه فرار پیش گرفته رفتند و هردو بادشاهزاده متوجه
مستقر الخلافت اکبرآباد شدند باقی احوالات تعلق
صوبه احمدآباد نداشت بعالمگیرنامه حواله نموده چون
منجمله زریکه محمد مراد بخش از سکنه احمدآباد گرفته بود
مبلغ پنج لک و پنجاه هزار از پسران ستنداس جوهری
که مقرب درگاه و روشناس بارگاه بود با دشاهزاده
های والانژاد بود و در آن هنگام در خدمت حضرت
خدیو جهان استقامت داشت بعد شکست خوردن
محمد داراشکوه بچهار روز پیش از بقید در آمدن
خود تنخواه مبلغ مذکور بنام معتمد خان خواجه سرا
که بعنوان نیابت با اهل و عیال خود در احمدآباد

گذاشته

بدرگاه فلک اشتباه بالشکر آراسته خود متوجه حضور بودند
محمد داراشکوه از اطلاع قصد پادشاه زاده که از حضور فرمان پی در پی
در معاودت برده و پادشاه زاده ناصر دریافت لیکن موثر نشد بنا
بران لعلهوالله محمد داراشکوه لب دویم شهر ربیع الاول سال
هزار و شصت و هشت مهاراجه جسونت سنگه زمیندار جودهپور را صوبه
دار مالوه ساخته رخصت کردند و همچنین قاسم خان را در نهم
جمادی الاول سنه مذکور صوبه دار احمد آباد ساخته مرخص فرمودند
و مقرر شد که هر دو صوبه داران در دار الفتح اوجین اقامت
ورزیده احتیاط نمایند که اگر مراد بخش اطاعت نموده احمد آباد
در اخالی نماید بهتر والا به اتفاق مهاراجه با حمد آباد رفته
برآرند محمد مراد بخش که بداعیه سلطنت مبلغهای خطیر را از
زبانی بعضی مردم گجرات استماع افتاد که پنجاه لک روپیه
از یاسند خان احمد آباد گرفته تهیه خود را نموده و حرمت خانه
دیوان صوبه و منصب داران و فوجداران متعلقه صوبه را همراه
روانه شده بود و پادشاه زاده محمد اورنگ زیب بهادر که بعبادت

وعلی نقی دیوان خود را که از بنده های روشناس
بارگاه خلافت بود بموجب حکم اقدس بکار دیوانی و
کفایت مهمات کار الیشان قیام داشت بقصد و ر
جرمی و قوع ذلتی توهم نفاق و مظنه یکجهتی که بنابر حریت
او کلمات ارجمند میگفت بدست خویش بقتل رسانید
و علانیه طبل سرکشی نواخت پادشاهزاده محمد
دارا شکوه بعد استماع این شورش بعرض اقدس
حضرت خاقان رسانیده و مقرر ساختند که صوبه احمدآباد
[illegible] از مراد بخش تغیر ساخته صوبه دار ابزار ساخت
[illegible]عت حکم بجا آورده بآنطرف رفت از سر
[illegible] او در گذشته عفو فرمایند و در صورت
[illegible] فرمان پذیری گوشمالی بلیغ داده
[illegible] باید طلبید چون پادشاهزاده محمد
[illegible] بتر داعیه عبادت حضرت
[illegible] آن مناسب بود از دکهن

[illegible]

که صوبه دار گجرات بودند بمجرد استماع خبر ناخوشی
مزاج اقدس بی تحقیق و اندیشه نیک طرقی را کار
فرموده رایات استقلال برافراخته بر تخت نشست
و خود را بمروج الدین ملقب ساخته اسم سلطنت بر خویش
بست و سکه و خطبه را بنام خود کرد و فوجی به بندر سورت
که در آنوقت باقطاع پرده آرای سورج قدسی القاب
بیگم صاحبه تعلق داشت فرستاده قلعه آنرا بالقهر و
استیلا باموال و اسباب که از سرکار خالصه شریفه
نواب علیه در آنجا بود متصرف گشت و دست تعدی
و تعرض باموال و امتعه مردم دراز ساخته کارهای
ناشائسته پیش گرفت چنانچه عبداللطیف پسر اسلام خان
را که از خانزادان شائسته درگاه خلایق پناه و متصدی
مهمات بندر سورت مذبور و بموجب امر اشرف اعلی
بشغل مهمات آنجا اشتغال داشت با دیگر متصدی آنجا را
گرانیده محبوس ساخت و انواع اهانت و ازر و رنیده

گذارش مجملی از رسیدن خبر تکسر امزاج اقدس حضرت صاحبقران ثانی و بر تخت نشستن بادشاه زاده مراد بخش و ملقب ساختن بمروج الدین و در سکه و خطبه بنام خود کردن و روانه گشتن باصوب مستقر الخلافه اکبرآباد و آغاز یورش

همدرین سال در شب هفتم ذی الحجه الحرام ناگاه عارضه ناملایم عارض وجود مقدس خاقان جهان گردید و مزاج مبارک آنحضرت از حد اعتدال منحرف گشت و این خبر وحشت اثر در طول مدت آن در ممالک محروسه شهرت یافت بعد مسافت و خلل استقرار و مسدود گشتن ابواب رسل رسائل بتجویز بادشاهزاده مهین دارا شکوه و مقید شدن وکلا و نرسیدن خبر واقعی و چونگی حالات بادشاه نزدیک و دور معاملت مملکت هندوستان از نظم و نسق افتاده باعث خلل و موجب فساد عظیم گشت چنانچه بادشاهزاده محمد مراد بخش

متضمن عنایت مذکور و خلعت خاصه و دو اسپ عربی از طویله خاص

با زین طلاکاری و میناکاری مصحوب سید علی ولد سید ملک عنبر و صالح

بیگ گرزبردار مرحمت شد سردار چونکه در طلب این

اضافه تنخواه کرده بود چنانچه پادشاهزاده والاتبار نوشته بودند و عطیات

لشکر او را استعمال و تعویق کرد بسبب ضابطه معین بود رخصت

گرفت و چون شمس الدین و قطب الدین پسران خواجگی تیغ داران

بمنصب سرافراز گردیدند شمس الدین حکم رسید که بدکن نزد پادشاهزاده

محمد اورنگ زیب بهادر برود و میر محمود صفاهانی بخدمت بخشیگری

و واقعه نویسی صوبه از تغییر رضوان خان و مرحمت خلعت و اسپ

سرافراز شد و سید منصور پسر سید جانجهان بموجب التماس

پادشاهزاده بمنصب هزاری چهارصد سوار در اصل منصبداران صوبه

گجرات گردیده در سال هزار و شصت و هفت وجوه اردو جمعیت نقد

دولت و مشت سرعرقی و کچهی و سیزده راس اسپ عادکرا اسپ

و دیگر اشیائیکه پادشاهزاده بطریق پیشکش ارسال کرده داشته

بود بنظر اشرف رسید

به تغیر منصب و جاگیر برای عبرت دیگر حکم صادر شد و العهده بر...
و آنچه منصب و جاگیر او به تقلب و خیانت تصرف نموده بود
یافت شد و بتاریخ یازدهم شهر شعبان المعظم آن سال محمد قاسم
روشن ضمیر بخدمت فوجداری لشکر و واقعه نویسی ...
مقرر گشت و سلطان یار شاه داریتلیار با اضافه با لصد سوار ...
برافراخت گشت و نهم شهر ذیقعده سنه مطلوع علی نقی بدلوا...
سرکار پادشاهزاده از تغیر درگاه سرافراز گشت و چون
پادشاهزاده عالی جاه برادر دختر امیرخان را که شایستگی ازدواج
آن والانسبت داشت با جهیز آماد فرستادند آن والا نژاد عقد
نکاح درآورد و جواهر مرصع آلات و طلا آلات و دیگر اشیا قیمت
یک لک روپیه بود بطریق جهیز عنایت فرمودند پادشاهزاده
باضافه دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه منصب پانزده هزاری دوازده
سوار و هشت هزار دو اسپه سه اسپه سرافراز گردیدند و یک
و یک لک روپیه از انعام گشت هزار روپیه از خزانه عامره رکاب و هشتاد
هزار روپیه از خزانه صوبه سورت انعام عنایت شد و ملتمس ...

مقتضی

بطریق پیشکش فرستاده از آنجا اسپ لوریسند باطبق مبارک انضاد

منظر مبارک موسوم گشت و از پیشگاه نوازش بعطای خلعت فوق

مباهات برافراخت و در همین سال مبلغ یک لک روپیه بپادشاه

زاده عالی تبار از خزانه احمدآباد بطریق انعام از پیشگاه خلافت

وجهانبانی عطا شد و دو اسپ از طویله خاص یکی عربی و دیگر عراق

بازین طلائی میناکاری مرحمت گشت و در سنه هزار و هشتاد

شش چون خدمت بندر سورت و بندر کنبایت از حافظ ما

صرخوب بتقدیم نمیرسید خدمت بندر کنبایت بعبد اللطیف برادر

خورد مظفر الملک در حضور تفویض یافت و هم در شهر ربیع الاول

سال مذکور بفرمان بمنصب سرافرازی یافته دیوانی سورت و

فوجداری و خدمت آن بندر از تغیر حافظ ناصر مقرر گشت و در حالت

دیوانی صوبه احمدآباد فزونی بالطری ذات بمنصب هزار و پانصدی

چهار صوار سرافراز شد و بپادشاهزاده یک لک روپیه از خزانه

بندر سورت انعام مرحمت گشت و چون تعصب و خیانت

وبار اسمی محمد امینی متصدی بندر سورت بعرض اقدس رسیده بود

بخطاب رضوی‌خان و تفویض خدمت بخشیگری و واقعه
نویسی صوبهٔ احمدآباد از تغیر دستکام و اشتی القوب
و مرحمت اسپ عراقی و فیل سرفراز ساخته مرخص گشته
و مصحوب او راد و اسپ عراقی از طویله خاصه زین مطلا میناکار
و طلای ساده بپادشاهزاده والاتبار عنایت نموده فرستاد
و پانصد مهر از خزانه وزن مقدس باو حواله شد
که نصف بسید جعفر برادر کلان که سجاده نشین است و
تتمه به بینوایان آنجا رساند و دستکام بدیوانی سرکار
پادشاهزاده والاگوهر از تغیر دیانت خان سرفراز گشت
خان مذکور در ایام دیوانی خود اکثر بدعات در محال تخاس
وغیره درین صوبه بنانهاده و داورنگ خان خلعت یافته
تعینات صوبه شد و پیرجی بوهره که از متمولان معتبر بندر
سورت بود چنانچه سید یقرونی سامان در جوهریان
گجرات امتیاز داشت او بقرونی سامان سورت
زرداری اشتهار دارد چهار اسپ عربی بحضور النور

سید حسین بفوجداری بیلپود و پادشاهزاده فرق عزت برافراخت و
نیز دوازده راس اسپ عربی و کچهی پادشاهزاده بعنوان پیشکش
ارسال حضور نموده بود از نظر انور گذشت و هم درین سال در روز
جشن وزن قمری خاقان گیتی‌ستان بارگاه مخملی زربفت مغرق طلا
بستون باف طول چهل و سه ذرعه و عرض سی و دو که در کارخانهٔ احمدآباد
بمبلغ پنجاه هزار روپیه مهیا شده بود برافراخته شد سید جلال رحمه الحکیم
بصورت رفته بود از عربستان اسپی شالکه مشهور ری مطلع می‌نماید
درینولا از بندر سورت به تسلیمات سید دو اسپ عربی یکی ازان
سبز خنگ که در بندر مذکور معروض داشته بحالم کره در برابر مساع ترتیب
دوازده هزار روپیه نقد که ما دار ارسال داشته بود این دو اسپ و نساده
ازان روز که بنظر حضرت سلطنتی گیتی‌ستان اقدس در آمد خلدلو لقب
اورالخلافت و اضافه منصب نگاهداشته دو هزار روپیه عطا فرمودند
و سیسی در رحل طویله خاصه نزد انبیر بیا هزاری موسوم فرمودند و درین
سال سید علی ولد سید جلال صدارالصدور مرحوم بعطای خلعت خاصه
و فروفی پالکی صدر مشهور عنایت دو هزار روپیا انعام و پالکی سوار

نوال ساخسار آمانی و آمال اهالی روزگار سرسبز
و شاداب در شانزدهم شهر جمادی الثانی سنه یک
هزار و شصت و چهار و خواجه ضابطه را بعطای خلعت
سرفراز ساخته بحرمین الشریفین رخصت فرمودند
و بمتصدیان مهمات بندر سورت برلیغ شد که تا رسیدن
او یک لک روپیه متاع مآب طرب خریده آماده نگاهدارد
و بخواجه مذکور حکم شد که ثلث متاع مذکور به شریف
مکه و ثلث بصلحا و فضلای آن بقعه شریفه و ثلث باقی
بزاویه نشینان مدینه منوره برساند چون باندازه مسجد
مدینه طیبه که طرح آنرا بدرگاه عرش اشتباه قریب
آورده بودند علم محراب دار الشمس جای نماز بحکم اقدس در کارخانه
ملتان مهیا گشته بود ارسال [illegible] و هم درین سال ولدیت
ولد سرافراز خان حسب التماس بادشاهزاده محمد اعظم بخدمت
بنابر داری محال [illegible] پیش و [illegible] بالا سوار منصب [illegible]
بالا سوار مفتخر گشت و در شهر صفر المظفر سال [illegible]

فرمودند و مجاهد جالوری بفوجداری و تیول داری پٹن
از تغیر میر شمس ولد سید دلیر خان بفوجداری و تیولداری
سرکار گودهره از سابق و الاحقه منصبه هزار و پانصدی
هزار و پانصد سوار تارک برافراخت و چون بادشاهزاده
بحوالئ سه جهالوه رسید زمیندار آنجا آمده ملازمت نموده
مبلغ پانزده هزار روپیه نقد و هفت اسپ پیشکش نموده
در رکاب بادشاهزاده که بتاریخ هفدهم شهر شعبان المعظم
آن سال داخل بلده شدند و تا هفت روز در احمد آباد ماه بموجب
التماس قطب الدین یک زنجیر فیل و ده شتر انعام یافته
رخصت شد و کهانجی زمیندار چنوال بمعرفت سید شیخن
برجوع شده ضامن معتبر عدم نمود پیشکش مبلغ ده هزار
روپیه مقرر نموده در مکان خود آباد ماند چون دران
ایام بمسامع عظمت و جلال خاقان جهان رسید که بنوایان
مکه معظمه زاد الله شرفا و تعظیما از فرط گرانی غله بعسرت
میگذارند از آنجا که همواره از رشحات غمام انعام بادشاه

که یک لک روپیه از خزانه روضه منوره حضرت
مهد علیا دو لک روپیه بجد رسیدن احمدآباد از خزانه
آنجا بگیرند و مقرر شد که یازده کرور دام جاگیر
دار تنخواه شود و پنج کرور دام باقی بقرار ده ماهه از خزانه
بندر سورت نقد گرفته باشند و امانت خان بدیوان
پادشاهزاده والاگهر مباهی گردید و بوالی همت خان
از تغییر بجای
رحمت خان که بمنصب هزار و پانصدی ذات چهار صد
سوار سرفرازی داشت بخدمت دیوانی صوبه و =
داروغگی کرکراقخانه احمدآباد از تغییر بجای مفوض
شد و در هنگام پسر معتمد خان به بخشیگری و واقعه
نویسی صوبه و اضافه منصب و مفتخر گردید و سید
جعفر بن سید جلال بخاری مرحوم سجاده نشین
حضرت شاه عالم قدس سره بپنجهزار روپیه و خلعت
و فیل و سید احمدآباد که وطن ایشان بود رخصت
فرمودند

سنه ۱۰۶۴ تا ۱۰۶۸ (heading reads: سن ... شنتد)

صوبه داری بادشاهزاده والاگهر محمد مراد بخش
و دیوانی رحمت خان

چون بادشاهزاده گرامی نسب محمد مراد بخش حسب الحکم
اعلی از صوبه مالوه بحضور آمده در غره شهر ربیع الثانی
سال هزار و شصت و چهار دولت ملازمت حضرت
خاقان جهان اندوخته هزار مهر نذر گذرانید و بعنایت
خلعت خاصه و تفویض صاحب صوبگی گجرات از تغیر
شائسته خان که به صوبه داری مالوه سرفراز شدند و
سه هزار دولت سر بمنصب آنعالی نژاد که بمنصب پانزده
هزاری پانزده هزار سوار یک کرور دام بطریق انعام
مرحمت نموده که مجموعه شانزده کرور دام باشد و
یک لک روپیه از خزانه عامره گاطفی نصاب و رای
یک لک روپیه که هنگام طلب از خزانه عامره مالوه
عنایت شده بود عطا فرمودند و حکم شد

خلافت نامه مصحوب او فرستاده و بیست و نهم ماه صفر
سال هزار و شصت و چهار به بندر سورت رسیده است
فرمان قدر توامان بحافظ ناصر شرف صدور یافت
که مبلغ دو هزار روپیه از خزانه عامره آنجا باو رساند و نیز
معروض اقدس گردید که بنصر مذکور بموجب امر قیصر
قصد آن دارد که بسرعت هرچه تمامتر بدرگاه خواقین سجده
گاه برسد و سید جعفر و سید جلال بخاری مرحوم سجاده
نشین حضرت شاه عالم قدس سره بعد از رحلت پدر
دولت ملازمت اقدس نیندوخته بود از گجرات
شتافته شرف حضور یافت مبلغ پنجهزار
روپیه بدو مرحمت شد و همدرین سال شمس الدین
که بمنصب هزار و پانصد سوار و قطب الدین که بمنصب هزار
و پانصدی هزار و چهار صد سوار پسران نظیر بهادر خویشگی
بخدمت فوجداری جونه گڈه و تیولداری برخی محال آن
از تغیر محمد صالح پسر میرزا عیسی ترخان مباهی
گشتند

والا فرستاده بود بنظر اقدس در آمد از انجمله سر خنگ
عربی و کمیت عراقی نژاد طبع وشوار لپسند افتاد نخستین
را سر بلند و دوم را بشاه پسند موسوم فرموده
همت خان فوجدار دهولقه باضافه پانصدی ذات
بمنصب هزاری و پانصدی سرفراز گشت چون کولیان
پرگنه جنوال سر از بر واشته بدیهات پرگنه حویلی
احمد آباد و پرگنه دهولقه و پرگنه کری و جهالاوار وغیره
خرابی می رسانیدند بنابران شائسته خان بالصوب
متوجه شده اخراج کهاتی سر کرده متمردان زمیندار
آنجا بنام جلبال کراسیه رسانند محله پرگنه دهولقه مقرر
نمود از عرضداشت حافظ محمد ناصر متصدی بندر
سورت بذروه عرض سریر خلافت مصیر رسید
که سلطان محمد خان فرمان روای روم ذو القدر
آقا را که برادرش صالح پادشاه وزیر اعظم سلطان
ابراهیم پدر او بود بعنوان سفارت روانه آستان

رسانند از غره فروردین سنه تفاوت یابو و تازی
مطابق سر قوم فی الذیل در طلب احدی مذکور و منع
نمایند و اسپ تازی را در غیر صوبجات دکهن و
احمدآباد و بنگاله و اودیسه و ٹهٹه داغ نکنند انتهی تفصیل
فی الذیل چون بسیاق مرقوم شده مناسب محل نبود
بقلم نیامد. بیست و پنجم ربیع الثانی آن سال حافظ محمد ناصر
متصدی بندر سورت بخدمت فوجداری آنجا از تغیر ترین
سرفراز شد و برای خرچ سه بندی مقرر گشت
که هر سال هشتاد هزار روپیه نقد نصف از سرکار
پادشاهی و نصف از سرکار ملکه دوران بیگم صاحبه
میگرفته باشد و همت خان بخدمت فوجداری
دهولقه و اضافه منصب سرفراز گردید علی چلبی
نام که شریف مکه مصحوب او عرضداشتی مشتمل بر اراده
و عقیدت خود بالطاف بیت الله و اسپ عربی بدرگاه
کیوان جاه فرستاده بود بعد از رسیدن او به بندر

جلوس میمنت مانوس بموجب تفصیل مذکور مقرر وانند
ونیز حکم شد که در تقدیان که در صح سوار چهارم حصه
ونیم سوار است اگر تائین او سه سوار بداغ رساند طلب
دونیم سوار تنخواه دهند ودر سه سوار زیادتی تن
نمایند واگر دو سوار بداغ رساند کمی نیم سوار وضع
نمایند ودر پانزده سوار که چهارم حصه ربع که چهار
سوار است وچهار سوار وبداغ رسانند باطلب سه سوار
ربع تنخواه باید اگر سه سوار بداغ رسانند ودر زیاده از
نصف الطریق اولی اگر ربع سوار باشد بداغ رساند
ودر زیاده نصف الطریق اولی اگر ربع سوار باشد
تکلیف داغ یکسوار عوض مزاحم نشوند ودر تنخواه جاگیر
نیز بعلت رسد اگر آن مواخذه ننمایند وداغ بابنیان
زمینداران بدستور قدیم لقرار نصف مقرر شناسند
ونیز یرلیغ عالم مطیع بشرف صدور پیوست که از
احدیان هرکه عوض اسپ ترکی یابو یا تازی بداغ

تعیناتیان دیگر صوبجات که داغ آنها بضابطه چهارم
حصه حکم شد که سواری بشرح مسطور تن کنند و اگر
زر نقدیان مذکور از ابتدای غره فرور دین ماه تا مدت
دلبضابطه چهارم حصه داغ کرده است تابنیان موافق پنجم
حصه موجود داشته باشند و تفاوت مابین خمس و ربع
را از ابتدای مذکور از طلب تابنیان او وضع نمایند
و زیادتی اسپان و دو اسپه را منظور دارند و تنخواه نقدی
رکن السلطنت علی مردانخان و امیر الامرا بدستور پیشتر
بضابطه ده ۱۰ بحال دارند چون سواران رسد جاگیر که
در تنخواه طلب دیگر نقدیان موضوع میگردد و در تنخواه
امیر الامرا وضع می شود و بحساب نظام سواران رسد
جاگیر نقدی امیر الامرا جمعیت موجود انگاشت اضافه حساب
نموده بر طبق آن دفر ثبت کنند و ضابطه داغ
تابنیان کل امرا و منصبداران سوای تعیناتیان صوبه
کابل و قندهار ابتدای غره فرور دین سال بیست و ششم

جهان مطاع شرف صدور یافت که در هشت ماهه
و هفت ماهه و شش ماهه و یک سال سراسپی سی
روپیه تنخواه نمودن و در پنج ماهه و چهار ماه بست و شش
روپیه تنخواه آدمی معقول نیست از آنجا که تنخواه نقدی از هشت
ماهه زیاده نیست و از چهار ماه کم نه مقرر فرمائیم که از غره
مهر شبهمنی تا آخر اسفندارمذ این سال بآئین پیشین
داغ موافق پنجم حصه مفرد انسته سراسپی در
هشت ماهه بسی روپیه و هفت ماهه بست و هفت و نیم روپیه
و در شش ماهه بست و سه روپیه و در پنج ماه بست و دو
نیم روپیه و در چهار ماه بست روپیه تنخواه دهند و طلب
ایام سابقه بضابطه سابق تنخواه کنند و از غره فروردین
سال بست و ششم جلوس اقبال مانوس در تنخواه
تعیناتیان صوبه کابل صوبه قندهار که داغ آنها بدستور
سابق پنجم حصه سال مانده مطابق همین حکم تحمل کنند
و در عراقیان چه از ملازمان رکاب نصرت نصاب و چه

لائق العنایات السنیة قابل المراحم الجلیله صاحب ا
لکمالات صوریه جامع الفضائل المعنویه ناظم مناظم ملک
و مال ناهج مناهج دولت و اقبال گنجور اسرار بادشاهی
دانای ضمیر منیر سطرت طفل الهی کامل مصالح الجمهور
والاعیان مورد العواطف والاحسان عمده الملکی مدارا
لمهامی علامی فهامی سعد الله خان بهادر دولت واقعه
نویس کمترین بندگان محمد هاشم قلی میکرد که چون العرض
اقدس معلی رسیده که مراد منصبداران که بعوض جاگیر
نقدی می یابند سراسپ داغی با تنبان آنها بعد وضع
تفاوت هفت سوار رسید جاگیر دار هشت ماهه و هفت
ماهه و شش ماهه سی روپیه در پنج ماهه و چهار ماهه بیست
و شش روپیه تنخواه می شود حکم جهانمطاع عالم مطیع
بشرف صدور پیوست که هشت ماهه و هفت ماهه و
شش ماهه یکسال سراسپی سی روپیه تنخواه شوند
در پنج ماهه و چهار ماهه بیست و شش روپیه تنخواه و حکم

سلطان یار برادر اسفندیار کوکه بمخاطب همت خان
بفوجداری بژوده سرفراز شد و در سال هزار و شصت
و سه از روی عرضداشت شایسته خان شجاعت
خان ناظم خان صوبه بعرض که حصار بلده احمدآباد مرمت
طلب است بیست هزار روپیه برآورد خرج آن شده
حکم شد که دیوان صوبه سرانجام نماید و بعد زین سال
که مطابق سال بیست و هفتم جلوس همایون بود از پیشگاه
خلافت و جهانبانی دستور العمل در باب امرا و منصبداران
که عوض جاگیر نقدی می یافتند بجمیع ممالک محروسه
[illegible] صدور یافت که شرح آن بجنسه ثبت میگردد

دستور العمل

از قرار یادداشت واقعه روز سه شنبه شهر شعبان
المعظم سنه بیست و هفتم جلوس اقدس همایون موافق
سال هزار و شصت و سه هجری مطابق تیر ماه الهی
برساله موتمن الدوله العالیه معتمد السلطنت البهیه

همراه اردو ورقمی از والی ایران بنام مستحقان
طرق و شوارع بدین مضمون که غلام رضا ملازم که در
سخان بروی او ی بر و کسی مزاحم نشود یا خود آورده
نوشته را تیر ما عرضداشت خود بدرگاه خلایق پناه
ارسال داشت و مظنه آن شد که الله وردیخان برخی
از تنسوقات با مکتوبات اقاسی والی ایران فرستاده باشد
که چنین رقمی حاصل نموده بنابر ذات نگاشته مذکور
از پیشگاه خلافت عنایت شد که با وجود نمودن بگوید که
فرستادن هدیه و مکتوب بیگانه بدون اجازت اقدس
بعنایت پسندیده بود تغیر منصب و جاگیر تادیب یافت
وا و انکار نمود که غلام رضا پیشتر نوکر من بود اما اورا
نفرستاده ام بالجمله متصدیان مهمات بندر سورت
برلیغ رفت که اسپان و همگی یا لعرف غلام رضا را که
مصدر چنین جراتی گشته بسرکار ضبط نمایند و اورا
مسلسل و معلول بفرستند تا موافق کردار سزا داده شود

از تغیر میر عرب و اضافه مباهی گشته و میر شمش
بفوجداری و تیولداری پتن سرفرازی یافت
و دفعه ثانی
صوبه داری شایسته خان و دیوانی میر یحیی
چون پادشاه والا محمد داراشکوه بمهم قندهار مامور شدند
و در صوبه دارالملک کابل جمعیت ناگزیر بود از پیشگاه
خلافت و جهانبانی عرض گجرات که در آن جمعی =
داشتند صوبه ملتان تنخواه گردید و سعدهم شهر شعبان
سال هزار و شصت و دو صوبه داری احمدآباد [illegible]
بضبط و ربط دکهن می پرداخت تفویض یافت و اندرین
باب منشور قدر تاثیر بصدور پیوست خان مذکور بموجب
حکم اقدس بکوچهای متواتر طی منازل و قطع مراحل
نموده در اواخر سال مذکور در بلده آمده بتمشیت مهمات
صوبه سرگرم گشت و همدران ایام از روی عرضداشت
وقایع نگار بندر بجامع بندر مجامع رسید که غلام رضا
نامی از بندر عباسی بسورت رسیده و هفت عراقی

برحمت خلعت و فرق و الی منصب ور حضور مقرر شده
آمد محمد صالح ولد مرزا عیسی ترخان بنظم سرکار سورته
از تغیر بدر که قربان طلب او بحضور صادر گشته سرفراز
گردید و همت خان باضافه پانصدی سوار بمنصب هزار
و دو هزار سوار سر برافراخت و سید محی الدین سفیر
قیصر روم بعد ملازمت که از حضور انور رخصت معاودت
یافت همراهی حاجی سعید احمد که بنابر تباهی شدن جهاز
برگشته به بندر سورت آمده بود بجهت رسانیدن قندیل
مرصع بحضرتین مذکور مامور گشت و بمتصدیان بندر سورت
یرلیغ رفت که متاع یک لک روپیه مال بعرب
خریده بدو حواله نمایند تا بآئین سابق بمستحقین
حرمین الشریفین قسمت نماید و در سال هزار و شصت
و دوم سید علی ولد سید جلال بخاری مرحوم از اصل
و اضافه بمنصب دو هزاری چهار صد سوار و حافظ محمد ناصر
بعنایت خلعت و تفویض متصدیگری بندر سورت

پیشکش غیرت خان بحضور رسید و از نظر اقدس
گذشت و درین سال سید محی الدین نام ایلچی سلطان
محمد خان فرمانروای روم با نامه وارد بندر سورت
شد و این معنی از عرضداشت عزت متصدی آنجا بعرض
اقدس رسید خلعت و فرمان بسید محی الدین
مصحوب گرزبردار مرحمت شد و بمتصدی بندر سورت
برلیغ رفت که ده هزار روپیه از خزانهٔ عامره آنجا باو
رساند و بدرگاه روانه نمایند و در سال هزار و شصت
و یکم غیرت خان باضافه پانصد سوار بمنصب هزاری هزار
و پانصد سوار مفتخر گشت و بسید حسن برادر خورد سید
جلال بخاری صدر الصدور مرحوم که از احمدآباد به بندرگاه
معلی رفته بود ده هزار روپیه مرحمت شد :
دیوانی میر یحیی از تغیر حافظ محمد ناصر
در بیست و هشتم شوال سنه مذکور میر یحیی بخدمت
دیوانی و داروغگی لشکرخانه باحمدآباد از تغیر حافظ محمد ناصر

بارسال علم و نقاره پایه اعتبار افزوده فراست
خان که سابقا بنظارت مشکوی جلال قدرت بود
چون التماس رخصت حرمین الشریفین زادهما الله
شرفا و تعظیما خدیو امور شناس دین اساس
بعطای خلعت و انعام پانصد مهر بر نواخته دستوری
دادند و بمتصدیان دفتر مهمات احمدآباد فرمان
رسید که تا رسیدن او مبلغ یک لک روپیه و پنجاه
هزار روپیه را بابت متاع بحری که تا حالیا در حرمین مکرمین
دهلبست نبشتو و خریده آماده دارند و مقرر فرمودند
که از انجمله متاع پنجاه هزار روپیه که باستثناع یک لک
روپیه باشد تلف مکه زبدن شریف محسن برساند
و اسباب پنجاه هزار روپیه بسادات و فضلای
و سادات متوطنین و علماء و صلحای مکه قسمت
نماید و امتعه پنجاه هزار روپیه باقی بفقراء و مساکین
و مجاورین مدینه منوره بدهد و هزار اسپ کچهی پیشکش

برخاسته رفت من بعد زمیندار آنجا بدبدن هیچکس از
ناظمان تا حال بالجمله خان نیکو سیر مذکور بعد طی مراحل
و منازل روز و شهره نو دهشتم شهر رمضان المبارک
سنه مذکور داخل احمدآباد شد و شایسته خان بتعلقه
خود روانه گردید همدرین سال احمد سعید که در محرم
گذاشته بجهت رسانیدن قندیل مرصع بجزین بروضه
منوره بجناب نبوی صلی الله علیه و آله و اصحابه و
سلم روانه شده بود بنا بر تباهی شدن جهاز
بندر سورت معاودت نموده و در سال هزار
و شصت سید علی ولد سید جلال صدر الصدور
مرحوم که بحضور رفته بود بداروغگی جواهرخانه و مرصع
آلات و عنایت خلعت مباهی گشت و همدران
سال نصرت خان نائب بادشاه زاده که بمنصب
دو هزار سوار داخلی بود درینولا در سلک بنده های
بادشاهی منسلک گشته و باضافه هزاری هزار سوار

گردانید بمنصب سی هزار بذات و بست هزار سوار تمام
دو اسپه سه اسپه ممتاز گشتند و باقر بیگ را که هزاری
ذات و چهار صد سوار منصب داشت آن بیدار بخت
واز قبل آن بلند مقدار بصوبه اعظم آباد بیپر و ا
حسب الطلب از صوبه مذکور آمده تقبیل سعادت
آستان اندوخته بود بخلعت و نیابت صوبه گجرات
از جانب آن عالی قدر بمنصب دو هزار بذات پانصد سوار
از اصل و اضافه و خطاب نجرت خان و اسپ و فیل
سرفراز ساخته رخصت فرمودند و ضبط صوبه مالوه
از تغیر شاه نواز خان بشایسته خان مفوض گشت
و حکم شد بعد از رسیدن نجرت خان بگجرات شایسته خان
بدانصوب شتابد نجر خان بموجب حکم اقدس روانه گشته
چون بسرحد صوبه رسید زمیندار سروهی آمده ملاقی
شده مبلغ یکصد مهر و پانزده هزار روپیه بعنوان پیشکش
قبول نموده بنابر بعضی مقدمات که موافقت او نکرد

۱۴

دار الخلافت شاهجهان آباد و آتک سنگ، بنهانی که

مخصوص ایندیار است بحضور بیروند

صوبه داری بادشاهزاده والاتبار محمد دارا

شکوه و نیابت نجیب خان و دیوانی حافظ

محمد ناصر و میر یحیی

چون از شایسته خان یا دو دیگه به منصب پنجهزاری ذات

پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه مباهی بود و سوای آن

مبلغ پنجلک روپیه هر سال بجهت علوفه سه هزار سه

بندی از خزانه عامره صوبه احمدآباد نقد تنخواه می شد

تنبیه و تادیب متمردان و کولیان صوبه چنانچه باید

صورت نمی پذیرفت مکرر اینمعنی از عرائض خان

مذکور بعرض اقدس رسید لهذا بتاریخ بست و یکم

شهر جمادی الثانی سال هزار و پنجاه و هشت صوبه

مذکور که همین اختر فلک خلافت محمد دارا شکوه حضور

عنایت و ده هزار سوار آن والا قدر دو اسپه سه اسپه

[illegible]

و خدمت دیوانی صوبه احمد آباد مفتخر گردانید و در شهر
محرم الحرام سال هزار و پنجاه و هشت قندیل از شمامه
عنبر که بوزن هفتصد توله و یک زنجیر فیل یا یراق نقره
و ماده فیل مرسله ناظم از نظر اقدس گذشت و لعل چندری
برخی جواهر مرصع آلات و بجواهر سمین ترصیع یافته بود
از آنجمله یک دانه الماس که بقیمت یک لک روپیه ارزش
می شد بهمین جهت مبلغ دو لک و پنجاه هزار روپیه صرف
آن قندیل شده بود بجهت ارسال روضه منوره
جناب نبوی صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم مرتب
گشته بسید احمد سعید برای رسانیدن آنجا در حضور حواله
شد و حکم معلی صدور یافت که بدستور سابق مبلغ
یک لک روپیه و شصت هزار تاریخ نظر بسفر پیشین که ده لک
شده بود متصدیان مهمات گجرات خریده بوی حواله
نمایند که در مدینه منوره بمحتاجان و مستحقان قسمت
نمایند و در همین سال برای سفید کاری عمارات

برادر بزرگ که سجاده‌نشین است بدعای ازدیاد
عمر و دولت ابدمدت اشتغال ورزند ابن و میرزا
دستکام ولد معتمد خان برحمت خلعت بخشیگری و
واقعه‌نویسی صوبه و اضافه منصب نوازش یافته
بدستور سابق بحال گشته آمد از اصل و اضافه سید حسین
ولد سید دلیر خان از تعیناتیان صوبه بمنصب هزاری ذات
نهصد سوار مفتخر گشت و دو زنجیر فیل خورد و کلان کوشش
که آنرا فیل دریای گویند با ساز نقره برسم پیشکش شایسته
بنظر کیمیا اثر درآمد [illegible] دران سال بعرض رسید که در بندر
بنیابت علی اکبر صفاپای متصدی بندر سورت [illegible] راهند ومتی
در اثنای گفتگو بزخم [illegible] هرگشت لهذا معز الملک را از دیوانی
عزل نموده بار دیگر متصدی آن و بندر گیر [illegible] و حافظ
محمد ناصر که رانق و فانق مهمات سید جلال صدر الصدور
در مرقوم بود مفرح طالع در سلک بندگان منسلک گشت
و بعطای خلعت و منصب پانصدی ذات پانصد سوار

دختری

اسپ و جواهر و توقف دارد و تحمل که خدمت بندر
بآئین شایسته بتقدیم رساند بخلعت و مناصب پانصدی
و سه صد سوار سرفراز شده بضبط بندر داری سورت
و کنبایت رخصت یافت و از تعیناتیان صوبه کشت سید
شجن بمنصب هزار بذات و نهصد سوار از اصل
و اضافه سرفراز شد و خدمت فوجداری بروده لسلطان
یار و اسفندیار پسران همت خان کشت و منصب
سلطان یار هزار بذات و هزار سوار و اصل و اضافه
مقرر شد و اسفندیار نیز باضافه منصب مفتخر گردانید
و در سال هزار و پنجاه و هفتم سیادت پناه سید
جلال بخاری صدر الصدور دار السلطنت لاهور
برحمت ایزدی پیوست سید موسی و سید علی
پسران آن مرحوم را که همراه بودند بمراحم بادشاهی
شامل حال گشته معیشت معین مقرر ساخت او بموجب
رخصت روانه گجرات شدند که در آنجا باتفاق

بعلی بادشاه حاکم بصره راه اخلاص کشوده چنانچه معز الملک
اسپی از نسل غبیر که حقیقت آن سابق نگاشته آمد بوساطت
او بدست آورده بودند بنابران حکم قضا نفاذ صادر
شد در بهم رسانیدن اسپان عربی قابل سواری خاصه
فراوان جد و جهد بتقدیم رسانیده که بعنایات پادشاهانه
نوازش خواهند یافت او بامداد طالع و استعداد بخت
درین سال خیول عربی بهم رسانیده بدرگاه آسمان جاه آورد
از آنمیان اسپ کمیت رنگ که اعلی اکبر مبالغ موفوره دارسال
تنبوعات از پادشاه مذکور گرفته بود پسندیده دشوار
پسند خاقان جهانیان افتاد به لعل بی بها موسوم سر
طویله همه خاص اسپان عربی گردید و بر زبان مقدس
رفت که بعد از اورنگ آرای چنین اسپ عربی داخل
اصطبل معلی نشده بهای این شش اسپ بیست و پنج هزار مقرر شد
وقیمت لعل بی بها پانزده هزار روپیه و پنج هزار
دیگر لعلی اکبر از آن رو که سوداگر است و در شناخت

اپر

چون یرلیغ طلب بنام بادشاهزاده عالی نسبت صادر شد

بتاریخ ... شعبان

بت السنه خان که بضبط صوبه مالوه میپرداخت بغره شعبان

المعظم سال یکهزار و پنجاه و شش در حضور اقدس صوبه داری

بگجرات تفویض یافت دو هزار سوار از منصب او دو اسپه

سه اسپه که بمنصب پنجهزاری بذات پنج هزار سوار باشد

مقرر شد سال السنه متوجه گجرات بنده بعد طی مراحل

قطع منازل بتاریخ پنجم شهر شوال المکرم سال مذکور داخل

شد بتمشیت امور نظامت پرداخت همدران آوان

علی اکبر بازرگان بتقبیل آستان بوسی عرش مکان

تارک افتخار برافراخته ششش اسپ عربی او نظر اکثیر

اثر گذرانید ولپسر حاجی کمال صفاهانیست که در سال

بست و یکم جلوس حضرت مکانی العنوان تجارت به

هندوستان آمده در بندر کنبایت باقامت نموده

جهازی چند ترتیب داده بتجارت می پرداخت و چون

جهازات او به بصره و دیگر بنادر آمد و شد داشتند

هفتاد و به زنجیر فیل از نر و ماده صید نمود از ایام صوبه
داری اتوالاکهرادین پرورا بتخانه چنتامن واقعه پهلوی
سرس پور که سبتی داس جوهری ساخته بود آثار تکلید
را بموجب فرمود پادشاهزاده برطرف ساخته محرابات
مسجد مرتب شد و بمسجد قوت الاسلام موسوم گردید
از نقل کهن سالان والعهدة علی الرواۃ مسموع شد
که قتل سید راجو که اکنون براجو شهید مشهور و معروفست
در ایام صوبه داری با بهر پادشاه زاده بعمل آمد مفصل این
مجمل آنکه سید راجو یا ... از رفقا دار و احمد آباد شده
در ... ر پادشا ...
... کرگشت اگرچه در فروغ
... و آنها که ...
... م مهدی
ا ...
امهدویه
... کار پیش اگرزی
و در رو بار و کهن
ار ... جون ا ...

اینصوبت شد بتاریخ شهر ربیع الاول سال یکهزار و پنجاه
و پنج روز جمعه بعد آدای نماز استماع خطبه داخل شدند
و محمد طاهر آصف خان از تغیر دوستکام بخدمت بخشیگری
و وقعه نویسی صوبه سرافرازشده رسید و در سال
هزار و پنجاه و شش بادشاهزاده عالمیان بنابر بندوبست
و تنبیه متمردان صوبه جمعی کثیر نوکر فرموده به تنظیم و تنسیق صوبه
متوجه شدند و خرج زیاده بردخل شده اینمعنی بعرض
مقدس رسید لهذا از جمله سواران منصب آنجا لاکه هزار
سوار دیگر اسپه سه اسپه فرمودند که بمنصب آن والا
تبار هزار بذات ده هزار سوار هفت هزار سوار دو اسپه
و سه اسپه مقرر شد و سید جلال بخاری صدر الصدور به
باضافه پانصد سوار و بمنصب شش هزاری هزار و پانصد سوار
در حضور بلند پایگی یافت درهمین سال بعرض اشرف
اعلی رسید که فیلدار بامر اقدس با ملازمان عمره ناصیه
خلافت پادشاهزاده برای صید فیل بدو جه جانبانه رفته بود

درین ایام بواسطه آمد کثرت تجار از اطراف و اکناف
و براری تجار و پنجلک روپیه که مجموعه چهار کرور دام باشد
بالعام مهند علیا بادشاه بیگم مرحمت شد
صوبه داری محمد اورنگ زیب بادشاهزاده
بهادر و دیوانی معز الملک
بست و نهم شهر ذی حجه سال هزار و پنجاه و چهار در ختی
که توجه خاقان گیتی ستان بجهت سیر و شکار صوبه کشمیر
جنت نظیر در مقام بالم و صوبه داری لطف دلنشق گجرات
از تغیر میرزا عیسی ترخان با کلیل سلطنت و جهانداری
بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر تفویض یافت به
مرحمت خلعت خاصه با نادری و دو اسپ از طویله خاصه
با زین طلای مینا کار و زین طلای ساده و فیل از حلقه
خاصه با یراق نقره و محمد سلطان و محمد معظم
پسران آن والا گوهر را العنایت دو فیل خورد سرفراز
ساخته مرخص گردانید چنانچه بادشاهزاده متوجه

جای ثالث نگاه نداشته بعد ظهور استاد و استحقاق ارباب
استیفای
احتیاج حواله نمایند و باین مضمون مناشیر قضا تاثیر بحکام
جمیع صوبجات شرف صدور یافت و از کمکیان صوبه
گجرات سیل سنگه ولد سورج سنگه باضافه پانصدی
دو بیست سوار که باصل و اضافه هزار و پانصدی ذات هزار
و دو بیست سوار باشد سرفراز شد و سید جعفر خلف
سید جلال صدر الصدور که بحضور انور روانه شده بود
شرف اندوز ملازمت گشته بمرحمت خلعت و فیل انعام
سه هزار روپیه مفتخر شده رخصت انصراف بگجرات یافت
دهم رمضان میر شمس فوجدار پتن بعطای نقاره سربلند گردید
و عنایت الله ولد میرزا عیسی ترخان ناظم صوبه فوجدار
جونه گده بعنایت علم و نقاره رتبه بلندی یافت سرکار
بندر سورت را که سه کرور دام جمع دارد دوازده هفت
لک و پنجاه هزار روپیه می شود یابند آن که یک کرور دام
است دوازده مایه دو لک و پنجاه هزار روپیه حاصلش

درین ایام

ناظم صوبه خلعت و اسپ از طویله خاصه با یراق طلا
مرحمت گشت و همدرین سال رحیم قلی متصدی بندر
سورت باستان معلی رسیده جنول عزلی و عراقی
بالغتی از جواهر و دیگر نوادر که به بندر مذکور بجهت سرکار
والا خرید بود بنظر انور در آورد و از آنمیان یک اسپ کمیت
عزلی قبول طبع اشرف افتاد تمام عیار نامور گردید
و در سال هزار و پنجاه و چهار نقاده دودمان ولایت
سید جلال بخاری صدر الصدور بعرض اقدس رسانید
که سوسوبجان صدر الصدور معزول جمعی بغیر مستحق را الی
آنکه احوال آنها بعرض حجاب بارگاه خلافت برسانند مدد
معاش و وظیفه داده او بعضی بفرمان لباسی اراضی
مدد معاش و وظائف متصرف اند بنابر آن حکم معلی الصدور
پیوست که محصول یک فصل مدد معاش ممالک محروسه
را خواه در خالصه شریفه باشد و خواه در تیول امراء
منصبداران سوای سوانحالات مرسوم دشناسی

تمام گرفت و دهی که در خریده تقدیر باسم او مرقوم بود
رو بظهور نهاد و بالتماس سید مزبور سجاده نشین قدوه
اولیای حضرت شاه قدس سره تا مهین خلف سید جعفر بحلیه
فضیلت و صلاح آراسته بود عنایت شد و منصب جلیل القدر
صدارت کل سواد اعظم هندوستان باو تفویض یافت.
و بعنایت خلعت و منصب چهار هزاری هفتصد سوار و اسپ
خاصه با یراق طلا و فیل از حلقه خاص و انعام سی هزار
روپیه نقد مفتخر و مباهی گردید بیت وجود مردم دانا مثال
زر طلاست ؛ که هر کجا که رود قدر و قیمتش دانند
و در غره شهر ربیع الاول یک هزار و پنجاه و سه معز الملک
که بمنصب هزاری صد سوار سرفرازی داشت بخلعت
و خدمت دیوانی صوبه و عطای ماده فیل از تغیر میر محمد
صابر مفتخر گشته رخصت یافت و میرزا دستکام ولد
معتمد خان بعنایت خلعت و خدمت بخشیگری صوبه
نسیرا از شده آمد مصحوب او بمیرزا عیسی ترخان

ناظم صوبه

موافق مزاج او بود فی الفور انگشت قبول بر دیده نهاده
سمعاً و طاعتاً گویان صوبه را حواله نموده بعزم آستان
بوسی بر آمد میرزا عیسی ترخان باشتغال امور صوبه
باستمالت رعایا پرداخته و پرگنات محل خالصه بخشی
که باصطلاح اینملک بیاکه شاهی گویند قرار داده و راند
فرصتی ملک بمعموری آورده بهمدر آن سال میرزا عیسی ترخان
مصحوب پسرش محمد صالح که شرف اندوز حضور لامع النور
بود فیل از حلقه خاصه که رفته برسانید و سید جلال بخاری
پنجهزاری روپیه انعام یافت و درین سال سید
مذکور که لباس نسب او بطرز حسب منظور رسیده است بر ضمیر
صورت پذیر حضرت خاقانی چنانچه باید پرتو ظهور افکند
که آن سید عالی حسب را در سلک ملازمان مخصوصه جلال
که بر طرح الوالاقبال است منسلک کرداتید و بکرامت
قبول خاطر خورشید و آشیر پادشاه قدر دان از قرب
بساط اقدس مقصد مقصود و صاحب دولت بهره

آنملک با مارت بناه سزاوار لطف و احسان میرزا
عیسی ترخان که ملک شوریده خراب را بحسن سلوک
و رعیت پروری آباد ساخته بود از ابتدای تشریف
پوستین مرحمت فرمودیم میرزا مذکور که داخل =
احمدآباد خود صوبه تسلیم شاهزاده نموده خود عازم درگاه
عرش اشتباه کرده و در عهده دانسته تخلف و انحراف
نورزد و تحریر رود و از دهم شهر محرم الحرام سنه پانزدهم
جلوس مبارک موافق سنه یک هزار و پنجاه و دو و بنابر
اشاره قدسی که جمعیت شایسته [illegible] با حمدآباد رسید
فرمان را با عظم رسانیده عازم ملازمت گردانید
خود بند و بست صوبه پرداخته مرهم تسلی دلهای ستمدیدگان
گجرات شد و بموجب حکم اقدس میرزا مذکور با جمعیت
[illegible] از جونه گڈه بکوچهای متواتر با حمدآباد رسیده
[illegible] نموده در قلعه ارک با عظم خان ملاقی شد
[illegible] رسانیده اعظم خان که بودن انیصوبه

آنکه سیادت و نقابت پناه نجابت و صفوت دستگاه
رکن السلطنت القاهره عضد الخلافت الباهره فارس
مضمار شجاعت و سر و انکی سابق میدان شهادت
و فرزانکی مرید و سرشد پرست تمام اخلاص فدوی واشت
اعتقاد با اختصاص قابل عنایت بادشاهی لا توجهات
شاهنشاهی مورد عنایت جزیله مهبط جلیله خان سعادت
نشان اعظم خان بملاطفت بادشاه بادشاهانه سرفراز
کشته بداند که چون پیوسته خرابی ملک گجرات و
رغبت نپرداختن آن عمدة الملک بعرض اقدس اشرف
اعلی رسید و مکرر او را ابرعیت پروری و آبادی آن کاری
ارشاد فرمودند نظر براز عان که درباره آن عمدة الملک
بظهور آید متر صد بودیم که ابعضی را از ان رکن السلطنت بفضل به رسداد
خود توفیق نیافت و آن ملک را خراب تر ساخت
و کار را انجای رسانید که اگر تبدارک نه پردازیم دیگر اصلاح
ممکن نباشد بنا براین بر آنملک ترحم فرموده صاحب صوبکی

که نظم و نسق سرکار شورتهه ی پرداخت مرحمت
شد و از جمله سواران منصب میرزا دو هزار و پانصد
سوار دو اسپه سه اسپه مقرر گشت که از اصل و اضافه
بمنصب پنجهزار بذات و پنج هزار و دو هزار سوار دو اسپه
سه اسپه باشد سربلند گردید و ضبط سرکار شورتهه
بعنایت الله ولد موی الیه تفویض یافت و از اصل
و اضافه بمنصب دو هزاری پانصد سوار و محمد صالح پسر
دوییم منصب هزاری دو صد و پنجاه سوار سرافرازی
یافتند بادشاه روشن ضمیر آگاه دل که مبادا
بسبب استماع خبر تغیر صوبه از اعظم خان بیش از
بیش ستم و تعدی عاید حال رعایا و زیردستان شود
حکم خاص بنام میرزا عیسی ترخان با فرمان
طلب حضور باعظم خان شرف صدور یافت چنانچه
نقل فرمان اندراج یافته

فرمان قدسی بنام اعظم خان

عدالت پناه بنود دور روز بروز صوبه رد یوبرانی نهاد

گویند که سلاله خاندان نبوی سید جلال بخاری که بعهد آن

ایام بارباب حضور شده بودند حسبة الله و چون وطن

مالوف ایشان بود برخی از احوال گجرات بعرض

رسانیدند لهذا میرزا عیسی ترخان حاکم اولکه سورته

که بارها یاسلوک پسندیده نمود آنملک راکه تیررو بگجرا

آورده بصوبداری گجرات مقرر شد

صوبه داری میرزا عیسی ترخان و دیوانی میر

صابر و معز الملک

از کهن سالان ثقات که از نیاکان خود نقل نمودند استماع

یافت که ملاحظه منزلت و رتبت و نسبت با بادشاهزاده

محمد شجاع بهادر کسی را خدمانش تعدی اعظم خان

نبود انیمعنی بذریعه سیادت پناه سید جلال بخاری بعرض

رسید لهذا چهارم شهر محرم الحرام سنه هزار پنجاه

دو و از تغیر اعظم خان صوبه گجرات بمیرزا عیسی ترخان

رسیده بود که آنرا بده هزار روپیه خریداری شد علی
بادشاه راضی نمیگشت ورینو لاعلی اکبر سوداگر که او باشاره
معزالملک معتمدی را فرستاده بود از ده هزار روپیه
خریده بود چون معزالملک اسپان را بدرگاه والا فرستاد
هشتم رجب السال از نظر اقدس گذشت آن اسپ
را به بادشاه پسند موسوم فرموده سرطویله اسپان
خاصه گردانید پانزده هزار روپیه در وجه قیمت آن
درهزار پنجاه و یک هرچند که اعظم خان ضبط متمردان
و تادیب مفسدان کولیان از قرار واقع نموده و چندی
قلعه جات مستحکم سرکوب آنها ساخته تخفیف برکنار
دریا و نرک که مسکن کولیان متمردان نواحی اندا نا
بحال رعایا نمی پرداخت چنانچه اکثری فراری شده
در امکنه بعیده بپناه زمینداران گرفته بودند و در برج
فوج کشتی اعظم خان به نوانگر اشاره بدان رفته
امابنابر تقرب او کسی را یارای عرض تظلم در بارگاه

و مروارید قلبی میگرفته باشند و همدرین سال پیشکش

مبه شمش تیول داربرووه یک فیل و نه راس اسپ

بنظر اقدس در آمد و خواجم قلی از تغییر معز الملک از حکومت

بندر سورت سپاهی گشته رسید چون معز الملک پیش

از تغییری خود بحکم اشرف اقدس جمعی را که لشناسائی

اسپ موصوف بودند در چهار سرکار بصره و لحساد

دیگر اماکنی که منشار خیول برق نهاد است فرستاده بودند

و تیر تجار شروت مند که در بندر سورت اقامت داشتند

و گماشتهای آنها با طراف و اکناف آمد و شد داشتند

و سفارش مقرر نموده بود که یکسال خود بابر نگارند که در

عربستان و هر جا اسپ خوب بجزید بدست بیاید بجزند

آنجماعه در مثال هفتاد و یک اسپ عربی از امکنه مذکور

بمبلغ یک لک روپیه ابتیاع نموده به بندر سورت

آوردند از انمیان سر خنگ بود از اسپان اعلی

بادشاه بصره از نسل نخیر که وصف آن لبسمع اقدس

احمد آباد می آمد در آنجا بسکه رسانند لهذا بموجب
التماس میر صابر دیوان صوبه حکم در موقوفی آنجا شرف
صدور یافت و نیز در باب حاصل دو جه و لآلی جواهر چون
بعرض مقدس رسیده بود که ممالک محروسه جواهر
بجوهریان وغیره میفروشند مقرر است که سر
بعد یکروپیه از فروشنده و یک روپیه خریدار دلالان
میگیرند از کلی میشود بنابرین حکم والا صادر شد
که یک روپیه وجه دو دانسته بدلالان معاف فرمودیم
و یکروپیه از قرار واقع بخالصه شریفه ضبط نمایند
و درینماده حسب الحکم بنام دیوان صوبه شرف صدور یافت
که در صوبه گجرات در احمد آباد و بندر سورت و بندر
کنبایت از تاریخ ورود حکم معلی از دفتر جوهریان
وغیره تحقیق نموده بازیافت نمایند از جوهری سر صد
کر بعد وضع قصور مبلغ هشتاد و نه روپیه پرستی
میشود و یک روپیه شاهجهانی و بدین موجب بر مرجان

ازبعد پذیرائی پیشکش نزد اعظم خان آمد و خان خاطر
از مهم او پرداخته بشاهپور مراجعت فرموده مخفی
نماند چندی دارالضرب آنجا موقوف مانده بود اما با حال
بنام سلطان مظفر سکه محمودی میزنند چون در سکه جدید
یک هندی نام جام نموده اند جای نیز میگویند در ضلع
برودہ چنگیزی یا میگفتند که در هنگام تغلب چنگیز خان
حبشی مسکوک شده بود و ان ضلع رایج و سواد
معاملات و تشخیص پیشکش دجمع قرار و پرگنات نیز آ
و دور احمدآباد تا حال معاملات روغن زرد و بجاب
محمودی محسوب میشوند محمودی بوزن چهارده و نیم
ماشه است کاهی لی روپیه و دو نیم محمودی و کاهی سه
محسوب می شوند و حکم مقدس معلی در باب احداث
دارالضرب در جونه گذه بنابر گذار محمودی صادر گشت
اما خاطر خواه بعمل در نیامده و بیوپاریان نظر بر سهو
و کفایت خود یا نقره و طلا از بنادر رد بود و غیره که در

هفت کروهی نوانگر محل اقامت جام سلور است
رسید او فرصت کرد آوری سواد تمرد نیافته بر همتای
عقل عافیت عافیت گزین منسلک فرمایندی فرایش
گرفت گرفت و بزیارت رفته و عصای گذشته اعتراف
نمود بقصد قان مشارالیه از نوانگر روانه گردید پس از آنکه
دو کروهی معسکر منزل گزید اعظم خان بدو گفته فرستاد
که تا پیشکش مقرر نسازند و دارالضرب نوانگر را که دران
محمودی بسکه بسر بر طرف نکنند رستگاری او
صورت بست زمیندار مذکور که از اطاعت گزیر نداشت
دادن صد اسپ کچهی و سه لک محمودی برسم
پیشکش و برانداختن دارالضرب قبول نمود و تعهد داد
که رعایای نواحی احمدآباد که بملک او آمده اند از سرزمین
خود برآورده بمسکن و مقام خود روانه سازد و هر
گاه ناظم صوبه به تنبیه و تادیب گراسیان و موسی
برادر و پسر خود را با جمعی نزد صوبه دار بفرستند

دازبسکه در مکانهای سکیهن گوتیان مقامات نموده
مرزوهاست و اشجار آنها را پامال می ساخت و حیف کل
بری مینمود که تا حال تحریر در افواه و السنه خواص و عوام
اینها یار با عظیم خان لودهی که دیمک گویند بعضی ازمنه
که در هر جا بهم رسانید و خرابی حاصلات و غیره نماید
او مینمود اشتهار دارد چنانچه از جاهای متعلقه صوبه
احمدآباد و نواحی کاتهیاوار که ملک جام و بهاره و ساحلی
دریای شور پیوسته است بیچ مقیدی محال نمایند
دست تطاول و تعدی بر ضعیفی دراز کنند سفار و تجار
با طمانیت خاطر راه نوردی فراهش گرفت
فوج کشی نمودن اعظم خان بر جام زمیندار
نوانگر و گرفتن پیشکش برآمد اختن دار الضرب
از آن روز که در مدت حکومت اعظم خان از سرزمین
پایان جام اطاعتی که باید زمینداران نمودند که بفعل
آمده بود اعظم خان بعزیمت تادیب او برآمد چون

پسر کلان او بمنصب هزار بذات و پانصد سوار از اصل
و اضافه سرفرازی یافت و باعظم و ناظم صوبه دو اسپ
از طویله خاصه با زین طلا و فیل از حلقه خاصه مصحوب
میر خلیل و میر اسحاق پسرانش که آنها نیز بعنایت
خاصه اسپ برنواخته شدند از حضور مرحمت شد
که بخان مذکور برسانند و همدرین سال پیشکش میرزا
عیسی ترخان پنجاه راس کچی که از جونه گده ارسال
داشته بود بنظر انور گذشت و در سنه یکهزار و پنجاسم
پیشکش اعظم خان ناظم صوبه بجواهر اقمشه و سی راس
اسپ کچی که بحضور فرستاده بود بنظر مقدس در آمد
چون اعظم اکثر بجهت بند و بست و تادیب متمردان
در ایام بارش در حدود بعیده بسر برده مفسدان
آن نواحی را بسزا رسانیده و کولیان را بغایت ؛
عاجز و زبون حال ساخته بود و در هر جا که مناسب
دانست قلعجات مستحکم بنا نموده تهانجات میگذاشت

و میر اسحق بدرگاه معلی فرستاده بود بستم شهر شوال
سنه مذکور بحضور رسید و بموجب حکم اقدس در بنگاله جشن
ارد واج بالظهور آمده و نیز حکم شده بود که ابراز دواج
فجسته میر اسحاق با دالان نزد پدر بگجرات برد و در جشن
نوروزی آنسال ثمر شجره نبوت سید جلال بخاری که
بحضور اشرف بوده هزار روپیه نقد انعام مرحمت گشت
و در شب میلاد جناب مصطفوی ... هزار روپیه دیگر
بسید معز الله عنایت شده از وقایع گجرات
چون خبر ارتحال اسفندیار خان فوجدار بتن بعرض رسید
پسران او باضافه مناسب دیگر بعواطف بادشاهی
نوازش یافتند و در سال هزار و چهل و نهم سید
جلال بخاری را پنجهزار روپیه راه خرچی عنایه شده بود
رخصت بگجرات یافتند و مرزا عیسی ترخان فوجدار
سورته باضافه هزار سوار بمنصب پنجهزار بذات پنج
هزار سوار دو اسپه سه اسپه مفتخر گردید و عنایت الله

تاریخ عمارت سرای ازین بیت مفهوم میشود

بیت ز هاتف سال تاریخش چو جستم : ندا آمد مکان

خیر و احسان

دیوانی سیر صابر از تغییر عنایت خان

و در سال هزار و چهل و هشتم میر محمد صابر که
بخشی و قایع مقرر گشت و بحکومت بندر سورت
از تغییر حکیم مسیح الزمان معز الملک سرفراز
شده آمد و از بنابر حضرت شاه عالم قدس
سره سید جلال بخاری حسب الطلب حضرت
ظل سبحانی که از احمد آباد روانه شده بود بپایه
سریر عالی رسیده احراز سعادت ملازمت
نموده بعطای یکهزار اشرفی سرفراز شد و همدرین
سال چون صوبه سوره میر اعظم خان برای
بادشاهزاده محمد شجاع بهادر تعلیقه شده بود
اعظم خان را بوالد و برادرانش میر خلیل

حکیم آنوجه را امتاع ماسب عرب راخریده
باو فرستادند چنانچه بعمل آمد و سید اله داد
بقلعه داری بندر سورت تعین شد و همدرین
سال لسلاله دودمان اصطفا سید جلال خلعت
الصدق سید محمد گجراتی از بنابر شاه عالم
قدس سره هزار روپیه از حضور انور بسید
دو پسران ایشان فرجی و دستار و سال
عنایت نموده رخصت گجرات فرمودند و نیز
او به نشینان گجرات شش صد اشرفی مصحوب
سید مذکور مرحمت شد و در شهر رمضان سنه
مذکور پیشکش میرزا عیسی ترخان پانزده اسپ
کچهی که از جونه گڈه فرستاده بود از نظر اقدس
گذشت و درین سال اعظم خان صوبه با تمام
عمارت سرای واقعه متصل دروازه نقاره
خانه ارک که آن از بنای اوست نمود چنانچه

و در کاتهیاوار ۸۶ در موضع چوراداپنور که میان
اوطان و محل عبور کاتهیان است قلعه متینی در یکمر
عمارت قریب گردانید آنمکان را شاهپور
نامید در سال هزار چهل و ششم آقا فاضل مخاطب
بفاضل خان که سابق دیوان صوبه بود درین
سال آوان بفوجداری بروده می پرداخت بفرمان
طلب بحضور شتافته شرف اندوز ملازمت
گشته خلعت و اسپ از طویله خاصه با زین مطلا به
رساله پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر
سربلندی یافت و در سال هزار چهل و هفت
منجمله مبلغ پنجلک روپیه که نذر و خیرات ضعفای
مکه معظمه و مدینه طیبه بود و شصت هزار روپیه مصحوب
حکیم ابوالقاسم مخاطب بحکیم الممالک که اجازت
زیارت امکنه شریفه یافته بود مرحمت گشت
متصدیان مهام صوبه گجرات برلیغ شد که بر صوابدید

حکیم الممالک

معه قبائل رفته اقامت گزید اعظم خان بدان
صوب متوجه شد چون کهانجی خود را هیچ وجه ندید
و مفری نداشت بوقت شب از خود آمدن رجوع
شد و مال مفروته را خاطر پریشان نموده فعل
ضامن گرد داده مبلغ ده هزار روپیه پیشکش قبول
نموده از آنجا که صوبه گجرات کان شور پیده
سران فساد نژاد مکان فتنه گران شورش
نهاد است اعظم خان استیصال شقاوت پیشگان
کاتهی و کولی که از صلابت و بیخردی بر سر زنی و دزدی
همواره سر بغایت میسازند و در خرابی و ویرانی
ولایت میکوشیدند داخل بلده احمد آباد نشست و ب
آنها دیگر سرتابان اینه یار پرداخت خصوصاً
در پرگنه پهیل نزدیک مانده و که محال کولیان بیشتر
است دو قلعه محکم بنا نموده یکی را باعظم آباد و دویمی
را بخلیل آباد بمناسب نام پسرش موسوم گردانید

مال بیوپاریان را غارت نموده متمردان دیگر
سر بشورش و فساد برداشته بودند درینولا
از روی وقایع احمد آباد بعرض مقدس رسید
و تاریخ چهارم شهر ذیحجه الحرام سال
هزار و چهل و پنج اعظم خانرا که بمنصب شش
هزار بذات شش هزار دو اسپه سه اسپه
سرافرازی داشت بعنایات خلعت خاصه
و اسپ بازین مطلا و فیل و صوبه داری احمدآباد
از تغیر سیف خان نوازش فرموده دستوری
یافت چون بمنزل سدهپور سرکار پتن جهل
کروهی احمد آباد رسید بیوپاریان مستغاثی شدند
لهذا اعظم خان پیش از داخل شدن احمدآباد
متوجه تنبیه و تادیب کولی مذکور شده از مسکن
او را اخراج ساخت کباجی از سطوت
افواج گریخته بموضع چهاد رجله پرگنه کرالو

چهار سوار دو اسپه سه اسپه باشد سر
برفراخت و چون در شهر فیجبه همان سال
صوبه از تغیر سیف خان باعظم خان مقرر شده است
و در سنه یک هزار و پنجاه هجری واقعه سیف خان
در احمد آباد رو پیدا ده چنانچه در سرکار حضرت
شاه عالم قدس سره که در انجا معتقد بودند
مدفون گشته شاید بعد تغیری در احمد آباد ناهنگام
رحلت توقف ورزیده باشد عمارت
ایوان بزرگ سمی احمد تختخانه جانب بالای
سر مزار مذکور و مرمت اندرون گنبد
از آثار سیف خان است صاحب سخنی سیف خان
مرده تاریخ فوت او یافته

صوبه داری اعظم خان و دیوانی رعایتخان

و میر صابر

چون در محل سیف خان کهانجی کولی جیتوال

والا شد باستلام عتبه جلال ناصیه بخت برافراخت
و چهل اسپ عراقی که در بصره و نواحی آن برای
پیشکش خریده بود بنظر اقدس درآورده بدرجه
قبول رسید ازانجمله دو اسپ یکی بوره و دیگر طرفه
که در حسن منظر و نکوئی لون و تناسب اعضا امتیازکلی
و باد خرامی فراهم داشتند در طویله خاصه داخل گشته
نخستین بپادشاه پسند و دویمی تمام عیار موسوم
گردید و حکیم بعنایت خلعت و منصب هزار بذات
پانصد سوار بدستور سابق و فیل و بیست پنجهزار زر نقد
و حکومت سرکار بندر سورت از تغیر معزالملک
بلند پایگی بخشیده و سرکار سورت که قبل ازین بمیرزا
عیسی ترخان که درانوقت بنابر نارسائی حاکمان
روبویرانی آورده مرحمت شد و باضافه
هزاری ذات و هزار سوار دو اسپه و سه
اسپه که از اصل و اضافه پنجهزار بذات

همدران نوروز تخت طاوسی که بمبلغ یک لکه کرور روپیه
که سی هزار وسیصد تومان عراقی برآمده بود جلوس
فرمودند وهمدران سال سپه دار خان ناظم صوبهٔ بنگ
مخمل زربفت باسیمین کونهای طلا اندود که قریب یک لک
روپیه مهیا ساخته بود پیشکش بدرگاه آسمانجاه فرستاده
بنظر انور گذشت ❊ صوبه داری سیف خان در بهائیجا از
پانزدهم شهر صفر المظفر سنه یکهزار چهل و پنج سیف خان
که بمنصب چهار هزار بذات وچهار هزار سوار داشت بصوبه
داری گجرات از تغیر سپه دار خان وحضور را استر
مفتخر گشت و بعنایات اسپ بازین طلا وفیل هر یکی
از سلطان نظر برادر سیف خان و یحیی پسرش بمنصب
هزار بذات وسه صد سوار از اصل واضافه نواخته
بهمراهی رخصت یافتند ودرهمین سال حکیم مسیح الزمان
که بزیارت حرمین الشریفین رفته براه بصره مراجعت
نموده بود وازانجا به بندر لاهری رسیده روانه درگاه

رعایتخان

در روز نوروز عالم افروز موافق بیست یکم شهر
رمضان المبارک سال هزار و چهل و سه به دار خان که
بمنصب سه هزاری ذات پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه سرفراز
بود بعنایت خلعت خاصه و اسپ بازین مطلا و فیل صوبه داری
گجرات از تغیر باقر خان بجم ثانی بلند پایگی و رخصت
بصوبه یافت و در اواخر سنه مذکور رسیده به بند و بست
نظم و نسق پرداخت و در روز نوروز سال هزار چهل و چهار
اسباب مخمل زربفت که در خانه سرکار والا در احمدآباد
که هزوران و صنعت گران گجرات انواع صنایع در آن
بکار برده بود و بیک لک روپیه مهیا گشته بود سایبانهای
مخمل زربفت ستونهای طلا و نقره بحضور ارسال داشته
بودند در آن جشن نوروزی در پیش ایوان رفیع ؛
جهان دولتخانه خاص مقام برافراخته شد

گشت زیاده برین احوال و روداد صوبه داری اسلام خان بنظر نیامده

صوبه داری باقر خان نجم ثانی و دیوانی رحمانخان

در شهر رجب سال هزار و چهل و دویم باقر خان
نجم ثانی که بمنصب چهار هزاری ذات و چهار هزار سوار
سرفرازی داشت با پسران خود از اڈیسه آمده به تقبیل
عتبه فلک رتبه رخ برافروخت و هزار اشرفی
بر سبیل نذر و جواهر مرصع آلات و طلا آلات قیمت مجموعه
دو لک روپیه باشد بطریق پیشکش گذرانید و از تغیر اسلام خان
به صوبه داری گجرات بعنایت فیل و خلعت و اسپ
بازین طلا سرفراز گردید رخصت یافته بصوبه رسید
و مهمات نظم و نسق پرداخت همدران سال هجده راس
اسپ عراقی و اقمشه نفیس و چهل راس اسپ کچهی
بطریق پیشکش بحضور فرستاد دیگر روداد صوبه داری
او واضح نگشت صوبه داری سپهدار خان و دیوانی

کیمه یافته بود به تبارز مشتدان بقعه رفیعه برساند
دیوانی آقا فاضل مخاطب بفاضل خان از گذاشت. خواجه
جهان
دیوانی صوبه از تغییر خواجه به آقا فاضل مخاطب بفاضل
که بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار سرافراز بود مقرر شد
و هم درین سال جواهر و اقمشه و اسپان عربی و عراقی با دیگر
تحائف و رعایت لطافت که معز الملک متصدی مهمات
بندر سورت و کنبایت ازان دو بندر بهم رسانیده بحضور
اقدس فرستاده بود و مرابله اسلام خان ناظم
صوبه تحفه از جواهر مرصع آلات و هشتاد اسپ کچهی و اقمشه
احمدآبادی نیز از نظر انور گذشت و در سال هزار و چهل
و دو سید دلیرخان بارهه بمنصب چهارهزاری و سه هزار
سوار و فوجداری بیرون ده بود رخت هستی بربست آقا فاضل
مخاطب بفاضل خان که دیوان صوبه بود بفوجداری بیرون ده
مقرر شد و رعایتخان بدیوانی صوبه گجرات سرافراز

گرد

دو اسپه وسه اسپه سرِ بلندی یافت و سرفراز خان
جمعای از متعینان صوبه بالپسران بشرف ملازمت
رسیده بخلعت نوازش یافته بگجرات مرخص
گشت دو رسال و چهل و یک خواجه جهان دیوان
صوبه التماس ورستوری زیارت حرمین الشریفین
به درگاه معلی نموده و درجه پذیرای یافت چون از
افزاختن پایه اورنگ جهانبانی نذر فرموده بودند
که پنج لک روپیه نذر اهل احتیاج حرمین الشریفین
ارسال فرمایند بمتصدیان مهام صوبه گجرات
فرمان صادر شد که در احمدآباد و بندر سورت
دو لک و چهل هزار روپیه را متاع که در آنمکان
خرید فروخت می شود ابتیاع نموده بخواجه
جهان که بدیانت و قدم خدمت موصوفست
حواله نمایند که بعد از فروخت هیچ و سرمایه را
باتفاق حکیم مسیح الزمان که او نیز رخصت

مخاطب بفاضل خان

چون خبر ارتحال شیرخان معروض درگاه آسمان جاه
گشت اسلام خان حاکم مستقر الخلافت اکبرآباد
بناظم گجرات گردانیدند و منصب او از اصل
و اضافه پنجهزاری ذات و چهار هزار سوار دو اسپه
سه اسپه مقرر فرموده خلعت خاصه و اسپ
از طویله خاصه با یراق و فیل از حلقه او خاصه
برای او فرستادند و او بموجب حکم اقدس شتافته
در اواخر سال هزار و چهلم بصوبه رسیده بنظم
و نسق مهمات پرداخته بعد از آن بسال جواهر مرصع
آلات و نه راس اسپ کچهی و چند زربفت عراقی
و اقمشه گجرات برای طریق پیشکش بدرگاه والا
فرستاده بود از نظر اقدس درگذشت و باضافه
هزار سوار بمنصب پنجهزاری ذات و پنج هزار سوار

ودر سال آینده در خالصجات وجه از جاگیرات
تخفیف مرحمت شد از وکهن سالان اینجا یار که معمرین
بودها که دران وقت ازین محنت رهائی یافته بودند
مسموع گشت که از آنکه سال آینده نزول رحمت نشد
چون نمانده بود خاموشی را از جاها بمبلغ هفتاد
روپیه چهره نگاه لشکر آورده بود که در کار پیشیان مخل
نبود بهمدرین سعادت دیانت برای نویسنده از قوم
ناگر گجراتی که در سرشته حساب بندی نامهای پاستان
الهی داشت در رکاب سعادت بود بخدمت دفتر
داری خالصه شریفه نوازش یافت بهمدرین
سال شیر خان ناظم صوبه که تعینات خواجه ابوالحسن
به مهم ناسک ترسنک قیام داشت روزگارش
سپری شد

صوبه داری [illegible] خواجه جهان [illegible]
خواجه [illegible] پنج بیست [illegible]

که آبادی مشهور و معروف است شهر معموری
نمانده واین بلای شدید و آبهای گذشته و علاهای
رفته که در سوانحه سابقه برسم تعجب در نظر لی
اعتبار کردانید مظهر اسم یزدانی حضرت
خاقانی حکم کردند که متصدیان برهانپور و احمد آباد
دستورات آتش نیز خانها که به لنگر خانه زبان رو ؛
روز کار است برای فقرا و غربا و نیازمندان
ترتیب داوند هر روز آنقدر آش و نان که بکفاف
درماندگان کفایت کند مطبوخ میگشت و چون عشرا
واقوات مطابق اوقات لشکان احمد آباد زیاده
بر دیار دیگر بسامع ویگر قدس رسید حکم مقدس ؛
شرف صدور یافت که در الصوب بجاه هزار
روپیه از خزانه عامره نیز بغلازدگان آن شهر
رسانید و چون امسال باران و گرانی غله باعث
پریشانی احوال رعایا بود و مجتهای کلی درین سال

زدادار

باضطرار افتادند جائی بناتی میداوند وکسی نمی خرید

وسنتری بر مقی میفروختند نمی ارزید ودستی که پوسته

بالعام دراز بود حسر بگدای طعام نگشودی وما سہے

که همیشه ساخت استغنا نمیزدی خیر راه دریوزه

نه پیمودی گوشت سگ بجای گوشت بر و استخوان

آس کرده اموات یا آرد آمیخته بفروخت

رفت چنانچه ابد از ظهور اینمعنی فروشندگان

بسیاست رسیدند انجام کار از عموم اضطرار

شروع در خوردن گوشت یکدیگر کردند و از

بسیاری جان سپردگان طریق بر اهل تردد

تنگ شد واحدی تنها از بیم بلا کی که جمعی دو چهار

شده کوچه را ابر بانید از مامن خود حرکت نمیکرد

که هرکس از جا نکندن بسیار تا جل موعود مهلت

یافت دیگری راه نوردی در خود دیدن بقربات

وقصبات و محالک دیگر انتقال نموده در دیگر ولایت

بجهت تهنیت جلوس همایون رفته بودند چنانچه
نگاشته شد خلعت و فیل و سه هزار روپیه نقد مرحمت شد
و در همان سال سید منکور باحمدآباد آمدند و در سال
هزار و چهل جمال خان قراولی که بموجب حکم اقدس
شکار فیلان بجانب سلطانپور و راج پیپله از توابع
صوبه گجرات آمده بود یکصد و سی زنجیر فیل نر و ماده
که زنده بدرگاه والا رسیده بودند از نظر اقدس گذرانید
قیمت لک روپیه قرار یافت
دفو [illegible] عظیمه [illegible] بشتار [illegible] مشهور
و [illegible] است
از سنوح واقعات این سال وقوع امساک
باران و قحطی که در ملک دکهن و گجرات بدرجه اتم
پیوسته بود و در افواه گجرات و خلائق گجرات
آن سال بسته مشهور و معروف مسکان
اندیار از انقطاع مابه کل و فقدان وجه قوت

با مظفر

دستیر خان ناظم صوبه گجرات بجهت همراهی او با
لشکر گجرات فرمان رفته آمده ملحق شود انتظاری
کند چنانچه خان مذکور با لشکر متعینهٔ گجرات نزد خواجه
روانه آنصوب شده بیست و هشتم شهر شوال سنه مذکور
شیر خان بخواجه معزالیه پیوست و او را خواجه ابوالحسن
بتاخت قلعه پاتوره و احوال قلعه چاندور که در حوالی
تماسک و ترمک واقع شده فرستاد و دست
نهبت و غارت و بدان ملک کشادن و با غنیمت فراوان
مراجعت نموده بخواجه پیوست و در هنگامیکه شیر خان
پیش خواجه شتافت در اثنای راه مع زنجیر
فیل با پیشکش که او بر زمیندار بگلانه مقرر ساخت
برای تحصیل آن از نوکران خود فرستاده بود و در
ماه ذیحجه الحرام آنسال نزد خواجه ابوالحسن آورده
بدرگاه خلایق پناه رسانیدند و در شهر محرم الحرام
سال هزار و سی و نه بسید جلال بخاری که از احمد آباد

دوازدهم شهر جمادی الثانی بجلوس والابا

یالکی یافته بود حکم شد که مبدا این سال

فرخنده جلوس غره شهر مذکور اعتبار نمایند و مضمو

مناشیر قضا تاثیر بصوبجات ممالک محروسه

صادر شد مخفی نماند که سنین جلوس آنحضرت

بر سالی بهم رسیده که مفصل که در ضمن قواعد و منشای

آن در ذیل نسخه مرآت احمدی صوبه احمدآباد آنچه

بعقل قاصر میشود اوراق رسید که منسلک ساخته والله

اعلم بالصواب بالجمله در سال هزار و سی و هشتم =

پیشکش شیر خان ناظم صوبه احمدآباد دو زنجیر فیل =

بالنفایس امتعه که روانه بارگاه آسمانجاه نمود از

نظر اقدس گذشت و راجه پذیرای یافت و جواهر

ابوالحسن نا امرای به تسخیر ولایت ترسک ترنک

وسکمیر از حضور انور رخصت یافته بود حکم شد بوده

که فوج آنجا هرجا که مناسب باشد اقامت گزینند

[illegible]

و درین‌ولا از آنجا که همگی همت که شاهانه و عزیمت
ملکانهٔ خدیو هفت کشور خاقان بر و بحر مصروف بر
رواج دین حق آئین محمدی و رونق بطریقهٔ انیقهٔ احمد لیست
صلوة الله و سلامه علیه و آله اجمعین و باوجود کثرت
اشتغال امور سلطنت لحظه از رعایت امرامری
نواحی ملت بیضا تغافلی نگشته لهذا بر خاطر ثواب
ناظر پرتو افگنده که سی و دو سال شمسی و شش
روز و هشت ساعت بحوبلی و ثلثین سی و سه
سال قلمانی است و پیدا است که مدت ترویج سی
و سال درین متبن راسی و دو سال انگاشتن ::
خسرومند سعادت پژوه دین پیوند نه پذیر و
بنابران مفتح سوانح و مدار و قالع و د قائز بر جلوس
مقدس را قرار داده و مدار حفظ اوقات
احکام و ضبط حوادث بر سنین و شهور که منتاد
تاریخ هجری است نهادند اگرچه اورنگ جهانبانی

دوازدهم شهر جمادی الثانی سال هزار و سی
و هفت بعد انقضای سی و نیم گهڑی بر تخت سلطنت
موروثی جلوس فرمودند و بعد از آن ایام سلاله +
آل سادات الکرام سید جلال بخاری نبیره حضرت
شاه عالم قدس سره به تهنیت جلوس اشرف
از احمدآباد روانه شده بشرف ملازمت چهره
سعادت برافروخت بعنایت خلعت و انعام
دو هزار روپیه فرق عزت برافراخت
تعیین مشهور و سنین جلوس معین ابراهیم

[illegible]

چون در عهد حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه
وضع تاریخ الهی که مبنی بر شهور و سنین شمسی
شده بود چنانچه مشروحا در عهد آنحضرت سمت
گزارش یافته بعد از آن حضرت جنت مکانی نیز
سنین جلوس خود را بهمان آئین قرار فرموده بودند

درینولا

کردید شیرخان را که بصوبه داری گجرات سرفرازی
رفته بخلعت و خنجر و شمشیر مرصع باضافه دو هزار بذات
دو هزار پانصد سوار و عنایت اسپ از طویله خاصه بازین
مطلا و فیل برنواختند و خواجه جان مخاطب جهان را
که از خدمت بمنصب دو هزار و ششصد سوار مفتخر بود
دیوان گجرات کردانید و مرزا علی ترخان را
بخلعت صوبه داری تهته باضافه دو هزار ذات و هزار
هفتصد سوار بمنصب چهار هزار بذات و دو هزار سوار
و جمال توبالی را بمنصب هزار و پانصد سوار و سید
مبارک را که بمنصب هزار و سیصد سوار سرفراز بودند در
احمدآباد گذاشتند و سید دلیرخان را با چندی سوار
از بندهای دیگر تعینات احمدآباد فرمودند بعد مقامات
یک هفته بست و نهم شهر مذکور روانه مستقر الخلافت
گشتند و شیرخان دستوری معاودت یافت بعد
وصول رایات عالیات بمستقر الخلافت روز پنجشنبه

بوی حواله کرد و آن رنجور را نظربند بدرگاه معلی آورد
بادشاه جرم بخش بشفاعت مهد علیا حرم اورا
بعفو مقرون داشته آن زندانی خوف و دهشت
را از بند و غم آزاد ساختند و در حوالی سورت
میر شمس الدین که بمنصب دو هزار بذات و دو هزار
سوار سربلند بود بالتزام رکاب سعادت کسب سعادت
می نمود بخدمت قلعداری سورت سرفراز گردید
و شیرخان تا محمودآباد که دوازده کروهی احمدآباد
است باستقبال شتافته مارودی کیهان پوی بهوت
و بتقبیل عتبه سپهر مرتبه سرفرازی کونین حاصل نموده
و پیشکشی درخور از اقمشه احمدآباد بنظر انور در آورده
و میرزا علی نرخان و میرزا دلی و دیگر بندهای ::
تعینات آنجا سعادت اندوز ملازمت گشته مورد عنایات
شدند بهجدهم شهر ربیع الثانی سال مذکور کنار تالاب
کانکریه که در خارج شهرپناه است مخیم بارگاه آسمانجاه
گردید

۱۳۶۵

کرامت ارسال یافت و موکب معلی کوچ بر کوچ
بکنار نربدا آمده از کند باباساده عبور نموده در هر
منزل بعضی از تعیناتیان صوبه گجرات بهدایت
طالع دولت زمین بوس دریافتند سلخ ماه مذکور
ظاهر قصبه شهپور که بر کنار دریای نربدا واقعست ؛
نزول اجلال شد و در همین روز عرضداشت شیرخان
بدرگاه والا رسید معروضداشته بود که نوشتهٔ هندوان
که در دار السلطنت لاهور می باشند ظاهر شد
که یمین الدوله آصف خان در سایر دولتخواهان
بعد فتح دار السلطنت مذکور خطبه بنام ثانی خوانده
بدین مژده حسب الحکم اقدس نقاره شادیانه
نواختند و چون خدمت پرست خان بحوالی
احمدآباد رسید شیرخان به استقبال مراسم
آداب فرمان والاشان بتقدیم رسانید سیفخان
را که در آنوقت عارضهٔ جسمانی طاری شده بود

اقبال بسرحد گجرات پرتو انگنده حضور داشت تاهر خان
نور مخاطب بشیر خان که ازلعناتیان عمده صوبه بود
و بنی بر اظهار دولتخواهی خود دار اده با طلب سیف خان
باخلاص که در آنوقت بحراست صوبه می پرداخت
چنانچه مذکور شد رسید لهذا صوبه داری احمد آباد بشیر خان
مرحمت گشت و حکم شد که سیف خان را بطریق تطریق
بند قید نمایند و چون همشیره حضرت مهد علیا
که آنقدر معظمه را اخیرا دو همشیره دیگر حقیقی نبود بدین
سبب با دکمال محبت داشته و در حباله نکاح سیف خان
بود خدمت پرست خان که از غلامان و فدویان معتمد
بود تعین شد که باحمد آباد رفته او را بدرگاه آسمانجاه
بیارد و نگذارد که او آسیبی و گزندی رسد اگر این
بنوای سیف خان در احمد آباد رفته او را بدرگاه
آسمانجاه بیارد برای خویش رسیدی و فرمان
صوبه داری مصحوب خدمت پرست خان لبشیر خان
ارس

هجری بجنیر که آنحضرت در آنجا رونق افزا بودند رسید
واز راه بمنزل مهابت خان که باندک روزی پیش
از او شرف تقبیل بساط عزت یافته بود رفت و با
ادبار کاه عالم پناه شتافته حقیقت واقعه را بمو
عرض رسانید و مهر یمین الدوله را بنظر انور در آوردند
بالقدیم مراسم مراتب تعزیت و سوگواری که رسم متعارف
است همچنان که مشرف اند وز حضور بودند فرمان شد
ماساعتی جهت توجه موجب جلال بصوب مستقر الخلافت
اختیار کنند و قرار یافت که موجب اجلال و اقبال از
راه احمد آباد گجرات نهضت فرمایند روز شنبه
بیست و سیوم شهر ربیع الاول سنه مذکور که مختار دقیقه
شناسان فن نجوم بود از جنیر کوچ فرمودند منشور
عنایت گنجور مشتمل بر وصول بنارسی در سانیدن اختیار
و توجه موکب همایون از راه احمد آباد بصوب مستقر الخلافت
یمین الدوله ارسال فرمودند چون هاسچه رایات

روی نمود سیف خان بحکومت ایندیاری بپرداخت [۳۱۲]
سلطنت حضرت فردوس آشیانی ابوالمظفر
شهاب الدین شاهجهان غازی صاحب قران
ثانی و متوجه شدن آنحضرت مستقر الخلافت اکبرآباد
از جنیر براه احمدآباد و همراه بردن سیف خان
و صوبه داران و دیوانیان که در عهد آنحضرت
بدینصوب تعیین شده از صوبه داری
شیرخان نورد و دیوانی خواجه حیات
چون بنارسی فرستاده یمین الدوله آصف خان
ماجرای شنقار شدن حضرت جنت مکانی که بنابر
عدم فرصت وقت بعلامات مهره خود از دار السلطنت
لاهور نیز و بندگان حضرت ظل سبحانی شاهجهان
فرستاده بود ببال استعجال پرواز نموده در عرصه
بیست روز مسافت بعیده طی نموده روز یکشنبه
نوزدهم شهر ربیع الاول سال هزار و سی و هفت
هجری

چون سلطان داور بخش بموجب حکم اقدس عازم
حضور شد خانجهان بجراست مستقر الخلافت ورا
اکبرآباد میپرداخت اکبر در سنه هزار و سی و سه
بحکم انور باحمدآباد رسید و حکومت و صوبه
صوبه اشتغال ورزید و در سال و یک هزار و سی و چهار
بخدمت وکالت بادشاهزاده بروز فیروزی
یافته روانه حضور گردید نارسیدن ناظم حسب الحکم
والا سیفخان دیوان صوبه گجراست ملک مقرر گشت
از اتفاقات در اوائل سال یک هزار سی و سه
که مهابت خان مرضی مقدس آنحضرت را بصوب
کامل بر دبنابر هرج مرج صوبه داری از حضور تعین
نیافته در سنه هزار سی و شش بادشاهزاده
شاهجهان در شهنشه راه گجرات بالا بصوب جینز
تشریف بردند لهذا ما حین ارتحال آنحضرت که در شب
بست و هشتم ماه صفر سنه یک هزار سی و هفت

رضای جانان طلبند ۲۴۰ آنها دکر اند در میدان
دکراند لیکن در عبرت ساده بود او خود میگفت که من
در عزلی داد عزلی ام و هم از سخنان اوست اگر
شخصی خبری میگفت بصدق مقرون داشتم چون
مبالغه کرد بشبهه افتادم بعد از ان سوگند خورد یافتم
که دروغ میگوید و نیز از سخنان اوست که شخصی خبری
گفت بصدق مقرون داشتم و چون مبالغه کرد بشبهه
افتادم بعد از ان سوگند خورد دریافتم که دروغ است
نیز از سخنان اوست که آنکس را چهار زن باید ا ل
خراسانی برای خانه داری دویم ماوراالنهری برای
شلاق سیوم عراقی برای اختلاط چهارم هندی
برای شوهری و در سنه هزار و سه سلطان
داوربخش طلب حضور شد صوبه داری خانجهان
و نیابت دیوانی سیف خان در حلت حضرت
جنت مکانی جهانگیر بادشاه غازی

بمدرسه سیف عمارت کرد و تاریخ تعمیر آنها ازین بیت

مستفاد میگردد بیت سال اتمام ز معمار قضا جستم و

گفت ((مسجد و مدرسه و دار شفای آباد)) و بهزار ی

الله مدرسة العلما و تاریخ است بالجمله سلطان داور بخش

بصوب گجرات رسیده بصوابدید خان اعظم بندوبست

و نظم و نسق صوبه می پرداخت از قضای الهی در اواخر

سال هزار سی و دو خان اعظم بجوار رحمت ایزدی پیوست

و در موضع سرکهج قریب بمزار قدوة الاولیا حضرت

گنج بخش احمد کتهو مدفون گشت مردی بود بکرام

اطوار موصوف ذات حمیده صفات او بعدل و انصاف

مائل هرگاه از امور حکمت فراغت می یافت بمطالعه

کتب و تواریخ اخلاق و سیر رغبت مینمود و حبا نا بنابر

موزونی طبع دری از بحر فکر بساحل بیان می افکند

ازانجمله نظم ((در کوی مراد خود پسندان دگرند))

((در وادی عشق مستمندان دگرند)) آنانکه بجز

از بزرگی تقدیر عبدالله خان راه هزیمت سپرده به کرنه
برده شتافت و این واقعه در سنه هزار و سی و
دو واقع شد غره هزی تاریخ یافته مصرع
در فتح نمایان به یک ماه شد و از آنجا به بهروچ
رفت و سه روز گذرانیده روز چهارم به بندر سورت
شتافت و ده ماه در آنجا بسر برده مردم پریشان
خود را جمع ساخت و باز فوجی فراهم آورده در برهانپور
خود را بخدمت شاهجهان رسانید چون [illegible] بعرض
پایه سریر خلافت مصیر رسید محمد صفی که چنین روزی
بخواب ندیده بود از منصب هفصدی ذات سه صد
سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار سیف خانی
و علم و نقاره و فرق عز و امتیاز و موضع جسلپور که
مکان بر گشتن عبدالله خان سیف باغی موسوم بجهت
باغ بانهادند و هم در آن ایام مدرسه و مسجد و دار الشفا
در بلده واقع پیش دروازه قلعه ارک مشهور

[illegible]

شاهزاده والا قدر رخصت حاصل نموده بکمک و مدد
التفات نفرموده با چهار هزار و پانصد سوار بر جناح
استعجال شتافت و در عرض بیست روز از ماندو به بروده
پیوست محمد صفی و ناهر خان از شهر بر آمده در کنار تال کانکریه
معسکر آراستند چون عبد الله خان از کثرت مقابل وقوف
یافت روزی چند در بروده توقف کزید تا کمک برسد
بعد از چند روز کوچ کرده بمحمود آباد لشکر آراست و مردم
شهر از کنار کانکریه برخاسته بموضع بتوه فرود
آمدند عبد الله خان از محمود آباد بموضع بارچه آمد محمد صفی
و ناهر خان در ده مالو منزل کردند بین الفریقین سه
کروه فاصله ماند روز دیگر از جانبین افواج ترتیب
داده متوجه عرصه کارزار شدند قضارا جائیکه عبد الله خان
معسکر آراسته بود زقوم زار انبوه و کوچه های تنک
داشت و زمین پست و بلند بود بنابرین سلسله افواج
و انتظام شایسته نیافت و بعد از زد و خورد بسیار

رسیده از دروازه اندرون شهر داخل شد خواجه سرای
عبدالله خان از ظهور این سانحه که در مخیله او نگذشته
بود سراسیمه بخانه شیخ حیدر بنیره شاه وجیه الدین
علوی پناه برد و تا مردم ها با استحکام برج و باره
پرداخته جمعی بر سر خانه محمد تقی دیوان بادشاهی
و حسین بیگ بخشی فرستاده بدست آوردند
شیخ حیدر خود آمده ظاهر نموده خواجه سرای عبدالله خان
منت فی الفور دست بر کردن بستند آوردند خاطر از
ضبط و نسق شهر مطمئن ساخته مدار سای لشکر
و فراهم آوردن جمعیت پرداخت و از نقد و جنس
هرچه بدست آمد بعلوفه مردم قدیم و جدید قسمت
نموده حتی تخت مرصع که مثل آن صورت نه بندد در
درهم شکسته طلا را بعلوفه نوکران جدید تقسیم نموده
خواهر را خود متصرف گشت در اندک مدت فراهم
آورد و چون این خبر بحاند رسید عبدالله خان از خدمت

شاهزاده رسانید و کمر و اسپ نیز بر دله مرصع
را گرفته از پی او روانه شد اما تخت مرصع
را بجهت گرانی نتوانست همراه برد و محمد صفی
که عرصه را خالی یافت با جمعی که اتفاق داشت
مراسلات فرستاده قرار داده که هر کدام
از محال جاگیر خود با جمعی که دارند گرم و گرا شتافته
هنگام طلوع آفتاب از دروازه که بر سمت راه
آنهاست بشهر در آیند و خود با پوخان افغان
از پرگنه کیرمیح ایلغار کرده وقت سحر بسواد شهر
رسیده در باغ ملک شعبان بلحظ توقف نموده تا روز
خوب روشن شود و دوست و دشمن تمیز توان
کرد و بعد از جهان افروزی صبح صادق
چون دروازه شهر را گشاده یافت سحر بسواد
شهر انتظار رفقا نکشیده از دروازه سارنگپور
بحصار احمد آباد در آمد مقارن اینحال ناهر خان نیز

از کهتر داس از شهر بر آمده بر کنار تال کانکریه منزل
گزیند از آنجا بمحمود آباد شتافت و بظاهر چنین مینمود
که بخدمت شاهی میروم و باطن با ناهرخان و سید
دلیرخان و بابو خان افغان و دیگر منصبداران بادشاهی
که در محال جاگیر خود با توقف داشتند مراسلات مترتب
مقدمات دولتخواهی نموده در انتهاز فرصت
نشست صالح فوجداری پرگنه پیتلاد از فحوای کلام
دریافت که محمد صفی را اندیشه کار دیگر پیشنهاد خاطر است
بلکه کهتر داس هم این معنی را تفرس نموده بود لیکن
چون محمد صفی جمعیت بیک فراهم آورده بود ستر الله
حزم و احتیاط مرعی میداشت نتوانست دست
و باز دو محمد صالح که مرد سپاهی کار آگاه بود از بیم
آنکه مبادا محمد صفی ترک مدار نموده دست یغما بخزانه
پادشاهی دراز ساخته و در پیشی بکار برده با خزانه
فت و قریب دو لک روپیه بخدمت

بخشیده یک لک روپیه بصیغه مساعدت مرحمت
فرمودند چون پادشاهزاده گیتی ستان از
حوالی دهلی بعد از جنگ بخان معاودت معطوف
داشته متوجه ماندو شدند صوبه گجرات را بعبدالله خان
بهادر لطف نموده که کنهرداس برادر مکند راجپوت
که جالغشان شد با محمد صفی دیوان صوبه گجرات
در خزانه مرصعی که مبلغ پنج لک روپیه صرف
آن شده و برد له شمشیر که بده لک روپیه برآمده بود
و اینها را بجهت پیشکش والد بزرگوار ترتیب داده بودند
نزد خود طلب نمودند عبدالله بهادر روفادار بنام خواجه
سرای خود را به نیابت صوبه فرستاد و او با معدودی
بی سر و پا باحمدآباد درآمده شهر را متصرف گشت
محمد صفی دیوان صوبه دولت خواهی درگاه والا
مصمم ساخته در نگاهداشتن سپاه فراهم آوردن
جمعیت همت گماشت و روز پنجشنبه پیشتر

دیوان اضافه و خطاب سیف خانی و مقرر
شدن خان اعظم کوکه باتالیقی که شاهزاده
و آمدن با حمد آباد و رحلت خان اعظم
از جهان فانی

چون مزاج اقدس شاهی بنابر هرزه درآئی ها
نورجهان بیگم از بادشاهزاده انحراف
داشت بعد رویداد وجنگ در حوالی دهلی معاودت
بادشاهزاده شاهجهان بصوب ماندو در سنه
یکهزار و سی و دو و سلطان داور بخش پسر سلطان
خسرو از تغیر صاحب صوبگی بملک گجرات
سرفراز ساخت منصب هشت هزار بذات
سه هزار سوار و دو لک روپیه نقد مدد خرج
عنایت نمودند خان اعظم مرزا عزیز کوکلتاش
را که از عهد حضرت عرش آشیانی واقف
اینده یار بوده بمنصب اتالیقی سلطانی اختصاص

بخشیده

آوردند در زندان بلا محبوس کردیدند و محلهایی که در احمدآباد سمت جنوبی دروازه خان پور شرف بر دریای سابرمتی که بحویلی شاهجهان مشهور و معروف و اکنون بجز علامات لعضی عمارت جری باقی نمانده ظاهرا بموجب حکم شاهی در آن وقتها بنا یافته بود و احداث باغ شاهی بجناب بادشاهزاده اشتهار دارد

صوبه داری سلطان داور بخش پسر پرویز بادشاهزاده مرود دیوان محمد صفی و تعین فرمودن بادشاهزاده گیتی ستان شاهجهان از دار محمد الله خان فیروز جنگ را از جانب خود بصوبه داری گجرات و رویداد هنگام محمد صفی دیوان بعبد الله خان شکست یافتن خان مذکور و احداث نمودن جهت یادگار در موضع ... بود محله پرگنه حویلی احمدآباد و سرافرازی

بر پا شده بود که ذکر آن مناسب بنیت راجه
مذکور حسب الاشاره شاهی از احمد آباد رفته
سعادت اندوز رکاب ظفر انتساب بوده
کنهرداس برادر خود را در احمد آباد بجراست
گذاشته روانه شده بود در حوالی دار الملک
دهلی در جنگی که با فوج پادشاهی بادشاهزاده
بمیان آمده جان نثار شد و عبد الله خان بهادر
فیروز جنگ از لشکر پادشاهی جدائی گزیده
بموکب بادشاهزاده پیوست درین واقعه
از سال هزار و سی و دو بظهور آمده همدرین
سال میرزا بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ
که در سرکار پتن جاگیر داشت از دست برادران
خود بقضا رسید که شبی بیخبرانه بر سر او ریخته
مقتول ساختند و بمکافات این عمل شنیع و قبیح که
نسبت به برادر کلان که بجای پدر است بظهور

آوردند

شاهجهان مولود مسعود لعرصه وجود نهاد و نام
خجسته فرجام سلطان محمد اورنگ زیب بر صفحه
روزگار ثبت افتاد صاحب سخنی بتاریخ این
مولود مسعود را یافته آفتاب عالمتاب و در معموره
اوجین بادشاهزاده جشن اینولایت ترتیب فرمود
و پیشکش لایق بنظر فرخنده اثر والد ماجد گذرانید
در هنگام عزیمت از احمد آباد رستم خان از نواحیهای
بادشاهزاده که بمنصب پنجهزاری شاهی عز امتیاز داشت
نائب صوبه مقرر شد فته شاه عطاء الله بنا فرموده
خانمذکور است که تاریخ احادیث آنها را ازین مصرعه
مستفاد می شود مصرع بنا شد مرقد اقطاب
طاهر ماه بعد ازان راجه بکرماجیت بدین خدمت
مامور گشت و هنگام نهضت موکب حضرت
شاهنشاهی از ماندو بصوب دار الخلافت بسبب
بعضی امورنا خوشی از فتنه انگیزی نورجهان بیگم

بر فوج سلطان افتاد در آنوقت عمرش از هفتاد
متجاوز بود و او میگفت که نود ساله دارم در حواس
و قوای او فتوری نرفته بود و لعنایت اسپ خاصه
و فیل نر با ماده فیل و خنجر و شمشیر مرصع و چهار
انگشتری از یاقوت سرخ و زمرد و نیلم و یاقوت
زرد سرفرازی بخشید در رخصت انعطاف ارزانی
داشتند درینولا بعرض رسید که قراولان بادشاهی
یکصد و هشتاد و سه زنجیر فیل از نر و ماده در حوالی
دوحد شکار کردند هفتاد و سه زنجیر فیل و یکصد
و دوازده ماده قراولان بادشاهزاده بلند
اقبال شاهجهان بیست و شش زنجیر فیل نر و سی
و هفت ماده فیل گرفته بیست و دویم ماه رمضان
رایات عالیات بصوب مستقر الخلافت اکبرآباد
ارتفاع یافت پانزدهم شهر ذیقعده بمقام
دوحد در شبستان بادشاهزاده گیتی ستان

شاهجهان

احمد آباد آمد از شدت عفونت هوا بیماری در احمد آباد
شایع شد و از اهل شهر و ارد و کسی نماند که
دو سه روز بجهت تب مبتلا نگشت و از اثر این دو
روز تب ضعیف و سستی بحدی مستولی میگشت که
مدتها نقل و حرکت تعذر داشت اما عاقبت بخیر بود و
ضرر جان بکس نرسید قضا از مزاج حضرت اقدس
هم دو سه روز این ضعیف را کشید درین اثنا
راجه بهاره زمیندار کچهه که از زمیندار معتبر
گجرات است دولت آستان بوس دریافته
دو صد بهر بصیغه نذر و دو هزار روپیه بطریق نثار یکصد
اسپ برسم پیشکش گذرانید جام و بهاره از یک
حد اند در نشست بالاتر هم میرسد بحسب جمعیت
و اعتبار بهاره از جام بیشتر است و بدیدن هیچ
یک سلاطین گجرات نیامده گویند سلطان
محمود فوجی برسر او فرستاده بود و شکست

نشستند مقرر شده بود که فیلان صحرای بر دار از آن
طرف جنگل رانده بحضور بیارند تا تماشاهی شکار
آن بر وجه دلخواه کرده شود قضا را در وقتی مردم
اطراف از جنگل در آمدند بنابرین در انبوه درخت
و تراکم اشجار سلسله انتظام ازهم گسیخت و ترتیب
قمرغه ساقط گشت فیل صحرای سراسیمه بهر طرف
دویدند و از ده فیل از نر و ماده دو در حضور اشرف
شکار شد چون از شدت گرما و عفونت
هوا مردم بتعب زیاده از حد بود درای رای
جهان آرای چنین تقاضا فرمود که ایام تابستانی
و موسم برشکال را در احمدآباد گذرانیده بعد
انقضای ایام بارش متوجه مستقر الخلافت
باید شد باین عزیمت از مقام دوحد عنان
عزیمت اقبال بصوب احمدآباد معطوف گشت
غره ربیع الثانی نزول سعادت شمول در شهر

گذرانیدند و از دهم شهر ربیع الثانی موضع
سمارا مضرب خیام فلک احتشام گردید بعرض رسید
که ازین منزل تا چراگاه فیلان یک و نیم منزل مسافت
است و از انبوه جنگل و تراکم اشجار و راه نشیب
و فراز عبور بیک خیال متعذر مینماید در روز دوشنبه
سیزدهم ماه با معدودی از بنده های پادشاهی
مخصوص متوجه شکارگاه شدند پیش ازین جمعی
کثیر از پیاده های آن سرزمین جنگل بر رسم
قرغه احاطه و بیرون جنگل در اندک فضای تختی بر
فراز درختی از چوب بجهت نشستن پادشاه
فیل گیر شکار ترتیب داده بر درختهای
اطراف آن تار های برای نشستن امرا ساخته
بودند و دو دست فیل نیز با کمند های مستحکم و بسیاری
از فیلان ماده آماده و بر سر هر فیلی دو فیلبانان از قوم
جهریه که شکار فیل مخصوص بر آن طائفه است

و آن گلشن در وقت برگ ریزی مانند ایام نوروزی
بشگفتگی تازه روی نمود ازکشت بیت درختان
شگفتند بر طرف باغ ها برافروخته چون گلی چون
چراغ ها آنحضرت در باغ فرحت افزا که در شگفته
روی دم نشاط بباغ بهاین میز دن تشریف برده :
موسم خزان فراموش کرده بی اختیار برای
چیدن میوه و گل دست مبارک دراز کردند تا نی
الحال بر حقیقه حال واقف شده محظوظ گشتند و بر
صنایع و بدایع کارگران و تجویز و تمیز آن عفت نشان
آفرین فرموده باضافه جاگیر و انعام سرفرازی
ساختند و در ماه صفر سال هزار و بست و هفت
بازده مستقر الخلافت اکبرآباد ماند و صدر رایات
عالیات رسید در کنار دریای مندری جام زمیندار
توانگر بوسیله پادشاهزاده سعادت زمین بوس
دریافت پنجاه راس اسپ کچهی برسم پیشکش

گذرانید

اشجار باغ از سر تا پا برهنه بود نظم

هر شجر باغ ز سر تا بنه ٭ مانند بی برگی خود برهنه ٭

ریختنی کرد درختان ز سر ٭ گشت زمین پر ز درمهای زر

آن عفت سرشت برای سر رشتن باغ و آراستن

گلشن ترتیب درختان و زینت خیابان اجرای

آب کرد کاریگران نادر کار و خیابان بدایع نگار

رفن صنعت کار پیرا کار فرمود هر نوعی

درختی که دران باغ بود برگ و گل آنرا از کاغذ رنگا

رنگ و میوه آن از موم بهان شکل بر اندام فرزنگ

و طرز آراستند و اقسام میوه از نارنج و لیمو و سیب

و انار و شفتالو و غیر ذلک اشجار درست ساختند

و همچنان شقایق و ریاحین و گلهای گوناگون رنگین

و بوته ها بر شاخ کاغذی ترتیب دارند چنانچه

از گونه گونه میوه و اثمار بر اشجار و رنگارنگ گلهای

نهال در عین موسم خزان جلوه بهاری بروی کار آمد

کاران بجهت برانداختن بیخ و بن زمینداران و متمردان
ملک تعین فرموده و افواج شاهی مفسدان را
تنبیه بلیغ کرده از کراسی و مواص پیشکشهای لایق
گرفته معاودت نمودند اما چنانچه باید شهر احمدآباد
پسند طبع اقدس نیامد روز دویم بخانقاه شاه
وجیه الدین العلوی تشریف برده لوازم زیارت
نیازمندی بتقدیم رسانیدند بعد چندی بمزار شیخ گنج
بخش احمد کهتو قدس سره بسرکهج تشریف برده
فاتحه خواندند در هنگام رسیدن بگجرات خیر النسا بیگم
بنت خانخانان التماس کرده که بباغ خانخانان
در موضع فتح پور مظفر ساخته چنانچه در ضمن
صوبه داری خان مذکور اشاره بدان شده آرزو دارم
که در آن باغ اضافت حضرت نموده سرفرازی
حاصل کنم التماس او باجابت مقرون خاطر گشت
چون موسم خزان بود تمام برگ درختان ریخته

فرمووده هنگام مراجعت که هوا گرم شود موسم شکار
فیلان در رسد شکار کنان متوجه مستقر الخلافت
باید شد اواخر سال یکهزار و بست و شش
که حضرت جهانبانی از مستقر الخلافت متوجه گجرات
شدند و بموجب حکم اقدس بادشاهزاده شاهجهان
در ماندو تلفیر داشتند آمده ملحق گشته اول
بندر کنبایت در باغ سلطان احمد که بر کنار دریا
دولت خانه ترتیب یافت بر عزاب سوار شده
سیر و تفرح دریای شور فرموده تا دروازه
روز آنجا توقف ورزیده متوجه احمد آباد شدند کنار
تالاب کانکریه محل نزول اجلال گردیده روز دویم
بروضه حضرت شاه عالم قدس سره فاتحه
خوانده داخل شهر شدند همدران روز صوبه بیاد
شاهزاده شاهجهان مرحمت شد و باد شاهزاده
گیتی ستان سه فوج لبسر داری سه سردار عمده

هفتصدی ذات سه صد سوار سرفرازی داشت
بدیوانی صوبه مقرر گشت

متوجهه رایات حضرت جنت مکانی بنا بر سیر ملک
گجرات و شکار فیلان در نواحی دوحد و تکسر مزاج
اقدس بنا بر عفونت هوا که در آن سال شایع شده بود
مرحمت شدن صوبه بادشاهزاده حزم محتاط
بشاهجهان در روز دوم موکب اقبال همایون در
احمد آباد و تولد مولود مسعود در شبستان شاهی
موسوم بسلطان محمد اورنگ زیب و در حین مراجعت
در صوبه مستقر الخلافت و در مقام دوحد و نیابت
رستم خان و دیوانی محمد صفا

چون خاطر قدسی مظاهر بشکار فیل بسیار مائل و راغب
بود و نیز تعریف ملک گجرات شهر احمد آباد متواتر
استماع یافته و رای جهان آرای جهانگیری چنین:
تقاضا نمود که سیر احمد آباد و تماشای دریای شور

فرموده

شدند عبد الله خان نیز تعینات گشت بعد از فتح
در رکاب پادشاهی زاده بحضور شتافت و در صوبه
داری خاندکو از رحلت میان خوب الله که از موحدان
عارف وقت بود در ویداو عزیزی در زبان هندی
تاریخ رحلت ایشان گفته خوب مهی مزار ایشان
در بلده پیش روی دروازه خار واقع است

صوبه داری مقرب خان ابن شیخ بهاء الدین
و دیوانی محمد صفی

مقرب خان که بمنصب پنجهزار از بذات سرفراز بوده
بوده از تغیر عبد الله خان بصوبه داری گجرات مفتخر
گشته رسید چون از عهده کارگذاری ملک و سرداری
سپاه نتوانست بر آمد بعد یکسال آوردن حضرت
جنت مکانی صوبه از تغیر او بپادشاهزاده شاهجهان
مرحمت گشت بیت چه بدیدست در جهان یاری
کار هر مرد و مرد هر کاری و محمد صفی که بمنصب

در جهرد که نه نشینند به عرض همایون رسید که بعضی از
امرایان سرحد امری چند که با ایشان مناسب ندارد بعمل
می آرند و فرمان قضا جریان صادر شد که بعد ازین پیرامون
امری که در ضمن فرمان تفصیل یافته و آن مخصوص سلاطین
است نگردند اول آنکه در جهرد که نه نشینند و بنده های پادشاهی
را تکلیف چوکی و پهره و تسلیم نکنند و فیل در جنگ نیارند و در
سیاستهای آدمی را کور نکنند و گوش و بینی نه برند و
ملازمان خود را خطاب ندهند و بهنگام برآمدن نقاره
نه نوازند و هرگاه اسپ و فیل بملازمان و نوکران خود دهند
جل و کلگ بر دوش نهاده تسلیم نفرمایند و بنده های
پادشاهی را در جلو خود نبرند و آنچه بآنها بنویسند مهر بروی
کاغذ نکنند انتهی بالجمله عبدالله خان فیروز جنگ
در سنه یک هزار و بیست و یک بدکهن شتافته
بناکامی برگشته باحمدآباد آمد و در سال هزار و بیست
و پنج پادشاهزاده شاهجهان بمهم دکهن رخصت
شدند

شدند عبد الله خان نیز تعینات گشت بعد از فتح
در رکاب بادشاهی زاده بحضور شتافت و در صوبه
داری خانجهان لودی از رحلت میان خوب الله که از موحدان
عارف وقت بود در ویداد عزیزی در زبان هندی
تاریخ رحلت ایشان گفته خوب مهی مزار ایشان
در بلده پیش روی دروازه خار واقعست

صوبه داری مقرب خان ابن شیخ بهادر
دیوانی محمد صفا

مقرب خان که بمنصب پنجهزار از بذات سرفراز بوده
بوده از تغیر عبد الله خان بصوبه دار گجرات مفتخر
گشته رسید چون از عهده کارگذاری ملک و سرداری
سپاه نتوانست بر آمد بعد تلفر آوردن حضرت
جنت مکانی صوبه از تغیر او به بادشاهزاده شاهجهان
مرحمت گشت بیت چه بدیدست در جهان یاری
کار هر مرد و مرد هر کاری و محمد صفی که بمنصب

بنابر فرمان قضا جریان ناظم صوبه دراجهای عمده
متعینه صوبه شرف صدور که ناظم و امرایان و متولد
ران متعینه صوبه با جمعیت بست و پنج هزار سوار
به تفصیل که مرقوم می شود در محالات سرکار سورت
بطرف رام نگر سد راه نمایند چنانچه تا چهار سال [illegible]
امرایان متعینه پنج هزار زمیندار سایر و بلهر پاسه
هزار سوار زمیندار رام نگر هزار سوار نوانگر دو هزار
و پانصد سوار زمیندار ایدر دو هزار سوار زمیندار
راج پیپله دو هزار سوار زمیندار بانس باله دو هزار
سوار پسر راجه کچه با دو هزار و پانصد سوار زمیندار
اکی سه صد سوار زمیندار مورهان سه صد و پنجاه سوار
لهذا دیگر هوس این صوب کسی نکرد : :

صوبه داری عبد الله بهادر فیروز جنگ

در دیوانی غیاث الدین

چون مهم دکهن مرکوز خاطر اقدس بود لهذا صوبه

و مقافل بدرگاه والا بهمراهی خود برد بموجب حکم
اقدس را قلعه گوالیار مدتی در حبس بودند
ثانی الحال باد ای معتدبه و دادن ضامنی بعدم
تمرد خلاصی یافتند

بصوبه داری خان اعظم میرزا کوکلتاش
و نیابت جهانگیر قلیخان پسر خان مذکور و
و د ... دیوانی غیاث الدین

از پیشگاه خلافت و جهانبانی صوبه گجرات از
تغیر تصلی خان بخاری بخان اعظم
مرحمت شد و مقرر فرمودند که خود در ملازمت باشد
و جهانگیر قلی خان پسر کلان او به نیابت پدر و حراست آن ملک
پردازد و غیاث الدین از تغیر بایزید بدیوانی صوبه متعین شد
در سال هزار و هیژده ملک عنبر بدار کار نظام شاه حاکم دولت آباد
با پنجاه هزار سوار در سرکار سورت و بروده وغیره آواره شد
و دست تطاول بتاخت و تاراج قصبات و قریات دراز کرده رفت

گرفته بند و بست قرار واقعی نموده بنواحی بزوده کلیان
مرتبه زمیندار بلیبار که سر مخالفت بر کشیده
بود دستگیر ساخت و بجهت تادیب زمیندار ماند
ده همت گماشت زمیندار آنجا کولیان کرد و نواح
فراهم آورده بجنگ مبادرت نمودند قتال
صعب روی داد و جمع کثیر از راجپوتانه همراه راجه سور
وغیره جانثار گشتند و چشم زخم عظیم به لشکر
فیروزی رسید چنانچه نقاره های راجه سور در آن
معرکه ماندند که تا حال نشان میدهند رای کوبلی ناته
صلاح وقت در معاودت دیده باحمدآباد آمده
و بعد چندی استعداد نموده لشکر آراسته
بر ماندوه کشیده و ترددات نمایان بظهور آورده
آورده زمیندار را دستگیر ساخت و بصوب
پتن نهضت فرمود سرگروه گولیان کاکر [illegible]
تنبیه بلیغ نموده اسیر کرد هر سه را بسلسل و

بتفسیر مرتضوی که در سال هزار و شانزده ملا
زین الدین شیرازی تباشش تالیف نموده نیز
بنظر در آمد و عمارت مشهور محله نجارا متصل سه
دروازه از محدثات اوست که اکنون بعضی
علامات نامعلوم و لد و در سال هزار و هجده
چون قلعه فوجداری نشین قدیمیست اکثری خراب
شده بود سید مرتضی خان از سر نو احداث
ساخته که تا حال باقیست از آنجا از سلوک دهد
معاشی برادران سید مرتضی خان مردم گجرات
مستعافی بودند و نیز خلل کلی در بندوبست و ضبط و
نسق مردم نموده لهذا راجه کولی ناته پسر راجه
توڈرمل را حکم شد که بدان صوب شتافته تنبیه و
تادیب متمردان پرداز و راجه سور و غیره چندی
از بار یابان حضور تعینات گشته او از راه مالوه
بسمت سورت آمده مبلغ از زمینداران پیشکش

کردم که منصب و جاگیر جمیع نوکران پدر من بدستور آنکه
در حین حیات ایشان بوده‌اند بطریق مسلم باشد
هر کس که قابل زیاده باشد بقدر حالت و لیاقت
و مرتبه او جاگیر ده دوازده و ده پانزده و ده بیست و ده
سی و ده چهل زیاده کنند بدین دستور زیاده
کردم

صوبه داری سید مرتضی خان بخاری فرید دهلی

سید بایزید

در سنه یکهزار و پانزده هجری صوبه داری بهکر
فرستادن انگشتری لعل بدخشی که نگین خانه و
حلقه آن از یک پارچه لعل تراشیده بود و وزن
یک مثقال و پانزده سرخ بغایت خوشرنگ
و خوش آب برسم پیشکش از گجرات بحضور
اقدس از اقبالنامه معلوم می‌شود از اتفاقات
در حین تحریر صوبه داری او بجلدوی اول تفسیر موسوم

خود از اعراض بشیری تریاک خورد هلاک سازد
از دیگری باو در یک خانه نشسته باشد خون او را ازو
بطلبند دهم آنکه در شهر یاری کلان دار الشفا
ساختند حکیم را نگاه دارند و از مسافر هر کس بیمار
شود بدار الشفا برند و از هر کامن خرج کرده او به شود
بفراغ خاطر خرچی داده رخصت نمایند یازدهم
آنکه در ماه تولد من ربیع الاول است از نیزدهم ماه مذکور
منع گوشت کرده در برابر هر سال یک روز اعتبار نموده
منع ذبح نمایند و در هفته روز پنجشنبه که روز جلوس
منست و از روز یکشنبه نیز منع گوشت باشد و چون
روز ابتدای آفرینش عالم است جاندار را بیجان
نکنند و پدر من درین روز به هیچ وجه میل گوشت
نمیفرمودند بقیاس پانزده سال بلکه زیاده هم باشند
که ایشان اولا گوشت نمیخوردند و درین روزها همه
را منع گوشت نموده بودند دوازدهم آنکه حکم

محض از برای گوارش طعام خوردن من
منحصر بر یک وقت شده و اینهم بروز خوردن شراب
انتها یک وقت است و چون آدمی رو سپید آید گردم
و بدر کلان من در سنه چهل و پنج سالگی بتوبه نصوح
موفق گردیده بود بالکل شراب زنده است اما بکلیه
موقوف نمیتوانم کرد الا در خاطر هست و امید دارم
از درگاه الهی توبه نصوح موفق گردیده بود انشاالله
تعالی مرا هم توفیق روزی دهد امر یکه خدا تعالی
ازان راضی نباشد هر چند که بنده ازان امر
کمتر کوشند موجب رستگاری عاقبت او می شود
پوشیده نماند که آنحضرت در لباس تعریف:
شراب اگر بدیده بصیرت و تامل نگرند نهمت
بلیغ فرموده که اجتناب ازان لازم می آید
ششم آنکه خانه هیچکس را نزولی نسازند که در
شهر یاره از لشکریان من می آید اگر بیگرایه خانه

دود آهش در آئینه ادراک انداخت فاما ازبس
شراب خوردن کارم بجای رسیده که هر روز بیست
پیاله گاه از بیست هم زیاده میخوردم و هر پیاله نیم سیر
که هشت پیاله آن یکمن عراق بوده باشد و بحدی
در مزاج من غالب آمد اگر ساعتی نمیخوردم دست میلرزید
قدرت نشستن نداشتم دانستم که بدینمنوال پیش رود
کارم بدشواری خواهد کشید در پی کم کردن آن
شدم و در شش ماه از بیست پیاله به پنج پیاله رسانیدم
هرگاه ضیافت طبع خود میکنم یک پیاله یا دو پیاله بر آن
می افزودم و در اکثر اوقات هنوز یک دو ساعت
روز باقی بود که شروع در خوردن شراب میکردم
اما الحال بواسطه امور ملک باید هوشیار بود و بعد از
نماز خفتن شراب شروع در خوردن میکنم از پنج
پیاله به هیچ وجه زیاده نمی خوردم و
تکلف بلیغ هم قبول زیاده ازین نمیکند و ازین ایام

اگرچه چنین حکم کردم فاما خود شراب میل بسیار دارم
چنانچه از شانزده سالگی شروع در شراب
خوردن نمودم والحق اگر جوانان خاطرخواه از مونث
و ذکور در پیش او حاضر باشند و جای خوش هوا و
عمارت عالی و رفیع و فرش و در و دیوار و سقف
عمارت بوده باشند بکیف بودن و تقسیم مکانها
احمقی است و نشاء و کیف و جاهای تکلف خوبان
دلخواه حالتی و عالمی دیگر کدام کیف بهتر از شراب
اگر عادت تریاک شود نعوذ بالله آدمی را از مردی
دور میسازد و اگر بنگ است غیر از آنکه نفخ کند
گرفت سازد و اشتهای کاذب بهم رساند دیگر
خاصیت ندارد و فلونیا برادرزاده ترک است باز اگر
کسی کیف خود شراب قطعه خیزد ز کاسه
زر آب طربناک اندازیم پیش از آنکه شود کاسه سر
خاک اندازیم یارب آن زاهد خودبین بخود عیب ندید

نامعمور گردد و سفر و دین بفراغت آمد و شدن کنند
واگر آن سرزمین داخل خالصهٔ من بوده باشد ؛
هرکس کروری آنجا باشد از زر خالصهٔ من عمارت
کنند و کروری عامل سرکار خالصه را گویند ؛
سوم آنکه هیچکس در راهها بار سوداگران را
بی رضای ایشان نکشایند و اگر خود برغبت دل خود
فروشند هر که خواهد کرد و اگر رضامندی ایشان
نباشد هیچکس متعرض ایشان نشوند چهارم
آنکه شخصی فوت شود و معاملهٔ بادشاهی با او نباشد
و فرزندان داشته باشد هیچکس در اموال
یک سر مو دخل نکنند و بفرزندان او مزاحمت
نرسانند و هرکس فرزند نداشته باشد و وارث
اصل او را نباشد میراث و ترکهٔ او را بخرج ساخته
تالاب و پل کنند که بر روح صاحب مال ثواب
عاید گردد پنجم شراب نسازند و نفروشند

بهمت توان اینچنین نافت ؛؛ بنیکونه نام از ایام یافت :

که هر گریه بخشش بر آورد نام ؛؛ بنیکو نام گردد بر خاص عام

شنیدم که یک سائلی در گذر ؛؛ تمنای زر کرد از زال زر

بسائل بداد از دینار صد ؛؛ بدو گفت رستم که پیری خرد

کرم کوروان در خور نام نیست ؛؛ کرم دار را در دل آرام نیست

بوقت کرم آنچنان کن کرم ؛؛ که ابری بهاریه بارد درم

کرم داری از خلق مردی است ؛؛ کسی را که هر دو بود آدمی است

نشانه که نامی بود در جهان ؛؛ کرم کن که نامت بود در جهان

کرم یادگار است در روزگار ؛؛ بکن جهد تا ماند این یادگار

دوم آنکه زردی در ابرلی مال بنده خلق خدای
راه دور مردم آن سرزمین از عهده آنچه از کسی
گرفته باشند بیرون آیند از آنجا که نباشد قصبه مردم
بنا قصبه بسازند و آبادی کنند تا بخلق خدا استی
برسد و بجا گیرداران تاکید نمودم هر جا ویران باشد ؛
در شهر راه مسجد و سرای عالی و دریاچه آبی بسازند

در اقبال نامه در سال اول جلوس جهانگیری مطابق
سال هزار و چهارده هجری صوبه داری گجرات
بنام قلیجخان که بمنصب دو هزار بذات سرفرازی
داشت شاید او بدین صوب نیامده بعده چندین
بصوبه داری لاهور مقرر شد و چون در عهد
سلطنت آنحضرت دستور العمل جهانگیری که بصوبجات
ممالک محروسه از بارگاه فلک اشتباه شرف
نفاذ یافته بود آن مشتمل دوازده ضابطه است
و بنوعیکه آنحضرت خود بدولت در طی واقعات
و احوالات گرامی مرقوم فرموده اند نبشت
آغاز داد اول زکوة میر بحری و تمغای راه بالکل معاف
فرمودم که هر سال در زمانه حضرت عرش
آشیانی پدرم بسنگ سنه هزار و ششصد:
من که طلبی شد که شانزده هزار من عراق
بوده باشد بخلق الله معاف نمودم لنظم

شادمان پسرش از تغیّر شمس الدین حسین
به نیابت احمدآباد و عبدالله بجراست جونه گڈه
سرفرازی یافتند و منصب شادمان از اصل
اضافه هزار و هفتصدی ذات و پانصد سوار و عبدالله
بمنصب برار بذات و هفتصد سوار فرق عزت
برافراختند و همدرین سال مبلغ یک لک روپیه
از جمله خزانه محصول بندر کنبایت در وجه انعام
بادشاهزاده تسلیم سال بسال مقرر شد
از قضای الهی روز چهارشنبه دوازدهم
شهر جمادی الآخر سال هزار و چهارده
حضرت عرش آشیانی عالم فانی را پدرود
فرمود بملک جاودانی خرامیدند
سلطنت حضرت جنت مکانی نورالدین محمد جهانگیر
پادشاه غازی و صوبه داران گجرات آن عهد
: : مذکور و صوبه داری قلیچ خان و دیوانی سید بایزید

صوبه داری خان اعظم میرزا کوکلتاش و نیابت
شمس الدین پسر دیوانی سید بایزید از تغییر
شمس الدین حسین بموجب التماس خان
مشار الیه نیابت صوبه بنام شادمان پسرش
و ارتحال حضرت عرش آشیانی اکبر
بادشاه ازین جهان فانی

خان اعظم در سال هزار و سه از انتقال بادشاه
زاده سلطان مراد دفعه ثالث بصوبه داری
گجرات از پیشگاه خلافت و جهانبانی سرفرازی
یافت بموجب حکم اقدس شمس الدین حسین
که بمنصب دو راز ذات مفتخر بود به نیابت صوبه
مقرر گشت و خرم پسر دویم او بفوجداری
سورته سرفراز گردید و در سنه هزار و یازده چون
ملک گجرات بتیول خان اعظم و اولاد او از
دیوان اعلی تنخواه شده بود حسب الالتماس

بردرش یافتند درین وقت جاگیرداران گجرات
در خدمت فتح وکهن تعین بودند بهادر پسر کلان
او از کمین فرصت برآمده علم شورش و فساد مرتفع
گردانید جمعی ازاوباش واقعه طلب برگرد او از
احمدآباد شتافت وافواج طرفین در برابر یک
صفوف آراسته دست بکار بردند هنوز جنگ
تراز و نشده بود که عباس اقبال بزوال مخالفان
راه هزیمت سپردند باز خود را براو نه گجهای کشیده
و سنه هزار وهشت قلعه آسیر که از وقت سلطان
بهادر گجراتی باختیار خان والغ خان ومرجان وغیره
پسران یاقوت سلطان حواله نمود بود داخل ممالک
محروسه گشت و در سنه هزار و ۳ واقعه ناگزیر
بادشاهزاده در دکهن روی نموده صوبه گجرات
از انتقال شانزده دفعه ثالث بخان اعظم
مرحمت گشت

چون پیش ازین سلطان مراد بمهم دکن تعین شده
بنابر عساکر در ماله توقف داشتند بعد از رسیدن
خبر روانه شدن خان اعظم در سنه هزار و یک
صوبه گجرات به بتول شانزده رحمت شد و فرمان
رفت که از ماله و احمدآباد شتابند و از آنجا تدارک
مهم دکهن نموده با سپاه گجرات و سایر جاگیرداران
ماله عازم گردند و در سال هزار و دو خان اعظم
از زیارت بیت الله معاودت نموده از گجرات
عازم حضور گردید و در سنه هزار و سه چون بادشاه
زاده بصوب متوجه شده بود سورج سنگه از حضور
برنورسه نیابت و حراست احمدآباد بلند مرتبه شد
رسید در سال هزار و پنج بهادر نام بمظفر
هنگامه آراسته شکست خورد تفصیل این اجمال:
مظفر به تیغ همت اولیای دولت مسافر ملک نیستی
دو ولد و دختر ازو مانده و در پناه نوازی زمیندار

[illegible]

آنچه قابل برداشتن بود بجهاز هژده بار داده به بیت الحرام
گشت بر اسباب ریاست زده و ترک لوازم دولت
و امارت نموده مردانه قدم در شاهراه توفیق نهاد:
روزیکه بکشتی می نشست در کناره تمام لشکر و حشم و
فوج صفها بسته ایستاده نقاره های نواختند و آن
شیردل از همه و اپرداخته بچشم عبرت مینگریست
چنین عزیمت را کره آلود تفرقه نمی ساخت همدران روز
بخشی و دیوان را از جنس آورده عذرها خواست
چون اینخبر بمسامع جلال رسید نهایت کدورت خاطر
اقدس شد شمس الدین حسین پسر کلان او که در خدمت
او بود بمنصب هزاری سرفراز ساخته شادمان پسر دیگر
را بمنصب پانصدی ممتاز فرمودند صوبه گجرات به پادشاه
زاده سلطان مراد مقرر گشت صوبه داری سلطان
و نیابت آن صوبه به ... و خراج بهادر و لد
والد مظفر و دیوانی بایزید

عزیمت فتح دیو را از فرنگیان بهانه ساخت
نخست و نورنگ خان و کوچرخان و خواجه شرف و جمعی
از امرای پادشاهی را که همراه بودند رخصت جاگیر فرمود
آنگاه بحکام بنادر نوشتها فرستاد که سوداگران را از آمدن
و شدن بندر دیو مانع آرد مقصد آنکه فرنگیان به تنگ آورده
قول بگیرند و بجام بیاره که هر دو زمیندار آنملک بودند چنان
وانمود که اراده دارم که از راه سند بدرگاه سپهر اشتباه
شتابم و به پتن سومنات رسید میرعبدالرزاق بخشی
و سید ابایزید دیوانرا محبوس ساخت که مبادا از نهانی فتنه
سر زند با سپاهیان عهد و قول نمود که او را از رفتن
باز دارند درینوقت قولنامه فرنگیان رسید و از بندر
بلاول جهاز الهی که ساخته او بود باوجود دیگر موسم
نبود و طلاطم دریا که خبرات نمیشد در سنه هزار و یک
اهل و عیال و توابعات خدم را بکشتی در آورده و از
ملازمان صد کس متجاوز همراه گرفت و از نقد و جنس

آنچه باقی

آمده در پناه درختی رفت استواره که درون شلوار
داشت بر گلوی خود رانده از کشاکش ایام رهای یافت
با واقف شدن تسلیم شد خان اعظم سیر او را مصحوب
نظام الدین احمد بدرگاه شهر اشتباه ارسال داشته و
اینواقعه در موضع دهرکه پانزده کروهی انطرف کچه که
بجانب مورلی است در سنه هزار هجری رو داد چون فتح
قلعه جونه گده مظفر که آواره دشت نیستی گردید تا کناره
دریای شور بتبلیغ همت خان اعظم صاف شد

روانه شدن خان اعظم بحج بیت الله الحرام
زاد الله شرفا و تعظیما ط

چون خبر فتح جونه گده مظفر بمسامع جلال سریر
خلافت مصیر رسید فرمان عاطفت آمیز بطلب خان
اعظم شرف صدور یافت و او با وجود چنین فتح
بسبب بعضی امور که ذکر آن مناسب مقام نیست
از فرط واهمه قرار رفتن بحضور بخود نتوانست داد

خواهی ثابت قدم باشد مظفر را با دلیای دولت
سپار دو آن کوته اندیش خوست که بجلبهای
زمینداران روز بجید گذرانیده خان اعظم برین
آمد که محال او را بجام داده فوجی بکمک او مقرر دارد
ازین تدبیر آساس همت او انهدام پذیرفت وازرو
اضطرار پیغام نمود که اگر پرگنه موالی را که قدیم داخل
نیست بجلدوی این خدمت مقرر دارند مظفر را بسپارم
خان اعظم لطیب خاطر راضی شد جمعی را فوج منقلا
بجهت گرفتن و آوردن مظفر نزد او فرستاد انیز دم
رابجای که مظفر بود رهنمونی فرمود چنان وانمود
که پیاده بدیدن تو می آید مظفر نیز باستقبال از مقر
خود برآمد بهادران لشکر فیروزی اثر از اطراف
و جوانب هجوم آورده او را مقید ساختند و شباشب
عنان نموده مهرخاج استعجال شتافته وقت بامداد
مظفر بهانه وضو ساختن و قضای حاجت فرود

زمین سنگست و ریخت بسیار داشت و سواره تاختن
متعذر بود پیاده شده با مخالفان درآویختند تا وقت
شام آتش قتال زبانه کشید و بهادران جانفشان
کارزار میکردند ناگاه تیری از شصت قضا به مقتل آنکافر رسید
جان بمالکان جهنم سپرد و بسیاری ازان سپاه
بختان بر خاک هلاک افتادند و مظفر بحال شاه از راه
متعارف خود را بولایت بهادر زمیندار کجهه رسانید
او پناه خرید خان اعظم در جونه گڈه ازین خبر آگاهی یافته
عبد الله پسر خود را با فوجی بدانجانب تعین فرمود
جام از نهایت احتیاط و خود رایی با فرزندان
واقربا در میان راه بعبد الله خان پیوست و باظهار
دولتخواهی ازکان دولت عهد و پیمان بست و :
زمیندار کجهه نیز وکلای فرستاده بعجز و ملایمت :
پیش آمد و قرار داد که پسر خود را خان اعظم
بحرف التفات نفرموده گفت اگر با ظهار دولت

: خان اعظم و ملاک کے دران او خود :

از آنجا بعد از فتح جونه گڈه خان اعظم بهمگی همت :
بجست جوی مظفر و بدست آوردن او گماشت
درین وقت خبر رسید که آن ستاره سوخته بزمیندار
ولایت باروه که بتخانه دوارکان آنجاست پناه
برده لاجرم نورنگ خان و گوجر خان و نظام الدین احمد
و محمد انور پسر خود را با فوجی شائسته بدان صوب
فرستاد مجاهدان عرصه فیروزی بدوارکان :
رسیده آن بتخانه را که یکی از معابد بزرگ کفار است
بجنگ و ستیز دار الاسلام ساختند و جمعی را در
در آنجا گذاشته بیشتر شتافتند زمیندار آنجا از این
یورش خبر یافته مظفر را با اهل و عیال او در کشتی
نشانیده بجزیره که نهایت استحکام داشت فرستاده بود
چون جنگ سخت کردید از یکی بهادران نیز جلو دگرم و حیبا [illegible]
بادر رسیدند و آن خون گرفته برگشته البناد جو [illegible]

[illegible]

براجه ظاهر ساخت بقطع اشجار بر رهنمونی هیرم کش
پرداخته بدان پیوست بعد ملاحظه عجیب قلعه بنی بدامنی معرل
کوه کهرنار کو هچه که سر بفلک کشیده و جدارش
را از اطراف تراشیده بر آورده اند و بر فراز آن بقدر
کنگره بنا ساخته اند مشتمل بر سه دروازه یکی شرقی
دیگی غربی دورون دروازه مذکور دری سکر دارد
شمال رویه که در هنگام در آمدن از ان باید گذشت
و در وسط دو چاه عمیق واقعست یکی مسمی به نوگهن
و دویم انگولبه و دو باولی که اذمی و چری نامیده راجه
مندلیک از معمرین آنوقت را نام و نشان بانی آنجا
استفسار نموده همه بناء دانی مقر آمدند لهذا قلعه مذکور
را جونه گڈه گفتند چه باصطلاح گجرات جونه گڈه کهنه را
گویند و گڈه قلعه از آنروز بنا بر استحکام مقر حکام آنولایت
گشت

گرفتار گشتن مظفر عرف نتهو آخرین سلاطین

مفصل این مجمل را تاریخ مرآت سکندری ناطق است
و در وجه تسمیه جونه گڈه از شقاقات اهل سورته منقول است
که در زمان سلطنت راجه سورته او نیز مندلیک نام
داشت و از احمد آباد و راو راجه مندلیک و محاصره سلطان
محمود بیگڈه و فرقه سود مدت یک هزار و نهصد سال
نشان میدهند که پشت به پشت براجگی آنجا می‌پرداختند
دار الحکومت آنجا قصبه بن تهلی که بفاصله پنج کروهی
مغرب رویه از جونه گڈه واقعت بوده و جنگلی
داشت بغایت سوال لماک چنانچه شاعر گوید ::
نظم [illegible] بس بوده است بسیاری را سیچاره
نمودی روز روشن چون شب تاره بنوعی بودنایک
آن بیابان که گم گشتی روان خورشید تابان
با آنکه روزی هیزم کش بصد حیله و مشقت در آن
در آمده رفته رفته بجای رسید که علامات قلعه
و دروازه بنظر در آمد برگشته صورت حال را

وکاتهیاوار و گوهلوار و بابریاد است مشتمل بر باور و درود
خانهای کلان و قلاع قدیم و جدید معین سوی باشند و ارکال
سومنات و سنطر نجه و غیره متعدده که تفصیل آنها طولی
دارد و حبوبات اسنی زیاده بر خریفی و در هنگام زرع بنابر
قوت زمین محتاج بکود کشتی نیستند گندم و نخود بعد از
انقضای ایام برسات میکارند چون زمین نمناک
میشد بدون آبیاری سیر میگردد و جهات شبنم که در
اطراف بیشتر است نموده بمراد میرسد و آسیبی
از حیوانات چرنده که بسیار اند ندارد و گندم کاشته
بغایت لطیف می باشد از آنجا ملکی است سیر
حاصل سرکار اسلام نگر داخل ملکت سلطان
احمد بانی احمدآباد مکرر به تسخیر آن ولایت رفت
صورت نه بست تا در سنه هشتصد سلطان محمود
بیگره از راجه راوسد لیک انتزاع نموده شهر
پناهی بنا نهاده موسوم بمصطفی آباد ساخت

نبذی از احوال آن سرزمین و وجه تسمیه قلعه مناسب
مقام دانسته به تحریر آن می پردازد و مخفی نماند که
سرحد ادلکه مذکور سمت غربی و جنوبی آن بدریای
شور پیوسته و شرقی بضلع جهالاوار [illegible]
از بلده احمدآباد اتصال دارد و جهت شمالی بحدود
صوبه ٹھٹھه سیاه بوم کوهستان سنگ لاخ
بلندک ترشح کل نغزنده که بدشواری توان گذشت
خالی از اشجار مثمر و غیره مثمر مگر بعضی کوه‌ها و امکنه که
اشجار انبه و کدیے [illegible] جنگل مغیلان دارد و معدن
اسپان کچهی بیشتری مکانش اقوام مختلفه راجپوت
دکولی و براق بند سواران نیزه گذار که [illegible]
اسپان برق رفتار قزاقانه قابو یافته در آمده
بدر میروند شیوه قطاع الطریقی فطرتی دارند بدون
فوج کشی پاگذاری نمایند و اینولایت منقسم
می شود بچند ضلع که هریکی را بنامی خوانند بالار:
و کاٹھیاوار

تورنک خان را بر سر راهی که از وی قلعه را امداد میرسید
تعین فرمود قضارا آتش در قلعه افتاد و بسیار از
اسباب قلعه داری و آذوقه سوخت و معهذا هر روز
توپ و گوله تفنگ بینی و هیچ منی سر داده اولیای دولت
بر کوهچه که نزدیک قلعه واقعست سر کوب ساخته
تولی برفراز آن قلعه بردند و درون قلعه محرا گرفته
شورش عظیم در مخالفان انداختند و چون کار بر متحصنان
تنگ شد قول گرفته کلید قلعه را سپردند بنابر این خان
وغیره پنجاه کس عمده نزد خان اعظم آمده ملازمت نمودند
و آن رکن السلطنت هر کدام را در خور شایستگی
برراست و حیب خاکیر خوشوقت ساخت مجدد گ
ملکی که جای یکی از سلاطین بود مفتوح و چون قلعه
جونه گڈه بحیط تسخیر درآمد زمینداران آنملک غاشیه
اطاعت بردوش گرفتند از انجا که قلعه مذکور در
اولکه سورته بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد

بتعاقب او تعین فرمود خود بمحاصره قلعه پرداخت درینجا
خبر رسید که جام از حوالی خود گذشته بوطن خود برده خان
اعظم بقصد او ایلغار کرد اما آن وحشی دشت ادبار بیشتر
رفته بود خان اعظم بجهت امتداد سفر و صعوبت
لشکر دران سال بفتح جونه کڈه پرداختند باحمدآباد
مراجعت نمود و امرا یک چندی در تیول خویش

بر آسودند

فتح قلعه جونه کڈه

در سنه هزار خان اعظم مرتبه دیگر فوج ترتیب
داده روی همت به تسخیر قلعه جونه کڈه و تنبیه مخالفان
نهاده لشکر جام و جلال خان و غازیخان و ملک حسین آمده
و بندر و بندر گهوگه منگلور و سومنات وغیره با شانزده
بندر بجنگ بدست افتاد و از آنجا به تسخیر قلعه جونه کڈه
که بنا بر امین خان غوری داشت شتافت و اطراف
آن را بمورچلها استحکام داده پای عزیمت فشرده

[illegible]

شهادت یافتند و قریب پانصد کس برخم
برداشتند هفت صد اسپ بدست افتاد و غنیمت
فراوان از نقد و جنس بتصرف اولیای دولت درآمد
خان اعظم بعد از ارتفاع اعلام فتح و فیروزی
بنوانگر شتافت و غنیمت بسیار بدست افتاد و سلطان
مظفر و جام بشعاب جبل پناه بردند خان اعظم چون
بآنحدود متوقف ساخته نورنگ خان رسید و قاسم
را بافوجی به تسخیر جونه گده فرستاد و درین وقت دولت
خان پسر امین خان که زخمی از معرکه برآمده بود تسلیم
شد و اهل قلعه قول و امان طلبیدند که برآیند
مقارن اینحال مظفر خود را بآنها رسانید و متحصنان
بخیال دیگر افتادند و خان اعظم از آنجا بخاطر وا پرداخته
خود به تسخیر قلعه متوجه شد مظفر بودن خود را در قلعه
صلاح ندیده برآمده شهرت خان داد که بجانب
احمدآباد شتافتند خان اعظم پسر خود را بافوجی

بر سر فانهاد کوچ رفتند مظفر بر آب رودخانه
که میان دو لشکر واقع بود فرود آمد روز دیگر از جانبین
صفها آراستند و مردانه بر روی یکدیگر تاختند و با هم
دست و گریبان شده داد شجاعت و جانفشانی دادند
راجپوتان از اسپ فرود آمده راسهای یکدیگر بسته مانند
سد سکندری ایستادند و کار از تیر و شمشیر گذشته
بکارد و خنجر رسید و رنجوفت بهادران التمش
با فواج برانغار مخالف را بر داشته در هم نوردیدند و خان
اعظم که با جمعی از جوانان چیده طرح شده انتظار
فا بود داشته جلوریز رسیده مخالفان را بر داشت مهر
اول برادر رودل چار پانصد راجپوتان یکجا افتادند مظفر
و جام در غایت سراسیمگی و ناامیدی راه گریز پیش گرفتند
و دو لنگخان زخمی بجونه گده شتافت و خان اعظم نصیب
شد و از جانب مخالف دو هزار کس بر خاک هلاک
افتادند و از اولیای دولت دو صد کس آبرو بی

سنهادند

بیش از ده هزار سوار همراه نداشت تا لیهند و مخالفان
از سی هزار متجاوز بودند کثرت آنها را بنظر همت در نیاورده
به ترتیب افواج پرداخت مظفر نیز عساکر آراد یار نموده :
با گروه انبوه از گجراتیان و راجپوتان قدم جرات و
وجسارت پیش نهاده و درینوقت باران عظیم فرو ریخت
دم و ساران روز متصل واحد بارسه مخالفان در فضای
مرتفع منزل و معسکر اقبال در زمین نشیب بود از شدت
باران رسید غله باردوی غازیان کمتر رسید سپاه
از عسرت آذوقه و افراط باران تنگ آمده خان اعظم
در جنگ صفت ندیده بجنگ نوع رنگ که موطن حام بود :
کوچ کرده که هم توسعه در آذوقه رسد بر سد و هم سنگ
تفرقه در هنگامه مخالفان افتد و در چهار کروهی موضع بود
معمو یدر آنجا معسکر اقبال شد و غنیمت فراوان
از جنوبات و غیره بدست سپاهی درآمده و لشکر
مخالفان را پای استقامت از جای رفت و لبیاری

سورته و راجه کهنکار زمیندار کچ نیز با او موافقت نمودند
و خان اعظم دست امید بحبل المتین اقبال روزافزون
زده باطفای نائره این فتنه و استیصال اهل زوال
نطاق همت بست و با آنکه برادران که از بندر سورت
جاگیر داشتند و فرزندان اسماعیل قلیخان از آنجا بوده
صوبه بودند همراهی نکردند بمدافعه فتنه متوجه شد
و چون بسرکار نمر رسید قلیخان پسر امین خان
غوری و حیدر حسین زمیندار ایلود و دیگر بر مال زمیندار
مورلی خان اعظم را آمده دیدند و آن رکن السلطنت
نورنگ خان و سید قاسم و خواجه سلیمان بخشی
را با فوجی برسم مقدمه فرستاد و این فوج در مواسی
کردی مخالف بود زمان باز کشیده حرف صلح
در میان آوردند و همین معنی موجب نخوت و استکبار ازبا
خلاف گردید و فرار بجنگ روی ادبار بعرصه کارزار نهادند
خان اعظم این ورود ناپسندیده برآشفت و با آنکه

بیش از دو هزار

دور ناظم وقت که متفق باشد و لطریق تا امین
گشته که بدون بدرقه الفرقه از دروازه شهر بیرون
نمیتوان رفت ناخواسته آلهی چه باشد القصه
در سال نهصد و نود و نه پیشکش خان اعظم از فیلان
نامی و نفائس و امتعه گجرات بنذر همایون
گشت

هنگامه آرا شدن سلطان مظفر بنوبه ثانی
خان زمیندار نوانگر دستگیر افتادن او

از جمله سوانحات این سال هنگامه آرای سلطان
مظفر بنهج تفصیل این اجمال آنکه چون اعظم بگجرات
رسید جام زمیندار عمده سوربیه است پیوسته
در کمین فتنه و پرخاش فرصت داشت درینوقت
باز مظفر را از کنج خمول بر آورده در فراهم آوردن
جمعی اوباشان و افعه طلب و تمار احوال او همت لبت
و دولت خان پسر امین خان غوری حاکم ملک

ناظم شود و هنگامه آرای داوند لهذا اکثر مکانات چه از
زمان سلف و سابق و لاحق اکثر ناظمان قلعجات
مستحکم بنا نهاده جمعی از فرقه سراخور بر مکان که آنرا تهانه
گویند مقرر نموده اند و جاگیر شده و تهانه از حضور تنخواه
میشده است که علی الدوام در انجا قایم بوده نگذارند که
[illegible] اکنون بسبب عدم بند و بست رفته رفته
در اکثر مواضعات که قلعه تهانه نشین بود کنده با خاک
برابر ساختند و در بعضی خود ها ساکن گشتند و نلبد حصه
سرکار را بتمامی بلکه اکثر مواضعات را بعلت گراس
متصرف میشوند در مزاران بلده که بصیغه جاگیر دار بودند تا
عهد حضرت خلد مکان بعضی از انها بتقدیم خدمت حاضری شود
الحال هرگاه ناظم صوبه فوج کشی نماید باشنده داران که
نلبد را متصرف اند بطریق پیشکش فراخور آنمکان و
ضامن عملداری خود میگیرند و از زمینداران عمده که بتقلد
از خدمت نموده بدستور پیشکش شده ناچه قسم

روز ناظم وقت که متفق باشد و بطریق تا امین
گشته که بدون بدرقه آنفرقه از دروازه شهر بیرون
نمیتوان رفت ناخواسته آگهی چه باشد القصه
در سال نهصد و نود و یک پیشکش خان اعظم از فیلان
نامی و نفائس و امتعه گجرات بندر همایون :::
گشت

هنگامه آرای شدن سلطان مظفر شهنو با عجزای
حاکم زمیندار و لوا و شکست یافتن او :

از جمله سوانحات این سال هنگامه آرای سلطان :
مظفر شهنو تفصیل این اجمال آنکه چون اعظم بگجرات
رسید حاکم زمیندار عمده سورتیه است پیوسته
در کمین فتنه و بر خاشش فرصت داشت درینوقت
بازه مظفر را از کنج خمول برآورده در فراهم آوردن
جمعی او با فغان واقعه طلب و تمار احوال او همت بست
و دولت خان پسر امین خان غوری حاکم ملک

بود را متصرف میگشتند و برایام فصل چیزی لطریق
سلامی بجاگیر میداد ند بمرور ایام بعضی از راجپوتان
وکولیان وغیره که اندک روزی پیدا کردند بر مواضعات
قرب وجوار وو رنز دیک رعیتی بنا بر بردن مواشی
یا کشتن مرانیان در هنگام گشت کارهنگامه آرایی
داشتند رعایای آنجا ناچار در بعضی مکان بدادن
مبلغ نقد معین هر ساله یا بکدیگر مزرعه قابل زراعت:
آنها ناچار اراضی ساختند واین صیغه که این دو دل
مانند واین شیوه درین ملک استمراری پیدا کرده
که اکنون بنا بر ضعیف ناظمان بدرجه اتم پیوسته:
الحاصل در ملک گجرات به ندرت در مکان در هر کنانی
بوده باشد که جمعی از راجپوتان و لوکسان و مسلمانان
مسکن گراسی و دول نداشته باشند وازانجا که شیوه
متمردی وقطاع الطریق وسرقه وفساد در طینت جبلت
آنفریق تخمیر یافته پیوسته در اندک دهی که در جنب

صوبه‌دار و حکام بلاد و جاگیرداران امصار و عمال خالصات
و مقاطعان مواضع و قصبات و جمیع رهداران و گذربانان و
محافظان طریق و ضابطان ممالک و زمینداران و حدود
و ماموران ممالک مضمون فرمان را بگوش هوش
جا داده در اجرای حکم مطاع بکمال اهتمام لازم دارند و دقیقه
امر لازم الابتهاج فرونگذارند در حکومت خان اعظم
ولسیائیان و مقدمان و رعایای اکثر پرگنات بدرگاه
آسمان جاه استغاثه نمودند که گماشتهای ناظمان و
و جاگیرداران بصیغه ابواب جا صلات بد اهتمامی متصرف
می شوند راجپوتان و کولیان و مسلمانان بعد از تصرف
آنها سر بشورش برداشته حاصل مزروعات
را از افغانان ضایع مینمایند درین صورت پایمالی
رعایا و باعث کمی محصول سرکار والاست حکم مطاع عالم
مطیع شرف صدور یافت که دیوان صوبه باستصواب
ولسیائیان و مقدمان عمل بالمناصفه و سر بصبه بتجربه

بارد

و ادوات خزینه و آلات مسبته و زر و چوب و مهمه و سینی
دکاه و دیگر اسباب و اشیا و امتعه و اجناس که مدار
جمهور انام و املاک معیشت خاص و عام است سوی اسب
و فیل و گوسفند و غیره و اسلحه و قماش که در تمامی ممالک
محروسه تمغا و باج و زکواة و صد و یک و آنچه از قلیل
و کثیر مکرر گرفته اند معاف و مرفوع القلم بوده باشد و تا این
زمان که متصدیان کارخانه سلطنت امثال این امور
معمول میداشته باشند بملاحظه خبرداری بوده که دست
تطاول اقویه به ضعیفان دراز نگردد و اکنون که بست
تنک و ابهت پادشاهی در قلوب افراد نشسته و انوار
عدالت در امصار و اقطار و اکناف عالم و ممالک
تق لبسه لشکرانه الطاف منعم حقیقی حاصلات آنهمه
اشیا که خزینه موفر و گنجینه معمور است بغیر از آن هفت
چیز که بمصالح ملکی منتهی شده بتمام و کمال بخشیدیم باید که
فرزندان کامکار و ا مدار و مه ت

ارباب صیانت و دیانت که نفاذ آن نقود و اجناس
کونی و آلهی معقود مال اعراض و جواهر نفسی و آفاقی اند
گردد و ابواب جمیع مصالح بمقاصد انجامد بتمامی مجاهد
بر زبان گشته الحمد لله که از مبادی احوال نصفت
استمال همگی توجه خاطر عدالت مناظر توجه خاطر عدالت
مناظر و تدبیر باطن جلالت مواطن در لوازم رفاهیت
عموم بریه و رعیت فی الحقیقت فرزندان معنوی
ودایع خداوندی اند مصروف بوده والمنة لله
که باضافت لوامع عدالت سواد اعظم هندوستان
دیگر ممالک محروسه مبدل اضافت ناز و نعم و امن :
مسافران هفت اقلیم است و در سنوات بموجب توسعه
مراحم ذاتی و تکمله مکارم فطری حکم نافذ و امر جازم
شرف اصدار و عز ابراز یافت که اضافت حبوبات
و نباتات اغذیه داو و به و روغن و نمک و شکر و اقسام
عطریات و انواع کرباس و [illegible] اسباب پشمینه

ثانی که آغاز انتظام بهار دولت و اقبال و زمان

انکشاف صبح جلال است فرمان عدالت عنوان و منشور

افاضت بنیان با رقم بروز شعشعه ظهور یافت که چون

ناموس اکبر و ناظم اعظم سلطنت ابد پیوند الهی جاه

و جلال قدسیه بمقتضای حکمت بالغه ازلی که سلسله جنبان

دار و گیر عالم ایجاد بعینه بردارد کن مکن دائره کون

فساد جهان اقتضا کرد که ایالت ممالک و سیادت

مدائن که عبارت است از ارتباط احوال مقیم و مهاجر

و انتسال مصالح اکالت و باجر بدستیاری که شاهان

حاول را و دیدبانی شهریاران دریا دل جلوه نمای

صورت پذیر باشد و یکی از وجوه خراج که مدار علیه

نظام عساکر نصرت قرین وجود اقبال که حارسان

اعمال و اموال و حافظان عقاید اهل خلائق اند مانع

آشیانیست که در بازار رمع و شه او چار سوی

چون و چرا در آمده که اگر بسنجد بمیزان اعتدال

تاریخ و سال استعفا دیکر و و تعزین خان جالوری
چون هنگام گذشتن خانجهان از حدود جالور بعزم
رفع هنگامه مظفر او را توفیق همراهی نشد و از کم خردیی
بجهالت افتاد تا آنکه خانخانان بیست و نهم محرم الحرام [illegible]
فوجی بر سر او فرستاد چون دانست از عهده او نمی توا
برآمد روی عجز در خجالت بر آستان قدسی نهاد
در پیولا خاقان گیتی ستان نظر برحمت افگنده جالور را
که وطن مالوف او بود به تیول مقرر فرمودند و در سال
نه صد و نود و ده هجری فرمان والاشان در معافی زکوة
ممالک محروسه هندوستان صادر شد چنانچه نقل آن
بعنیه نگاشته کلک سوانح سلک گردید
نقل فرمان حضرت شاهنشاهی در منع زکوة
متصدیان حال و استقبال و کارفرمایان جزو و کل ممالک
محروسه که درین هنگام سعادت انتظام که ابتدای
جلوس برامر رنگ جهانبانی سنه سالع است از قرن

بصوبه داری گجرات سرفراز نموده رخصت فرمود و
حکم اقدس اشرف صدور یافت که چون او بگجرات
رسد اسمٰعیل قلیخان متوجه درگاه والا شود بنابران ::

مصالح ملکی در همان سال

از تغییر خان مذکور صوبه بخان اعظم مقرر گشت

صوبه داری خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش
دفعهٔ ثانی و دیوانی [illegible] سید [illegible] در [illegible]
[illegible] پیشا[illegible] [illegible] گواه

خان اعظم که در صوبه مالوه بود بایالت صوبه داری
گجرات در اواخر سنه نهصد و نود و هفت سرفراز شده
رسیده بتمشیت امور مالی و ملکی پرداخت و در سال ::
نهصد و نود و هشت ارتحال قدوه ارباب کمال قدوه
اصحاب مقال جامع معقول و منقول شاه وجیه الدین ا
لعلوی روی نمود در مکانیکه بتدریس مشغول و اشغال
داشتند مضجع قرار یافت چنانچه از شیخ وجیه الدین ::

ماه است عید دیگر ششم ماه خورد است عید دیگر و بهمن :
ابان ماه است و در دی ماه سه عید است ششم
و پانزدهم و بیست و سویم عید دیگر پانزدهم اسفندیارمذ
و عید های متعارف زاید دستور میکرده باشند دیگر شب
نوروز شب شرف الطریق شب برات چراغها افروزند
و در اول شب که صباح عید باشد نقاره نوازند و در روز های
عید سر سحر نقاره نوازند   زن بضرورت بر اسب سوار
نشود گذرهای آب دریا را برای غسل مردمان و آب
برداشتن جدا سازند و برای زنان گذرهای دیگر
مقرر سازند انتهی صوبه داری اسمعیل قلی خان

و دیوان خواجه ابو القاسم

اسمعیل قلیخان که بسبب بعضی امور سر تقصیر در زیر بار
خجالت داشت حضرت ظل سبحانی قدم خدمت
و سبقت او را یاد فرموده چهار هزار بذات مفتخر ساخته
از خجلت برآوردند و در سنه نهصد و نود و شش

بصوبه داری

احوال غایب و متوفی تحقیق نماید که اگر خویش و وارثی
داشته باشد بآنها گذارد و الا بامین سپارد و شرح آنرا
بدرگاه نویسد تا هرگاه صاحب حق پیدا شود باو وصول
باید درین معامله خیراندیشی و نیک نهادی بکار برد که مبادا
چنانچه در بوم و روم شایع است بظهور آید و دیگر
نهایت پرهیزی نماید که اثر شراب در آن حدود
نبوده باشد و خورنده و فروشنده و کشنده آن
را باتفاق حکم آن چنان سزا نماید که عبرت مردم
شود و در بازار نرخها اهتمام نماید و نگذارد که مالداران
بسیار خریده ذخیره نماید و اندک فروشند و دیگر در
لوازم جشن نوروزی و عیدها اهتمام نماید عید بزرگ
نوروز است که ابتدای آن از وقت تحویل نیر اعظم
عطیه بخش عالم در برج حمل است و آغاز ماه فروردین
دین است عید دیگر نوزدهم ماه مذکور است که روز
شرف باشد عید دیگر سوم ماه اردی بهشت

بلای نسبت بردی نماید و نسکذاتی و خبراندیشی را از دست
ندهد و کاوش را پیرایه انتظام داند و سرمایه اعدو خبر
گرداند و دیگر باید که از هر قسم یک دلال یا چند دلال هر قدر
که معامله باشد ضامن گرفته در بازار تعین که هرچه خرید
و فروخت شود اعلام مینموده باشد مقرر سازد و که هرکه
بی اعلام مشار الیه خرید و فروخت نماید جرمانه بدهند
و نام مشتری و بایع بدر روزنامچه مینوشته باشد و هر
چیزیکه در بازار خرید و فروخت شود باتفاق میر محله
و خبردار محله واقع شود و دیگر چند کس محله بمحله و کوچه
و نواحی شهر محافظت چوکی شب تعین نماید و دیگر
سعی نماید که در محله و کوچه و بازار کسی بیگانه نباشد
و دیگر تحقیق و سیر وی دزدان کرده تبرو آنچه و غیر
ذلک نماید و اثری از آنها نگذارد و هرچه اسباب
در آنجا دزدیده شود یا بتاراج رود آنرا با دردارش
پیدا سازد و الا از عهده بر آید و خود جواب گوید دیگر

ست

بآلتی افتد یا امری ناخوش دیگر سر زند همسایه در رعا
و معاونت او نماید و همچنین صاحب محله و خبرداران اعانت
نماید و اگر بصورت ضرورت نشوند مجرم و گنهکار و هر گاه صاحب
خانه بجای دیگر رفته باشد همسایه را خبردار کند و او نیز بمیر
همسایه و میر محله و خبردار مسافرت بگزینید و هر که مهمان
می شود از خویش و بیگانه آمدن او را بمیر محله بگوید و خبر
رسان در دفتر نویسانیده العرض بکند و خبردار از مهمان محله
یقین نماید که روز بروز احوال آن محله نویسانیده باشد
از شادی و غم و آمد و رفت آنمحله و هرگاه شخص جدیدی در آن
محله آید در ساعت خبر کنند و بی ضامنی در آن محله نگذارد
که فرود آید و جمعی که ضامن نداشته باشند آنها را در
سرای علیحده آبادان سازند و سر محله و خبرداران
سرای تعین نماید و پیوسته احوال خرج و دخل
هرکدام از راه دوربینی دریافته ملاحظه نماید که چه هر کس
که دخل او کمتر است و خرج او بسیار یقین که بی

همه امور نمی تواند رسید بس آنقدر که خود تواند رسید؛
اهتمام نماید و آن آنست که به عقل خداداد خدا پرست
خوش کارشناسان نیک ذات جدا در هم رساند که
توابع و تقسیم خدمات نمایند از آنجمله این امور که نوشته
خواهد شد حواله تشخیص کوتوال خواهند سپارد و در و سامان
این اندیشه بخود راه ندهند که بکار کوتوالی چون پردازم
بلکه عبادت عظمی دانسته اهتمام نماید و آن بدین تفصیل
هست دیگر باید که کوتوال هر شهر و قصبات و ده اتفاق؛
اهل قلم خانها و عمارات آنرا نویسد و ساکنان هر محله را خانه
بخانه در فرد کتابت در آرد که چه قسم مردم و بزازی
چند و سائر محترفه چند و سپاهی چند و درویش چند؛
خانه بخانه ضامن گرفته بایکدیگر اتصالی بخشید محلات قرار
داده میر محله مقرر سازد که به نیک دید آن محله بصواب دید
او شود و جاسوس هر روز و شب وقایع المحله آمده دیگر
میرسانیده باشد و مقرر سازد که هرگاه دزدی آید

یا آتش افتد

همواره در مشق تیراندازی و بندوق اندازی باشند و سپاهیان
را در ورزش فرمایند و دیگر بلکار مشغول نباشند بلکه گاه گاه بجهت
ورزش سپاهگری دلشاد که ناگزیر نشاء تعلق است با آن
می‌پرداخته باشند و دیگر در تربیت خانهای قدیم همت گمارند
خنده و هزل کمتر کنند و نقاره وقت طلوع نیر اعظم
و در نیم شب که در معنی آغاز طلوع از آنجا است نواخته باشند
دیگر در وقت تحویل نیر اعظم از برجی به برجی از توپچیان
و بندوقچیان هر قدر که باشد آواز سر دهند تا جمهور انام
برای عطیهٔ عظمی شکرانه بجا آرند دیگر از نزدیکان و خدمتکاران
خبردار باشند که بوسیلهٔ نزدیکی خود ستمی بر کسی نکنند
یک کس بملازمت گذارند که عرائض او را بنظر اشرف
می‌آورده باشند دیگر نگاهبانان قانون گو نوال باشند
وصول قانون را که همت ذکر بدبا آنکه نگاهداشته در ترویج
آن کوشند و مخالطت این امور بر ذمت همت والای
بادشاهی بحکم سلطان عقل لازم لیکن یک کس بذاته خود

که خود را بلباس دوستی کار دشمنی میکند خبردار باشند
که فساد ها ازین رهگذر پدید می آید بزرگان را بواسطه فزونی
شغل فرصت کم و این کرده بدکار فراوان دیگر بصحبت
گوشه نشینان خدای جوی رسیده التماس همت نمایند
دیگر اطراف و جوانب خود خبرگران باشند و از نفسی
را کو ناساخته لایق عرض را معروض دارند دیگر در ترجیح
حکمت و کسب فضیلت اهتمام نمایند که در جهان استعداد
دارند از طبقات مردم ضایع نشوند دیگر در سامان سپاهی
و یراق اهتمام نمایند و خرج را کم از دخل کنند
سرانجام هر کس که در کر[illegible] نیست چه گفته اند هر که
خرج او زیاده از دخل باشد احمق است و هر که خرج
را با دخل برابر سازند چنانچه عاقل نیست احمق نیست دیگر
طرح اقامت نیندازند و همواره مستعد ملازمت منتظر
طلب باشند و دیگر با هر که وعده نمایند تخلف نکنند و در
قول پاشند خصوصاً متصدیان اشتغال سلطنت نمایند

دیگر

رازنهان کینه بنیاد ساخته اگر موجب لغزش از
کسی گردد بی بهم رسید زود بر طرف سازند که نفس الامر
فاعل حقیقی همه ایزد بیچون است این جز خسته ها را برای نظام
ظاهر تحریر فرموده اند که از جاسوسان خبردار باشند
و بسخن یک جاسوس اعتماد نکنند راستی و بی طمعی
بس کم یاب است پس در هر اوی چند جاسوس خبردار
شد تعین کنند که از یکدیگر خبردار نباشند و لقفیرا
کدام را جدا جدا نویسانند و از آن بی مقصود سر بند جاسوس
شهرت گزین را معزول العمل ساخته از نظر انداز ند
دیگر بد ذاتان و شریران را بخود راه ندهند اگرچه درکار
بزرگ بی اثیر دم نیست که اینجاعه برای بدکاران خوب
اند آن را سر رشته حساب از دست نهند و آن گروه
را در دل خود متهم دارند که مبادا در لباس دوستی
قصد نیکان کنند که بزرگان را از فزونی مشغله
فرصت تشخیص کمتر بدست افتد چرب زبانان نادرست

کردکار دین کرفتا پذیرست زبان خود نگهبندد و از معالم
دین که پاینده است چگونه دانسته زبان هندی اختیار بایست
او نادانسته خلاف آئین برگزیده خود بیچاره بیمار است
محل ترحم و لغات است بجای تعرض اینکار و نکوکاران
و خداپرستان سر کرده داد و ستد نباشند و دیگر خواب
و خور از اندازه نگذارند و از مقدار ضرورت تجاوز نکنند
از مایه حیوانیت فراتر شده برتبه انسانیت عز و اختصاص
یابند و تا توانند بسیار هیچ باشند که کار روز و شب
نیندازند دیگر تقصیر و ضلالت و جرایم مردم بمیزان عدالت
سنجیده پایه هر یکی نمایند و بدل دقیقه شناسی
دریابند که درین گروه کدام تقصیر بخشیدنی و کدام کذاشتنی
است و کدام پرسیدنیست و بزبان آوردنیست و
سزاولی است چه بسا تقصیر اندک سزاوار جزای بسیار
است و بسیار تقصیر بسیار اغماض کردنیست چه اندک
سزاولی دیگر با مردم شدید العداوت نباید بود و سینه

دارنوان

دیگر بر کاری که از ملازمان او شود بفرزندان نفرمایند تا
از چیزی از فرزندان شود خود متکفل آن نشوند که آنچه از تو فوت
شود تلافی آن کمتر مشکل باشد دیگر عذر مردم کوشش تا
نمودن و اغماض از نظر تقصیرات مردم کردن و عادت
او باشد که آدمی گاه از تقصیر تنبیه دلیری شود گاه بغیرت
افتاده آوارگی اختیار آدمی باشد که یک گناه کن تنبیه او باید
کرد و آدمی باشد که هزار گناه ازو باید گذرانید عرض کار سیاست
اهم ترین مهمات سلطنت است و دانسته باهستگی و فهمیدگی
بتقدیم رسانند دیگر راه های آمد بار را نگیرند و هم خدا ترس
جدا در سپارند و نیک و بد آنرا ازو پرسند و همواره خبرگیران
باشند که پادشاهی و سرداری عبارت از و پاسبانیست
از بی خبرداری صورت نه پذیرد سزای دویم هر یکی از
طبقات فراخور حالت او باشد که عالی فطرت را نگاه بند
برابر کشتن دلیست فطرت را سود مند باید دیگر
بکیش و مذهب و دین خلق خدا متعرض نشوند که خردمند ؛

آسان کرد که زمین و زراعت همه آبادان شود بعد از آبادانی
در افزایش حسن کامل کوشش کنند و دستور العمل
علیحده نوشته شده است بیشتها و خاطر مهر گزین خود ::
سازند بالجمله بجمیع رعایا بر واجر وابوسته داز قولی
که قرار دانند و هیچ اسم و رسم بر نگردند دیگر سعی نمایند
که سپاهی وغیره آن در خانه مردم بی رضای ایشان
فرود نیایند دیگر در هر کار بر عقل خود اعتماد کند مشورتی با دانا
نماید از خود نیاید هم مشورت از دست ندهد که نادان
راه حق نیافته چنانچه گفته اند قطعه گاه باشد که سر دانشمند
بر نیاید درست تدبیری :: گاه باشد که کودک نادان ::
بغلط بر هدف زند تیری :: با هر کس مشورت نه نماید که
عقل درست سعادت داران داد خدائیست که به خواندن
دست افتد بروزگار و زار گذاشتن میسر شود مبادا جمعی
نادان در امری مخالف نمایند و نزاد ران حد و ک
شود د عقل خود درست کاران که همیشه کمتر باشند باز دا

تقدیم و تاخیر نمایند بیت بدیوان بیایند رفیر یاد او ه
که شاید ز دیوان بود داد او ۞ دیگر هر که بدی از کسی نقل
کند در سزای آن استعجال نه نمایند تفحص نکنند
که سخن ساز مصری بسیار درست گوی نیک اند و کیمیات
در هنگام غضب سر رشته عقل از دست ندهند و پیوسته
با هیتکی در بازی کار کنند و چندین از آشنایان
و ملازمان خود را که بفزونی عقل و اخلاص ممتاز باشند
مختار کردانند که در هنگام عزم و غصه که عقلا دست از
سخن باز میدارند از کلمة الحق صحت نور زند دیگر بسیار
سوگند خور نباشند که هر بار سوگند خوردن خود را بدارقع
گوی متهم داشتن است و مخاطب خود را به بدگمانی نسبت
دادن است بدشنام عادت نکنند آن شیوه اجلاف
است دیگر در فزونی زراعت استمالت در عایا دلقادی
دادن اهتمام نمایند که سال بسال قریات و دهات
و قصبات و امصار فزون می شده باشند و طوری

در خلوت بگویند و اگر احیاناً گویند غلط کرده باشد آورا
سرزنش نه نمایند که سرزنش سد راه گفتن او میشود و
کسی را ایزد بیچون توفیق این گفتن داده عزیزها
دارند که مردم را گفتن حق لغایت عاجز اند جمعی که بد ذات
و شریر اند میل حق گفتن ندارد و گر بگویند بلکه خاطرشان
میخواهد که همالطور در بلا باشند آنکه نیک ذات اند ملاحظه
مندی باشند که مبادا از گفتن من صاحب سمع رنجد و
من در بلیه افتم و نیک اندیش زبان خود را بر نفع
دیگران گزینند حکم کبریت احمر دارد دیگر خوش اند و
نباشند که بسیار کار از خوش آمد گویان ناساخته
می ماند و یکبارگی با خوش آمد گویان نه نباشند که لازم
را خوش گفتن هم رو زشت در رسیدن داد خواه به
نفس خود قدر وسع اهتمام نمایند و آسامی داد طلبان
به نزدیکی که میآیند نوشته می پرسیده باشند با بیش آمده
محنت انتظار نکشند پیش و سان خدمت را از از

و مجرمان که در خروج و دخول بسته زبان بخواهش
تمکین نمایند بقدر طاقت صبر کنند و دیگر متمردان را به نصیحت
و ملایمت و درشتی و نرمی علی تفاوت مراتبهم رهنمونی
کنند و چون کار از نصیحت بگذرد و به بستن و زدن و
بریدن عضوی و کشتن علی تناسب المدارج عمل نمایند
و در کشتن دلیری نکنند و تامل فراوان بجا آرند
دیگر مردم که نتوان کشته پیوند کرد و تا نتوانند قابل
کشتن را بدرگاه فرستند و حقیقت آنرا معروض دارند
و حکم بهر چه مقدس شود بتقدیم رسانند و تا جواب
نگاه داشتن آن متمردان تا فرستادن موجب
فساد باشد و در آن صورت او را از هم گذرانند
و از پوست کندن و در ته پای فیل انداختن امثال
آن که سلاطین کبار کنند احتراز نمایند و دیگر هر کس
را که بر عقل و دیانت او اعتماد داشته باشد او را
رخصت دهند که آنچه تا شایسته برغم خود ببینند

دور کثرت بودن عادت بود که طریق اهل بازار است بالجمله
درمانده بود و توسط درمیانه روی بیکاری برسند و سر رشته
اعمال از دست ننهند یعنی کثرت کثرت ده نه وحدت وحدت
دیگر بر آن کرده های ایزدی چون را عزیز دارند دیگر
به بیداری شب و روز علی الخصوص صبح و نیم روز و شام بر
نصف شب عادت کنند دیگر در هنگامه که کار خلق خدا باشد
بمطالعه کتب این باب تواریخ ارباب صفوت و فضائل کتب
اخلاق که طب را جانی و خلاصه جمع علوم است چون اخلاق
ناصری اصحاب و ملکات راصاد کیمیا و مثنوی مولانا
مولوی روم مشغول کنند تا از عاقبت مراتب و مدارای
آگاه شده در تسویلات ارباب نذری خدا [illegible] از جا
نروند که بهترین عبادات الهی در کشاد العاق و سرانجام
مهام خلایق است که دوستی و دشمنی و خویشی و بیگانگی
را منظور نداشته بکشاده پیشانی بتقدیم رسانند
بفقیران و سائلان و محتاجان بتخصیص گوشه نشینان

ماه الهی ششم خورداد ماه الهی سیزدهم تیر ماه الهی هفتم
امرداد ماه الهی چهارم شهریور ماه الهی شانزدهم
مهر ماه الهی دهم آبان ماه الهی ششم و پانزدهم
ولیت و سیوم دی ماه الهی دویم بهمن ماه الهی پنجم ماه
اسفندیار ماه الهی بخیر انجام لامر المطاع
آنکه منتظمان کارگاه سلطنت و کارپردازان بارگاه
خلافت از فرزندان اقبالمند و نوئینان اخلاص منش
و امرای عالی مقدار و سایر منصبداران و معاملان و
کوتوالان باین روش عمل نموده از انتظار امصار
و قریات و قصبات و سایر گذرات فرمان پذیر
باشند اول بطریق اجمال آنکه در جمیع کارها از سادا
و عادات رضای الهی را جویان باشند نیازمند درگاه
ایزدی بوده خود را و غیره را منظور نداشته تشرع
کار کنند دیگر آنکه خلوت دوست نباشند که آن طرز
ایشان صواب گزین است و پیوسته با عامه نشستن

[illegible]

گشاید و از معدن دانش قربان و اجب الامتنان
صادر شد که از باب استخراج در تقاویم متعارفه دیار اسلام
چنانچه تواریخ عربی و رومی و فارسی و جلالی مرقوم میسازند
این تاریخ جدید را ضمیمه آنها ساخته ابواب بشر گشایند و در
تقویم های هند بجای تواریخ مختلفه آنها خصوصاً بکرماجیت
که اساس آن بر تلبیس بود این تاریخ مجدد قلمی نمایند
و تواریخ مختلفه و متنوعه آنها بر طرف سازند چون در تقاویم
متعارفه سالها شمسی بو ماه های قمری بود حکم فرمودند
که ماه های این مجدد نیز شمسی باشند و چون دانشوران
ملل و نحل بجهت شکر گذاری و سپاسداری از شهور
سنین روزی چند را بمناسبات فلکی و مرابطات
روحانی بجهت جمهور خلایق و خلایق و خوشحالی طوائف
انام که باعث چیزی خیرات مبرات است اختیار
فرموده اعیاد نام نهاده و در آن ایام مسرت برای
اساس سیاهی محکم ساخته در ادای مراسم خضوع

بحصول انجامید و ایضاً در ضمن این عمل خبرگیری ایشان
رفیع المکان تاریخ هجری که از روز هجرت حضرت خیر الانام
است از مکه معظمه بمدینه محترمه بواسطهٔ استیلای اهل عدوان است
که مثل شائبهٔ توهم نقصان علیل الفطره قلیل الکیاست لازم
نمی آید چنانچه در زمان ملکشاه با آنکه تاریخ هجری آنمقدار
امتداد نیافته بود و کار باین مرتبه مشکل نشده وجهت
آسانی تاریخ جلالی وضع نمودند تا طائفه که در معاملات
کار برایشان مشکل باشد باین وسیله از آن صعوبت
برآیند و در تقاویم ممالک اسلام از غرب و روم و ماوراءالنهر
و خراسان و عراق وغیره ساری و جاری است و تمسک
منشیان و زرتشتیان هر زبان بآن تقاویم رایج
بنابر تکرار التماس این جماعت و مراعات خاطر ملتمس
ایشان را بموقف قبول رسانیده شد و حکم اقدس
نفاذ یافت که نوروزی که قریب سال جلوس بود آنرا
ابتدای تاریخ الهی اعتبار نموده ابواب آسانی و شادمانی

کشایند

حق اساس بنست اگر بمقتضای عوام را وقت شمول
عطوفت خود وضع تاریخ مجدد شود که اسامی خلائق
در آن باشد و هم اختلاف تواریخ هندیه مرتفع کرده و
هر آئینه برات و حسنات این راجع و مآل آن رفیع الدرجات
خواهد بود در کتب معتبره و در لغات هندی اوله مل ریخ انجای
جدید کورکان مصرع است که مدار تاریخ ظهور امر عظیم
گردانند مثل ظهور ملتی قوتیم یا حصول سلطنتی عظیم والمنة لله
مبارک و تعالی که درین سلطنت کبری از عظائم امور
وجلائل وقایع از تسخیر بلاد عظیمه و تفتیح قلاع حصینه و دیگر تائیدات
آنقدر در عالم ظهور آمده که هر کدام لیاقت این امر جلیل الشان
دارد اما اگر آنحضرت مبداء تاریخ جدید از روز جلوس
بر سریر سلطنت خویش که اکبر نعم الهی اعاظم آلای نامتناهی
که از هنگام سعادت آثار امروز بیست و نهم سال و شصتی و سی ام
قمری میشود فرمایند هر آئینه بوسیله این امر خیر مراسم شکرگذاری
بتقدیم رسانیده باشند و هم انجاح مقاصد طوائف عالمیان

متجاوز گشته و همچنین تاریخ سکندری و نیز در دکهن که
از الوف و باب تجاوز نموده چنانچه در تقادیم سطور رمز
نور است و نوشتن و گفتن آن در مطارحات معاملات
بر اهل عالم حضور و ما بر عوام الناس که مدار معامله بر ایشان
است بسیار مشکل شده و ایضاً در ممالک محروسه
ارباب هند تواریخ مختلفه دارند مثل آنکه در ولایت
سنگ تاریخ از ابتدای حکومت لچهمن سین است
و از آن بار تا حال چهار صد و شصت و پنج سال شده است
و در ملک گجرات و دکهن سالیاهن است که الحال یک
هزار و پانصد و شش سال است و در مالوه و دهلی وغیره
آن تاریخ بکرماجیت معارف است که الحال یک هزار
و ششصد و چهل و یک سال شده و در تنگر کوٹ هر که
حکومت آن قلعه داشته باشد از رو اسدا میکند و حالت
در نیست هر کدام معلوم دانایان وقایع و دانشوران اثار
و مشخص است که هیچکدام که تواریخ هندیه از امور عظمه

بهنست که اوقات سمات و معاملات آشنائی
تاریخ است که اوقات سمات و معاملات
معلوم بشود بنوعیکه احدیرا محال منازعت نباشد مثل آنکه
شخصی متابعت نموده یا اجار کرد یا قرض گرفت
و ورا دای مدت چهار سال قرار داد تا مدار معین نا
نباشد تعیین آنمدت معسر بل متعذر خواهد بود و پیدا است
که هرگاه که از ابتدای تاریخ عهد بعهد گذشته باشد
وضع تاریخ تازه نمودن ابواب عسر و سهولیت بر جمهور
عالم گشودن است و بر وافقان سوافقت اختیار ظاهر
است که از بادی احوال آداب سلاطین عظام
و اساطین حکمت آل بوده است که همواره بوسیله اهتمام
خود اساس این بنای سعادت اقتباس را مجد
دی ساخته اند و معامله گذاران روزگار را از مضایق
حرت نجات می بخشیده اند والحال چون تاریخ هجری
که آغاز آن از روز شماتت باعدا کلفت احباب
است نزدیک بهزار رسید و تاریخ هندی از هزار و پانصد

چنان بمسامع عز و جلال رسید و مطابق آن کتب
معتبره قدیمه خود بنظر نواب بتن [?] در آورند که مبدا
شهور قمری پیش قدمان از ابتدای روشن ها
شدن اینجانب مارست لیعنی [?] که بزمان آنزالیشان [?]
شکل بنجه نامدار زبان بکثر ما خست [?] بواسطه شیوع
نامند خان و وقوع هرج مرج این روشن روشن
متروک و مهجور شده است و معقولیت انکه اولی ماه از ها
ابتدای جلوه ظهور نور کند از اجلی بدیهیات است
بنابران حکم مقدس سعادت نفاذ یافت که ارباب
تنجیم و اصحاب تقدیم و مستخرجان ممالک محروسه
تقویم های خود را بر طریقه شکل سمه هند بواسطی [?] احتیاط
و اهتمام تسهیل و بنگره [?] تقویم را بمهر اشرف اقدس
زین فرموده فرستادیم که برین نمط جاری گردانند
درین اثنا اکابر و اعاظم قدس بموقف عرض رسانیدند
که بر خاطر الهام مآثر پوشیده نیست که مقصود از وقع

[illegible]

مقاصد خود تفسیر و تطهیر الی اصابت حجت شروع نه نمایند
و ضمیر اضارت پذیر ما اسنکلا و تکمیلا همواره در حقایق علمی
و دقایق حکمی نظری اندازند و بعنایات و هدایات
غیبی از عالم بوسیله الهامات و ارادات مستفید و
مستفیض است و از آثار سلف و خلف نیز بمقتضای
سیرت و صفای عقید محفوظ و بهره مند در شولا چون
بر لفاتم معارفه اهل هند که بزمان این طائفه بیتره گویند
بفتح بای موحده فارسی و سکون ثانی فوقانی و فتح
رای غیر منقوط و های خفی و درین اوراق گلستر مشاهده
نموده که مبدا اشهر قمری را بعد از استقبال زمان
افزایش ظلمت است و آنها بریان هندی دکس پچه گویند
سیاه باطنان بمحض تقلید و جهالت غایت ضلالت
ابتدای بر ظلمت نهاده اند باوجودیکه بطلان اصول
بحاصل و عدم استنباد آن بدلیل زرمش سراز است
که باسند لال احتیاج افتد و از بهره مندین این طائفه

بکه یک قرن از جلوس نصرت قرین بر سریر سلطنت
گذشته و آغاز انشام حدیقهٔ اقبال است فرمان گیتی
مطاع بیرتو از لقاع یافت که حکام جمیع ممالک محروسه
و سایر متصدیان مهمات مالی و ملکی مقادمت درجات
طبقات متواتر و لکاتر سیکارم شاهنشاهی مفتخر و مستظهر بوده
بدانند که چون تمامی همت والا مصروف آنست که کافه
انام از خواص و عام که بدایع و دایع علی اند در ظلال
امانی و آمال منشرح البال و فرحة الحال بوده اوقات
گرامی را که مفقود البدل و معدوم العرض است
در مرضیات الهی مصروف دارند در فنه عقیدت
خود را که از قلاده تقلید که ارباب عمل کلهم و اصحاب
با جمعهم دست بر دبر آن زده اند در جمع ادیان ما شر
صاحب و وقاهت ان با بلغ وجوه وانیمانید باز داشته
در تحصیل اسباب تحقیق معطوف گردانند و در مسالک
[illegible] بی بدرقه و دلیل قدم نهند در شارع

مغایر

دشعری سحر حلال اوراق لیل و نهار را بدان زیب و زینت
می بخشید این ابیات که صورت تحریر پذیرفت ازو
است بیت شمار شوق ندانسته ام که تا چنداست :
جز این قدر که دلم سخت آرزومنداست :

نه زلف دانم و نه دام این قدر دانم : که پای تا سرمن هر چه هست دربنداست
خیال آفت جان گشت و خواب دشمن چشم : بلای نیم شب است این نه مهر پیونداست
ادای حق محبت عنایتی است اثر د : و گرنه خاطر عاشق ز هیچ خورسنداست
بد دستی که بجز دوستی نمیدانم : خدای داند و آنکو بر خداونداست
ازان خوشم بسخنهای آشنای حیم : که اندکی با والم عشق مانند است

و هم در آن سال فرمان وضع تاریخ الهی و منشور الاداب
الهی که حضور اصدارش یافته بجمیع ممالک هندوستان بشرف
صدور پیوست که بمطابق یرلیغ و منشور دا لا بعمل آرند :
چنانچه نقل این و هر دو گنجینه داخل این اوراق نموده شد

نقل فرمان عالیشان در وضع تاریخ الهی

درین زمان دولت آرای هنگام سعادت افزای

بیرام خان والاسی حسب الطلب اقدس از گجرات بحضور آمده
چنانچه در صدد اوراق سمت گذارش پذیرفت در ظل
رافت حضرت شاهنشاهی تربیت یافته او را لوا الارتبه خطاب
مرزا خان سرفراز گشت و در سنه نهصد و هشتاد و سه که
بصوبه داری گجرات مفتخر گشته در اندک مدت حضور طلب شد
وزیر خان به نیابت او بامر نظامت می پرداخت و دفعه دوم
که به صوبه داری صوبه ممتاز شده آمد بعد ظفر یابی بمظفر [illegible]
رتبه خانخانان که خطاب پدرش بود رتبه یافت سر و
صاحب کمال که افاضل کرام در صحبتش بودند و مدام فصحای
عالی مقام در خدمتش بسر می بردند در امور لشکر داری
و اعدا شکنی نوعی عالم و ماهر شده بود که واضع آنشیوه او را
توان گفت و در همت و فتوت از حاتم طای گوی سبقت
ربود و تمامی حالات غریبه و حکایات عجیبه که بین الخواص
والعوام مشهور بر السنه جمهور خلایق مذکور است بر داخته
شود دفتری علیحده باید کاسی بگفتن نظم چون آب زلال

دلفری

آساس فرق عزت برافراخت و خانخانان گیتی ستان
بانواع نوازش مخصوص گردانیده بعد ایام معدود از نواحی
دار السلطنت دهلی رخصت حکومت گجرات یافته معاودت
نمود و در سنه نهصد و نود و چهار خان اعظم میرزا عزیز
کوکلتاش بخطاب فرزندی امتیاز یافته بسرداری مهم
دکهن رفته بود بسبب مخالفت امرایان متعینه لشکر را گذاشته
جریده باحمدآباد آمد که خانخانان را بکمک خود ببرد خانخانان
باستقبال شتافته مقدم او را گرامی داشته در مقام تهیه
کمک بود اما باز بحرف و حکایت اهل نفاق ازان عزیمت
دل برگرفت و خان اعظم بحصول مقصود مراجعت نموده
بولایت مالوه شتافت و در سال نهصد و نود و پنج بنابر
شادی حسن کدخدای شاهزاده سلطان مراد خانخانان
حسب الطلب بحضور رفت و قلیچ خان به نیابت خانخانان
در احمدآباد می پرداخت خانخانان که میرزا عبد الرحیم
از اول نام داشت در سن چهار سالگی بعد از شهادت

خود را با فیل شرزه و دیگر نفائس روانه ساخت خانخانان
رعایت وقت منظور داشته از آنجا عطف عنان نموده؛
مظفر که روی تهور و جسارت باحمدآباد نهاده بود
چون به تهانه پرانتی نزدیک شد پرانتی شد او له یکجا شده
بمدافع او همت می‌گمارد و بهادران لشکر داد شجاعت
و جانفشانی داده بسیار از مخالفان سیاه بخت را
بقتل میرسانید خواجه پیروی با جمعی از جوانان قوی دل
تاخته مخالفان را بر داشت مظفر منهزم شده راه پیش
میکرد اگرچه درین کار جنگ بجوانان خوب زخمهای نمایان
رسیده اما اکثری اعیان لشکر مخالف بخاک نیستی؛
غلطیدند و بشارت این فتح در اثنا راه بخانخانان
رسید شکر این موهبت عظمی بجا آورد و در سال نهصد و نود
شهاب الدین احمد خان که ضلع بهروج بود بصوبه داری
مالوه سرفراز شده شتافت و همدران سال خانخانان
از ضبط گجرات وا پرداخته بسجده کریاس فلک؛

که مظفر در فلان جاست اگر جمعی از خویش اسپهای تیز
جلو بر جناح استعجال خود را رسانید یکی که بدست افتد خانخانان
خود بسرعت شتافت و چون او بکوهستان در آمده بود اثری
ظاهر نشد مجملا خانخانان چهار فوج ترتیب داد یکی بسرداری
نورنگ خان و دیگری بکار فرماهی خواجه نظام الدین احمد
بخشی و دیگری بسرکردگی دولت خان لودهی و سر فوج
بصوبه تعین فرمود که در آنملک معمور آباد در آمده تاخت
و تاراج نمایند و با آنکه مذکور میشد که مظفر بسر خود را نزد جام
گذاشته خود بجانب احمد آباد رفته است خانخانان
خاطر را غبار آلود ساخته مالش جام پیشنهاد همت
ساخته بسیاری از راجپوتان را علف تیغ انتقام
ساخت و غنیمت بسیار بتصرف اولیای دولت
در آمد چون به چهار کروهی نو انگر که مسکن جام است
معسکر اقبال گردید از راه نیاز و عجز و زاری پیش آمده
رای ورکار کلیان رای را در میان انداخت و پسر

[illegible]

چون از سخن او بوی صدق و درستی فی الفور جمعی لطرف
دروازه شتافتند بهمان دستور فتح قلعه بسهولت
میسر نشد نصیر و چنگس خان بهزار خان کندن خود بار ابرون
انداختند اسپ چنگس خان در خلاب نربدا افتاد و بند شد
و بدست مردم بادشاهی افتاده روانه ملک عدم گردید
و در اواخر سنه مذکور چون سلطان مظفر در ایران
شده بود بجانب جونه گده شتافت اولیای دولت
قاهره خاطر از مهم پرداخته باحمدآباد مراجعت نمودند
اکثری امرای گکی به تیول خود باز گردیدند قضا را او را
از شورش ارباب فساد و تفرقه مردم قلیلی جا کرو لهرف
سرداران در آمد و ازین رهگذر احوال سپاه رو بجرا
نهاد و آن واقعه طلب در کمین فرصت بود بار دیگر
از اوباشان دلی سر و پا فراهم آورده مجدداً اعلام
فتنه و آشوب مرتفع گردانید خانخانان خبر یافته قلیچ خان
را بحراست احمدآباد گذاشته و سید قاسم باربه را

خواجه نظام الدین احمد و میر ابو المظفر و دیگر امرا بدفع مفسدان
که اسامی آنها مرقوم شد نامزد فرمود چون این فوج
بدهولقه رسید هنگامه مخالفان گرم شد هر کدام بحال تباه
بطرفی آواره گردیدند شیر خان فولادی بزمیندار بگلانه
پناه برد و چون قلیج خان و نورنگ خان و شریف خان
را که سایر لشکر مالوه به تسخیر مالوه قلعه بهروچ تعین
کرده بود محاصره داشتند و از هیچ راه فتح البابی نمی
شد نصیر خان که در قلعه بود و دیگران آنکه حاجی سمک با مردم [illegible]
بادشاهی لباز و مدعا گشت خانخانان شهاب الدین
احمد خان را با فوجی از مردم تازه روز بدانصوب فرستاد
سرکار بهروچ بجاگیر او مقرر فرمود یکی از بند [illegible] افتاده
برآمده بشهاب الدین احمد خان گفت که مردم قلعه
از محاصره بجان آمده اند اگر مجاهدان اقبال بطرف دروازه
روی همت نهند برادران و نگهبانان من دروازه بار را
میکشانید و این عقده بسهولت گشاده می شود

چون از

عزت افزوده فرزندوند و دیگر بنده های در خورشایستگی
خدمت ساریج تمک سرفرازی یافتند چون خانخانان
از احمد آباد آمده همت بمعموری ملک و دلاسای زیردستان
گماشت بر مکانیکه بر مظفر یافته بود بر کنار رودبار سابرمتی
واقع موضع کتهو پور سرکهیج از بلده سه کروه از احداث
باغ فرمود و بفتح باغ موسوم گشت که تا حال لبعضی از عمارا
و آثار دلو اسرحاص است و در افتادن زمینش رامزروع
مینمایند و حاصل آن خارج جمع موضع مذکور محسوب میشود
القصه مظفر شکسته بال از تنگنای کوه راج پیپله بر آمده
بصوب پٹن روانه شد همچنین عابد و مرک و یوسف و مرک
افضل و عبدالله ذمیرحسن نزد قصبه موندهٔ غبار شورش
برانگیختند خانخانان فوجی لبر کردگی سامان بیگ و مقصود
آقا بر سر مظفر فرستاد او قد باب مقاومت نیاورده بجانب
ایدر شتافت و از آنجا کانتها وار و از آنجا بموضع گنٹری رفت
واز آنجا بپیش لونیا کامتی رفت و فوجی دیگر لبرداری

طلب گردیدند از جانبین کشمکش و کوشش بسیار شد
آخر الامر نسیم فتح و ظفر بر پرچم اولیای دولت قاهره وزیده
مفسدان برگشته بخت ره بوادی فرار نهادند نولک خان
نیز فتح کرده با لشکر منصوره پیوست و مظفر از آب نربدا گذشته
بمحکمه کوه جهانیه که از راه احمدآباد شصت کروه واقعست
پناه برد و امرای عظام در قصبه نادوت معرکه قتال آراسته
عزیمت استیصال او پیش نهاد همت ساختند و در منزل
مذکور ترتیب فوج نموده با دل قوی بدفع اعدای دولت
قاهره راخند و آن برگشته بخت درین صدمه روی تیره
خجلت ادبار شده لشکرش متفرق شده اکثری آمده
مرزا خان را دیدند بعضی بمکین رفت و سکاهش بتاراج
رفت درین جنگ قریب دو هزار کس علف تیغ انتقام
گشتند و پانصد کس اسیر پنجه تقدیر شده مسافر راه عدم
گردیدند چون این نوید بمسامع جلال رسید مرزا خان را
بخطاب والای خانخانان و منصب پنجهزاری ذات پایه
عز افزود

دانسته راه وفاداری پیش گرفتند و مجدد را بهجوم عام شد
چون اینخبر در احمدآباد بمرزا خان رسید سید هاشم را که جمعی
بود با چند از منصبداران بحراست شهر احمدآباد گذاشته
عزیمتش دفع فساد ارباب بغی پیش نهاد همت ساخته
و بسرداران لشکر مالوه که در بڑوده و محاصره بهروچ بودند
نوشت که شما بانیجا بیایید که مخالف باز در کنبایت جمعیت
نموده است بتاریخ دهم شهر صفر المظفر بر سر مظفر بر آمده
و نیز مخالف سید دولت را با جمعی بدهولقه فرستاد
و بسران اختیار الملک و مصطفی خان سروانی را بجانب
معمورآباد روان ساخت چون مرزا خان بموضع بارنیجه
رسید سرداران مالوه بلشکر ملحق شدند مظفر از استماع
پیوستن عساکر مالوه از کنبایت بر آمده بطرف بڑوده
روانه شد مرزا خان تعاقب کنان به بڑوده رسید از انجا
که نورنگ خان را جدا ساخته بر سر سید دولت فرستاد
و خود با دیگر امرا بر سر مظفر رفت و مخالفان در برابر آمده رزم

بطرف آواره دشت ادبار شدند و بسیاری به تیغ بیدریغ
بخاک هلاک افتادند چون روز بآخر رسیده بود و تعاقب
گریختگان نیارستند کرد درین واقعه در روز پنجشنبه
سیزدهم شهر محرم الحرام سنه مذکور روی داد درین
اثنا روزیکه مظفر شکست یافت قلیچ خان و شریف خان
و نورنگ خان و دیگر سپاه مالوه با عساکر فیروزی
اثر بقصبه بڑوده رسیدند چون هدران مقام خبر فتح
بایشان رسیده بود در بڑوده مقام نمودند و نورنگ خان
و مرزا راهد پسر شریف خان بر سر بهروچ ایلغار کردند
تا قلعه را بدست آرند حاجی سمک و چرکس و نفیر که خزانه
قلعه بایشان تعلق داشت در بروی آنها بسته بجنگ
پیوستند مظفر فرار نموده بکنبایت آمد و از سوداگران
و متوطنان آنجا زرها گرفت و بزرپاشی واقعه طلبان
سر فتنه دوست قریب ده دوازده هزار کس از اوباش
بر گرد او جمع شدند و رعایا نیز صاحب زاده بهورو تی

واوند چون ترتیب کماند هر کس بر طرفی افتاده با مخالفان
درآویختند و بغایت جنگ سخت درپیوست هند اخان
باسه صد سوار و صد زنجیر فیلان قدم همت بر داشته
نظاره به نیرنگی اقبال شاهنشاهی مینمود و مظفر با پنج شش
هزار سوار در عرصه غرور و پندار ایستاده بود چون
افواج مخالف آثار غلبه و تسلط شدن گرفت بعضی :
از هوا خواهان خواستند که جلو مرزا خان دست زد
از عرصه نبرد بر آرند و بعضی را از ناصیه حال کوتاه همتان
دریافته با اعتقاد اقبال یزدال خاقان گیتی ستان
عنان فرار از دست داده توسن همت برانگیخت
و فیلان مست صف شکن که در پیش فوج داشته بود :
افواج ما را هم شکسته هر کدام چون گرد باد بعرصه کارزار
در آمدند مظفر عنان ثبات و اختیار از دست داد
راه هزیمت پیش گرفت جمعی از راه برافقت از راه
معمور آباد بصوب دریای مهندری شتافتند و هر گروهی

زنهار در مبارزت تعجیل ننمایند ازین نوید دولتخواهان را
قوت دیگر افزود و در ارکان همت مخالفان تزلزل
تمام راه یافت و چون سزاولان از درگاه والا تعین =
شده بودند که لشکر مالوه را کمک رسانید مرزا خان زود [illegible]
در عقد یوقف انداخت جانب موضع سرکیچ نموده یک
طرف آبادی موضع مذکور و طرف دیگر لشاخ بند استوار
گردانیده فرود آمد نخست جمع که باراده شبخون آمده ناکام
باز گردیدند چون صیت رسیدن موکب اقبال در آمدن
لشکر مالوه گرم بود مظفر فرصت را غنیمت شمرده
از محمد نگر برخاسته از آب گذشته متصل قرار شاه بهکن
قدس سره آمده بجنگ پیش دستی نموده ناگزیر دلاوران
دولت و اقبال فوجها آراسته بتقابل شتافت درین
میان چیزی واقع شده بود در وقت گذشتن؛
فوج هراول و التمش مرتب ساقط گشت بهادران لشکر
منصور با مخالفان در آویخته داد دلیری و جانفشانی

بافوجی از دلاوران عرصه نبرد استماع نموده خواجگی طاهر
پسر خواجه عماد الدین حسین را پیشتر فرستاد و حقیقت
کار اطلاع بخشیدند و او مرتبه بخدمت مرزا خان پیوسته آنچه
گذشته بود معروضداشت مرزا خان از فرط دانای حاوثه
قطب الدین خان را بر همگنان ظاهر بساخت و سران سپاه را
حاضر آورده کنگایش طلبید هرکس در سور سمت خویش
سخنی گفت آخر رای بهاء الدین قرار گرفت با عتقاد اقبال
بادشاهی گرم جسپان شتافته بجنگ مبادرت نمایند
باین عزیمت ترتیب افواج نموده قدم همت پیش نهادند
و مظفر با لشکر بسیاری صفوف ادبار ترتیب و توپهارا با دیگر
آلات آتشبازی پیش را چیده در محمد نگر متصل عثمان پور
آنطرف رود سابرمتی بفاصله یک کروه بلده بتاریخ نهم ماه
شهر محرم الحرام سنه نهصد و نود و دو رزم طلب نشست
مرزا خان از روی تدبیر فرمانی ظاهر ساخته که فلان تاریخ
بذات اقدس متوجه استیصال اعدای دولت شده‌ایم

متوجه بودند خبر شورش گجرات بعرض اقدس رسید
مرزا خان خلف الصدق بیرام خان را که از صغر سن =
در ظل رافت و عاطفت آنحضرت تربیت یافته بود در او
اخر سن نهصد و نود و یک بحکومت و ایالت گجرات
بلند مرتبه گردانیدند و سید قاسم بارهه و سید هاشم بارهه ؛
و شیرویه خان و رای درگا و بندلی راو و درویش خان
و محمد رفیع و شیخ کبیر مخاطب بشجاعت خان و نقیب خان
ترکمان و بسیار از مبارزان جان نثار و مجاهدان عرصه
کارزار بهمراهی مرزا خان تعین شدند که از راه راست ؛
متوجه گجرات شوند و قلیچ خان و نورنگ خان را حکم شد
که از راه مالوه شتافته امرای آنصوبه را همراه گرفته خود را
رسانند محمد مظفر خبر عزیمت مرزا خان شنیده باحمدآباد گشته
آمده و از بسیاری بدست مال دماغ او تباه گشته چندی
از احمدآباد بخود کامی نشست و شهاب الدین خان احمد خان
و غیره امرا که در پتن بودند خبر نزدیک رسیدن مرزا خان را

بانوبی

با غلام چند در قلعه بهروچ بودند روز سوم غلامان حرام
نمکی کرده برآمده مظفر را دیدند و کلید قلعه را سپردند
تمام خزانه قطب الدین خان بدست مظفر افتاد و پانزده
روز در آنجا اقامت ورزید که درین اثنا خبر رسید
که میرزا خان خلف الصدق بیرام خان حسب الحکم معلی کوچهای
متواتر متوجه احمدآباد است مظفر نیز بسرعت معاودت نموده
باحمدآباد آمد [illegible] صوبه داری میرزا خان خلف الصدق
بیرام خان و رزم آراستن مظفر و هزیمت یافتن
او و [illegible] و درآمدن احمدآباد بدست اولیای دولت
قاهره و سرفراز شدن خان مشار الیه بخطاب
[illegible] و خطاب خانخانان بنابر فتح [illegible] و [illegible]
و دیوانی خواجه ابوالقاسم دیوان [illegible] در
[illegible] فرمان والا شان [illegible] تاریخ و منشور
از [illegible] الی [illegible] الملک [illegible]
در هنگامیکه رایات عالیات بسمت ممالک محروسه شرقیه

قلعه را بچسپید صبح کدام از لشکر قطب الدین خان دست
بکار نخواهد برد مظفر بنا بر اشاره اهل نفاق چنان کرد
قطب الدین خان پسر بحکس را برسالت فرستاد مجرد آمدن
انها ایشانرا قید نمود و صباح آن زین الدین کبهوه را
راپای فیل انداخت سید خاسرا سید احمد بخاری شفاعت
نموده خلاص کرد و بمنزل خود برد مظفر سوار شد امر کرد
تا هر چهار طرف قلعه را بچسپید و توپ ها که از احمد آباد
آورده بودند بر قلعه ببندند قطب الدین چون حقیقت
لشکر خود بدین منوال دید و از تن تنها چه تواند کرد در
ارک متحصن شد روز دیگر مظفر سوگند کلام مجید خورد
که ضرر جان بخان نرسانند و قول فرستاده طلبیده قطب الدین
آمده مظفر را دید همانساعت ما بنوای بعضی عرض گویان
قطب الدین خان را و جلال الدین محمد خواهرزاده او قید نمود
بعد ساعتی چند هر دو را شهید ساخت و دو روز در بروده
مقام نموده رفته در نواح بهروج فرود آمده والده نورنگ خان

باعلام

پیش نهاده بمحاصره پرداختند قریب بست هزار سوار
و پیاده کولی و راجپوت پیش مظفر درین محاصره
خواهم آمده بودند با وجود کثرت مخالفان تا بست
و دو روز قلعه را نگهداشت و چون بر مردم خود افتاد
ست خان بذات خود خارج از طاقت بشری تردد
مینمود تا آنکه روز دیگر محمد مرک و جرکس خان رومی
از مورچال خود مظفر پیغام فرستاد که ما در مورچالهای
میکنند شما به بهانهٔ صلاح مارا زین الدین کنبو را که از خویشان
شهاب الدین خان کنبوه بود که او را همراه اعتماد خان
و اعتماد خان پیش قطب الدین محمد خان از درگاه والا فرستاده
بودند شکست شهاب الدین احمد خان رفته بود
که او را بسرعت بیارد و در حراست مورچلهای نفاق
سادت پناه سید جلال بهکری و خواجه یحیی وکیل
نورنگ خان را پیش خود طلبیده بعد از ان مارا و خواجه
یحیی را قید کنید کنبوه بود و سید جلال بر آنکه شنید روز دیگر

دریں توقف کرده شیر خان پسر اعتماد خان و دیگر بنده های
جانثار را بمدافعه آنها نامزد فرمودند فرستادند در [illegible]
کروری پیش بمخالفان رسیده عرصه کارزار آراستند
و کوششهای مردانه از جانبین بظهور پیوست و حسین داماد
شیر خان فولادی کشته شد و شکست بر مخالفان افتاد
چون مظفر بنابر مقابله قطب الدین محمد خان را از احمد آباد
کوچ نموده رسید دولت از کنبایت با جمعیت چهار هزار
سوار در ناحیه قصبه نریاد آمده پیوست قطب الدین خان
از استماع اینخبر محمد افضل و میرک محمد را با هزار سوار تعین
فرمود که رفته گذر خان پور و بانکانیر کمر بندند تا لشکر
مخالف نتواند عبور کرده آنها آمده بر گذرها فرود آمدند
اما اینها با مظفر مراسلت و موافقت داشتند روزیکه
مظفر به گذر خان پور رسید اندک جنگ نموده رو
بفرار نهادند قطب الدین خان با جمعی از خاص خیلی
خود را به بواربند قصبه بروده کشید مفسدان قدم جرات

را فراهم آورده کنبایت را بتصرف شد زر بسیار بدستش
افتاد قریب چهار سوار جمع نموده بمظفر نوشت مظفر خطاب
رستم خان تا اسپ و خلعت فرستاده نوشت که بحال خود
باشد هر گاه طلبیده شود رساند و اولیای نامی غلام
شیر خان فولادی در قصبه جهوتانه غبار شورشش برانگیخت
بیک محمد بوقنای که دران نزدیکی بود بجنگ مردانه اورا
شکست داده شیر خان از رسیدن اینخبر حسین
داماد خود را با فوجی بر سر او فرستاد و اولیای دولت
محمد حسین شیخ و خواجه نظام الدین بخشی را با جمعی را
از بهادران اخلاص نهاد بکمک او تعین فرموده مخالفان
ما برضا و منت بیاورده باز گردیدند و محمد ندر بیک
تیز دستی نموده خود را بمخالفان رسانید و بین الفریقین ها
جنگ سخت در پیوست و مخالفان شکست خورده راه هزیمت
پیش گرفتند از سنوح سانحه شیر خان فولادی با فوج
آراسته خود متوجه عرصه نبرد شد اعتماد خان با شهاب الدین احمد خان

آمده ملحق شد و چون خاطر از جانب قطب الدین محمد خان
که در نواحی سلطانپور و ندربار بود جمع نشد میر عابد بحراست
شهر گذاشته خود بدان صوب شتافت و شیر خان را با
جمعی از اوباشان بتقابل شهاب الدین احمد خان بجانب
پٹن فرستاد و از مقلیک گجرات و سپاهیان آنملک
وغیره هرچه بهم رسید نوکر نموده و در عرض دو هفته چهارده
و پانزده هزار سوار بدکردار از اهل اوباش فراهم آورد
و مقارن اینحال لشکری که از درگاه گیتی پناه بکمک اعتماد خان
مقرر شده بود مثل خواجه ابو القاسم دیوان و محمد حسین
شیخ وغیره قریب دو هزار در پٹن بشهاب الدین احمد خان
پیوستند اولیای دولت قاهره قلعه پٹن را استحکام
داده عرضداشتی که مشتمل بر شرح این سوانح بپایه سریر
سلیمانی ارسال داشتند بالجمله قطب الدین محمد خان بعد از
استماع این واقعه بکوچهای متواتر به بروده رسید و زین
دولت نامی که از نوکران کلیان راو دکهنی بود جمعی

اسیر و دستگیر ساخته انواع تشویش رسانیدند و زر نقد
و جنس و اسپ و فیل و یراق بسیار بتاراج رفت و بهمین ها
دست برد هنگامه مخالفان رونق تازه یافت و مظفر
ما خواسته بسیار غنیمت بیشمار عنان معاودت معطوف
با احمدآباد داشته بغایت غرور [illegible] لندار به ارک
شهر نزول نموده تکیه برجای بزرگان زده بحکومت
گجرات کهنه کلاه شقاوت کج نهاده نشست و در همین
روز سمک حرام نمک و از اکثر از ملاقات روشناس
شهاب الدین احمدخان بخدمت او رفته ملازم او شدند
و آن کم فرصت کوتاه اندیش و تعین منصب
و خطابات و تقسیم جاگیرات پرداخت و روز دیگر
با جمعی ارباب ضلالت بمسجد جامع رفته خطبه بنام
خود خواندند در همین روز منسرعان بطلب شیرخان
که در ولایت جونه گڈه رود و کار بعسرت و فلاکت ها
میگذرانید فرستاد و او مارد بیت مانو مولد و مغلو

ظاهر ساخته جان نثار شد درینوقت سمک نمک حرام
دغیره با پانصد سوار راه حقیقی سپرده بمخالف پیوستند آنها
از دلدهی سمک پای جرات وجسارت پیش نهاده
از آب گذشتند تا آنکه شهاب الدین احمد خان دولت
سوار پیش نمودند قدم همت برداشته رفقا را بمدافعه
ومقابله ترغیب وتحریص میکردند تا آنکه زخم تیری باسپ
او رسید و بر گرد او بیش از معدودی از خویشان ؛
و برادران ماندند و مخالفان هجوم آوردند باکبر ازصرد
اندیشان او جلوه گرفته از معرکه برآوردند درینحال
عبد الرحمان مجهولی از ملازمان شهاب الدین احمد خان
که در زمره باغیان درآمده بود از عقب رسیده زخم
شمشیر بخان رسانید لیکن زخم کاری نیفتاد خان ؛
جان بسلامت برد کاشیات درجاکه شهر لقصد ؛
تاراج همراه شده بود در خیمه منازل مسلمانان ریخته دست
بیغما کشودند دزن و دختر اسباب صلاح رامعه ناموس

الیم

را مضبوط سازم تا مخالفان از آب نتوانند گذشت
با میر ابو تراب و جمعی از گجراتیان سوار شده خود را
بگوشه کشیده راه گذر میدید شهاب الدین احمد خان
با هفتصد و هشتصد سوار که همراه داشت در برابر مخالفان
برگشته بخت زمین مرتفع اختیار کرده پای همت افشرده
ازانجمله دویست کس در قول با خود داشته همه مردم
را نمک حرام نمک دمانیده سگ کش و دیگر حرام نمکان
از آب و امرا بر عزم فرستاد داگر هر آن فوج با مخالفان
زمان یکی داشتند اما دیگران خوب تاختند و دو دفعه
پیش قدمان مخالفان را در گردان ساختند مغل بیگ
دوخا دار بیگ زخم تیر رسید اما نمک حرام که سردار
فوج بود مردم را از جنگ و ستیزه باز میداشت و لحظه بلحظه
کسان خود را نزد میر عابد و دیگر مفسدان فرستاده
تحریص جنگ مینمود و بدر بیگ ترکمان از نوکران
شهاب الدین احمد خان در کنار آب ترددات شایسته

روزگار از رسیدن فوج آگاهی رفته بترتیب آلات قتال
و لوازم سواری پرداخته مسلح و مکمل از شهر برآمدند
و اگر آنمردم یکراست بشهر میرفتند ظن غالب بود
که مخالفان سراسیمه وار از راه دیگر میگریختند القصه
درین فرصت که مردم شهاب الدین احمدخان بخیمه زدن
و فرود آمدن مشغول بودند مفسدان بخاطر جمع زره پوشیده
و آنها در راه بمحافظت اهل و عیال و کشیدن احمال و اثقال
گرفتاری داشتند و جمعی که با شهاب الدین احمدخان رسیده بود
وقتی خبردار شدند که قریب دو هزار سوار از شهر برآمده
کناره دریا صف آراستند و مظفر خود در قول بمین و یسار
او توساکاهی ایستاده و محمد یوسف بدخشی و خلیل بیگ
و تیمور حسین و وفادار بیگ و مغل بیگ و دیگر خوران
بطریق هراول قدم او بارش نهادند شهاب الدین
احمدخان از ظهور این سانحه عنقی سوار شده بترتیب صفوف
و توزک افواج پرداخت اعتماد خان بهانه آنکه گذر عثمانپور

و میر معصوم بهکری و زین الدین کنبوه وغیره که از شهر می آمدند
دوچار شده جز حشت اثر احمدآباد را ظاهر ساختند شهاب
الدین احمد خان از استماع این سانحه به تحیر اندیشه فرو رفت
و از دیگر دولت خواهان گنکاش هرکسی درخور دانش
خویش سخن کرد آخر را بهای برین قرار گرفت که یک جلو
با احمدآباد باید شتافت اگر مخالفان از حصار بر آمده
جنگ صف کنند هر انچه نصیب باشد بظهور خواهد پیوست
و اگر قلعه را مضبوط سازند محاصره باید نمود که درین زودی
لکلیان اعتماد خان نیز از درگاه خواهد رسید و کار بکام
اولیاء دولت خواهد شد اما غلطی که واقع شد
این بود که اهل و عیال مردم را نبالستی همراد برد و اره
حاسی مطبوط ساخته و خاطر ازان و بپرداخته قدم پیش
می نهادند بود الحاصل وقت صبح بود که اولیای دولت
بعثمان پور که در ظاهر بلده واقعست رسیدند و اهل اردو
بخیمه زدن و منزل گزیدن پرداختند مفسدان برگشته

را مگر که بعهده مجاهد خان گجراتی بود هجوم آورده بزدوخورد
بشهر در آمدند و پهلوان علی کوتوال شهر بقتل رسید
و آتش فتنه و آشوب زبانه کشید شیر خان پسر
اعتماد خان و میر معصوم بهکری و زین الدین کنبوه مرزا خان
کندن خود را از آن مهلکه بر انداختند مشهور که عبارت
از سلطان مظفر است چنین روزی مدعا میخواست
بدولتخواهان سلاطین گجرات در آمده کامیاب
و مسند مراد نشست و دریچه البصر چنان مصر معموره که
که مملو از جواهر بود و اقمشه نفیس همه تاراج رفت
و چون اعتماد خان بکری رفت بعد از گفت و شنید
و عهد و پیمان شهاب الدین احمد خان بر گردانید و خانه
که اعتماد بر بعضی ملازمان خود نداشت آنها را بحضور طلبداشته
سوگند بمصحف مجید داد و سر حلقه جماعه نمک حرام نمک
بود بیشتر از همه سوگند خورد و از دل کسی که بافغان در آمده
بود و بالجمله چون هشت کروه احمد آباد رسیدند شیر خان

دروازه سوکر وهی گذاشتن و بسعه کرده زالطلب کمک

رفتن کدام عقل بود معهذا سرداریکه شهر را باعتماد او نشوان

گذاشته نباشد هرچند صلاح اندیشان راست تدبیر بودست

کنده گفتند که این رای خطاست نشنید و شیرخان ؛

پسر خود را بمحافظت احمدآباد گذاشته میر معصوم بهکری را

وفیض الملک آقا و رحمن الدین کنبوه را بحراست دروازه‌ها

تعین نمود و مجاهد خان گجراتی را برابر دروازه راهکر گذاشت ؛

و با نظام الدین بخشی از شهر برآمده راه کری پیش گرفت

و بمجرد برآمدن را و جمعی از واقعه طلبان گجرات که باریاب

فساد زبان یکی داشت مسرعان فرستاده برآمدن اعتماد خان

را العنوان گریختن وانمودند و در وقتی که اهل دیار گجرات

زده کار خود بودند نمیدانستند که بکجا باید رفت و چه باید کرد

انقسم منتزده رسید و در ساعت بسرعت هرچه تمامتر روی

نهالت بگجرات نهاد فدا مارسیدن بشهر اتفاقا جمعیت

مخالفان برافزود و چون بظاهر احمدآباد رسیدند از دروازه

بقصبهٔ کرّی رفت و جمعی از اوباش که در پرگنه ماتر فراهم
آمده بودند فرصت مغتنم شمرده بکانتهاجی را شتافتند که مظفر
را همراه آورده کاری پیش برند چون بمظفر ملحق شدند
عروس ملک را بتجویز صورتی در نظر او جلوه داده سخن در
راه گفتند لوتیا کامتی سردار کانهیا هزار به تطمیع و تحریص
تاخت و تاراج همراه گرفته روی ادبار باحمد آباد نهادند
قریب یکهزار و پانصد سوار کاسان فراهم آورده تا پرگنه
دهولقه عنان منازعت باز کشیدند و در قصبه دهولقه [illegible]
ند بر اهل تشویر مخالفت اندیشه و تذبذب فرو نشست نقصان
شبخون باید برد مظفر برین بود که بطرف بندر کنبایت
رفته آن بلده معموره را یغما سازد و اعتماد خان که خبر رسیدن
مخالفان به دهولقه شنید دل از دست داده دست از پا
نشناخته خود بقصبه کرّی رفت که شهاب الدین احمد خان
را برگردانیده باحمد آباد در آورد و از غایت اضطراب و
سراسیمگی چنین خطای عظیم کرد و فی الواقع مخالف را بر در

سابق بحال دارید تا آتش فتنه فرو نشیند و اگر بحکم
جا کر نمی تواند داد درینوقت که هنوز سردار معتبر
در میان آنها بهم نرسیده و آن خود را جمع ساخته و کثرت
عام نشده فوجی از مردم با خود را بسر آنها فرستاده تنگ
تفرقه در جمعیت ارباب فساد اندازند اعتماد خان گفت
بالفعل بشهر معاودت نمائید بعد ازان هرچه صلاح باشد
همین صواب خواجه و شهاب الدین احمد خان عذرها پیش
آورد که مبلغها قرض کرده سامان سفر کرده ام و مردم
من از نهایت پریشانی با اهل و عیال از شهر بر آمده اند
چگونه توان ماند اعتماد خان تعهد نمود که از خزانه عامره
امداد خواهم کرد چون زر نقدی در میان نمود در روزی
چند بحرف صورت تشخیص مهم و تعین مبلغ و مقدار گذاشت
آخر شهاب الدین احمد خان از صفحه احوال چنان می خواند بحرف
و حکایت چند روز نگاهدارد و مردم کلی اداز درگاه برسند
بعد ازان سر بصحرا خواهد داد القصه ظاهر احمد آباد کوچ کرده تا

اگر بدستور سابق جاگیرهای که خان مشارالیه بما داده بود
مسلم دارند بخدمت آمده لوازم نوکری بجا می آریم؛
والا سر بصحرا آوارگی می نهیم اعتماد خان در جواب گفت
بحکم اقدس آنجا گیرها بتنخواه نمی توانم کرد اما از جانب
خود بدانچه مقدور باشد رعایت خواهم نمود آن بخت
برگشتگان از جواب اعتماد خان مایوس شده در پرگنه
ماتر که نزد خلیل بیگ و محمد یوسف شتافتند و هنگامه ارباب
فساد گرمی پذیرفت چون جمعی که بکمک اعتماد خان از درگاه
تعین شده بودند و هنوز نرسیده اعتماد خان صلاح در آن دید
که شهاب الدین احمد خان را بر گردانیده روزی چند نگاه دارد
و با معدودی در عایت او در استیصال معاندان همت گمارد
و با این قرار داد شاه ابوتراب و خواجه نظام الدین احمد
بخشی را همراه گرفته نزد او رفته اشاره نمود شهاب الدین
احمد خان در جواب گفت که حراست ملک بی جمعیت
هرگز صورت پذیر نیست و این مفسدان راهمان جاگیرهای

بخشی به پٹن رسیدند و کرم علی پسر اولی شهاب الدین
احمد خان باستقبال فرمان عالیشان و اسپ و خلعت شتافته
باتفاق کرم علی باز بشهر درآمد چون بر مضمون حکم اقدس
اطلاع یافت در همان مجلس کلید دروازه های حصار را
بوکلای اعتماد خان سپرده مردم خود از آنها تهانجات
طلب فرمود از آنجا که شهاب الدین احمد خان قریب
هشتاد قلعه از کهنه و نو تعمیر نموده تهانجات نشانیده بود
همین که مردم او برآمدند کوبی و لراسیه های اکثر قلعه
را ویران ساخته سر بشورش و فساد برداشتند
و شهاب الدین احمد خان از احمد آباد برآمده در عنان پور
آنطرف دریای سابر نشست مقارن اینحال اعتماد خان
وغیره بشهر درآمدند و میر عابد با دیگر مفسدان که نام برده
قریب پانصد کس فراهم آورده بر سر مال بشوه منزل
گزیده و با اعتماد خان پیغام فرستاد که بر پریشانی همراه
شهاب الدین احمد خان بدرگاه نمی توانم رفت

احمدآباد در امتصرف باید شد قضارا جهانگیر نام مفسدی که
داخل انجماعه بود شهاب الدین احمد خان را از عزیمت
باطل آنها آگاه ساخت چون او دل از حکومت برکنده بود
چنانچه باید در مقام بازپرس و تحقیق اینمعامله نشد اما
بخلیل بیگ و محمد یوسف پیغام داد که شما از شهر برآیند
و در اینجا نباشند و آنها اینمعنی را بعقوبت کار خود دانسته
بپرگنه ماتر که سابقا در جاگیر آنها بود رفته بترتیب اسباب
پرداختند و مکاتبات بمظفر گجراتی نوشته اظهار متابعت
و ترغیب آمدن نمودند و میر عابد که سرحلقه بدولیان بود
بظاهر در خدمت شهاب الدین احمد خان چنان مینمود
که اول کس همراه شما بدرگاه خواهد رفت مهم و در باطن
بانحراف قلب در راه ساختن مردم سعی داشت چنانچه
مغل بیگ وفادار و تیمور حسین را که از عمده های شهاب
الدین احمد خان بودند با خود متفق ساخت و [illegible]
اعتماد خان و خواجه ابوالقاسم دیوان صوبه و خواجه نظام الدین

بخشی

گردانیده هنگامه شورش گرم ساختند و شهاب الدین
احمد خان بوقت رسیده آتش فتنه آنها فرونشانیده اکثری
را ملازم خود گردانیده بود و حقیقت آنجماعه بمسامع جلال
رسید حکم که زنهار امثال اینمردم را در آن ملک بگذارند
که هیچ در لشه مضبوط سازند و از نوکری برطرف نموده بها
عیوض آنها مردم وفاکیش نگاه دارد و در خلل اینحال موکب
جلال بسمت کابل نهضت فرموده شهاب الدین احمد خان
صلاح وقت و اخراج آنها نیافت بلکه بر منصب و جاگیر آنجماعه
افزوده اقسام دلاسا فرموده در ینوقت که اعتماد خان
بحکومت اینملک اختصاص یافت مجدداً او را اخراج آنها تاکید
حکم شده بود و این نغمه بگوش ارباب فساد رسیده
در اندیشه کار خود بودند و میر عابد که سر خیل ضلالت بود
با یوسف یلچی و خلیل بیگ بدخشی و بیرام بیگ و میرک قرار دادند
که پیش از رسیدن اعتماد خان بگجرات کار شهاب الدین
احمد خان را با تمام باید رسانید و مظفر را بسرداری گزیده

او مقرر و نامبرده بار را بخلعت و اسپ سرفراز فرموده بدان
صوب رخصت نمودند و کرم علی پسر مهر رمضان داروغه
خوشبو خانه که از خانزادان معتبر بود برای آوردن شهاب الدین
احمدآباد تعین شد که چون اعتماد خان باحمدآباد رسد او را
بدرگاه معلی آورد و درهمان ایام ماندن حاجی ابراهیم
سرهندی صدر صوبه بعرض رسید که گروه گروه از دلغرباد آمدند
بادشاه عدالت بارگاه رقم عزل بصفحه حال او کشیده بدرگاه
طلب فرمودند بعد از ثبوت جرایم در قلعه رنتهنبور محبوس
بالجمله اعتماد خان بحکومت و حراست صوبه گجرات از درگاه
معلی رخصت یافت و کرم علی بطلب شهاب الدین احمد خان
تعین شد [illegible] جمعی از قلقچیان دافعه طلب که قبل ازین در سلک
ملازمان مرزایان انتظام داشتند بعد از استیصال آنها در شهر
احمدآباد مسکن گرفته هر کس که بحکومت اینملک میرسید نوکر او
شده روزگار بسر میبردند و پیوسته در انتهاز فرصت بودند
چنانچه در ایام حکومت وزیرخان ابواب فتنه مفتوح

گجرات عز امتیاز داشت اعتماد خان بعضی مقدمات کفایت
آمیز بعرض رسانید اظهار دولتخواهی و تعهد فزدنی جمع کثیر ؛
معموری نمود آنحضرت از کمال عاطفت و مرحمت در اواخر
سال نه صد و نود و یک او را بحکومت و حراست آن صوبه
بلند مرتبه گردانیدند هر چند دولتخواهان بعرض رسانید که ضبط ؛
ولایت گجرات از اندازه حوصله او بیرون است اما چون
بزبان الهام بیان گذشته و نیز امریکه رقمزده کلک ؛
تقدیر شده بود التفات بحروف از بیان فرموده بایالت
گجرات شرف رخصت یافت و میر ابو تراب بامینی ؛
عز امتیاز پذیرفت و خواجه نظام الدین احمد بخشی مقرر گشت
و خواجه ابو القاسم را که دو صدی ذات منصب داشت
دیوان ساختند و محمد حسین شیخ امیر ابو المظفر و بیگ محمد
توقبای و میر شرف الدین و میر صالح و شاه بیگ و میر هاشم
و میر معصوم بکری و زین الدین کنبو و سید جلال بکری ؛
و سید اسحاق او قراولشک آخاد پهلوان علی سیستانی بهمراهی

باحمدآباد رسید شهاب الدین احمد خان در معمور اسه و اکثر

مواضعات مسکن متمردان اخصوص قلعجات بنا نهاده

و تهانجات مقرر نموده بند و بست قرار واقعی بعمل آورده بود

بنابران نالش رعایا و برکنات حوال احمدآباد و بعضی؛

برکنات مرتبه ثانی بپیمایش اراضی قابل نموده آباد ساخت

صوبه داری اعتماد خان گجراتی و دیوانی خواجه ابوالقاسم

و برآمدن سلطان مظفر از کنج خمول گمنامی و تصرف

آوردن بر احمدآباد و شکست یافتن اعتماد خان و

شهاب الدین احمد خان : [illegible]

سابقا درین اوراق سمت گذارش یافته که اعتماد خان

رخصت سفر حجاز گرفته روانه شد چون از سفر مراجعت

نموده بملازمت بارگاه سپهر ظفر اشتباه رسید بگجندی؛

در رکاب ظفر انتساب بود چون خاقان ستوده خصائل

در هنگام تسخیر گجرات او را نوید حکومت انجا یا امیدوار

ساخته بودند در سنولا که شهاب الدین احمد خان بحکومت

گجرات

تنخواه بدهند و باقی ولایت بشما تعلق دارد اما قلعه جونه گڈه
که مسکن من است برای داشتن ناموس بمن واگذارند ،،
مرزا جان در جواب گفت که بی گرفتن قلعه جونه گڈه
اینمعنی قبول نیست و بگوجهای متواتر رفته روز اول
بسرکردگی فتح خان شهر جونه گڈه که مسمی بمصطفی آباد
است ساخته گردید امین خان قلعه بالا را مضبوط ساخته
متحصن گشت قضارا فتح خان که باعث لشکرکشی بود بیمار
شد و مهمان بیماری در ایام معدود درگذشت مرزا جان
محاصره گذاشته منگلور که بست کروه جونه گڈه واقعست رفت
و ... قصبه مذکور را قتل کرد امین خان از جام کمک
طلبید و زیر جام با چهار هزار سوار بکمک آمد امین از
قلعه فرود آمد بمنگلور شتافت مرزا جان بکوزنیار رفت
امین نیز متعاقب بآنجا رسید مرزا جان مصاف ،،
داده هزیمت یافت مردم بسیار بقتل رسیدند بنگاه
تمام بدست آنها افتاد و مرزا جان با معدودی زخمی برآمده

[illegible]

جداگانه که بموجب حکم فریب شده رساله قدمیه اشتهار
دارد و مندرجست مخفی نماند از آنروز تا مدتهای
مدید آن بقعه مطاف عالم بوده بعد از زیرپا شدن
هنگامه هرج مرج انید یار که آبادی اساول وغیره ویران شد
در ورثه میر مذکور قدم مبارک را از انجا برداشته بشهر آوردند
اکنون نزد آنهاست راقم بزیارت مشرف گشته القصه
شاه فخر الدین از اوجین بحکومت پیش شتابد و نیز سوما نجا
را بدرگاه معلی فرستند و حاجی ابراهیم سرهندی بمنصب
صدارت گجرات اختصاص گرفت و باصف خان بخشیگ
گری گجرات مرحمت گشت و حکم شد که اول سپاه مالوه
را موافق ضابطه بادشاهی داغ نموده از آنجا بگجرات رود
باتفاق شهاب الدین احمد خان و قلیچ خان لشکر گجرات
را داغ رسانند و بعد از چند سلطان مظفر گجراتی که در
رکاب بادشاهی مقید بود قرار نموده بگجرات آمده چندگاه
در ولایت تر داری که جانشین راج بپیله است ماند از ملاحظه

بر دوش خویش قدم نهاده مقدار صد قدم پیاده
بجانب شهر بردند لبعده بشرافت پناه میر ابو تراب بمیر
ضی
حاج عنایت شده و هر یکی از امرا و وزرا خاص و صدر و قا
نوبت و نوبت آن مثل قدم مبارک بپایه تخت رسانیدند
و تا یک سال متصل محل خویش تبرکانه نگاهداشت ؛
خدائق لطواف اشتغال مینمود چون در سال نهصد و هشتاد ؛
و هشت شاه ابوتراب رخصت مراجعت گجرات یافت
درخواست نمود که چون گجرات دروازه مکه است اگر =
اجازت یابد اینقدم را برده مزار گاهی سازد و بقعه گنبذی
تعمیر نموده و تولیت آن باین خادم مقرر شود لبعده تکرار ؛
التمس از عنایت خسروانه بدرجه اجابت رسید و میر ؛
مذکور قدم شریف را باحمدآباد و اساول که مسکن ایشان
بود آورد بموجب حکم مهندسان مهامان بحکم کار بنیاد
تعمیر بقعه و گنبد عالی اشتغال نمودند و در مدت شش سال
صورت اتمام یافت مفصل احوال قدم موصوف در رساله

جدا[illegible]

کعبه بود آورده وارد بندر سورت گشت و استعداد روانگی
بپایهٔ سریر خلافت مصیر نموده هفتصد و هشتاد نفر حاج و قدم
آنحضرت را در عماری عزت و احترام محفوظ ساخته؛
و غلاف مقام ابراهیم را پوشانیده از بحر در فتح پور
که درآنوقت پای تخت قرار داشت سرای کرد عرائض
مشتمل بر بشارت حصول این سعادت عظمی و کبری بدرگاه؛
معلی فرستاد و از استماع اینمعنی خدیو گیهان شکوه شادیها؛
فرمود فرمان والاشان بمیر حاج در تحسین و آفرین صدور یافت
و بریلغ شد که حسن ادب آنست که چون نیک لیف
پایهٔ تخت رسید اعلام نماید که مراسم استقبال تقدیم
رسانیم چون میر مذکور بیک منزل پیوست بعرض قدس
سراپرده های خاص را فرستاده با تمامی ارکان دولت
باستقبال اثر قدم محترم سوار شده بزیارت فائز گشتند
بار عام داده از علی ادنی بقدمبوس رسیدند روز دیگر
بذات اقدس و در روانی خاص قدم را بپیچیده اول؛

شهاب الدین احمد خان فرمان که زود سرانجام
نموده روانه درگاه معلی سازد مقرر شدن
سالار خان بخت سید ابو تراب بمیر
حاج و آوردن سید مذبور نقش قدم
جناب مقدس نبوی صلی الله علیه و سلم
چون دران اوقات همگی همت والا نهمت مصروف
امور خیرات مبرات از چند سال قرار یافته بود که
هر سال یکی از اکابر میرزا حاج ساخته با نقد و امتعه که مجاوران
و مسافران امکنه شریف را بهره مند سازد و میفرستادند
از آنجا که خلاصه دودمان صفوت و صفا از فرط تفضلات
تقدیم امور آنسال امیر حاج بر میر مشار الیه مفوض داشته
مرخص ساختند و اعتماد خان گجراتی که در رکاب ظفر
انتساب بود همیشه استدعای دریافت بیت الله الحرام
و زیارت حضرت نبی الکرام داشت رخصت یافت
و در عین مراجعت میر موصوف نقش قدم مبارک که در خانه

کعبه بود

ودر آنجا راجه علیخان فاروقی گرفته مقیدیت ساخت بدرگاه
والا فرستاد وفتنه مرزایان نشست صوبه داری شهاب
الدین احمد خان در لواحی پتن ... و فرار
نمودن مظفر گجراتی از درگاه والا و آمدن به
تدبیر دیار چون ضبط ولایت گجرات از وزیر خان ...
چنانچه بایست تمشیت پذیرفته او آخر سال نهصد و هشتاد و
دو پنج حکم جهانمطاع ارتفاع نفاذ یافت که شهاب الدین احمد
خان که منصب پنج هزار بذات سرفرازی داشت از ولایت
مالوه متوجه گجرات شده و قاسم خان و طاهر خان و سیف
الملک و میر غیاث الدین و علی نقی خان و قمر خان و غازی خان
و فرزند کامل و شیخ معظم و شیخ جنید و دیگر امرای از درگاه
معلی بکمک او رخصت یافتند و مقرر شد که وزیر خان به ایدر
آمده ضبط آنجا نماید و در موسم سال نهصد و هشتاد و شش ...
بردگیان سرادق پادشاهی که سابق ... بحج بیت الله روانه
شده بودند بخیر رسیدند آنها معروض پایه سریر خلافت کردند

خود را با انواع دلجوی مستمال ساخته در لوازم قلعه
داری همت گماشت و چون از کمک ظاهری مقطوع
الطمع بود دل در تائیدات توجهات باطنیه حضرت
شاهنشاهی بست و معهذا از مردم درون قلعه که هراس
عظیم داشت هر روز مورچال ها را تغیر میداد و پیوسته خود
گرد قلعه میگشت و در شدت گرفتار بود درینوقت
مخالفان با جمعی از اهل قلعه همداستان شده نردبانها گذاشتند
و یکبار از اطراف رو آورده در صدد برآمدن قلعه شدند
که ناگاه از شست قضا تیر بندوق بمهر علی که سرگروه مقهوران
بود مصدر این فتنه رسید در ساعت جان داد با آنکه بعضی
از مخالفان بر فراز قلعه بر آمده بودند همه از سراسیمگی رو بوادی
فرار نهادند از بسکه اهل قلعه متوهم بودند بگمان فریب
قدم بیرون ننهادند و چون بتحقیق پیوست که انگار نامه
فتح غیبی بوده است وزیر خان و سائر والاشان شکر
الهی بجا آوردند و مظفر حسین میرزا که فرار نموده بخاندیس رفته بود

داده رخصت کرد که در صوبه احمدآباد نوکری مینموده باشند
هنگام نمودن سلطان حسین میرزا از دیار و یا محاصره
نمودن احمدآباد واقع شورشی در ... اقبال
بادشاهی چون راجه تودرمل متوجه آستان بوس
شد بار دیگر جمعی از او باش ان واقعه طلب بر گرد مظفر
حسین میرزا فراهم آمده نخست دست یغما بر بلده کنبایت
که اکثر تجار صاحب ثروت در آنجا متوطن بودند
گشودند و مال و اسباب فراوان بتصرف در آوردند
وزیرخان از احمدآباد بر آمده عزیمت آنصوب نمود در اثنای
راه خبر کثرت مخالفان شنیده و از صفحه پیشانی ملازمان
خود نقوش بیوفای خوانده عنان منازعت باز کشید
و ناگزیر باحمدآباد در آمده متحصن شد و بسیاری از مردم او
راه بی حقیقی سپرد و بمخالفان پیوستند و مقهوران جلو ریز
برتمامتر بمحاصره پرداختند و زیرخان جمعی از ملازمان خود
را که از ایشان ناایمن بود مسلسل و مقید گردانیده معتمدان قدیمی

نزدیک رسید ترک محاصره نموده بصوب جونکده شتافته
ودولتخواهان نیز جلوی بیکار برده در حدود وهولقه باهل فساد
رسیدند وآنها نیز عنان بازکشیده بمبارزت پیش آمدند
وآن شیرزن عورت را بلباس مردمان ملبس ساخته
به تیراندازی مقرر فرمودند بت زن مسرور اکر دیگر جستند؛
ورنده است چه شمشیر ماده چه نره واولیای دولت افواج
ترتیب داد آری بغایت رو بداد از جانبین ترددات
شایسته بظهور پیوست آخر ارباب بغی وطغیان تاب
مقاومت نیاورده روی بگریز نهادند بسیار از اهل فساد بر خاک
هلاک افتادند وجمعی دستگیر گردیدند واکثر عورات که کمان
داری میکردند در سلک اسیران منتظم گشتند راجه لودرمل
مجموعه گرفتاران را با غنائم انفع از فیلان وغیره مصحوب پسر خود
پیشتر روانه درگاه ساخت وخود نیز بیوقت عازم حضور
گشت در اثنای راه رانا سنهل زمیندار ردونگر پور آمده راجه
را دید منصب دو هزار و پانصد تجویز نموده از مرتبه خلعت و اسپ

شریف خان
بیوفائی نموده بمخالفان پیوستند و بعد از رسیدن بروده
فوجداران آنجا بی جنگ قرار نمود مقارن اینحال وزیر خان
باز به بهادر رپا کداس دیوان گجرات و جمعی از سپاهیان
تقابل و تدافع مخالفان فرستاد و در پرگنه سرنال تلاقی فریقین
اتفاق افتاد و بازبهادر شکست خورده باعث ظهور این
قضایا باعث مزید جرات ارباب بغی گردید چون نوشته
وزیرخان براجه ٹوڈرمل رسید عطف عنان نموده بسرعت
هرچه تمامتر خود را باحمدآباد رسانیده وزیرخان از حصار برآورده
به نیروی اقبال بادشاهی آماده مبارزت گردانیده چون
لشکر فیروزی اثر بچهار کروهی بروده رسید مقصدان قهر را
پای همت از جای رفت ودوی اوبار بجانب کنبایت
نهادند و اولیای دولت قاهره بتعاقب همت گماشتند
و در حوالی کنبایت سید هاشم حامل خالصاقت تردوهای
نمایان نموده زخمهای کاری برداشت از چهار بکنبایت
در آمده متحصن شدند مخالفان برداختند و چون افواج قاهره

کوچ ابراهیم حسین مرزا مظفر مرزا حسین پسرش گرفته تولات
دکن شتافته بود و چندی دران وادی سرگردان کشیده بود
و سنگ تفرقه در مرزایان افتاد چنانچه سمت ذکر یافته درینولا
بیگم با پسر خود برهنمونی جمعی از اوباش واقعه طلب
که سرحلقه آنها مهر علی نام داشت روی بنی داد و بار بدیار گجرات
نهاده اعلام فتنه و آشوب مرتفع گردانید و از تائید آسمانی
آنکه خاقان گیتی ستان بیش از ظهور سانحه راجه تودرمل را بجهت
تنقیح بعضی مهمی گجرات بنظم و نسق ما الصواب فرستاده بودند
القصه چون وزیر خان جمعیت خوب بدست معهذا در میان
نوکران او مردم واقعه طلب و ارباب فساد بودند ناگزیر مراعات
حزم و احتیاط نموده صلاح را بحصن دید و در دارهای حصار احمد آباد
را استحکام داده سرعان راجه تودرمل که همدران زودی از احمدآباد
روانه پیش شده بود که جمعی از آنجا مشخص ساخته متوجه درگاه شود
فرستاده از حقیقت حال اطلاع بخشید و مفسدان چون بنواحی
سلطان پور و نذربار رسیدند بعضی از ملازمان عارف وزاد بسیران

[illegible]

بنابران موتمن الدوله راجه تودرمل رخصت یافت ؛
که بر جناح استعجال شتافته در ضبط نسق آنملک جوهر کاردانی
بظهور رسانید چون بنواحی جالور رسیده زمیندار سروهی بذریعه
پهاڑ خان جالوری آمده راجه را دید و مبلغ پنجاه هزار روپیه ؛
و یکصد اشرفی پیشکش نمود راجه خلعت و وضیعه مرصع و یک
زنجیر فیل از فیل درگاه والا بزمیندار داده مقرر فرمود که جمعیت
دو هزار سوار همراه صوبه دار گجرات نوکری مینموده باشند ؛
چون راجه تودرمل بصوبه رسید بسمت سورت متوجه شد
و در مقام بهروچ بمعرفت ناهر خان زمیندار رام نگر آمده دوازده
هزار روپیه و چهار راس اسپ و دو قبضه پیشکش داده اورا
با اسپ و خلعت نواخته و منصب هزار و پانصدی تجویز نموده
مقرر کرد که با جمعیت یکهزار با ناظم بتقدیم کار پادشاهی حاضر ؛
بوده باشد ذکر هنگامه آرای مظفر حسین ولد
ابراهیم حسین چون سابق هنگام تسخیر گجرات و توجه ؛
رایات عالیات بفتح قلعه سورت گلرخ بیگم صبیه مرزا کامران

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

اعظم استعفای ظاهر ساخته معروض داشته که خود را از سپه‌گری
گزرانیده میخواهم که بعد ازین در سلک دعاگویان باشم چون
مراست ملک بر دولت بادشاهان لازم و واجب است؛
مرزا خلف برام خان که بمنصب چهار هزاری سربلندی داشت
برآینده بخطاب ارجمندی خان خانان بلند مرتبه خواهد شد چنانچه
در محل خویش بنگارش میآید بحکومت و ایالت گجرات
شرف اختصاص بخشید وزیر خان و میر علاؤ الدین قزوینی و سید
مظفر و بهاک داس را برافقت او رخصت فرمودند و حکم
شد که چون عنفوان شباب و اول خدمت او در جمیع امور بصلاح
و صوابدید وزیر خان که از بندهای قدیم این دودمانست مبادرت
نماید و امینی آنصوبه بمیر علاء الدین تفویض یافت دیوان
وجیهه الملک از پیشگاه خلافت و جهانبانی منصب جلیل القدر
دیوانی از تغییر وجیهه الملک بهاک داس که نویسنده
کاروان بود مقرر شد و سید مظفر بخدمت بخشگیری خلعت
امتیاز پوشید در شهر ربیع الثانی سنه مذکور رایات عالیات

وجهانبانی سرفرازی یافته وجمع ازبارگاه سپردگیان خلافت
باراده حج بیت الله از راه گجرات بر جهاز روانه شدند و خان
اعظم حسب الحکم اقدس روانه حضور گشت صوبه داری
میرزا خان خلف بیرام خان نیابت وزیر خان
و دیوانی به پتر داس چون پیش از رسیدن
خان اعظم بحضور ضابطه داغ اسپان قرار یافته بود نخست
بخان مذکور که سرگروه امرای عظیم بود حکم شد که مبادرت
نماید تا دیگران را مجال چون و چرا نباشد و سر رشته
داغ انتظام پذیرد او بر نسبت های خویش اعتماد نموده
سر از فرمان پیچیده در گوشه باغ مستقر الخلافت آگره
آنروز احتیاط حضرت خدیو گیهان نبابر مراعات خاطر والده
اش و پاس حقوق خدمت مکرر بر سر التفات آمده خواستند
که چون از ابتدای تسخیر گجرات آن ملک که همواره جای
سلاطین والاشکوه بود دباو مرحمت شده از سلوک ناملایم
خود ندامت گزیده باشند باز بجاگیر عنایت شود باوجود این خان

بلواطف بادشاهانه سربلندی گردید و همدران روز بجلال
مراسم اختصاص یافته برای انتظام مهمات گجرات
مرخص گشت و در سنه نهصد و هشتاد و سه خدیو گیتی ستان
نظر تفقدات بر امرای گجراتی که از گجرات در رکاب عالی بودند
انداخته اعتماد خانرا که بعقل معاش و فور تمکین امتیاز داشت
بمنصب برار یدات سرفراز فرموده بمرتبه ناطقت اختصاص
بخشیده ریاست و سربراهی دربار اقدس تفویض فرمودند
خصوصاً معامله جواهر مرصع آلات برید دری او قرار یافت
و شیر خان و پسرش بمنصب چهارصدی متفخر گشت و الغ خان
حبشی بموجب چهارصدی نواخته به بینول سرفراز گردید

مقرر شدن وجه المک ... ...

هم دران سال از آنجا که از ابتدای تسخیر ملک اکثر محالات
در جاگیر امرای متعینه اینصوبه مرحمت شده بود و بعضی مکانات
را بخالصه مقرر فرمودند وجهه الملک را بالسر برای آن دیوانی
قرار داده فرستادند و او نخستین دیوانیست که از پیشگاه خلافت

مذکور افتاده اولیا نام غلام شیرخان فولادی که هنگام +
عالیات گرتری را استحکام داده بود بآئین پیش تحص نموده است
روز دیگر بجهت احتیاج کمک باشد مدد کرده آید مقام فرمودند +
چون ظاهر شد که قلعه بدنگر مفتوح گشت داد لیای بلباس جوکیان
بدر میرفت بدست افتاده روز دیگر رایات جلال گرفتار پیش +
گردید و اثنای راه راجه تودرمل را بجهت تحقیق جمع گجرات و منقح
بعضی مهمات رخصت فرمودند که مقتضای وفور کاردانی بدانچه +
لایق باشد عدالت بی ملاحظه اعراض نفسانی جمع منقح قرار داده نسخه
آنرا بدرگاه معلی آرد تا متصدیان کار آگاه سلطنت موافق آن
سپاهی و رعیت آنجا عمل نمایند راجه مذکور بدآنصوب شتافته در اندک
فرصتی جمع منقح ایلکها را درست نموده بحضور رفته بدفترخانه خاصه
معلی سپرد بعد دو ماه که حضرت شاهنشاهی راه نارنول بقصد
زیارتگاه خطه اجمیر متوجه بودند خان اعظم میرزا عزیز کوکه
از گجرات ببال شوق راه طی کرده زمینبوس نموده رخصت یافت
و در سال دیگر نیز میرزا کوکه در حوالی نارنول بملازمت رسیده +

[illegible]

کلیه گجرات فارغ شد روز یکشنبه شهر جمادی الاول
بعزیمت مستقر الخلافت لوا برافراختند درین مرتبه سید حامد
را باکوچ دیهه در رکاب ظفر انتساب همراه بردند و در آنروز
محمد آباد مستقر الخلافت اعلام ظفر شد روز دیگر قصبه دهولقه
مخیم سرادقات عبرت گردید و درین منزل یکروز مقام فرموده
مرزا کوکه را بعواطف خسروانی سرفراز فرموده رخصت ارزانی
داشتند و خواجه غیاث الدین علی قزوینی بخشی را که درین
یورش خدمات مستحسنه بجا آورده بود بخطاب آصف خان
مخاطب گشت بتمشیت مهمات بخشی گری صوبه گذاشتند
که ماسبضواب مرزا کوکه رونق اینکار دهد و صورت اتمام
مهمات گجرات درین منزل بمعنی اختتام پیراسته شد +
روز دیگر کوچ فرموده بدو منزل کنری نزول اقبال شد +
واز آنجا بدو مرحله سیدپور ورود موکب حضرت شاهنشاهی
گشت واز انجا بمسامع جلال رسید که لشکریکه بسر کردگی راجه
بهگونت داس براه ایدر رخصت یافته بود گذرشان بقصبه +

مفوض شده و دولقه دبند وقه و بعضی محالات دیگر در وجه جاگیر
وزیرخان داده او را در آنجا گذاشتند و حکم شد که ولایت
شورش که در دست این خان غور لیست مستخلص سازد و وزیرخان
بعد از نهضت موکب همایون بدان صوب شتافته و با وجود
جنگهای مکرر اکثر مردم نامی را کشتن داده کاری نساخته
معاودت نموده روانه حضور شد ثانی الحال همراه مرزا خان خلف
بیرام خان به نیابت آن صوبه چنانچه همت گذارش خواهد یافت
همدران هنگام روزی در محفل خلد مشاکل تقریب بود مگر بهتر
که از اثر زبان حضرت قطب العالم قدس سره بهر سه جوهر موجود
یافته می شود بر آمد بعد ملاحظه نسخه آنرا بریده بمستقر الخلافت نقل
فرمودند و نیمه دیگر تا حال در موضع بشوه سجاده آنجا موجود است

نهضت نمودن رایات عالیات بجهت تنبیه و تادیب
شورش افزایان گجرات بصوب الخلافة و مرحمت نمودن
صوبه داری آن بدستور سابق بخان اعظم مرزا عزیز کوکلتاش

چون خاطر انتظام بخش قدسی در عرض یازده روز از مهمات

پرد

پای زده بود چون بنظر اقدس در آوردند سالم ماند
و در محفل جاه و جلال مذکور شد شخصی از متوطنان گجرات
که فی الجمع موزون تاریخ ورود موکب همایون را قهر بگجرات
آمده یافته حکم اقدس باحضار او شرف نفاذ یافت
چون در معرض ناز پرس این در آمد بدیهه بعرض رسانید
که معاندان نسبت این کلمات بمن داده اند و الا من تاریخ
ورود آنحضرت را شه بگجرات آمده گفته ام از حسن تقدیر
اینمعنی بالنعام منجر گشته بسلامت بر آمده بعد ازان بخانهای
اعتماد خان گجراتی شرف ورود ارزانی داشته در انتظام
رابطه اینملک این مهم جهان آرا قرار دادند در همان هنگام
قطب الدین خان و نورنگ خان و جمعی را بصوب بهروج
که شاه مرزایان جانب گریخته بود فرستادند و راجه بهگونت
داس و شاه قلی محرم و لشکر خان و جمعی کثیر از ملازمان
عتبه دولت را رخصت کردند که از راه ایدر بولایت
دانا در آمده تنبیه نمایند و حکومت پٹن بدستور کلان خان

۲۰۷

شاهنشاهی رفعت پذیر گشت و فتحنامها باطراف ملک +
اورا یافت و طوائف انام از خویش و بیگانه و بزرگ و خرد رسس
بادشاهی گشتند مرزا کوکه نسبت بعضی عوایم و اصحاب
انزوا شکوه گونه معروض داشت که باین فتنه اندرون همراز بودند
چون در تمیز گاه خسروانی تصرف آنها معلوم شد مشمول =
عواطف بادشاهی گشتند ازانجمله درباره شاه وجیه الملک
وجیه الدین که از علم معقول و منقول متصف بود چنان ظاهر
ساخت که اموال حرام خوردن از خانه برآمد حضرت
از ایشان پرسید که شما با این امور چه مناسب بودی الیه
بعرض رسانید که آشنائیها و شرم رود و همچنین فرزندان +
میر غیاث الدین قادری را آوردند که احوال اختیار الملک
درخانه ایشان نیز بدوربینی و غریب پروری خدیو عالم
نجات یافتند و سدرین ایام شیخ مظفر حسین خویش
عبدالنبی را که صدر گجرات بود حاضر ساخت بیشتر ازین +
بواسطه آنکه او رشوت ها از مردم گرفتی مرزا اورا کف +

بادی ازینو

باش فراهی راه او بارش گرفته گریخت که خیره چشمی دیگر
آمده نیز بجانب آنحضرت انداخت که حر بر خم او را مقهور ساخت +
درین قول بادشاهی نزدیک شد و آنحضرت متوجه قول گشته
بآواز بلند فرمودند که بهادران مقدس از سانحه عبرت افزای
اختیار الملک وا پرداختند توجه پیش داشت قدری از روز
مانده بود که فوجی آراسته پدید آمد آخر الامر معلوم شد که مرزا
کوکه است حضرت شاهنشاهی از آمدن مرزا انبساط فرموده
انواع تفقدات بظهور آوردند مرزا سعادت پیوند را در کنار
عاطفت گرفته کامیاب مهربانی ساختند قطب الدین محمد خان
وسائر امرای گجرات زمینبوس سربلند یافتند درین اثنا
سهراب مذکور سر اختیار الملک را آورده مورد تحسین +
واحسان شد بجهت عبرت عوام وصیت خاص شد که مناری
از سر باغیان مرتفع گردانند و آخر های روز فیروزی
آنحضرت بدولت اقبال در احمد باد نزول اجلال فرمودند
ومنازل سلاطین گجرات از برکات قدوم میمنت لزوم

یکی از انهار توم زاری پیچیده چنان شوری انداخت که فیلی
از فیلان نامدار از فوج مخالف سراسیمه گشته در جمعیت آن
بدنهاد آن افتاد آن نیز بسبب برهم زد تفرقه مخالفان شد
= شهریار معرکه شیرشکار تنها در آن میدان نبرد ایستاد و
ناراجند و بلاد نجان از گروه خواص کسی دیگر از ملازمت اقدس
نماند درین هنگام تنهای محمد حسین میرزا با طائفه از ناحق‌شناسان
در آن دشت نبرد آنجا رسید و از دست بسیاری از دلاوران
کارنامه‌ها بظهور پیوست در اثنای زد و خورد یکی از آنها شور
بختان متوجه آنحضرت شده شمشیر بر اسپ انداخت چنانچه
اسپ در جراغ پای بود که آنحضرت بدست چپ گردن
اسپ را گرفته باز داشتند و از روی چابکدستی هرچه را حواله
آن مدبر فرمودند که بضرب دست قدرت از سلاح گذشته فرود
نشست و آنحضرت در مقام کشیدن بودند سنین [illegible]
و آن سیه‌رو سراسیمه رو دیگر بر نهاد که بدبختی دیگر آمده شمشیر بران
مقدس افتاد نگاهبان حقیقی از آسیب حراست فرموده از دور

بالش

ما یار است طریق همراهان ما آنست که تزلزل در خاطر راه نداده
یکدل و یکرو شتابند باین فوج ابیر قیهای شرح وار درهم کاب نصرت
یکبار رساند که چنان معلوم شده محمد حسین خان را بادعای سلطنت
نشان خود را شرح ساخته است و محمد حسین مرزا با طایفه از خون
گرفتها از کمال نخوت از فوجهای خود جدا شده تیز تیز می آید
شاه قلیخان محرم و حسین خان بتوقف عرض رسانید که وقت شب
تاختن است با این مغرور میرزا باید آنکاردان و قائق رزم را
بر زبان گذشت که هنوز پله او راست و از روی وابستگی آهستگی
و پردل خدامان می شتافتند تا آنکه فوجهای نیز نزدیک پیوست
اما آن نسق و نظام نمانده بود جمعیه از بیدلان بر آلغار باندک
محاربه عیان گردانیدند درین هنگام که مخالف نزدیک شد
آن پهلوان عزم تاختن داشت که ما پاچارن را نیز بر زبان
گذاشت که وقت تاختن است گفتن همان بود و تاختن همان
آن خدیو گیتی با آن فدائیان کارطلب تیغها آخته تاختند و غلغله
الله اکبر در زمین و زمان افتاد از آنجا که بطرف لشکر اقبال بیا آمد

بادشاه وقت برآمده وانخان پسر جهوجار خان حبشی راکه
دراول یورش گجرات بیاسا رسیده بود سردار فوج دست
راست خویش بگردانیده وجمعی قراولان از حبشی وگجراتی
راهمراه آن سیاه بخت تعین نمود ومحمد خان پسر شیر خان
فولادی طائفه انبوه از افغانان بدست چپ مقرر کرد وشاه مرزا
وبسیاری از بدخشی ماوراء النهری را با خود همراه گرفته بعرصه کار
محاربه آورد وندخدیو اقبال بکبری دریای بلندی ملاقات لشکر
میسر بود که آصف خان آمده بموقف عرض رسانید که مرزا کوکه از قرب
وصول رایات اقبال خبری نداشت الحال مستعد برآمدن است
هنوز عساکر نصرت قرین بادشاهی نشده بود وفوجها مخالف
زمین در خشان پیدا شد آنحضرت نیز پیشتر روان گشتند
[illegible] تن نرخان وچندی از بهادران تیزدست تیراندازان
[illegible] همراه بودند سه هرک شتافتند بعد اندک مبارزی
[illegible] تمکین ووقار راجه بهگونت داس
[illegible] گرچه بسیار غنیم است اما بعنایت ایزدی

مامارکس

چه لایق اگر نظر بر اعتصام ظاهری بودی چنین نابایستی قدم درین
راه گذاشت چون ظاهربینی یا اسباب شناسی بر مزاج بهادران
استیلا داشت در گذشتن از آب توقف کرده شهریار گیتی ستان
بحرف نگاه داشت آن شهسوار میدان مرد آزمایی بدر یافت
حقیقت حال دریای جلالت جوشش زد و همعنان تأیید ایزدی
سمند جهان نورد را با مخصوصان سعادت پیوند که در طرح همرکابی
مقرر شده بودند دران دریا زده اسپ انداختن همان بود و بابان
شدن همان درین هنگام که خود مبارک فرود آورده براچه دلچند
سپرده بودند که بدست داشته همراه این طلب فرمودن امروز
نیز آمدن در راه انداخته بود بر زبان مقدس گذشت که شگون
ناخوب شد بیگاه ماتشا دیگی نپذیرفت مقارن اینحال یکی از بهادران
یکی از مخالفان را بنظر اقدس در آورد و آن نیز پیوند انفعال
شد و شهنشاه جهان بانگرده عقیدت مند بیشتر نهضت
فرمود و امرای عظام از مشاهده اینحال تا کتر بدر گذشتن دریا شروع
گروند محمد حسین مرزا از بخت برگشتگی بچنین که دولنعمت

در جمعیت آن گروه افتد جواب داد که ای پنجتن اینک شاهنشاهی
خود بدولت با لشکر گران میرسد چه ایستاده و چه میپرسی آن سیاه
بخت گفت که ای بهادر مرا ترسانی که از حضرت بادشاه
انداز فیلان بادشاهی و افزونی لشکر آگاهی بخش واینچه سخن ست
که میگوی مسرعان سریع السیر چهار روز است که بادشاه در فتح پور گذاشته
آمده اند پاسخ داد که شاهباز خیال در عرض دو روز این راه طی فرموده
باندویان رسیده آن تیره بخت صورت صدق این ماجرا دیده
بجانب اردوی خود شتافته بتسویه صفوف متوجه گشت و چون
معلوم رای جهان آرا شد که مخالفان از آمدن موکب اقبال تا حال
در خواب غفلت بوده اند اکنون در مقام زره پوشی و صف
آرای اند حکم شد که فوجها از آب بگذرند هر چند در آوردن خان
کلان اهتمام نمودند سود مند نیامده انمرد از [illegible] و دیر رسی
عرض نمود که مخالف بسیار است تا رسیدن لشکر احمد آباد ازین طرف
آب بودن بهتر است بر زبان حقیقت ترجمان گذشت اکنون که
مخالفان آگهی شده چه جای توقف است انتظار کشیدن

محاصره را تنگ ساخته بودند و آن را شیر خان فولادی را منتظر چون
موکب میلی نزدیک دریائی سائر سمتی رسید حکم مقدس شرف
نفاذ یافت که فوجهاء پادشاهی که ترتیب یافته از آب بگذرند امرا
زانتظار لشکر گجرات در پیش شتافتند ملاحظه داشتند درین
اثنا قریب به صد کس سوار گجراتی که از سر کینج سرگشته بودند نمایان
شدند آنحضرت بندقچیان خاصه مثل شال باس وقدر قلی ورحمت
چندین دیگر را حکم شد که بجانب این تبه کاران بندوق اندازی
نمایند آنطائفه تاب نیاورده گریخته بموجالهای خود شتافتند وآواز
کرنا وصدای نقاره دازان سرزمین پیچیده بود بعضی از مخالفان
را گمان آنکه شیر خان فولادی است که می آمد برخی را گمان آنکه خان
کلان از پتن بکمک خان اعظم آمده است محمد حسین مرزا این غلغله
را شنید سراسیمه دار بر سم قراولی برآمده سبحان قلی ترک و چندی
از بهادران پیشتر گذشت از موکب مقدس بکنار دریا رسیده تفحص
حال مخالف میکردند مرزا آوز بلند ساخته استفسار حال این فوج نمود
سبحان قلی باندیشه آنکه رعب از مخالفان پدید آمد و سنگ تفرقه در

۱۹۹

رسانیده مصدر ترددات گرداند چون رایات اقبال نزدیک مخالفان
شد خود بدولت متوجه زره پوشیدن شدند از آنجا با آئین شایسته روانه
پیش گردیدند در اثنای راه اسپ کر بر صادر زمین سواری نشست
راجه بهگونت داس آمده فتح گجرات را تهنیت گفته بعرض رسانید
که سه شگون شایانه فیروزمندی بظهور آمده که نزد تجربه کاران هندوستان
هرکدام دلیل مستقل نصرت مندیست اول آنکه امثال این اوقات
اسپ سواری صاحب اقبال نشیند دویم وزیدن باد از عقب لشکر
منصور که روبروی مقهوران است سویم همراه شدن زاغ و غلیواز بسیار
که همراه ما میرود عرض او پسندیده آمد و باعث انبساط خاطر قدسی گشت
با آنکه لشکر مخالف قریب بیست هزار کس افزون بود آنحضرت
با معدودی قطع راه دور دراز در عرض سه روز نموده با استقلال تمام
روز چهارشنبه پنجم شهر جمادی الاول عرصه پیکار آراستند چون
رایات عالیات نزدیک مخالفان رسید و اثری از خان اعظم
و لشکر گجرات ظاهر نشد دل در تائید ایزدی بسته متوجه نبرد شدند
و حکم نواختن نقاره شد مخالفان تیره رای مغرور کثرت خود گشته

نموده است بنابرین ؛ برآمده صف آرائي میکند همان زمان بجمعی
از بهادران حکم شد که پیشتر شتافته ادب نمایند و در لحظه تیر دستان
اقبال جمعی کثیر را بقتل در آوردند طبقه گریخته باندرون قلعه در آمدند
بهادران در مقام گرفتن قلعه بود که رایات اقبال بآن نزدیک
رسید و در باران قصبه زمانه توقف فرمود بهادران که درصدد قلعه
گیري بودند طلب داشته حکم شد که اکنون گرفتن اینحصار کوچک
منحصر چه خواهد بود همگی همت والا نهمت در تقدیم آن تعب آنست
که شورافزایان گجرات بدست آیند اینقلعه بی مشقت گشوده خواهد شد
ازانجا قطع نظر فرموده پیشتر سبک خرام رفتند دو کروهي کری را گذاشته
برای آسودگي وقفه فرمودند استراحت کزیدند شب دیگر که مرزا ابو
خان وقاسم خان وجمعی امراکه از عقب مي آمدند مشعلهاي
آنهارا دیده فوج خاصه دانسته متحصنان قلعه کری بجنگ برآمده
گریختند سحر روز چهارشنبه بائینی که نظام یافته بود متوجه پیش شدند
چون سه کروهی احمدآباد نزول اقبال شد آصف خان را بعسکر روانه
شهر ساختند که خان اعظم وغیره امرا را خبر بشارت قدوم اشرف

پتن شوند و دیگر روز در شهر پتن توقف فرمایند در جه پز برای تبا فته
حکم شد که خواجه غیاث الدین علی لشکر پتن را ملحق گرداند نیم شبی از انجا
متوجه پیش شدند و چاشت روز دوشنبه قصبه بالیسانه که بیجکر دهی پتن است معسکر
فیروزی شده خلان کلان با لشکر خود و زبیر خان و شاه فخر الدین خان
قطب خان و دیگر امرا که پیش تر در سنوح قضیه شورش از روی دور
بینی تعین شده بودند چون راه مخوف بود در پتن توقف داشتند بدولت
آستان بوس رسیدند درین منزل افواج قاهره بآئین شایسته ترتیب
یافته خود بدولت با پانصد سوار فوج طرح شده آخر روز دوشنبه بالیسانه
نهضت فرمودند و یکی از قراولان خاصه حکم شد که مسارعت نموده باخبار
زبدهٔ مقدم نصرت قرین را بمتحصنان رسانیده اماده تیر و کر داند که چون
این جنود نزدیک شد لشکر احمد اباد نیز بر آمده ملحق گردد و تمام شب و پاره
از روز سه شنبه گرم رفتار بود پاسی از روز گذشته موضع جهوتانه که
از مضافات قصبه کری است رسیدند از انجا بوضوح پیوست که جمعی
از مخالفان گردگی ادلیا ملازم شیر خان فولادی قلعه گری را استحکام
داده اماده پیکار است هانا آن تدبیر خیال فوج خان کلان از پتن

نزد این

هجری و تمام تصرف بصوب گجرات جولان داد ند امرای عقیدت
کیش و خاصان بساط قرب و سائر حد منگذاران و بعضی برناقهای
باد سیر و برخی بر اسپان آتشین نعل التزام همراهی نمودند صبح روز شنبه
بمنزل بلهس رسیده زمانه توقف گزید پاسی از شب گذشته بقصبه معرکه
آباد رسیدند و همچنان گرم رفتار بودند که روز سه شنبه وارد اجمیر موکب اقبال
شد بعد تقدیم شرائط زیارت خواجه شد بیزا قبال را تیز راند ند صبح روز شنبه
در حدود میرته زمانی توقف نمود متوجه پیش شدند شب پنجشنبه نیم شبی بسو جیت رسیدند
تا ظهور صبح آسایش فرموده متوجه پیش شدند آخر ماهی شب نزدیک
بقریه که از مضافات جالور است رسیده صبح روز جمعه سمند اقبال
بجولان در آمده و پاسی روز گذشته بجالور رسیده و از انجا نیم شبی
استراحت فرموده بر باده باکردار سوار شد تا نیم روز شنبه در گرم
روی گوی سبقت از شهسوار نظر میر بودند تا آخر روز یکشنبه استراحت
دیده مشام دو شنبه رایات جهانگشای بقصبه ڈیسہ که بیست کروه
از بلده پتن است ورود یافت و شاه علی لنگاه از جانب خان کلان حکومت
آنجا داشت بزمین بوس رسید را ی امرا یان آنکه خود یوگیهان خود متوجه

نبرد برآمده جنگهای مردانه میکردند اگرچه لشکر آنقدر بود صف آرا
شده میدان جنگ بی آراستند باولیای دولت کامیاب نصرت
میگشتند امان چون خان اعظم اعتماد بر ملازمان خود و قطب الدین خان
نداشت و اینکار نداشت مبادرت نمیکرد و در هنگام رخصت خدیو
گیهان شکوه در این وصیت فرموده بودند اگر بقضاء آسمانی هنگامه شورش
گرم شود در جنگ احتیاط بکار برده بمعروض پایه سریر عالی دارد بنابران
بصلاح امرای خان اعظم عرض داشتی مشتمل بر سوانح حال مصحوب سلطان
خواجه بعتبه والا فرستاد و استمداد ظاهراً باطن نمود و توجه رایات
حضرت شاهنشاهی بصوب احمدآباد و رسیدن در عرصه سه روز
از دار الخلافت فتحپور تو چون شورش گجرات بدرگاه والا رسید
همت جهانگشای بر آن قرار گرفت که خود بطریق ایلغار متوجه آنحدود
شوند چون از تنگی وقت فرصت سامان و سرانجام نبود در گنجینه گشوده بطرز
انعام و مساعدهٔ زرهای وافر در دامان ملازمان [illegible] عتبه دولت ریختند
و احکام جهان مطاع بنام امرای مالوه و آنحدود صادر شد که خود را زود بگجرات
رسانند در روز یکشنبه بیست و چهارم شهر ربیع الاول سنه نهصد و هشتاد و یک

منصرف شدیم باین عزیمت روانه شدند چون روز تنگ شده بود مخالفان
مبارزت و مباورت نتوانستند که خان اعظم شب توقف نکرده هنگام صبح
بشهر در آید و در همین شب محمد حسین مرزا از کنبایت شکست خورده
نزدیک گذشت و بعضی از بنگاه او بدست در آمد چون شاه حال بود از فوج خان
اعظم دور تر گذشته باختیار الملک و پسران شیرخان فولادی پیوست
و شرح این مقال آنکه قطب الدین محمد خان و سید حامد بخاری و نورنگ خان
و جمعی از ملازمان خان اعظم بکنبایت رسیدند آن بدسیر با آنکه مردم
کم درست زیاده از مقدور خود تلاش نمود بحال ماه شکست یافت
پسر سید بهاء الدین کارنامه شجاعت بظهور آورده جان نثار شد واین شکست
دادن او را فوز عظیم دانسته همت در تعاقب او بستند اگر اندک سعی
مبذول میشد آن مغلوب گرفتار میشد القصه چون بآن جمعی بی سعادت
ملحق شد اهتمام عظیم در شناختن احمد آباد نمود گجراتیان سخن در ساخته
ناسره روز گفتگوی میگردد خان اعظم درین فرصت باستحکام
مداخل و مخارج کوشش نموده و امرای کنبایت نیز رسیدند بعد از
چند روز این شورنجتان در حدود آمدن و هر روز بهادران عرصه

مخالفان عطف عنان نموده میرزا مقیم که جاگیردار آنحدود از کثرت

مقهوران جای را گذاشته بخان اعظم پیوسته باحمدآباد که برده کردهی

اندراست رسید که درین اثنا محمد حسین میرزا در حوالی دولت‌آباد خبر نهضت

موکب اقبال بدار الخلافت آگره شنید قابو دانسته بجد در سورت آمد و قلیچ خان

در قلعه متحصن بود لوازم قلعه داری تقدیم رسانید میرزای شوربخت دید

که فتح قلعه سورت صورت پذیر نیست دست از محاصره آنجا برداشته به بهروچ

آمد و آن جای را از ملازمان قطب الدین محمد خان گرفت در آن وقت خان کلان

در بروده بود از آنجا کنبایت از سرای حسین خان اعظم و سید حامد بخاری

و سید بهاء الدین و شیخ محمد مونگیری و جمعی را بکمک قطب الدین محمد خان

فرستاد که باو ملحق شده دفع محمد حسین میرزا که سه صد سوار در کنبایت

نمایند چنانچه نامبرده بمقام اسانلی که بر جگروهی و بهولقه واقع است بقطب الدین

محمد خان ملحق شدند درین ولا اختیار الملک را اینجاعه که در تنگنای کوهستان بودند

پیش آمدند خان اعظم جای مستحکمی پایناه ساخته نشست که این گروه فتنه

سرشت با نبوه نشستند در آن گروه ناگزیر با هم قرار دادند که خود را درین وقت

باحمدآباد رسانیم اگر خان اعظم از آن محکمه برآمد جنگ کنیم والا نه احمدآباد

[illegible]

رایات عالیات بصوب مستقر الخلافه بر افراشت حکومت و حراست
اینملک را بخان اعظم مرزا عزیز کوکلتاش که بمنصب پنجهزار بذات
و پنجهزار سوار سرفرازی داشت تفویض فرمودند و اونخستین صوبه دارست
از پیشگاه خلافت و جهانبانی و دودمان حضرت صاحبقرانی مقرر گشته
بلده احمد آباد و پرگنه حویلی و پرگنه پتلاد با چند پرگنه دیگر بجاگیر او مرحمت گشت
و بروده بنورنگ خان و سرکار پتن بمیر محمد خان که نام خان اعظم بود
مکرمت شد و سرکار بهروچ آنحدود به قطب الدین محمد خان و دهولقه در تنبقه
بسید حامد بخاری و همچنین سائر محال گجرات بامرای عظام تقسیم فرموده
روز دوشنبه و نهم شهر ذیحجه الحرام از راه پتن و جالور بصوب مستقر الخلافت
آگره بوده فرموده و سائر امرای عظام گجرات را که بحکومت و حراست
اینملک مقرر فرموده بجزائل تشریفات نوازش اعظم سرفراز ساخت
از حدود سیدپور رخصت انعطاف داشتند در حین معاودت بخان
اعظم خبر رسید که اختیار الملک که سابق قرار نموده در حدود ایدر باتفاق
رای نارائن زمیندار آنجا سر بشورش بر داشته و پسران شیر خان فولادی
باو یک جهت شده اند لاجرم صلاح در رفتن احمد آباد ندانسته بدفع

سورت ماند از بدایع وقایع این ایام رسیدن زخم بدست دریانوال شیر بیشهٔ اقبال

است مفصل این مجمل آنکه شبی در محفل بهشت آئین که خاقان روشن جبین بر خوش

بودند سخن بشجاعت راجپوتان مذکور شد که جان در پیش آنگروه قدر و قیمتی ندارد

چنانچه بعضی راجپوتان برچه که هر دو طرف سنین دارد بدست کی میدیند که مضبوط

گرفته می ایستد و مردانه که هم چشم یکدیگراند سرهای برچه را محاذی سینه خود داشته روبرو

میدوند که سنانهای برچه از پشت هر دو میگذرد و به یکدیگر رسیده تلاش میکند آن

شیر دل بهر صورت شمشیر خاصه را بدیوار نهاده نوک تیغ را بر شکم مبارک خود داشته

فرمودند که ما خود هم لی هم چشم بداریم که بروکش راجپوتان بعمل آوریم بهتر آنکه

بهمین شمشیر حیله کنم از ظهور اینمقدمه حاضران بساط عزت را عجب حالتی دست

داد نه کسی را طاقت حرف گفتن نه یارای دم زدن درینوقت راجه مانسنگه بیاوری

اخلاص دست بر دست دیده چنان دستی بر شمشیر خاصه زد که شمشیر از چنگ آنحضرت

برآمده دور افتاد و قدری باین انگشت هر دو خاقان ممالک ستان بریده شد

آنحضرت بچشم تمام مانسنگه را بر زمین انداختند و سید مظفر سلطان برادر سید

عبدالله خان گستاخانه خواست که مانسنگه را از چنگ شیر بیشه شجاعت مستخلص سازد

دست مجروح آن حضرت را تاب داده خلاص گردانید درین تلاش باز خم

پنجم ماه مبارک رمضان سنه نهصد و [illegible] قلعه [illegible] اساس [illegible] بصورت مضرب خیام سر برزده دولت
شد متحصنان بفزونی آذوقه بسیار [illegible] اعتماد کومک میرزایان غره شده بود در لوازم
قلعه داری بپرداختند و از سوانح این ایام بدست آمدن فیلان و اسباب میرزایان است قطع امید
گشت میرزایان قلعه بعهده اهتمام او بود نظام الدین لاهوری [illegible] را بدرگاه
سلیمان جاه فرستاده معروضداشت که اگر بجان امان یابیم یکی از بندهای درگاه آمده
این روی سیاه را بسجده آستان رساند قلعه را بهر کسی که حکم شود حواله نمایم قاسم
علیخان و خواجه دولت را حکم شد که میرزایان و سایر گرفتاران را بنوید اطلاق امیدوار
ساخته بسعادت زمین بوس سرفراز سازند بر در پنجشنبه بیست و سویم شهر
شوال المکرم سال مذکور اهل قلعه سر خجالت در پیش افگنده سجدات شکر بجا آوردند از مال
و جان و ناموس امان یافتند الا میرزایان را که پیوسته بزبان درازی و هرزه گوئی
اسباب خود را سرانجام میداد حکم بزبان بریدن شد و دیگر موکب اقبال بسیر قلعه تشریف
برده توپهای کلان سلیمانی که هر کدام کارنامه آسمانی بود حکم انتقال بمستقر الخلافت
فرمودند و [illegible] از سلطان سلیم خوندکار روم بوده و بارادهٔ تسخیر بنادر فرنگ
که عمده [illegible] ست توپ های بزرگ با لشکر فراوان فرستاده بود از بی مددی
حکام گجرات و [illegible] منهزم گشته مراجعت نموده آن توپ ها را [illegible] همراه نبرده در قلعه

گذاشته

و بهادران جنود اقبال تعاقب بموضع بسیاری را علف تیغ آتش‌بار ساختند و بمیامن اقبال

بی‌زوال پادشاهی چنین فتح قرین روزگار خجسته آثار شهریار اقلیم‌گشا گردید چون شب در میان

جان مخالفان درآمد موکب همایون در قصبه سرنال نزول فرمود سرخ بدخشی را با فتح‌نامه

روانه اردوی معلی ساختند و روز دیگر همچنان فتح و نصرت متوجه اردوی ظفر قرین شدند و شاه

قلیخان محرم و صادق خان را با فوجی از بهادران بطریق منقلا بر سر سورت تعین فرمودند چون

خبر وصول افواج قاهره بمتحصنان قلعه سورت رسید گلرخ بیگم که صبیه میرزا کامران کوچ ابراهیم حسین

میرزا مظفر حسین میرزا پسر خود را همراه گرفته با چندی از معتمدان بصوب دکن شتافت و امرا هر چند سعی

بتعاقب نمودند نتوانست رسید و آن شیرزن مردانه بدر رفت چون بعرض رسید که قلعه سورت را

استحکام داده بهمزبان نام قورچی پادشاه که زمره باغیان داخل شده سپرده اند لاجرم بهمت جهانگشایی

به تسخیر آن قلعه توجه فرموده حکم شد که راجه تودرمل اهتمام نموده مورچالها تقسیم نماید و شاهم خان جلا

یر را بحراست قلعه جانپانیر رخصت نموده قاسم خان میر بحر برار وانه درگاه ساز و که در ساباط

ساختن و نقب زدن بغایت صاحب تجربه است و فرمان قضانشان بخان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش

را ارسال فرمودند که در محافظت احمدآباد و سایر بلاد بهمت گماشته اگر میرزایان روی ادبار آن طرف

نهند زنهار بسزا حسن نماید و شرکت لشکر اولیای صوبه مالوه تعین شد که قطب الدین محمد خان و سایر جاگیر

داران آن ناحیه را بملک خان اعظم رسانند فتح قلعه شدن سورت روز شنبه

وافشار و جمعی از بهادران مخالفان را از در در آورده بر داشتند اما دیگر دلاوران
جان نثار پای همت افشرده بسیاری از متهوران را بخاک هلاک انداختند
درینوقت اکثری از اولیای دولت که بجهت شکستگی را متفرق شده
بودند از اطراف و جوانب رسیدند و هنگامه دار و گیر گرمی پذیرفت و
در زمانیکه آنحضرت متوجه بدفع مخالفان بودند خار بست زقوم پیش آمد
و سه نفر از سیاه بدبختان بجانب حضرت تاختند و یکی از آنها متوجه
راجه بهاونت داس شد راجه نیزه او را رد کرده بر جهنه بجانب او انداخت
مقارن این حال دو سوار دیگر بجانب آنحضرت تاختند خالو عالم د+
شاه قلیخان محرم و چندی که سعادت قرب داشتند توقف داشتن
نیافتند و آن شیر بیشه شجاعت بزور بازوی قدرت اسب گلگون
اقبال را از زقوم زار جهانیده بمدافع متهوران برگشته روزگار توجه فرمودند
[illegible] سیاه بخت تاب مقاومت نیاورده رو بگریز نهادند
[illegible] از دیدن نیرنگی اقبال در کارنامهای بهادران سرشته
[illegible] سراسیمه راه فرار پیش گرفت و بقیه السیف
[illegible] خود را بساحل نجات رسانیدند

بدولت رسیدند و در هنگام آب مهندری کنوره آنکه با چندی هراول

شد و ابراهیم حسین مرزا از سپاهیان لشکر منصوره که فی الحقیقت شعشعهٔ انوار

اقبال بود شکوه پادشاهی دریافته بمخصوصان خود گفت که همانا حضرت

پادشاه ازین که با گرمی و سرعت می آیند و از جهت سرگشتگی در ساعت

باستعداد مبارزت پرداخته و با جمعی از فوج که تنها بر بلندی توپ کرده

ایستاد چون موکب اقبال از آب عبور فرمودند کناره دریای جریای

عظیم و شکستهای غریب که باصطلاح اهل گجرات کوتر گویند بود بهاد

ران نصرت طلب بشوق پیش دستی سررشته تدبیر از دست

داده هرکدام راه شتافت و شهباز عرصهٔ همت با معدودی از مخصوصان

رکاب دولت بجانب دروازه سرتال که مقابل دریا بود برآمده

چندی متهوران که در مقام مدافعه شدند مقبل نامی غلام قلماق با لجفی از بهادر

آن تاخته انگر فتها را بزخم تیغ صاعقه بار بر خاک هلاک انداخت از حضرت

با جمعی که در رکاب سعادت حضور داشتند بدرون قلعه درآمدند

و از کوچهای قصبه که بهجوم عام و از بام چهار دولت سرتال مملو بود بهزار جر ثقیل

گذشته خود را بمخالفان رسانیدند و نایرهٔ قتال اشتعال یافت با با خان

در قصبه سرتال با جمعیت فرود آمده است و مسافت چهار کروه
خواهد بود آنحضرت از خدایگان رکاب اقبال مظفر لشکر تکاپش سپرند
جلال خان بعرض رسانید که عساکر فیروزی اثر رسیده و غنیم را جمعیت
نشان میدهند و با سعودی که در ظل رایت عالی سعادت پذیرانند
جنگ روز نباید صلاح دولت آنست که چون شب شود
شبخون باید آورد درین کنکاش مستحسن خاطر اقدس نیفتاد و بر
زبان حقیقت ترجمان گذشت که قصد شبخون در ناموس سلطنت
نمیکنیم همان بهتر که کار روز بشب نینداخته خود را زود بر سر ساده رسانیم
چون قصبه سرتال بر سر نیل واقعست از دور نمود قدری راه طی کرده
در کنار آب مهندری حکم جبه پوشیدن در آنوقت زیاده از چهل
کس همراه نبود اتفاقات حسنه آنکه همان ساعت خبر آمدن
عساکر اقبال رسید و بجهت دیر آمدن امرا از روی غضب حکم فرمودند
که این مردم را نگذارند که در جنگ شریک شوند چون ظاهر شد که سبب دیر
آمدن غلط کردن راه بود تقصیر از ایشان نیست لاجرم بسعادت کورنش
اختصاص بخشیدند بعد همراه شدن این امرا و سپاهیان لشکر منصور قریب

بدولت.

بهمراهی خان اعظم تعین شده بودند اند که بار مردلیعادت همراهی
اختصاص داشتند آنحضرت باعتقاد جنود غیبی توسن اقبال بر سمت
ایلغار انگیخته و متوجه تنبیه و تادیب او شدند و حکم شد که شهباز خان میر بخشی بسرعت
شتافته امرای عظام را که بیشتری بدفع مرزایان تعین شده اند گردانیده
بموکب ملحق سازد و میر محمد خان و خواجه جهان و شجاعت خان و صادق
خان را بحراست اردوی ظفر قرین گذاشته رایات نصرت آیات
بود ند استیصال آن شوریده حالان برافراشتند حکم شد که هیچکس از مردم
اردوی از عقب نشاید که مبادا از کثرت مردم راه فرار پیش گیرد
و تمکین که قلب اولیای دولت را در نظر آورده پای شقاوت
قایم کند و لبنرای اعمال خود برسد چون از شب دو سه ساعت
ماند باعتقاد حبل المتین توکل پای همت در رکاب توسن دولت
نهاده سبک عنان ساختند و ملک شرق گجراتی را که در اعلاک
بلا بود همراه گرفتند تا آخر روز هر چه تمامتر راندند اصلا نشانی از غنیم ظاهر نشد
چون از روز دو سه ساعت مانده بود بر سمتی از برابر نمود ار شد
و گفت که ابراهیم حسین مرزا از دریای مهندری از گذر بیکانیر گذشته

بساط قرب بر جهاز سوار شده سیر دریای شور نمودند و متعاقب شاهباز
خان و اعتماد خان و دیگر امرایان گجرات را بدرگاه سپهر اشتباه رسانیده
بجهت مصالح ملکی و قضای سلطنت هر کدام مردم را به یکی از
متعهدان درگاه سپردند بعد فراغ این کار استیصال مرزایان خسران مآل
پیش نهاد همت اقلیم کشا گردید حسن خان خزانچی بحراست بندر
کنبایت گذاشته رایات عالیات بصوب برودہ برافراشتند
و از نواحی برودہ خان اعظم مرزا عزیز کوکلتاش را بایالت احمدآباد
رخصت فرمودند و شاه باز خان و قاسم خان و باز بهادر خان را با فوجی
از دلاوران بتسخیر چانپانیر فرستادند در قصبه برودہ خبر رسید که مرزایان
قلعه سورت را استحکام داده در حدود چانپانیر فراهم آمده اند لاجرم جمعی
از امرا فوجی از عساکر منصوره بتنبیه و تادیب آنها تعین شدند درین وقت
بعرض رسید که ابراهیم حسین مرزا تا حال در قلعه بهروچ بود از آنجا برآمده
اندیشه آن دارد که در اطراف ممالک شورش اندازد و از راهی که
خواهد شد تا اردوی کیهان شکوه هشت کروه مسافت است تا
آنکه اکثری امرای عظام و عساکر سپهر احتشام بیشتر باشد دمار مرزایان

نمایی

گجرات که عهد و نطاق بندگی بسته بودند بعهد استیصال مرزایان بر دست

خویش گرفته مرحمت گشته بود از خیدی رای جهان آرائی چنین

اقتضا فرموده که سیر دریای شور نموده کوس مراجعت بمستقر الخلافت بلند

آوازه سازند لهذا در شنبه دوم شهر شعبان المعظم رایات عالیات

بجانب بندر کنبهایت که بر سی کروهی بلده است در حرکت آمد

و امرای گجرات پی بهانه سرانجام سفر رخصت گرفته روز چند در شهر

ماندند و حکیم عین الملک را که فی الجمله رابطه با انها درست ساخته نیز جهت

بعضی نظرات و مراعات حزم و احتیاط گذاشتند که همرا فوت آنها

متوجه ملازمت گردد در اثنای راه خبر رسید که اختیار الملک بلونا وا

ره راه فرا پیش گرفت اعتماد خان و سائر گجراتیان نیز بدنذب

خاطر گشته اراده کافر نعمتی دارند لاجرم حکم شد شاهباز خان بسرعت شتافته

آن ناحق شناسان را فرصت بداندیشی ندهند و سزاوار نموده خود

بملازمت آورد چون معموره بندر کنبهایت مورد رایات عالی

گشت تجار و متوطنان آنجا بسعادت استقبال شتافته نوید

امن و امان یافتند آن سرچشمه فتوحات الهی با مخصوصان

هندوستان در اکثر صفات بهترین اقالیم روی زمین است ملک
گجرات خلاصه خلاصهٔ هندوستان قرار یافته است از جمله معمورهٔ
احمدآباد بمثابه بود که سه صد و هشتاد پوره آبادان داشت و پوره
عبارت از محله ایست مشتمل بر عمارات عالی و مرزبان مملو
از نفائس و نوادر که هر کدام در حقیقت شهریست عظیم و در آن
روز حضرت خاقانی ظل اقبال بر آن خطهٔ فردوس مثال افکنده
خرمن خرمن زر و سیم نثار فرق مبارک شده بود از چند روز عرضداشت
امین خان غوری و پیشکشهای لائق بدرگاه کیوان بارگاه رسید
و ابراهیم حسین میرزا نیز عرضداشتی از روی اضطرار با نفائس پیشکش
ارسال داشت چون از صدق اعتقاد نبود بعز قبول نرسید از آنجا که بمیامن همت
جهانگشائی و فتح گجرات که اعظم بلاد هندوستان بلکه خلاصهٔ روی جهانست
بر وفق مراد اولیای دولت صورت پذیرفت حکومت احمدآباد و انتظام
این بلاد بخان اعظم میرزا کوکه تفویض یافت و پرگناتی که درین طرف آب
مندری است بجاگیر آن عمدة الملک مقرر شد و دیگر پرگنات مثل
بروده و چانپانیر و سورت وغیره که میرزایان در تصرف داشتند با امرای

گجرات

از امرای معتبر حواله فرمودند روز دیگر موضع حاجی پور مورد مواکب بادشاهی

گشت جمعی از اوباشان آوازه انداختند که حکم بتاراج اردوی گجراتیان

شده و گروه انبوه از الیطال رجال بر دایره آنها ریخته دست تطاول و

تاراج دراز ساخته و فتنه عظیم قایم شد چون این حقیقت این بی

اعتدال معروض قدسی بخشیا عظام و سزاوالان صاحب اهتمام تعین

فرمودند که آن جماعه را بسیاست رسانیده بگذارند که متنفسی خود را

بدر اندازد و تمام مال و اشیای گجرات بتاراج رفته ضبط نموده از روی

تحقیق و تشخیص بصاحبان مال رسانند و خود بدولت بر مسند عدالت

نشسته بار عام دادند و فیلان مست روحاضر ساخته آن جماعه را

پائمال قهرمان جلال فرمودند و در اندک فرصت از فروغ معدلت

النور را امن و امان تافت چهاردهم شهر رجب المرجب سنه مذکور

که از الفاظ سنه نهصد و هشتاد تاریخ السال مستفاد میگردد ظاهر احمدآباد

مستقر رایات اقبال گردید و طوائف انام از خواص و عام +

فرق عبودیت بر سده سریر خلافت نهاده کامیاب امن و

امان گردیدند بی جنگ و قتال ملک گجرات مفتوح گشت همچنانکه

سرلبند گردیدند هرکدام درخور حالت بنوازش خسروانه بشرف اختصاص
یافتند واعتماد خان وچندی حکم شد که سواره نزدیک باشند چون
قصبه کری نزول اجلال اتفاق افتاد صادق خان وچندی از ملازمان
رکاب را بمحمودآباد فرستادند که سیف الملک حبشی وجمیع
دیگر که هنوز متوجه نشده بودند ببنا بر راه عبودیت رهبری نمایند ودرین
منزل بجهت مراعات حزم واحتیاط وضابطه ملک ستانی
وجهانداری امرای گجرات را طلبداشته فرموده بودند که چون از
اینملک باعتماد خان عنایت فرمائیم وازامرای گجرات هرکدام
را التماس کند بهمراهی دستور خواهد شد باید که همه ضامن معتبر بدهند تا سر
رشته انتظام است استحکام پذیرد اول میرابوتراب ضامن اعتماد
خان شد بعد ازان تعهد ضامنیت همه اعیان گجرات نموده +
بغیر از طبقه حبشیه درباب حبشیان حکم شد که چنانچه غلام سلطان محمود
بودند الحال در زمره بنده های بادشاهی اختصاص خواهند داشت
وغلامان را احتیاج ضامن نیست لیکن بجهت بعضی امور که
از لوازم قانون سلطنت وجهانگیری است هرکدام آنها را ایلی

ازامرای

متوجه ملازمت است و پیش از رسیدن خود شاه فخر الدین

و میر ابو تراب و وجیه الملک و مجاهد خان را روانهٔ درگاه نموده است

که لوفور مراحم بادشاهی خاطر باسطمن ساخته بسعادت ت نمایند

شاه فخر الدین در اثنای راه بآن جماعه پیوسته نزد اعتماد خان شتافت

متعاقب حکیم عین الملک نیز رسیده لبعد درازی سخن جمیع امرای

گجرات و اعیان انملک اختیار دولتخواهی نموده وجوه دراهم و

روس شاه را لقب بخشیدند و چون لقصبه کڑی لبست کروهی

احمد آباد رسیدند اعتماد خان شاه فخر الدین و عین الملک را با میر

ابو تراب پیشتر روانه ملازمت ساخت روز دیگر حضرت خا

قانی از جهوتانه کوچ فرمودند بخواجه جهان و میر ابو تراب حکم شد که پیشتر

شتافته اعتماد خان را بسعادت ملازمت بیارند و در آن روز

خاقان گیتی ستان بر فیل آسمان شکوه سوار شده و انبوهی در

سایه عظمت آنحضرت پیاده بودند که اعتماد خان لبسعادت

زمین بوس فائز گشت و لبعد اختیار الملک و ملک شرق

و جهو جار خان حبشی و وجیه الملک و مجاهد خان آمده بسجده عبودیت

نمود اما پسران شیرخان خبر یافته خود را بشتاب بجبال انداختند

روز شنبه غره شهر رجب سنه صد در بلده پتن مخیم بارگاه باسمان جاه شد

از ینجا حکیم عین الملک را بجهت آوردن اعتماد خان و میر ابوتراب

رخصت فرمودند بموضع جهوتانه رسیدند معروض بساط گردید که مظفر گجراتی

از شیرخان فولادی جدا شده درین نواحی سراسیمه میگردد حکم شد

که میرخان یساول و فریدخان قراول و میر ابوالقاسم نمکین و کرم علی بتعاقب

قب او شتافته دستگیر سازند میرخان چون قدری راه طی کرده بود

که چیره ساربان او بدست او افتاد باندک ترددی او را در غله زاری یافته

دستگیر ساخته بملازمت حضرت آوردند از فرط عاطفت جان بخشی

فرموده او را بکرم علی سپردند بنابر قول صاحب مرآت سکندری

مظفر از پیش شیرخان فولادی جدا شده پیش از امرای گجراتی

آمده ملازمت نموده درینوقت سید احمد خان بخاری و الغ خان

حبشی با مردم خود آمده سجده عبودیت نمودند متعاقب آنها شاه

فخرالدین و حکیم عین الملک میر ابوتراب را بملازمت آورده

معروض داشتند که اعتماد خان نطاق اطاعت بمیان جان بسته

ان گروه شقاوت شیوه نمایند اکثری ازان مفسدان آورده دشت

ادبار گردید لبقیه السیف جبال پناه بردند جمعی از خون گرفتها که باصطلاح اهل

گجرات ماچه لور گویند در گرد خانه تیخانه خاک برهلاک افتادند بالجمله چون

بحدود پتن ورود عساکر فیروزی اتفاق شد شاه فخر الدین بافرمان استمالت

بر اعتماد خان که پیوسته عرائض اخلاص فرستاد التماس آمدن

موکب جهانکشائی مینمود رخصت فرمودند ولید از ورود بحوالی ذلیه

خبر رسید که شیر خان فولادی که احمد آباد را محاصره داشت از طنطنه نهضت

رایات جلال ترک محاصره نموده بولایت سورته شتافت محمد

خان ولد خان پسران خود را به پتن فرستاد اهل وعیال او را بر آورده

بجائی مستحکم رسانند الحال پسران او اهل وعیال او را پیش

انداخته بجانب ایدر متوجه اند و ابراهیم حسین مرزا که بکمک اعتماد

خان آمده بود بمحال متعلق خویش مراجعت نمود اعتماد خان +

اعظم ملازمت است خاقان گیتی ستان راجه مانسنگه را

بافوجی تعیین فرمودند که خود را بافرزندان شیر خان رسانیده دستگیر

سازد اگرچه راجه باسباب و احمال آنها رسیده دست بردی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چنگیز خان آمدن مرزایان را غنیمت دانسته بهروچ را بجاگیر ایشان
مقرر نموده چنانچه مشروحًا در مرآت سکندری مندرج است وشمه
ازان درین اوراق سمت گذارش یافت بعد ازانکه جهوجهار خان حبشی
وچنگیز خان را کشت خلل عظیم در ولایت گجرات روئیداد مرزایان
غنیمت دانسته قلعه چانپانیر وسورت را بجنگ گرفته وقلعه بهروچ
را نیز متصرف شدند وقوت ومکنت بهم رسانیدند چون اعتماد خان
مدار کار حکومت برخود نهاده بود مظفر بتحریک شیر خان فولادی
از احمد آباد گریخته نزد او به پیش شتافت وشیر خان با فواج آراسته رو
باحمد آباد نهاد واعتماد خان در حصار احمد آباد تحصن جسته بمرزایان
ملتجی گشت ونیز عرضداشت به بارگاه سلاطین پناه حضرت
عرش آشیانی نموده کیفیت روئیداد معروض داشته استدعای توجه را
یات عالیات به تسخیر گجرات نمود آنحضرت برحال رعایا وزیرد
ستان این ملک بخشیده اطفای نائره مرزایان را ملحوظ فرموده
بتاریخ بیستم شهر صفر المظفر روز شنبه سنه نهصد وهشتاد هجری رایات
اقبال به تسخیر گجرات افراشتند خان کلان وسید محمود بارهه قلیج

تعلق میگرفت شاید این مقال حسب حال سلاطین و امرایان گجراتیه
است چنانچه شمه ازان سمت گزارش یافت چون هنگام زوال
آن دولت در رسید ارباب حل و عقد حقوق را بعقوق مبدل ساخته
کام دوزخ من وفاق بسته در پوست یکدیگر افتادند و نفاق را از پرده
خفا بر آورده عداوت را برملا انداختند و فیما بین کار به تنازع انجامید
تا از دیوان قضا حکم لنحزل الزلق در رسید و بساط حکومت سلاطین
گجراتیه در نوردیده شد و منشور فرمانروائی و طغرای دارائی آن ملک
از بارگاه تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء بنام فخر
دودمان خلاصه خاندان حضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان
صادر شد و سر عدالت نصف حضرت عرش آشیانی
جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی ممهد گشت شرح این مقال و
ائین این اجمال آنکه ابراهیم حسین مرزا محمد حسین مرزا و مسعود حسین
مرزا و عاقل حسین مرزا پسران محمد سلطان مرزا که سلسله او بحضرت
امیر تیمور گورکان میرسید بمقتضای بدطینتی و بدخوئی مصدر شورش
و فساد میشوند و در محروسه خلل می انداختند محمد سلطان مرزا پدر آنها

بنام

بنابر برانه سري در پرگنه اعظم اباد سرکار سنبهل جاگیر خود میگذرانند چون

رایات بادشاهي بسمت پنجاب نهضت فرمود مرزایان قابو

یافته در سنبهل برآمده دست بتاراج کشادند و بعضي جاگیرداران

راکشته مال و متاع آنهارا متصرف شدند و بر قلعه دهلي محاصره نمودند

اینمعني باعث آزار خلایق و شورش عظیم در مملکت گردید حضرت

عرش آشیاني از استماع این سانحه از پنجاب بسمت دهلي

متوجه دهلي گشتند مرزایان از ارجند عزیمت موکب عالي دست

از محاصره قلعه دهلي برداشته بطرف مالوه شتافتند و آن ولایت را

محمد قلي برلاس که از مرزایان بادشاهي بودند گرفته ماندویه تصرف

خود درآوردند بعد نزول رایات بادشاهي در دهلي جیوش منصوره +

باستیصال مرزایان تعین کردند در آن زمان سلطان محمود ثاني را

برهان آباد کشته و امراي واقعه طلب مثل سید مبارک و عماد الملک

و اعتماد خان یکي از ابنا بر سلطان احمد باني احمد آباد را که هنوز بسن تمیز

نرسیده بود باسم سماء سلطنت و سرداطلاق نموده سلطان احمد

ثاني نام کردند و مدار حکومت و کامراني از پیش خود گرفتند و چون او +

تعلق میگرفت شاید این مقال حسب حال سلاطین و امرایان گجراتیه
است چنانچه شمه از آن سمت گذارش یافت چون هنگام زوال
آن دولت در رسید ارباب حل و عقد حقوق را العقوق مبدل ساخته
گاو خرمن وفاق بسته در پوست یکدیگر افتادند و نفاق را از پرده
خفا بر آورده عداوت را برملا انداختند و فیما بین کار به تنازع انجامید
تا از دیوان قضا حکم لیخذل الفریق در رسید بساط حکومت سلاطین
گجراتیه در نوردیده شد و منشور فرمانروائی و طغرای دارائی آن ملک
از بارگاه تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء بنام فخر
دودمان خلاصه خاندان حضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان
صادر شد و سکه عدالت نصفت حضرت عرش آشیانی
جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی ممهد گشت شرح این مقال و
تبیین این اجمال آنکه ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا و مسعود حسین
میرزا و عاقل حسین میرزا پسران محمد سلطان میرزا که سلسله او بحضرت
امیر تیمور گورکان میرسید بمقتضای بدطینتی و بدخوئی مصدر شورش
و فساد میشوند و در محروسه خلل می انداختند محمد سلطان میرزا پدر آنها

بنابر

و چگونه ... [illegible] ... در زمان این ... بادشاهان دولت

قاهره ... [illegible] ضمیمه ممالک محروسه هند ... و قتال

چون از ... [illegible] حضرت ... آشیان جلال

الدین ... شاه غازی ... بر ضمائر خود مظاهر اصحاب دانش

و نظارگیان ارباب بینش محجوب و مستور نماند که از بدو آفرینش

در عالم کون و فساد زوال هر دولتی بنابر تخم نفاقی که در مزرعه صدر ارکان

دولت و اعیان سلطنت کشته می شد بآبیاری بدطینتان

واقعه طلب و سخن جنبان حماله الحطب روئیده لوما فیه و ما ربیه

کینه بهر سو دوانیده بکفران نعمای الهی ثمر و بار در میگشت و شکر

منعم حقیقی که موجب ازدیاد آلا و ست بر طاق نسیان می نها

دند و من طوق آیه وافی هدایه لئن شکرتم و لئن کفرتم لازیدنکم ان

عذابی لشدید سبب انقطاع آن نعمت میشد بوده است

و بمضمون صداقت مشحون ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیرو

ا ما بانفسهم عطیه الهی تغیر و تبدیل یافته منجر بزوال میگشت

و انواع فتن و اقسام محن عاید حال شان میگردد با صاحب لونی دیگر

وسه ماه و نه روز در عهد آنحضرت راجه بخت سنگه الصوبه داری این
صوبه سرفرازی یافته بود چون بهمه [illegible]
و[illegible] شد و بیهان لال العد[illegible]
لدین [illegible] بادشاه [illegible] دولته روز یکشنبه قریب
نصف النهار تاریخ دهم شهر شعبان المعظم سال یکهزار و یکصد و
شصت و هفت هجری در قلعه ارک در دار الخلافت شاهجهان
آباد جلوه ظهور نمود زینت بخش تاج و سریر و فرمانروائی گشتند بروز
پنجشنبه هشتم شهر ربیع الثانی سال هزار و صد و هفتاد و سه
من الهجری بموجب اشاره وزیر مقتول شدند مدت جهانداری پنج
سال و هفت شهر و بیست و هفت یوم بنابر لطف بالاجی راو
مرهٹه احدی الصوبه داری این صوبه سرفراز گشتند جلوس
اشرف اقدس [illegible] شاهجهان بادشاه آخر روز پنجشنبه هشتم
شهر ربیع الثانی سال یکهزار و صد و هفتاد و سه من الهجری در دار
الخلافت شاهجهان آباد دولت افزای سریر سلطنت یافتند
ابتدای [illegible] گجرات [illegible]

دتاجی

که آمده بر تخت آبا و اجداد خویش متمکن شود چنانچه او محمد روشن اختر ابن

محمد جهاندار شاه بادشاه را بر جناح استعجال بسواری فیل کنیا لوت را روانه

ساخت بعد قطع منازل بتاریخ پانزدهم شهر ذیقعده سال یکهزار و یکصد و

سی و یک بر اورنگ فرمانروائی بر آمده خود را محمد شاه موسوم ساختند و

در شهر ربیع الثانی سنه یکهزار و یکصد و شصت و یک هجری بر فردوس

برین خرامند و در جوار قرار حضرت خواجه نظام الدین اولیا واقعه دار الخلافت

شاهجهان آباد مرقد شریف قرار یافت مدت سلطنت که در ایام

رفیع الدرجات شاهجهان ثانی داخل است سال سی و شش بود

در عهد آنحضرت شش کس بصوبه داری این صوبه متعین شدند

جلوس ابوالنصر مجاهد الدین [illegible] شاه [illegible] ابن [illegible]

فردوس [illegible] آرامگاه [illegible] روز سه شنبه غره شهر جمادی الاول

سال یکهزار و شصت و یک هجری در مقام کونده تعلق پانی پت

هنگامیکه بعد از فتح ابدالی معاودت فرموده بودند اتفاق افتاد بتاریخ

دهم شهر شعبان المعظم سنه یکهزار و یکصد و هفت هجری بنا بر عدم موافقت

صحبت وزرای مختلف شدند مدت فرمانروائی شش سال

دو در مقبره همایون بادشاه مدفون گردیدند مدت سلطنت چهار ماه
و پانزده یوم لسبب مدت قلیل تغیر و تبدل در صوبه راه نیافت
[illegible] شاهجهان ثانی [illegible] محمد رفیع الشان [illegible]
حضرت [illegible] بهادر شاه بادشاه روز شنبه بستم شهر رجب
سال یکهزار و یکصد و سی و یک هجری در قلعه ارک دار الخلافت
شاهجهان آباد بموجب وصیت برادر قرار یافت و بنابر دفع
شورش محمد نیکوسیر متوجه مستقر الخلافت اکبرآباد شده در شهر ذیقعده
سنه مذکور رخت هستی بر بست مدت سلطنت چهار ماه
در صوبه تغیری نیامده [illegible]
[illegible] محمد شاه بادشاه [illegible] ارشاد حضرت [illegible]
بهادر شاه باد[illegible] چون شاهجهان ثانی بادشاه از سواد مستقر
الخلافت اکبرآباد بعالم جاودانی رحلت فرمود قطب الملک
سید عبد الله خان وزیر و امیر الامرا سید حسن علیخان برادر خود
که در دار الخلافت شاهجهان آباد صوبه دار مقرر کرده بودند نوشتند
که بسرعت تمام که یکی از شاهزادگان عالی تبار روانه اینصوب سازند
کرآمده

بخاک سپردند یک لک بمرتبه صوبه داری فائز شد ملو [illegible]

شاه شهید ابوالمظفر معین الدین [illegible] میر شاه [illegible] الدین

بن خلد منزل بهادر شاه بادشاه سیزدهم شهر ذالحجه سال یکهزار و یکصد و

بست و چهار هجری در نواحی مستقر الخلافت اکبر آباد لجد منظفر شدن

جهاندار شاه عم خود خطبه و سکه بنام خود نموده و هشتم شهر ربیع الاول

سال یکهزار و یکصد و سی و یک لجد معتکف شدن بدرجه شهادت

رسیدند و در مقبره همایون بادشاه واقعه دار الخلافت دهلی بخاک سپردند

مدت سلطنت تا ایام سلطنت جهاندار شاه شش سال

و بست و پنج روز در عهد الحضرت پنجلک بصوبه داری اینصوبه

ممتاز شدند بادشاه [illegible] محمد رفیع الدرجات

بادشاه [illegible] رفیع الشان بن خلد منزل بهادر شاه بادشاه هشتم

شهر ربیع الاول یکهزار و یکصد و سی و یک در قلعه ارک دار الخلافت

شاهجهان آباد روی نمود و در بست و سوم شهر رجب المرجب

سنه الیه بنابر عارضه جسمانی یعنی تپ دق وصیت به تخت

نشینی برادر مهین خود محمد رفیع الدوله نموده ازین جهان درگذشت

اورنگ آباد واقعست نعش حضرت خلد مکان از احمدنگر بدینجا
آورده اند مدت سلطنت پنجاه و دو سال و دو ماه و چهار یوم و در عهد
ده کس بصوبداری اینصوبه تعین شدند. حضرت خلد مکان
ابو النصر قطب الدین محمد شاه عالم بهادر شاه بادشاه غازی ابن عالم
گیر بادشاه نوزدهم شهر ربیع الاول سال یکهزار و یکصد و نوزده هجری
در باغ و سرای واقعه منظر الخلافت اکبرآباد لعبد فتح محمد اعظم درست داد
در نوزدهم شهر محرم سال یکهزار و بیست و چهار هجری در سواد دار السلطنت
لاهور بمنزل عقبی ارتحال فرمودند و نعش آنحضرت را در آورده در جنب
مزار خواجه قطب الدین چراغ دهلی واقعه دار الخلافت شاهجهان
آباد بخاک سپردند مدت سلطنت چهار سال و نه ماه
در عهد آنحضرت یک کس بمرتبه صوبه داری اینصوبه رسید
جلوس ابو النصر معز الدین جهاندار شاه ابن بهادر شاه بادشاه غازی
سلخ شهر ذی الحجه الحرام سال یکهزار و یکصد و بیست و چهار هجری در سواد
دار السلطنت لاهور روداد در مدت ده ماه و بیست روز سلطنت
عقبی شتافت و در مقبره همایون بادشاه واقعه دار الخلافت شاهجهان آباد
بخاک

در قلعه مستقر الخلافت اکبرآباد روی نمود و سه گهری شب دوشنبه بیست
و ششم شهر رجب سنه یکهزار و هفتاد و شش هجری ازین خاکدان بعالم
جاودانی خرامیدند و در مقبره واقعه اکبرآباد بخاک سپردند مدت سلطنت
فرمانروائی سی و دو سال در ایام اعتکاف واقعه ارک هفت
سال در عهد آنحضرت دوازده کس بصوبه داری اینصوبه مقرر
شدند جلو [illegible] فت [illegible] محمد [illegible]
[illegible] عالمگیر [illegible] شاه [illegible] بادشاه غازی جلوس اول
در باغ روز جمعه غره شهر ذیقعده الحرام سال یکهزار و شصت و هشت
هجری و جلوس دویم که در خطبه و سکه و لقب مقرر شد روز یکشنبه
بیست و چهارم ماه مبارک رمضان سنه هزار و شصت و نه
در قلعه ارک دار الخلافت شاهجهان آباد لود و دویم روز دوشنبه
بیست و هفتم شهر ذیقعده الحرام سال یکهزار و یکصد و هیجده در مقام احمدنگر
مضاف صوبه دکهن بعالم دیگر رحلت فرموده در جنب مزار
برهان الدین اولیا منزل گزیده و درگاه حضرت برهان الدین غریب
قدس الله سره در خلدآباد که بروضه اشتهار دارد بهشت کرده

چون شب چهارشنبه دوازدهم شهر جمادی الاخر سال یک هزار و چهارده هجری
در رسید آنحضرت طبل رحیل نواخته بعالم دیگر کوچ فرمودند و در مقبره سکندره
بخاک سپردند مدت سلطنت پنجاه و یک سال و دو ماه قمری
و نه روز در عهد آنحضرت نه کس از پیشگاه خلافت و جهانبانی بصوبه داری
اینملک سرفراز شدند جلوس حضرت جنت [illegible] [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] پادشاه روز پنجشنبه چهاردهم شهر جمادی الثانی
سال هزار و چهارده هجری در قلعه مستقر الخلافت اکبرآباد اتفاق
افتاد و در هنگام چاشت روز یکشنبه بیست و هفتم شهر صفر سال یکهزار و سی
و هفت هجری به هنگامی که از کشمیر متوجه دار السلطنت لاهور بودند
در منزل چنگس هتی ازین جهان فانی بعالم جاودانی منزل گزیدند در مقبره
واقع سواد دار السلطنت لاهور مدفون شدند مدت سلطنت بیست
و یکسال و یکماه در عهد سلطنت آنحضرت هشت کس بصوبه داری
اینجا سرفراز شدند [illegible] فردوس [illegible] ابوالمظفر شهاب
الدین محمد شاهجهان [illegible] پادشاه [illegible] پادشاه
[illegible] پنجشنبه دوازدهم شهر جمادی الثانی سال یکهزار و سی و هفت هجری

در قلعه

دیار شدند و از انجا معاودت نمود در اوسط شهر ذالحجة الحرام سنه نهصد و شصت
و دو بار دیگر مملکت هندوستان را از دست باغیان انتزاع فرمود مستخلص
ساختند در کورت سلطان بهادر در گذشته و سلطان محمود ثانی را
کشته و سلطان احمد نبیره شکرخان را بالسلطنت بر داشته بودند که در سیزدهم
شهر ربیع الاول سال نهصد و شصت و سه در دار الملک دهلی آنحضرت
بعالم جاودانی برافراختند در بهان خطه پاک اکنون بمقبره همایون پادشاه
اشتهار دارد بخاک سپردند مدت سلطنت را از ابتدای جلوس
در هند بیست و پنجسال و دو ماه و دو روز [illegible]
[illegible] قریب نصف ا
لنهار یوم الجمعه دوم شهر ربیع الثانی سال نهصد و شصت و سه در عیدگاه
خطبه کلانور اتفاق افتاد و در آن وقت در گجرات سال سیوم تخت نشینی
سلطان احمد نبیره شکرخان بود بتاریخ چهاردهم شهر رجب المرجب سنه
نهصد و هشتاد هجری که از حکومت مظفر ثانی سیزده سال سپری
گشته بود که مملکت گجرات بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد
ضمیمه ممالک محروسه هندوستان شد چنانچه از سوسورق کلام آینده واضح میشود

بپنجسال از سلطنت بهادر گذشته بود که بتاریخ ششم شهر جمادی الاول
نهصد و سی و هفت در دار السلطنت اگره آنحضرت اینعالم رو داده
رده بملک جاودانی خبر رسیدند و جسم مطهرش را بدار الملک کابل نقل
نموده بخاک سپردند مدت سلطنت در مملکت هند قریب شش سال
ابن [illegible] جنت [illegible] الدین [illegible]
فردو [illegible] شاه بتاریخ نهم شهر جمادی الاول
سنه نهصد و سی و هفت هجری در دار الخلافت اگره روی داد حر الملک
تاریخ جلوس آنحضرت یافته درآنوقت سلطان بهادر در گجرات
بامر حکومت اشتغال داشت و در سال نهصد و چهل و یک هجری که
سلطان فتح چیتور شده حضرت جنت آشیانی بنابر غباری که
از ربلند محمد زمانی مرزا بخاطر مبارک بود بر سلطان بهادر لشکر کشیده
هزیمت داده قلعه چانپانیر را مفتوح ساخت به احمدآباد درآمدند چنانچه
شمه ازین سمت گذارش یافته و مفصلش را در تاریخ اکبرنامه
ومرآت سکندری باطن است چون مخالفت برادران دشمنان
را درگرفتند بمقتضای وقت حضرت جنت آشیانی متوجه ایران
دیار

در ضمنی محض از تفضلات ایزدی و حسن نیت اینوالا دودمان است

مخفی نماند که در آغاز سنه هشت صد و یک هجری [illegible]

صاحب [illegible] دار الملک هندوستان را مسخر ساخته مدت یکسال

تمام این مملکت را در تحت و تصرف داشتند و در آخر سنه مذکور بدار السلطنت

سمرقند متوجه شدند که سلطان محمود بادشاه دهلی بود از صدمت افواج

صاحب قران هزیمت خورده بگجرات نزد ظفرخان که هنوز علم سلطنت

نا افراخته بمظفر شاه مخاطب نگشته بود آمد چون از وانچه چشم داشت

ندید بصوب مالوه رخت کشیده چنانچه در مرات سکندری مندرج است

چون نوبت سلطنت و کامنی حضرت فردوس مکانی ظهیر الدین

محمد بابر بادشاه بن [illegible] شاه بن سلطان [illegible]

شاه بن [illegible] صاحب قران [illegible] رسید از دار الملک

کابل متوجه تسخیر هندوستان شدند در سال نهصد و سی و دو در دهلی

دار السلطنت آگره مفتوح گشت و اکثر بلاد شرق رویه بتصرف در آور

دند و عهد سلطنت آنحضرت در گجرات اواخر حکومت سلطان

مظفر حلیم و لیدان سکندر سلطان و نوبت سلطان بهادر رسیده

[...]ب خود بهره ور وکامیاب میگردد وباوجود اینهمه عظمت وشوکت ووقت
[...]لت وقدرت وشوکت برگز مقوله که دلالت برغرور وتکبر داشته باشد
[...]لیشان سرنزده هیچ کاهی بجز نام ادنی نوکری برزبان شان نگذشته
ودر رواج دین متین ساعی بوده اند نقلست که چون حضرت صاحب
قران ثانی شاه جهان پادشاه غازی برتخت مرصع طاوسی لطرف
یک کرور روپیه که چند سال خراج مصر میشود ساخته شده بود جلوس فرمودند
اول دوگانه شکرانه بدرگاه الهی بجا آورده ونعت محمد علیه السلام ودر ثنایش
رطب اللسان وعذب البیان گشته فرمودند که فرعون بملک
مصری وتخت عاجی که داشت بدعوی انا رب الاعلی زبان بیهوده
گوی گشوده ومنکه صاحب اینچنین تخت ومملکت ام ودعوی عبودیت
معبود حقیقی نمی توانم کرد زهی پاکی اعتقاد آمد که او سبحانه تعالی درین
سلسله را تا قیام قیامت براورنگ خلافت مستدام وپاینده
داراد انچه از الفای گردش فلکی انقلاب واشوبی که در تمام جهان
افتاده اگر بدیده بصیرت نگرند نسبت با ایران وتوران ومملکت
هندوستان محل شکر است که هنوز والی این مرز وبوم قایم است درینم[...]
مخ[...]

چون امر نظامت وزارت توام است اختصار نموده اکثر [illegible]

[illegible]

[illegible]

دارد سبحان الله این چه سلسله علیه رفیع الشان وچه دودمان بلند مکان است

که از آبای کرام واجداد عظام تا حضرت ابو البشر علیه السلام در مدارج

رفعت ومعارج عظمت همه شاه وشهنشاه پادشاهی بخش بادشاه

نشان آمده اند گویا خلعت فاخره خلافت جهانیان وچارقب امیر وخطیر

سلطنت وکشورستانی باندازه قابلیت این نامداران صاحب تخت

وتاج خیاط ازل در کارخانه قضا وقدر دوخته وشیوه مرضیه عفت وعدالت

وسجیه پسندیده جود وسخاوت واهب علی الاطلاق در طینت

پاک نشان اندوخته مقایم حقا اگر بمسح تواریخ نموده بنظر تامل نگرند دیده

بمنزل مقصود تصدیق وتحقیق برند سلاطین اکناف وو الیان اطراف

واساطین ممالک واقالیم سر خوشه چینان این خرمن ومقتبسان

این نوراند وبرخلاف مملکت آرایان دیگر عالمی از دیار ایران وتوران

وروم وشام وعرب وحبش روی ارادت باین درگاه میآرد

وادرا هم جیبیان گشته شرح این واقعات و کیفیت ظهور هرج و مرج
آن ملک را مرآت سکندری درج و برخی را ضمن توجه رایات حضرت
عرش آشیانی به تسخیر این دیار و انجام کار سلطان مظفر و روز صوبداری
خان اعظم مرزا عزیز کوکلتاش مرتبه ثانی در سال هزار هجری سمت گزارش
خواهد یافت انشاء الله تعالی اکنون وقت آن رسید که عنان کمیت قلم
خوشخرام به شرح تسخیر فرمودن حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه
و واقعات ناظمان که از آغاز تسخیر مملکت گجرات که در هر عهد مقرر شده اند
معطوف سازد اینمعنی مقرر ساخته که هرگاه از بارگاه والا بموجب فرامین و احکام
ساطعه امر نظامت بالاصالت [illegible] یافته باشد در سلک ناظمان
نوشته شود و کسانیکه تا مقرر شدن ناظم یا بعنوان نایب کردن ناظم یا بکمک
تعین شده باشد در ضمن آنها مندرج شوند چون در نسخه مرآت احمدی بیشتر
مقدمات دفتری و مالی است و اکثر احکام ساطعه در امور بندوبست
صوبه بنام دیوانیان شرف صدور یافته لهذا دیوانیان عهد
سلطنت با ناظمان مرقوم اند و بنا بر عدم اطلاع و طول کلام احوال
فوجداران و عاملان متروک داشته دیگر تفریقی بعضی مذکور شوند

[illegible]

محمود ثاني است مادر او جاريه كه حامله بود براي اسقاط حواله من كرد چون ثبت

حمل او از پنجاه زياده گذشته بود سقت نكرد ديد و اين طفل زائيد من اين

را به پنهاني پرورش ميكردم الحال سواي اين طفل وارث ملك

نيست همه كس قبول كرده او را بسلطنت برداشته بسلطان مظفر

ملقب كردند اعتماد خان بعد چند ماه بجهت انتقام فتح خان بلوچ بر سر

موسي خان و شير خان كه در پٹن بودند لشكر كشيدند اما بنابر حصه و در قتل

سلطان احمد كه جميع اركان دولت او عاليف بر جان خود نادر نجيده مي بودند

چون بحوالي پٹن رسيد با موسي خان و شير خان جنگ روداد بر اندك

زد و خورد شكست بر اعتماد خان افتاد امراي جنگ هزيمت خورده

باحمد آباد آمدند باز در چند فراهم آوردن لشكر شدند هر چند سعي بيشتر نمود

ليكن از امراي كسي بمدد او نرسيد و به تعلقه خود رفته نشست اعتماد خان با لشكري

كه او را دست داد بار ديگر بر سر موسي خان و شير خان رفته هزيمت خورده

باحمد آباد آمد و اين واقعه در سنه نهصد و شصت و نه روي نمود الحاصل

در ميان امرا نفاق و كشمكش بلا افتاد اعتماد خان با لشكر محدودي

بيرون رفت و چنگيز خان ولد عماد الملك شهر را تصرف نمود

سالین قالب خونین او را برداشته حواشی مقبره شیخ حسام که از مشائخ وقت

ود لودیکاک سپردند و این واقعه روز جمعه چهاردهم شهر جمادی الاول سنه

نهصد و شصت و هشت هجری روی داد قاسم ارسلان در تاریخ این واقعه گفتند

رباعی بهرام بطواف کعبه چون بست احرام در راه شد از شهادتش کار تمام

در واقعه بالفی بی تاریخش گفتا که شهید محمد بهرام بعد از آن بسعی حسین علیخان

خان جهان لاش او را از آنجا برآورده بمشهد مقدس مدفون کردند و از آن

حادثه غریب اوباشان پیش دست تاراج باردوی بهرام خان دراز کرده

چیزی فرو نگذاشتند خواجه ملک چون دیگر عبدالرحیم خلف الصدق بهرام خان

در آن هنگام چهار ساله بود با والده و بعضی خدمتگاران بسعی تمام از حادثه گاه

برکنار برده باحمدآباد روانه شدند و چهار ماه در احمدآباد توقف نموده بموجب فرمان

طلب حضور بدرگاه عرش اشتباه شتافتند [illegible] مظفر

[illegible] از بعد قتل سلطان احمد ششم شهر شعبان سنه نهصد و شصت و هشت هجری

اعتمادخان سلطان مظفر را بر تخت اجلاس فرمود اما اعتقاد بعضی از مورخین آنست

که چون از اولاد سلاطین کسی نبود او ادعی که قابلیت سلطنت داشته باشد نماند اعتماد

که مدار علیه سلطنت بود شهو نام طفلی خورد سال را در مجلس آورده قسم یاد کرده که این

ازانجمله مبارک خان لوحانی که پدر او در جنگ ماچهواره بسعی بیرم خان

بقتل رسیده بود آن دیوانهٔ افغان درآن وقت انتقام بخاطر رسید و قصد

بیرام خان کرد و نیز زن کشمیری سلیم خان پسر شیر خان که با دختر از و بود

درین قافله همراه بیرام خان عزیمت سفر حجاز داشت و قرار یافته بود که بیرامخان

آن دختر را برای پسر خود بگیرد و ازین رهگذر نیز افغانان سرشورش داشتند

بیرام خان درین ایام که در پتن بار اقامت گشوده بود همواره بسیر بساتین

و منازل آن شهر میرفت روزی بسیر کول ای بزرگ که سیرگاه دلکش

است نشیمنی در میان دارد که بکشتی آنجا میروند رفته بود درین هنگام از کشتی

برآمده سوار میشد آن جاهل با سی چهل افغان بقصد افغان بر کنار کول آب

آمد و چنان نمود که بدیدن آمده بیرام خان آن جماعه را طلبید چون آن تیره

سعادت سیرت فی محابا خنجر کشیده انچنان بر پشت خان زد که

از سینه اش برآمده و دیگری شمشیری بسر انداخته کارش تمام ساخت

درین حال کلمهٔ الله اکبر بر زبان آن عاقبت بخیر جاری شد اندرین عالم

درگذشت همراهان او از وقوع واقعهٔ این خبر متحیر و متوحش شده هرکدام

بجای شتافت و بیرام خان در خاک و خون افتاده بود تا آنکه جمعی از فقرا

رسلطان کشت اعتماد خان غلامان خود را امر کرد با سلاق مستوفی زده
ته در میدان ریگ سابرمتی که در زیر محلات بهدر واقعست انداختند
بنواقعه شب در شب پنجم شهر شعبان سنه نهصد و شصت و شش هجری
روی نمود و از عبارت سلطان مرحوم شد نیز مستفاد میگردد و صباح آن
شب آوازه افتاد که سلطان گریخت چون لاش او را در دریا یافتند
که بعضی از فدائیان کشته انداختند از آنجا نقل نموده در روضهٔ سلطان احمد بانی
احمدآباد بخاک سپردند . شکوه تاج سلطانی که بیم جان در درج است
کلاه دلکش است اما بترک سر نمی ارزد و بعد ازین سال بیش از
وقوع قتل سلطان شهادت بهرام خان در بلده پتن روی داده حقیقت
حال بالطریق اجمال آنکه بنابر بعضی مقدمات که مفصل در اکبرنامه مندرج است
حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه انار الله برهانه بهرام خان را
رخصت زیارت مکه معظمه زادالله شرفاً و تعظیماً فرموده بودند چون بشهر
پتن رسید چند روز در آن ساحت دلگشا رخت آسایش رحل اقامت
کشاد در آن وقت موسی خان فولادی بالطریق استقلال حکومت
آنجا نمود و طوایف افغان بر سر او فراهم آمده شور و غوغا افزای اینجا
از

بقتل سلطان مبالغه میکرد اعتماد خان بدفع الوقت میگذرانید تا آنکه روزی
وجیه الملک پنهانی بسلطان پیغام فرستاد که امر سلطان مرا بوعده وزارت
امیدوار سازند ما بقتل اعتماد خان پیردازیم سلطان از روی نادانی باور کرده
بوعده وزارت ووکالت استمالت نمود واو اینمعنی را با اعتماد خان
گفت او جواب داد که تا من از گوش نشنوم مرا اعتمادی نیست تا آنکه
اعتماد خان را وجیه الملک هنگام شب بخانه خود که قریب بهدر بود
برده در حجره پنهان داشت وبسلطان پیغام فرستاد که من بسبب
خوف وهراس اعتماد خان علانیت نمی توانم آمد اگر سلطان قدم
رنجه فرمایند تا عهد ومیثاق بسته گردد وتختی را برای جلوس سلطان
بر در حجره که اعتماد خان را مخفی داشته بود نهاد وسلطان را که قضا
دامنگیر شده بود آورده بر تخت جلوس نموده وجیه الملک سخنان
را اعاده کرده طالب عهد ومیثاق شد سلطان از ساده لوحی
آنچه بوساطت گفته فرستاده بود بالمشافه باز گفت بنوعیکه اعتماد
خان تمامی را شنید فی الحال خود را از حجره باز کرده گفت که من در
حق تو چه بد کرده بودم که بر قتل من عهد ومیثاق می بندی بمجرد دیدن اعتماد خان

خودکرد در صنوا خبر رسید که عماد الملک اختیار خان خسر بوده او که در بندر سورت بود

بود ازگشت و بعد از چند ماه چنگیز خان ولد عماد الملک اختیار خان را بدست آور

ده بقتل رسانید و اعتماد خان لشکر بصوب بهروچ کشید اما بنابر روئیداد

هنگامه ضلع پتن وارد پتن بود برگشته باحمدآباد آمد مفصل این حکایت حواله

بتاریخ مذکور است و در فکر کارسازی سلطان احمد مشغول شدند زیرا که مردم

آفاقی بسیار در گجرات فراهم آمده بودند سلطان احمد با مثال اینمردم میل

تمام داشت مبادا حادثه سر زند که تدارک نتواند کرد پیوسته در اندیشه

میگذرانید از انجا سلطان احمد بسیار تنگ و صرد کم ظرف واقع شده بود

هرگاه سرمست باده ارغوانی میشد از روی مستی شمشیر کشیده بر درخت

کیله میزد و میگفت که سر اعتماد خان را بریدم و تن عماد الملک را دو نیم

کردم بدین نوع نام اکثر مردم و امرا را بر زبان میراند وجیه الملک که صاحب

مشورت اعتماد خان بود باعث میشد که پیش از آنکه از سلطان فتنه

سر زند میم اورا فیصل دهیم و در آن ایام سلطان را اینقدر دستگاه شده بود

که تا دو سه کروس بعنوان سیر و شکار سواری مینمود و گاهی بیوقت بر

اعتماد خان می آمد و ترسان و لرزان استقبال مینمود و هر چند وجیه الملک

بـ

دیگری متعرض ناموس نمیگشت سردار ده دوازده کروه هزیمت خورده

کناره میگرفت و هر دو لشکر بشهر می آمدند لهذا چندی روز مردم درمیان آمده

کار بر مصالح می انجامید باز همان آتش در گرفته بود الحاصل سید میران

ولد سید مبارک اهل و عیال خود را برداشته بکر بهروچ رفت و سلطان

احمد را امرا باحمد آباد آورده قرار گرفتند لهذا چندی با سید میران حسب الطلب

عماد الملک و اعتماد خان باحمد آباد درین اثنا باز میان عماد الملک

و اعتماد خان دانه نزاع پاشیده شد بتقریب آنکه سلطان احمد باز

مخفی بعماد الملک سازش میماند عماد الملک پسر خود را که چنگیز خان

نام داشت از بهروچ طلبیده و عماد خان تاتار خان غوری را از جونه

گڈه طلبیده داشت بیرون شهر بر آمده لشکر از اطراف جمع نموده +

بعماد الملک پیغام داد که از شهر بر آمده بجاگیر خود رود عماد الملک چون تاب

مقاومت در خود ندیده با الف خان حبشی بر آمده روانه بهروچ شد

و الف خان را بزودی داد اعتماد خان نگهبانان خود را پاسداری سلطان

تعین نموده بفراغ بال بر مسند حکومت تکیه زد حاجی خان را الف

پرگنه کثری جاگیر داده نوکر خود نمود و موسی خان وغیره را رخصت جاگیرات

خواند کشید با ملوخان چند پنهانی بسید لود که متصل محمود آباد کرده سید مبارک
بود نزد سید داد این قسم آمدن را ناپسندیده مخصوص خان سلطان را نهایت
توبیخ و سرزنش نموده که آوردن سلطان باین قسم مناسب نیست و در
درین اثنا حاجی خان که یکی از امرای نامی سلیم شاه بادشاه دهلی بود با پنجهزار سوار
و صد و پنجاه زنجیر فیل نامی از استیلای جنود حضرت جنت آشیانی همایون
بادشاه از دهلی برآمده قصد گجرات نموده درین راه با رانا محاربه روداده از رانا
شکست یافته گریخت و حاجی خان مظفر و منصور در گجرات آورد
اعتماد خان و عماد الملک آمدن حاجی خان را حسب الطلب سید مبارک
و سلطان احمد تصور نموده گمان کردند که تا حاجی خان به سید مبارک
ملحق شده و لشکر ایشان از اطراف و جوانب جمع نگردد سید را از میان
باید داشت اعتماد خان و عماد الملک با لشکر گجرات قریب
سی هزار با لوازمه توپخانه گران برآمده در ناحیه محمود آباد فرود آمده لیکن دو
بدل پیام و آمد و رفت مصلحان خیراندیش جنگ قرار یافت و سید
مبارک کشته افتاد و سید لود بتاراج رفت اما قاعده مردم گجرات آن
بود که با وجود عناد و بدخواهی همدیگر اگر این قسم جنگ فیمابین اتفاق میشد

دیگری

خود کرده اما اختیار تمام مملکت بدست اعتماد خان و عماد الملک که باهم دم

مساوات میزدند بود گاهی مردم اعتمادی اعتماد خان پاسدار سلطان ط

میکردند و گاهی مردم عماد الملک حراست میداشتند اما مشیت ایزد

به زوال دولت سلاطین گجراتیه تعلق پذیرفته بود با وجود عهد و میثاق

موکد بایمان متغلظه در هر دو صدور کلم نفاق یکدیگر را میکاشتند و بانکه

تصور نقض ایمان را میباختند و مهم بقتال و جدال سید مبارک در اصلاح

حال ذات البین کوشیده اطفای نائره میفرمودند چندی برین نهج

گذشت تا ماه نفاق میان عماد الملک و اعتماد خان سر بر کرد سلطان

احمد هم بنابر خلاصی خود از دست اعتماد خان بعماد الملک در خواست

و اعتماد خان رنجیده پیش مبارک شاه رفت و او را بر داشته

باین صوب آورد سید مبارک این واقعه نیز اعتماد خان را بنصایح

دلپذیر مواعظت گوش کز نفرمود از آن خیال باطل باز داشت

و اعتماد خان آمده بامر وزارت بدستور سابق مشغول شد سلطان

احمد دید که از عماد الملک هم اراده او که نفاذ امور سلطنت بوده باشد

صورت نه بست و باز بدست اعتماد خان گرفتار شد او انتقام

درآمد چون ازین وادی جمعیت خاطر حاصل بموجب قرارداد و تقسیم ملک را
از سرکارات و پرگنات که مفصل در مرآت سکندری مندرج است کرده
گرفتند و بمکانهای رفتند سلطان و اعتماد خان در شهر مانده بکامرانی مشغول
شد اما زمانه غدار کی میگذارد که فتنه بخواب رود درین اثنا نقش
دیگری برروی کار آورد که عالم خان لودی و دریا خان آنجا فوت شد
و از عالم خان امری صادر شد که در آن دیار نتوانست ماند ناچار بسید مبارک
توسل جسته باحمدآباد آمدن او اعتماد خان و عماد الملک را خوش نیامد
از سید رنجیدند و آخر الامر بشامت اغوا مرکه جنگ و قتال با سید
مبارک آراسته شد و سلطان را همراه برداشتند بمقابله سید برآمدند
چون فتنه انگیزی عالم خان معلوم سلطان شد هنگامیکه [illegible]
داد امرا سلطان را نزد سید بردند عالم خان ره فرار آورده بصوب
کوهستان پال رفت و امرا بتعاقب او رفته از چانپانیر معاودت نمودند
تفصیل این ماجرا حواله بکتاب مذکور است چون واقعات بسمع مبارک
شاه آسیری رسید بار دیگر لشکر بگجرات کشید اما بی نیل مقصود جنگ
معاودت نموده رفت القصه درین مدت سلطان چیری را نوکر خاصه
بود

اگر ناصر الملک رسید و اعتماد خان لساره مانار نخواهد گذاشت لهذا
مخفي قرار آوردن سلطان و آمدن خود با سید مبارک درست نموده
هنگام صبح که سید رسید بموجب قرارداد الف خان و عماد الملک
سلطان را برداشته نزد سید مبارک آمدند اینمعني باعث فرار
ناصر الملک گردید که مفصل در تاریخ مذکور مسطور است سید مبارک
و اعتماد خان همه سلطان باحمدآباد آمدند و از انجا بتعاقب ناصر الملک
که در کوهستان پال رفته بود بر آمدند و اختیار الملک را اعتماد خان از جانب
خود در بلده نائب مقرر نمود و او در دوره غیبت سلطان رسید
و اعتماد خان یا حسن خان دکهني و فتح خان بلوچ اتفاق نموده +
شاهو نامي را که عموي سلطان بود بسلطنت برداشته بازار
فتنه گرم ساخت چون اینخبر بمسامع سید و غیره رسید از بهروچ
معاودت نموده متوجه احمدآباد شده در منزل محمودآباد در رسید
از امرای باغیه شاهو را برداشته متوجه استقبال گشتند و در
موضع او بیره چهار کروهي احمدآباد مصاف واقع شد شاهو همه امرای
باغیه لفرار آورد و سید سلطان را گرفته به فتح و فیروزي در احمدآباد

رفت و مصالح سید مبارک شاه امرای گجراتیه که اول نفاق نموده بودند دو
فرقه شدند طائفه سرداری احمد خان را قبول نموده خود را باو مربوط ساختند
و ناصر الملک گرویده بجانب او میل نمودند سید مبارک که مرد دلیر
و فرزانه بود بجانب اعتماد خان را امر عیبی میداشت القصه در طی
منازل هر دو گروه از هم جداگانه و نظر بجانب یک دیگر دوخته قطع ا
لطریق می نمودند تا آنکه در ناحیت قصبه بروده با سید مبارک و ناصر الملک
جنگ اتفاق افتاد بنا بر عدم معاونت اعتماد خان بسیاری از اقربای
سید مبارک کشته شدند سید شکست یافته عنان عزیمت بصوب
کبریج که در جاگیرش بود معطوف ساخته اعتماد خان جنگ ناکرده گریخته
بسید مبارک پیوست ناصر الملک سلطان احمد را همراه گرفته باستقلال
تمام در احمد آباد آمد بامر خلوت و کامرانی بپرداخت چون دو ماه برین
معامله منقضی شد ناصر الملک بقصد اخراج سید مبارک و اعتماد خان
بسمت کبریج لشکر کشید بموضع کنده من اعمال پرگنه بهیل منزل نمود سید
نیز بعزم مقابله روبدان صوب نهاد از تقدیرات آسمانی الف خان حبشی
و عماد الملک رای که بعهده پاسداری با تهانتین مشورت نموده که
الم

سلطنت احمد شاه ثاني ... خان نبيره سلطان احمد خان

سلطان احمد ثاني پانزدهم شهر ربيع الاول سال سنه نهصد و شصت و يک
هجري در مقام محمود آباد باتفاق امرا خوانين باقدر و جاه سيد مبارک بازوی
سلطان گرفته بر تخت سلطنت اجلاس داده بسلطان احمد ملقب
گشت و در همان روز دست ارادت بسيد مبارک داد و امر وزارت
باعتماد خان تفويض گرديد چون سلطان خورد سال بود امرا قرار داد چنين کر
دند که تا بلوغ سلطان خزانه ملک را با همديگر قسمت نموده بگزيند و هر
کس سر حد خويش نشسته پاس فتنه و آشوب محافظت
بنورميکرده باشد مفصل اين مجمل حواله بمرآت سکندري است
چون خبر اجلاس سلطان احمد و قسمت ولايت بمبارک شاه
پادشاه آسير و برهانپور رسيد بقصد گجرات لشکر کشيده بآن طرف
درياي نربدا محاذي بهروچ معسکر آراست از استماع خبر توجه مبارک
شاه امراي گجراتي سلطان احمد شاه را برداشته بمقابل آمدند فاصله در
ميان بجز جوي نربدا نبود لجد آمد و شد سفير او پيام بوساطت سيد مبارک
مهم بصلح انجاميد و معاودت نموده متوجه احمد آباد شدند اما درين آمد

که بوقت آمدی گفت که آدم واسپ را بهم بزده شمشیری بر لتفش حواله

نمود که از زیر بغلش در رفت و از پا در افتاد همراهان نیز کشته شدند امرای عظام

که باقی مانده بودند مثل اعتماد خان و سید مبارک و غیره را که محرم راز +

سلطان بودند و اوا اعتبار کدورت یکدیگر که در خاطر با بود شسته در امر

سلطنت مشورت نمودند از اعتماد خان که محرم خانه سلطانی

محرم بود پرسیدند که اگر پسری از سلطان مانده باشد ظاهر کند تا بر تخت

اجلاس فرمائیم و اگر بالفعل پسری نباشد هرگاه یکی از حرمهای سلطانی

حملی داشته باشد تا تولد آن مولود امر سلطنت موقوف داریم تا این امر

جلیل از سلسله سلطان محمود بیرون نرود اعتماد خان گفت که سلطان

را پسری نیست و از حرم حملی نیز ندارد پس فرمودند از اقربای

سلطان کسی را که قابل دولت دانید اختیار کنید گفت که

الحال در احمد آباد از اقربای سلطان شهید احمد خان نام سزاوار این

دولت است حسب الاشاره امرا رافی الملک در عرصه یک پهر به گجرات

بهل نشسته در احمد آباد آمد و احمد خان را در دوکان بقال که برای کبوتران

خورش دانه در دامن گرفته بود یافته فی الحال نشانیده باد محمد آباد آورد +

عمید

ناپاک خود را جع نموده دست تصرف در اموال و اسباب سلطانی

کشوده لباس فاخره سلطان در بر منحوس خود کرده و گلوبند جواهر قیمتی که در

گلو سلطان بود بگلوی نامبارک خود بست و بکرسی مکلل بجواهر

که خاصه سلطان چون سگ بران بنشست سگ نشیند بجایی

کیمیایی واضح گشت و آفتابه لگن مرصع پیش داشته بشغل مسواک

کردن و بنیاد حکم رانی و تقلید جهانبانی شروع کرده اسپان خاص سلطانی

را سخه زین و سرافسار های نقره و طلا با صحاب اتفاق خود بخشید و حکم براطلاق

زندانیان کرده و مردم که با او متفق شده بودند زرهای و اسپان را گرفته

کناره کشیدند بربتان بدبخت با معدودی مانده بود درین اثنا خبر وحشت

اثر در خاص و عام افتاد و انتشار یافت بگوش مجرمان سلطانی

مثل عماد الملک سرخیل رومیان و الف خان حبشی سرکرده حبشیان

وغیره رسیده احتیاج استعجال متوجه بارگاه سلطانی شدند اول +

خزائن را مقفل ساخته بمعتمدان سپرده متوجه دفع بربتان گشتند آن

بدبخت بالجماعه که با او بودند برآمده ناگاه سیردان خان بهمنی از امرایان

سلطان آمدند از پیش پیده شد بربتان گفت که بیا سیردان خان

ناپاکان که درین امر شنیع با او اتفاق نموده بودند کمر بدبختی بسته در سرانجام
مهم کار شده جمعی را مسلح ساخته در حجره بیرون در خانه سلطان بود مخفی کرده
گفت که هر که نزد شما بیاید و درین حجره قدم نهد بلاتوقف به نهانخانه عدم
فرستید بعد این تمهید یکی را نزد اعظم الامرا فرستاد که سلطان میطلبد او
بی خبر از کید خالی الذهن روانه شده آمد برهان بتعظیم و تکریم برخاسته گفت
امر سلطان آنست که درین خانه که جماعه را مخفی داشته بود بنشینید
او را پیش انداخته خود را عقب کشید بمجرد در آن حجره مقتول گشت
و بهمین منوال خداوند خان را طلبیداشته نزد آصفیان رسانید گویند
که اعتماد خان را نیز طلب داشته بود او بفراست دریافت که طلب
بیوقت بیعلت نیست نیامد افضل خان وزیر را بهمان نهج طلب
داشته چون نظر برهان بر روی افضل خان افتاد زبان بشماتت و جا+
پلوسی گشاده گفت شما دست مرا بگیرید به منتهای آرزو خواهم رسانید
خان فرمود ای بدبخت چه سرداری و این چه سخن است که بر زبان+
رانی چون روز موافقت افضل خان مایوس گشت او نیز بقتل رسا
نید چون برهان شقاوت نشان از قتل آصف خان وغیره خاطر

نابکار

چون کوفت خدمت عارض حال شده بود سر بر بالین استراحت
بخواب رفت و بیدار شد شربت آبی طلب داشت برهان نام
که شربت دار بود شربت مسموم بخوردن سلطان داد بعد از لمحه که سلطان
متغیر الحال از خواب بیدار شده استفراغ نمود برهان را طلب داشته
گفت که ای بدبخت این چه شربت بود که بمن دادی برهان گفت
که بنابر کوفت خدمت مجلس مولود شریف طبع سلطان برهم شده
است استراحت باید فرمود تا برطرف گردد پاسی از شب گذاشته
بود که سلطان باز بخواب میل نموده چون چشمش گرم شد برهان
بی ایمان خنجر بر آن حلق چنان راند تا صبح رستخیز بیدار نشود و این واقعه در شب
جمع روی نمود تولد سلطان در سنه ۰ و ۰ بود یازده سال از عمرش گذشته
بود که بر تخت سلطنت جلوس نمود و قریب بیجده سال
پادشاهی کرده در سن بست و هشت سالگی بمرتبه شهادت
فائز گشت از محمود آباد نعش سلطان را آورده در قبه سلطان محمود
سلاده واقع سرکیج دفن کردند ار سلطان شهادت یافته تاریخ این
ماجرا استفاد میگردد القصه برهان لقاوت نشان با جمعی از بی باکان

مراعیان امرای شغلیه مهیا گشت بخاطر جمع و دلشاد در سال نهصد و پنجاه و
شه بمحمودآباد انتقال فرموده استقامت گزید و عمارات عالی سمی
به آهوخانه که طولش دو فرسنگ و عرضش یک میدان اسپ
تاختن در گوشه قصری عمارت فرمود که در زمین فرش آسمان مینمود و
جدار و سقف آن را طلائی بر در هر خانه از دو جانب راستهائی با
زراندود دکاکین و بر هر دوکانی پریزادی نشسته و اسباب طرب و نشاط
مانی را بمعرض هیچ در آورده اکثر اوقات سلطان با نازنینان پریزاد
درین سواد دلگشا به شغل شکار اشتغال میداشت و هر سال در ایام
مولود شریف نبوی صلی الله علیه و آله و سلم از غره شهر ربیع الاول +
تا دوازدهم علما و فضلا و مشایخ در بارگاه سلطانی حاضر میشدند و درس
احادیث گفته میشد بعد الفراغ اطعام آنها میفرمود و بر دوازدهم سلطان
خود کمر خدمت این مجلس شریف می بست و این شیوه پسندیده
از وقت سلطان مظفر حلیم درین سلسله جاری شده بود چون در
سال نهصد و شصت و یک هجری بروز دوازدهم شهر مولود از خدمت
بود بعد وداع اهل مجلس انعامات ثمین بخلوت خاص شتافت

بون

پرستش می نمودند و می گفتند که این پروردگار ماست که ما را از
مهلکه نجات داده صاحب مرآت سکندری از ثقات معاصر سلطان
عاقبت محمود نقل نمود که سلطان بغایت فقیر دوست بود و بوجه
خاطر بحال بیچاره فقرا داشت چنانچه جایها تعمیر نموده و مکانها ساخته
و بر آن خدام گذاشته که از رنج و راحت فقرا با خبر بوده ما یحتاج آنها
مهیا ساخته باشند و اکثر اوقات اغذیه لطیف و لذیذ که بمذاق
سلطان خوش میباید فرمود که آیا بفقرا ازین جنس طعام میسر می باشد
حاضران عرض کردند که فقرا را کجا دست رس باینطعام است
حکم میکردند که این نوع طعام بسیار تحفه پخته بفقرا رسانند و در هوای
زمستان قباهای زیبا باهل صلاح که مساجد و مدارس سکونت داشتند
میفرمود چون بعضی قلاشان انرا میفروختند حکم کرد که لحافها باندازه
پوشش یک جماعه ساخته باشند تا شاید همه بفروخت آن
متفق نشوند و هیزم بسیار بر سر هر کوچه و بازار و همه شب می سوخت
تا کرا انجماعه بیساماان بیاسایند و مقرر شد که در موسم هر میوه اول
بفقرا رسانیده بعد بمحفل سلطان می آورند چون دل سلطان

شد یعنی ربع ازنک گجرات که انرا باصطلاح بانهنه گویند راجپوتان گراسیه
کولیان متصرف اند اگر آن ربع بضبط سرکار سلطانی آید مقدار لیست و منجهار
سوار را در آن محال جاگیری شود سلطان حکم بضبط آن محال فرمود گراسیه
تای ابدرو شیروی ودونگر لور و باش بره ولوتاواره و راج بیپله کنار
آب سهندوی دمود وغیره شروع خلل ولایت نمود چون نهاد از کرونی
وغیره مکانهای تعیین فرمودند که نام ونشان راجپوت وکولیان در
ولایت نماند مگر اینکه مرزبانی ومالگزاری میکرده باشند وانهم محتسم بداغ
بازوی دست راست بوده باشد اگر ازان جماعه بیداغ یافت [ن]
میشد بقتل میرسید شعار اسلام محمدی صلی الله علیه وسلم در زمان
سلطان عاقبت محمود بمرتبه استیلا داشت که هیچ هندو در شهر
اسپ سوار نمیگشت تا پارچه سرخ بر کتف خود نمیدوخت
وجامه نمی پوشید و رسوم کفر هولی ودوالی وبت پرستی را
جرات نداشته که علانیه بعمل آرند آورده اند که بعد از
شهادت سلطان گراسیه تای وکولیان موضع
بریان شقاوت نشان قاتل سلطان را از سنگ تراشیده

بالتش

سلطان از اطلاع این معنی نهایت متغیر شده انها که باعث این کار و هنگامه شده

بودند اکثر بیرا گرفته بیاسا رسانید و عماد الملک استمالت بسیار کرد مشار الیه در

خواست رخصت زیارت حرمین الشریفین نمود سلطان پذیرفته به بندر سورت

فرستاد و در انجا البت و نهم شهر رمضان سنه نهصد و پنجاه و دو عمر عماد الملک

را کشتند بعد این واقعه سلطان سید مبارک را بر سر دریا خان و عالم خان تعین

فرمود بعد قتال سید مظفر و منصور گشت و دریا خان و عالم خان را از سرحد ولایت

گجرات بر آورد و آنها نزد شیر شاه رفتند و اقتدار سلطان کرد دیگر حادث

نمود عبد الکریم نامی را بخطاب اعتماد خان و جمعی دیگر را خطابهای ارجمند ارزانی

داشت و اعتماد خان نهایت پیش آمد نموده محرم راز سلطانی

شد چنانچه در محل سرا بموجب امر سلطان در سرانجام مهام اهل حرم که

مفصل در مرآت سکندری مرقوم است می پرداخت روز بروز امر سلطنت

از سر نو شکوهی تازه گرفت امرا و سپاه را اگر پنهان در قید و ربط و ضبط

خود در آورد که هیچکس را مجال عدول حکم نبود در آن زمان بخاطر سلطان

دغدغه تسخیر مالوه راه یافت درین باب با صفی آن وزیر مشورت

فرمود او گفت که من تسخیر ملکی را بشما دلالت کنم که بهم از مالوه

بیع را پایه رتبه بیفزود اما چون عالم خان بیرون رفت از آنجا بدریاخان که در آنوقت
در بادوکهن لشکرگاه می گذرانید نوشته طلب نمود و او آمده در بهروج بعماد الملک
ملاقی شده از اطلاع آمدن دریاخان و اتفاق عالم خان و ملاقات عماد الملک
سلطان را اندیشه کار افتاد درین اثنا عریضه عماد الملک از نظر سلطان گذشت
که عالم خان و دریاخان بندگان قدیمی این درگاه اند و الحال مناسب نیست که
پیش شیرشاه بادشاه دهلی روند اینها را جاگیر در سرحد مقرر شود که در آنجا بخدمت
مرجوعه سرگرم باشند سلطان نیز این معنی قبول فرموده لیکن بنابر قرار برادر و عیال
عالم خان در توقف افتاد سلطان بغایت فرو خاطر بود که مبادا دریاخان و
عالم خان و عماد الملک اتفاق نموده هنگامه آرا شوند بنابر آن بعماد الملک
فرمان نوشت که زود بحضور بیاید تا تدبیر اینها کرده شود سید مبارک نام از اولاد
قطب الاقطاب قدس الله سره را فرستاده چنانچه با دوازده هزار در پانیر بملازمت
سلطانی نموده مورد الطاف سلطانی گشت چند روز گذشت از تقدیرات +
آسمانی هنگام نیم شبی کسی فریاد زد که حکم سلطان است که عماد الملک را تاراج
نمایند برین آواز مردم بی اصل از سر چهار طرف کسته لشکر عماد الملک را
تاراج نمود عماد الملک بصد خواری و ذلت برآمده پناه به سید مبارک برد

سلطان

گرفتند اما الغ بیگ جد بر لشکر سلطان رسید بهان لحظه راز خمش بسته

محافظت نمودند سلطان بار دیگر بطریق سابق نظر بند گشت عالم خان

و وجیه الملک و مجاهد خان و مجاهد الملک که عمده امرا بودند و نوبت

پاس سلطان را مید اشتند بعد از رسیدن به احمد آباد بهمان قرار پاسدا

ری سلطان مینمودند تا درمیان امرا اتفاق پدید آمد و از پاسداری اظهار

ملال نموده روزی با خود گفتگو درمیان آورده گفتند تا کی سلطان را

باین قسم نگهبانی باید کرد مصلحت اینست که سلطان را میل در چشم

کشیده کودکی دیگر اجلاس باید داد بلکه چه احتیاج کودک است

مملکت را با یکدیگر قسمت کرده هر کدام بسر حد خود نشستند چنانچه قرار

تقسیم ملک که فلان مکان بفلان تعلق باید تا آنکه بمیان شان گفتگو

واقع شد تاتار الملک نهانی سلطان را آگاه ساخت آخر شب سوار

کرده علم بتاراج خانه عالم خان و وجیه الملک که رئیس امرا بودند نمود

و گریختن آنها و تفصیل این اجمال در مرات سکندری مندرج است الحا

صل مرتبه دیگر امر سلطنت بدست سلطان در آمد و امر وزارت با فضل

بینهانی که سابق وزیر سلطان بهادر بود مقرر ساخت و خداوند خان و آصف خان

چند روز اندکی خواست یاد شد این بدبخت جرجی را بکشند سلطان از نظر بند

دارند و خود کوچ کرده بجا گیر در آمد گشت عالم خان و وجیه الملک و غیره امرا

یان و جمیع لشکر اتفاق کردند تا جرجی را بکشند سلطان را سلام نکنند سلطان

علاء الدین و شجاعت خان را دفن نموده بهیبت اجماع در مسجدی که متصل

دربار سلطان علاء الدین بود آمده نشستند و سلطان سوهن بشد تا نه شبانه

روز با این و تیره گذشت عاقبت الامر که آب کمی کرد سلطان پیغام نمو

ده استفسار نموده همه متفق اللفظ المعنی گفتند که ما بندگان سلاطینیم اما جرجی

که مقرب الحضرت شده لایق خدمت سلطان نیست جوا با بندگان

شود سلطان قبول نکرد آخر الامر امرایان را با سلام داده طلبید یکی زمان

میان بجرجی لطفی داشت پیغام نموده که درین مجلس حاضر شدن او مناسب

نیست آن سفیه بغرور التفات سلطانی و لاف فتح پذیر نشده آمده

پشت تخت سلطان ایستاده شد عالم خان را چشم بر او افتاد عنان اختیار

از دست داده بمردم خود اشاره نمود و از خوف خان بزیر تخت گریخت

موی سرش را گرفته از آنجا کشیده پاره پاره ساختند هر چند سلطان منع

کرد کسی نشنید از بیمی سلطان متغیر شده سفهاء خود جمدهر کشیده زود دستش را

[illegible]

که بعضی امرایان قدیمی را برطرف ساخته جماعه نو و تازه را پیش باید آورد
بالفعل تا علاج دیگران کرده شود سلطان علاء الدین لودی برادر
سلطان سکندر لودی پادشاه دهلی که در زمان سلطان بهادر آمده
ملازم شده بود و شجاعت خان در جنگی که با دریا خان واقع شد همراه بودند
از میان باید برداشت سلطان با پنج یک از وزرا و امرا استصواب
نافرموده حکم کرد تا این دو امیر را گردن زده زیر دریا انداختند و خود در خلوت
درآمده تا سه روز کسی را بار نداد روز سیوم عالم خان بعماد الملک گفت
سلطان علاء الدین لودی و شجاعت را سه روز است که زیر افتاده
شما رفته بسلطان عرض نموده رخصت دفن حاصل کنند عماد الملک
بدریا آمد چرخی مخاطب بمحافظ خان از پیش سلطان بیرون آمده پرسید
که شما رخصت جاگیر یافته اند باز آمدن را باعث چیست عماد الملک گفت
بسلطان عرض کن اگر حکم شود علاء الدین لودی را دفن کنند آن سفیه از
دل زهره نموده از روی اعتراض انملک امروز این دو نمک حرام راکشته
اند عنقریب جمع دیگر از ایشان ملحق خواهند ساخت از استماع این آتش
در نهاد عماد الملک افتاد عالم خان را آنچه شنیده بود آگاه ساخت و گفت اگر

روانه شد و این واقعه در سنه نهصد و پنجاه هجری روی داد سلطان محمود باحمدآباد آمده
متوجه به چانپانیر گشت قلعه را گشوده تمام خزائن دریاخان بدست سلطان
افتاد و سلطان در چانپانیر بالاستقلال تمام نشسته منصب وزارت
بملک برهان الملک بنیانی تفویض نمود سپه سالاری بعالم خان لودی
تعلق پذیرفت تا سه ماه ملک برهان بر وفق مراد سلطان گشت روزی عالم خان
بعرض سلطان رسانید که عماد الملک را دریاخان از بدنفسی خود اخراج کرده
بود اگر فرمان بطلب او صادر گردد دولتخواهی آید سلطان بموجب
التماس او فرستاد جرجی نام گنجشک گر که باصطلاح هندی چیری باز
گویند بوساطت پیام بانی نهانی سلطانی بعالم خان لودی پیش آمده
محافظ خان خطاب یافت مقرب الحضرت گردید و آن کم حوصله
خود را دوست و دولتخواه سلطان و صاحب کنکاش دانی نمود درین
اثنا عماد الملک نیز از مندو آمده ملازمت سلطان را نمود سرکار بروچ
با بندر سورت جاگیر یافته بجهت تدارک سرانجام خویش رخصت
رفتن بجاگیر گرفت قضا را در آن ایام روزیکه سلطان از باده ارغوانی
و شراب ریحانی سرخوش بود محافظ خان تدبیری اندیشیده بعرض رسانید
کر بنی

که فتنه دریاخان روز دیگر بود اطلاع رفتن سلطان تیمیر ماند اما چون
خزانه در دست داشت یکی از برادر سلطان احمد بانی احمدآباد را پیدا
ساخته سلطان مظفر مخاطب نموده خطبه و سکه بنام او کرده قریب
پنجاه و شصت هزار سوار فراهم آورده بقصد سلطان و عالم خان برآمده
بعد تلاقی فریقین جنگ صعب روئداد سلطان محمود شکست یافته
دریاخان مظفر و منصور بخیه بادشاه تراشیده خود مراجعت نموده بدو
لقه آمد اما چون طالع سلطان محمود قوی بود بار دیگر باوجود مغلوب
شدن مردم از چهار طرف فوج فوج و جوق جوق نزد سلطان و عالم خان
اجماع نمودند و از لشکر دریاخان هر روز برخاسته میرفتند در اندک
فرصتی بار دیگر لشکری فراهم آمد دریاخان از مشاهده این حال صلاح
در بودن دهولقه ندیده متوجه احمدآباد شد چون بشهر رسید مردم
شهر بمخالفت پیش آمدند و از قهراً و جبراً بشهر در آمده با سمالت سپاه
و رعیت پرداخت باوجود آن مردم برخاسته نزد سلطان میرفتند دریاخان
از واهمه اینکه مردم شهر او را گرفته نزد سلطان برند قبایل و ذخایر خود را
بقلعه چانپانیر فرستاده خود پیش مبارک شاه بطرف برهانپور

تماشای جشن و رقص و سرود تکلیف خانه نموده بر دو تمام شب فرموده
آخر شب دریاخان برخاسته بخلوت رفته یکی از ماه پاره نائی الامات جشن
را در بغل کشیده بخواب رفت و سلطان همان قسم تنها در مجلس نشسته
ماند ازین ادای ناشائسته سلطان را دل گرانی پدید آمده طاقتش طاق
شد آهسته بگوش سید مبارک گفت که شوخی این غلام را می بینی مرا
تنها گذاشته و شراب خورده و پاس ادب را فروگذاشته رفته
خوابیده سید در جواب گفت هنوز وقت صبر و تحمل و بردباریست
تا از پردهٔ غیب چه نماید اتفاقاً چون برادر سلطان و لودن بآن حال
بسمع عالم خان لودی که در جاگیر خود نقاری از دریاخان در دل داشت
چنانچه اشاره بآن شد بقصبهٔ دهندوفه محال جاگیر خویش که از بلده یک کروه
مسافت دارد آمده پنهانی بسلطان پیغام نمود که اگر سلطان بدین جانب
توجه فرماید انچه که حکم باشد خدمت نمایم و تسلیب را از میان بردارم سلطان
باد عهد و پیمان که بوساطت چرچی نام نجشک کیسر که آخر الامر بمحافظ خان
خطاب یافت خاطر جمع نموده همراه دو بیست سوار با ابهور سل عالم خان
ارسال داشته بود درسی از محلهای ابهانه در دل پنهانی سوار شده نزد عالم خان
کر

که رفتنت دریاخان روز دیگر بود اطلاع رفتن سلطان متحیر ماند اما چون

خزانه در دست داشت یکی از برادر سلطان احمد بانی احمدآباد را پیدا

ساخته سلطان مظفر مخاطب نموده خطبه و سکه بنام او کرده قریب

پنجاه و شصت هزار سوار فراهم آورده بقصد سلطان و عالم خان برآمده

بود تلافی فریقین جنگ صعب روداد سلطان محمود شکست یافته

دریاخان مظفر و منصور سکه پادشاه تراشیده خود معاودت نموده بدو

لقه آمد اما چون طالع سلطان محمود قوی بود بار دیگر با وجود مغلوب

شدن مردم از چهار طرف فوج فوج و جوق جوق نزد سلطان و عالم خان

اجتماع نمودند و از لشکر دریاخان هر روز برخاسته میرفتند در اندک

فرصتی بار دیگر لشکری فراهم آمد دریاخان از مشاهده این حال صلاح

در بودن دهولقه ندیده متوجه احمدآباد شد چون بشهر رسید مردم

شهر بمخالفت پیش آمدند و از قهر او حیز البشهر درآمده با سمالت سپاه

و رعیت پرداخت با وجود آن مردم برخاسته نزد سلطان میرفتند دریاخان

از واهمه اینکه مردم شهر او را گرفته نزد سلطان برند قبایل و ذخایر خود را

بقلعه چانپانیر فرستاده خود پیش مبارک شاه بطرف برهانپور

تماشای جشن و رقص و سرود تکلیف خانه نموده بر دو تمام شب فرموده
آخر شب دریاخان برخاسته بخلوت رفته یکی از ماه پاره های الات جشن
را در بغل کشیده بخواب رفت و سلطان بهمان قسم تنها در مجلس نشسته
ماند از این ادای ناشایسته سلطان را دل گرانی پدید آمده طاقتش طاق
شد آهسته بگوش سید مبارک گفت که شوخی این غلام را می بینی مرا
تنها گذاشته و شراب خورده و پاس ادب را فرو گذاشته رفته
خوابیده سید در جواب گفت هنوز وقت صبر و تحمل و بردباریست
تا از پرده غیب چه آید اتفاقا این بر آمد سلطان و بودن بآن حال
بسیج نام خانی اودی که در بالیر خود لغاری از دریاخان در دل داشت
چنانچه اشاره بآن شد واقعه دهنده فی الحال با امیر خویش که از بلده بیکره(?)
ساخت و آمده پنهانی بسلطان پیغام نمود که اگر سلطان بدین جانب
توجه فرماید چنانکه دلم باشد خدمت نمایم و متغلب را از میان بردارم سلطان
با عهد و پیمان او مساعدت جسته نام بینک(?) کبیر که آخر الامر محافظ خان
خطاب یافت تاراج نموده همراه دو بیست سوار با ابو بیل(?) عالم خان
ارسال داشته بود در یکی از مجلسهای که ماند در دل پنهانی سوار شده نزد عالم خان
که

که رفتنت دریاخان روز دیگر بود اطلاع رفتن سلطان متحیر ماند اما چون

خزانه در دست داشت یکی از برادر سلطان احمد بانی احمدآباد را پیدا

ساخته سلطان مظفر مخاطب نموده خطبه و سکه بنام او کرده قریب

پنجاه و شصت هزار سوار فراهم آورده بقصد سلطان و عالم خان برآمده

بعد تلاقی فریقین جنگ صعب روی داد سلطان محمود شکست یافته

دریاخان مظفر و منصور بخدمت پادشاه تراشیده خود معاودت نموده بدو

لقه آمد اما چون طالع سلطان محمود قوی بود بار دیگر با وجود مغلوب

شدن مردم از چهار طرف فوج فوج و جوق جوق نزد سلطان و عالم خان

اجتماع نمودند و از لشکر دریاخان هر روز برخاسته میرفتند در اندک

فرصتی بار دیگر لشکری فراهم آمد دریاخان از مشاهده این حال صلاح

در بودن دهولقه ندیده متوجه احمدآباد شد چون بشهر رسید مردم

شهر بمخالفت پیش آمدند و از قهرا و جبرا بشهر درآمده با استمالت سپاه

و رعیت پرداخت با وجود آن مردم برخاسته نزد سلطان میرفتند دریاخان

از واهمه اینکه مردم شهر او را گرفته نزد سلطان برند قبایل و ذخائر خود را

بقلعه چانپانیر فرستاده خود پیش مبارک شاه بطرف برهانپور

تماشائی جشن ورقص وسرود تکلیف خانه نموده برد و تمام شب فرموده
آخر شب دریاخان برخاسته بخلوت رفته یکی از ماه پارهائی آلات جشن
را در بغل کشیده بخواب رفت و سلطان بمان قسم تنها در مجلس نشسته
ماند ازین ادای ناشائسته سلطان را دل بگرانی پدید آمده طاقتش طاق
شد آهسته بگوش سید مبارک گفت که شوخی این غلام را می بینی مرا
تنها گذاشته و شراب خورده و پاس ادب را فرو گذاشته رفته
خوابیده سید در جواب گفت هنوز وقت صبر و تحمل و بردباریست
تا از پردهٔ غیب چه زاید اتفاقا چون برامد سلطان و لبودن بآن حال،
بسمع عالم خان لودی که در جاگیر خود نقاری از دریاخان در دل داشت
چنانچه اشاره بآن شد بقصبه دهند و فه محال جاگیر خویش که از بلده ده کروه
مسافت دارد آمده پنهانی بسلطان پیغام نمود که اگر سلطان بدین جانب
توجه فرماید آنچه که حکم باشد خدمت نمایم و متغلب را از میان بردارم سلطان
با و عهد و پیمان که بوساطت چرچی نام تخشک کبیر که آخر الامر محافظ خان
خطاب یافت خاطر جمع نموده همراه دو بیست سوار با کهوسل عالم خان
ارسال داشته بود درسی از محلهائی که اندر دل پنهانی سوار شده نزد عالم خان
ک

میگفت که من در کار این جوان یعنی سلطان حیرانم یا غافل صاحب

کمال است یا ابلهی بمثال الغافا لجدحیذی عالم خان لودی از دریا خان

رخصت جاگیر حاصل نموده رفت بنابر جهتی که مفصل در مرآت سکندری

مندرج است از دریا خان خاطر گرانی بهم رسانیده درین اثنا خبر رسید که +

عماد الملک در مالوه که بقادرشاه پیوسته خصوصیت بیشتر از بیشتر

بهم رسانیده است دریا خان از اطلاع اینمعنی رنجیده بقادرشاه از زبان

سلطان محمود ثانی فرمان صادر کرد که عماد الملک را گرفته ارسال دارد

یا از ولایت خویش اخراج نماید قادرشاه جواب بروفق مراد نداد دریا

خان برآشفته خیمه سلطان را بعزم لشکرکشی بر سر قادرشاه بیرون برد محلها

کهاندوملی قریب تالاب کانکریه فرود آمد و فرمان بجمع لشکر باطراف و +

اکناف مملکت فرستاده و خود هر روز بعد القضائی یکپاس روز بخدمت

سلطان یک ساعت نشسته معاودت در شهر بخانه خویش نموده

بعیش و طرب اشتغال داشت تا سلطان خورد سال بود بهر

طریق گذرانیده تحمل می ورزید چون قدرت نداشت قرین غم و الم

می بود تا آنکه روزی دریا خان سلطان با سید مبارک بخاری بجهت

عماد الملک از آنجا گریخته بمندو نزد قادر شاه حاکم مالوه رفت سلطان
چند روز به برهان پور اقامت گزیده آخر الامر قرار الصلح خطبه و سکه
در برهان پور و آسیر بنام سلطان محمود ثانی فرموده باز گشت،
سلطان را دریاخان گرفته در احمد آباد آمد فراغبال تمام گجرات را
در قبضه خود آورده نام پادشاهی بسلطان محمود بود که بطریق نظربند نگاه
میداشت اما چون دریاخان مرد عیاش آشفته بلهو لعب عالم خان
لودی را که از معتمدان او بود عهده نگاهداشت سلطان را باو
سپرده آورده اند که از حسن خلق و سلوک و انعام و عطای
وظائف دریاخان تمام خلق گجرات از غنی و فقیر راضی و شاکر بودند
گویند که فرمانهای اراضی بلا قید رسم مرتب کرده بمهر پادشاهی رسا
نیده نگه میداشت بر نیت آنکه مستحق محنت انتظار نکشد
و می بخشد دریاخان تا مدت پنج سال با عیش و کامرانی زندگانی
نمود هر چند خبر افراط عیش دریاخان بسمع سلطانی میرسید تغافل
فرموده میگذرانیدند و دریاخان دائما متفحص و متجسس مکنون ضمیر سلطان
می بود هر چند درین باب سعی بیشتر کرد راه بدان ما نیافت و لکن
ملوث

شده بکام دل ملک رانی نمود و سلطان خود را از فرط دانائی و بتقضای

وقت بر تجاهل زده هرچه از رطب و یابس امور ظاهری و باطنی میدید

مطلقی نشنیدی کم و زیاده بود وزیر گفت چنانچه آنها در کار سلطان

حیران بودند بعد چندین دریاخان را بخاطر رسید که عماد الملک را

ایشان برداشته زمام اختیار مملکت رای اغیار بدید قدرت خود

درآورد بنابر آن سلطان را به بهانه سیر و شکار تا لب آب

مهندری که بر سی کروهی بلده بدست بر دو لشکر انبوهی را از اطراف

فراهم آورده بعماد الملک پیغام نمود که بحکم سلطان از احمد آباد برآمد

و بجاگیر خود رود عماد الملک ناچار بصوب جهاله وار محال جاگیر خویش

رفت دریاخان سلطان را گرفته متعاقب عماد الملک برآمد

تعاقب کنان تا نواحی برهان پور رسیده بمبارک شاه پیغام

نمود که عماد الملک را گرفته بفرستد چون اینمعنی از مبارک شاه بعمل

نیامد قرار جنگ داده در حوالی دانبری معرکه قتال آراسته شد

مبارک شاه شکست یافته پناه بقلعه آسیر برد و فیلان

نامی و اثاثه سلطنت او بدست سلطان محمود افتاد

[illegible] ازین [illegible] سلطان

[illegible] محمودشاه بن لطیف [illegible]

[illegible] در سال نهصد و چهل و سه من الهجره در سن یازده+

[illegible] محمود ثانی

سالگی محمودخان بر تخت سلطنت اجلاس فرمود بسلطان محمود ثانی

عقب گشت در دمن بنابر وجوه و بنابر بنام سلطان تزین کرد دیداو خطیر

وزارت بملک عماد الملک تفویض یافت و دریاخان بخطاب [illegible]

مجلس مخاطب گردید هر دو باتفاق یکدیگر لوزارت و حراست سلطان

پرداخته بنابر حراست [illegible] تحت نظرگاه میداشتند

سوای امرای مذکور احدی برابر سلطان راه نبود و آتش طعامی و لباس

که آنها میفرستادند صرف می نمود ازین امر سلطان بسیار متاذی

بود اما از غایت فراست و نهایت کیاست اصلا و مطلقا اظهار

ملال نمیفرمود و خود در بیبازی و شکار الجنان مشغول میداشت گویا

پروای ملک و لشکر ندارد و در خلا و ملا میگفت که بادشاهی

مثل عماد الملک و دریاخان وزیر داشته باشد اورا چه حاجت

که درد سر کشد و گاه گاه میفرمود آیا که [illegible] چه طور حاجت است [illegible]

[illegible] چه [illegible] از استماع چنین سخنان وزرای خوش حال+

[illegible]

بالشکر خبر استوجه مرزا شده در نواحي قصبه مذکور مصاف روداد و مرزا مذکور

شکست یافت رفت اما چون عرایض امرا مشتمل بر شهادت سلطان

بمحمد شاه فاروقي رسید با هیچکس اظهار اینمعنی نکرده در بیت الحزن

نشسته در مفارقت سلطان آنقدر غم و اندوه قرین حال او گشت که

روز هفتاد از شهادت سلطان رخت هستي بر بست چون خبر ارتحال

محمد شاه بامرای گجرات رسید باتفاق گفتند که سوای محمود خان بن

لطیف خان برادر زاده سلطان بهادر وارث ملک نیست و +

محمود خان بموجب فرموده سلطان در حبس محمد شاه فاروق بود او را

در قصبه تیاول من اعمال خاندیس حواله شمس الدین کرده بود الغرض

بموجب نوشته امرای گجرات شمس الدین محمود خان را بصوب

گجرات کسیل ساخت که در ملک آبا و اجداد خویش مشتغل

شود مخفي نماند که خبر واقعه سلطان بهادر باطراف و اکناف رسید

از آنجا که از روز شکست یافتن سلطان بهادر وهني عظیم و فتور جسیم

در سلطنت گجرات راه یافت بیشکش شاهان دکهن سادر فرنگ

وغیره که تفصیل در صدر این اوراق در ضمن واقعه دویم به نگارش آمده انقطاع

ملاقات فرموده آن کفار غدار سلطان را شهید ساخته در دریا انداختند

ازان روز جزیره بندر دیو بتصرف اهل فرنگ رفت و این واقعه سیوم

شهر رمضان المبارک سنه نهصد و چهل و سه اتفاق افتاد اختیار خان

وزیر تاریخ این ماجرا سلطان البر شهید البحر یافته مدت سلطنتش

یازده سال و مدت عمرش سی و یک سال رسیده بود بعد وقوع این واقعه

وزرای عالیمقدار و امرای نامدار از محمد شاه فاروقی بادشاه ملک آسیر و برهان

پور که نسبت خواهرزادگی بسلطان داشت و در انوقت در نواحی

شهر اوجین بموجب امر سلطانی با هفتاد هزار سوار استقامت ورزیده

بود سلطان در حین حیات او را ولیعهد گفته روزی بر تخت اجلاس

فرموده تمام وزرا و ارکان دولت را فرمود که تسلیم اجابت نمایند

همه امتثال امر کرده بودند عرضداشت ماجرای سلطان و

التماس نمودند که چون سلطان را ولدی نیست ولیعهد تعلق بشما داد

متوجه اینصوب شوند درین اثنا محمد زمان مرزا را داعیه سلطنت

گجرات بخاطر رسیده در انوقت مرزا مذکور در ناحیه اونه که بر سه

کروهی بندر دیو واقعست اقامت داشته و امرا ازین معنی آگاه شدند عماد الملک

بالشکر

قلعه چیتور و ملک شمشیر الملک حاکم قلعه اجمیر باتفاق یکدیگر با فوج

قریب بیست هزار سوار بنواحی بلده پٹن رسیده عرضداشت به

سلطان بهادر نمودند که اگر حکم بجنگ یادگار ناصر مرزا شود اقدام نمائیم

سلطان در جواب نوشت عنقریب مرا رسیده دانند تا آن وقت

بجنگ نه پردازند و خود بر جناح استعجال آمده با لشکر ملحق شد از

استماع رسیدن سلطان بد آمد و دیادگار ناصر مرزا احتراز نموده با حمدآباد

شتافت و از استماع خبر سلطانی لشکر های عسکری وغیره متفرقه

از هر جانب آمده بسلطان پیوستند سلطان عزیمت احمدآباد

فرمود مرزای سلطان در مقام محمودآباد مصاف روداد چون در ملک

بیگانه استقامت نتواند شد روانه خدمت حضرت جنت

آشیانی شد مدت توقف مرزا عسکری و امرای دیگر مذکور در او لکه

گجرات نه ماه و چند روز بوده سلطان بهادر بجا بنیاد توقف نمود بنابر

فتنه فرنگیان و ساختن قلعه جزیره دلو سلطان نهایت تاسف

داشت و در تدبیر اخراج آن نامی بود و سبب بنای قلعه فرنگیان در جزیره

مذکور در تاریخ مسطور است آورده اند چون با فرنگیان از حدودی ملا

تنگی پذیرفت و قلعه مفتوح گشت بنابر وعده قلعه چتور بجهت بعضی امور
برومی خان تفویض ساخت او کمای رنجیده نهانی عرضه بجناب
حضرت عرش آشیانی فرستاد و کار بر سلطان تنگ گردانید
تفصیل این مجمل حواله بتاریخ مذکور است و سلطان بهادر بر حدود دیا
برآورده بقلعه مندو پناه برده و قلعه مذکور نیز بدست حضرت جنت آشیانی
مفتوح گردید سلطان بهادر بسعی تمام خود را بقلعه چانپانیر رسانیده آنجا را
بعهد و اهتمام اختیار خان و راجه نرسنگ دیو که زخمی بود سپرده از راه
بندر کنبایت بملک سورته رفته در جزیره بندر دیو قرار گرفت و
حضرت عرش آشیانی در اندک فرصت قلعه چانپانیر نیز مفتوح
ساخت و آنحضرت بکشد احمدآباد نزول اجلال فرموده میرزا عسکری
برادر خود را در احمدآباد و قاسم بیگ را بسرکار بهروچ و یادگار ناصر میرزا را
در سرکار پتن و بابا بیگ جلایر را در قلعه چانپانیر گذاشته بنابر شورش
شیرخان افغان لشکر شاه شده بود خود متوجه دار الخلافت
آگره شدند درین اثنا امرای بهادر مثل ملک زین که بحکومت
قلعه رنتهبور تعیین بود و ملک برهان الملک بنیانی حاکم
قلعه چ

جنت آشیانی شد و مکرر رسل و رسائل درباب فرستادن یا اخراج کر

دن میرزا از دار الملک خویش در میان آمد چنانچه سواد مراسلات مسطور

در تاریخ مذکور ثبت است نائرهٔ عداوت فیمابین هر دو بادشاه مشتعل

گشت بالجمله سلطان بهادر از مندو بعزیمت فتح چیتور علم برافراخت و +

پیشوائی این کار برومی خان تفویض فرمود و وعده نمود که بعد فتح قلعه باو حواله

خواهد شد بعد از آن حین استماع یافت که حضرت آشیانی بعزم محاربه

سلطان بهادر در مقام گوالیار رسیده چون سلطان بهادر به محاصرهٔ چیتور

و محاصره کفاری میپرداخت توقف ورزید و مترصد بودند تا از پردهٔ غیب چه

رو نماید چون از ارادهٔ حضرت جنت آشیانی سلطان بهادر آگاهی یافت

تاتار خان لودهی را با سی هزار سوار تعین فرمود که براه خط بیان عازم صوب

دهلی شود بخیال اینکه اگر حضرت جنت آشیانی متوجه گجرات

شوند او بدهلی رفته متفرق شود ناچار آنحضرت العود احمد گویان

معاودت خواهند فرمود از تقدیرات آسمانی از غلط فهمی تاتار

خان لودهی اینمعنی صورت نبست و او از مندال میرزا ابراو +

آنحضرت شکست یافت الحاصل کار محاصرهٔ قلعه چیتور بنحصان

سوار به تسخیر قلعه اجمیر فرستاده خود در عرصه چهار روز بمنه سور رسیده و یک روز تمام
نموده اردو را لقوب مندو روانه کرد لعد دو روز خود از انجا ایلغار فرموده در یک
شبانه روز شصت کروه راه طی نموده بمندو آمد از چندگاه محمد شاه فاروقی آسیرا
با مرای نامدار گجرات بر سر نظام الملک و کمک تعیین فرمود محمد شاه را در باخت
قصبه بتیر به نظام الملک مقابله افتاد محمد شاه کیفیت را مصحوب نامران
سریع السیر سلطان عرضداشت نمود بمجرد ورود عرضه سلطان با دوازده
هزار سوار جرار انتخابی یلغار نمود در وقتیکه لقصبه بتیر رسید که هر دو لشکر صفها
آراسته جوش و خروش داشتند بمجرد استماع مقدم سلطانی رو بفرار
نهادند لعد ایام معدود نظام شاه آمده سلطان را دید و حلقه متابعت بگوش
کشید و ولایتش را باو عنایت فرموده متوجه ماندو شد نظام چند منزل در
رکاب سلطان بوده رخصت یافت و سلطان را باز داعیه
چیتور در خاطر خطور نمود از اتفاقات بعد آن ایام محمد زمان میرزا نبیره سلطان
حسین مرزا بادشاه خراسان که باحضرت جنت آشیانی هما
یون بادشاه قرابت قریبه داشت فرصت یافته خود را بلا
زمت سلطان بهادر رسانید و این معنی باعث ملال خاطر حضرت
جنت

انجا را کشوده سلطان متوجه دار الملک خویش گردید چون محمد آباد در رسید بعد از

چندی خبر آمد از بندر دیو که فرنگیان با جهازات ولوازمات بسیار برای گرفتن

آنجا آمده اند سلطان یلغار فرموده در یک روز بمحمد آباد تشریف برده بمحمد شاه

اسیری فرمان فرستاد که تا از اسیر بعزیمت تسخیر قلعه چیتور روانه گردد

وخداوند خان حاکم فرمود که بصوب قلعه چیتور کوچ نماید چون آنها بمندو رسیدند

وکلای رانا آمده بعرض رسانیدند که هر خدمتی که سلطان مرا فرماید بجان منت

داریم واز سر تسخیر چیتور در گذرد التماس آنها بدرجه قبول نیافت وافواج

سلطانی رسیده قلعه چیتور را محاصره نمودند وکار بر متحصنان تنگ گردید

آخر الامر بنابر عجز والتماس مادر بکرماجیت ولد رانا سانگا که من قدیم ا

لخدمت سلطانم جان بخشی فرموده کمر زر وتاج وقلاده مرصع بابت سلطان

محمود خلجی که در قیمت آن جوهریان اعتراف بنادانی نموده بودند در روز

شکست سلطان محمود بدست رانا افتاده بود با بالفد لک تنکچه

که مبلغ پنج لک روپیه باشد با صد راس اسپ وده زنجیر فیل پیشکش

گرفته کوچ فرمود واز انجا ملک برهان الملک ومجاهد خان را بلشکر

انبوه از برای تسخیر قلعه رنتهبور وملک شمشیر الملک را با دوازده هزار

رانا پیش از رسیدن در قلعه در آمد سلطان فرمود انشاء الله تعالی
از رائیسین خاطر جمع نموده شروع در فتح قلعه چیتور خواهیم نمود از انجا برائیسین مرا
جعت فرمود چون فتح خان از کمک نا امید شدند قلعه رائیسین مفتوح گشت
کیفیت فتح آن حواله بتاریخ مذکور است بعد فتح قلعه رائیسین را با تمامی بلادی
که سلهدی در تصرف داشت مثل بهیلسه و چندیری و غیره بسلطان
عالم لودی که از اقربای سلطان سکندر لودی بود از تسلط حضرت جنت
مکانی همایون پادشاه از کالپی اخراج شده هزار سوار بسلطان پناه آورده
بود مرحمت فرمود محمد شاه آسیری برلیغ فرستاد که قصبه کاکرون که رانا
بتغلب از سلطان محمد گرفته بود بگیرد و سلطان بهادر بطرف کوند
واله بشکار فیلان عزیمت فرمود فیل بسیار بدست آورد و قلعه کالور را در
یک روز فتح نمود و بالف خان سپرد و اسلام آباد و هوشنگ آباد و+
بعضی مضافات مالوه که تعلق نا بجود داشت در حوضه تصرف+
خویش آورده مراجعت فرمود لبسار نگ پور آمد و از آنجا بصوب
کاکرون که هنوز محمد شاه آسیری مفتوح نساخته بود بمجرد رسیدن قلعه فتح
شد و از آنجا بملک عماد الملک بصوب مندسور تعین فرمود مشار الیه

که چر اقلعه را از دست میدهي بهوپت پسر من نزد رانا رفته رانا با چهل هزار
سوار و پیاده بیشمار بکمک مي ارد تا رسیدن بحیله و حواله باید گذرانید شهید
آمده بعرض سلطان رسانید که امروز لکهمي سین را رخصت شود فردا قلعه
را خالي خواهد ساخت سلطان رخصت داد روز دیگر اثر فرار داد دیروزه
ظاهر نشد و خبر بر آمدن رانا بکمک بسمع سلطان رسید محمد شاه آسري
و عماد الملک را بر سر رانا تعین فرمود عماد الملک کیفیت انبوهي
لشکر را معروض سلطاني نمود بنا بران اختیار خان را در محاصره گذاشته
خود ایلغار فرمود آورده اند که در شبانه روزي هفتاد کروه راه قطع کرده
با سي سوار بلشکر پیش ملحق شد جاسوسان تا خبر رسیدن سلطان
را رسانیدند او بمجرد استماع تاب مقاومت نیاورده یک منف
عقب نشست و معتمد را نزد سلطان فرستاد و عذري چند بدتر از گناه بمیان
آورد باین بهانه میخواست که معلوم نماید که سلطان خود درین لشکر آمده
باشد درین اثنا خبر رسید که الف خان از گجرات با سي و شش هزار
سوار و توپخانه و افیال بسیار رسیده رانا في الفور طبل رحیل کوفته رو بفرار
نهاد سلطان نیز تعاقب او بسرعت تمام یلغار فرموده بچتور رسید اما

[..]نو المظفر سنه نهصد و سی و نه بنابر سیر برهان پور و آسیر عزیمت
[..]ود و نظام الملک والی احمدنگر را چند شاهی داده ملقب به نظام شاه
[..]ود و از آن باز از حکام که بر تخت می نشیند ملقب به نظام شاه میگردد
محمد خان اسیری بخطاب محمد شاه مخاطب گردید و سلطان عزیمت مندو
فرمود و بنابر تقریبی بر سلهدی راجه اوجین لشکر کشیده و آخر الامر چنانچه
در تاریخ مذکور مندرج است سلهدی مقید گردید و سلطان یلغار کرده باوجین
آمد و اقطاع را حواله دریان باندول کرده و بکوچهای متواتر متوجه سارنگ
پور گردید و آنجا را بملوخان اقطاع کرد و از آنجا بهیلسه را در تصرف در آورده
بکوچهای متواتر برلب آب قریب قلعه رایسین که در تصرف لکهمی سین
برادر سلهدی بود منزل فرمود و مورچالها جهت تسخیر قلعه با امرا تعیین یافت
رومی خان که در فن آتشبازی یگانه دهر بود بضرب توپ یک برج را
بیک طرفة العین منهدم ساخت و دوازده هزار پیاده دکهنی که نوکر سلطان
بودند یک برج را بایک تیر پرتاب دیوار قلعه را نقب زده برانیدند
سلهدی این حالت مشاهده نموده بعرض سلطان رسانید که من اسلام
قبول مینمایم و قلعه را خالی نموده تسلیم میکنم لکهمی سین به سلهدی گفت
که تا

خوانده شد سلخ شعبان سنه مذکور مراجعت فرموده بمحمد آباد باتنی چند بطریق

ایلغار تشریف آورد در سنه نهصد و سی و هفت بعزیمت تسخیر ولایت باکنند

کشید و از انجا بتوزیکی که مفصل در تاریخ مسطور است به تسخیر قلعه مندو پرداخت

بعد از مضی چند روز محاصره جنگ و جدل بیست و نهم شهر شعبان المعظم سنه

مذکور سلطان بذات خود با تنی چند از خاصان از جانب دلوار خاصه

قلعه که مرتفع ترین سقانها بود برآمده قلعه مندو را مفتوح ساخت سلطان

محمود که حارس مندو بود گریخته در کوشک خود در آمد و بتاریخ دوازدهم شهر

محرم الحرام سنه نهصد و سی و هشت محمود خلجی با پسران خود آمده سلطان

را ملازمت نمود سلطان بهادر محمود خلجی را با پسران مالف خان و

اقبال خان و آصف خان نیز دیگر بگجرات ببرند امرای مذکور را در نزد

دیگی قصبه دهود که سرحد گجرات است با راجه پال و کولیان که بقصد

خلاصی سلطان محمود خلجی فراهم آمده بودند جنگ بمیان آمد و محمود خلجی

در بین گیرودار کشته شد تمام ملک مندو در تصرف سلطان

بهادر در آمد و حارس و فوجدار در آنجا تعین فرموده و موسم برشگال

آنسال را بفارغ البال بالای قلعه مندو بعیش و عشرت گذرانید

بکنبایت رسیده بمحمدآباد تشریف آورده حکم بساختن حصار جهان شهر بهروچ
نمود بعد ازان بصوب بالهندت لشکر کشیده در مقام سیپرج راجه دونگرپور آمده ملازمت
نمود ازانجا بقصد بلده چنپانیر شتافت و از چنپانیر باحمدآباد و از احمدآباد بطریق یلغار
بیک روز بمحمدآباد عرف چانپانیر رسید دران ایام ره نوردی سلطان
در مردم ضرب المثل شده بود که ایلغار بهادری کرده اگر بشرح تمامی حالات
و ایلغارات سلطان بهادر بپردازد از مطلب باز ماند و بموجب شرطی که در
صدر این اوراق شد اختصار و انتخاب مسطور است اگر مفصل خواهند رجوع
مرآت سکندری نمایند القصه در سنه نهصد و سی و پنج بنابر کمک محمد خان بن
عادل خان خواهرزاده خود بصوب دولت آباد نهضت فرمود آورده اند
که دران سفر یک لک سوار و نهصد زنجیر فیل بوده شکوه در رکاب سلطان
بود مهم انجا فیصل داده در ماه شعبان سنه مذکور بدار الملک خویش مرا
جعت نمود و در دهم شهر محرم الحرام سنه نهصد و سی و شش بعزیمت فتح دکهن
متوجه شد و در مقام دهار اکثر زمینداران دکهن و بهرجی راجه بگلانه آمده ملازمت
نمودند بموجب حکم سلطانی افواج بصوب بندر چیول و احمدنگر و اطراف
دیگر بتاخت و تاراج تعیین فرمود و در اکثر بلاد دکهن خطبه سلطان+
خوانده

قحط بود بموجب حکم سلطانی لشکر خانهای بندر معین فرموده سرکاه خود سواری

شد بهر قصبه کم از یک اشرفی نمیداد چون در نواحی سلطان پور رسیدند بارجمیع زمینداران

ران را فراهم آورده هنگامه آرای داشت لهذا فوجی بدان صوب تعین فرموده

بود جنگ و جدال لطیف خان زخمی بدست افتاد پیش سلطان

می آوردند که منزل مرعدره مرغ روحش از قفس عنصری به پرواز نمود لطیف خان

را مسموم ساخته در پانزدهم شهر ربیع الاول سنه نهصد و سی و سه سلطان بهادر

بعزم سیر و شکار متوجه بندر کنبایت شد بنابر منازعت پسران ملک ایاز

شوده بسورت به در هنگام معاودت به بندر دیو رفت و تا یک ماه توقف

نموده بندر دیو را بعهد و اهتمام مجاهد خان بهلیم سپرده باحمدآباد شد و در آن بلده فاخره

بکرماجیت پسر راناسانگا رسیده ملازمت نمود تا سه ماه در احمدآباد توقف

فرموده به راه کنبایت بمحمدآباد نزول نمود و تا دیب راجه نادوت کرده عنان

عزیمت بصوب بندر سورت معطوف ساخته و از سورت دریک

شبانه روز بمحمدآباد آمد و پسر رانا را وداع نمود در سنه نهصد و سی و چهار بار دیگر

بسیر جزیره بندر دیو تشریف برد چند روز توقف فرموده بکنبایت

آمد و از آنجا کشتی سوار بکهوکه رفت و از آنجا باز به بندر دیو و از آنجا

نشین درین بین سلطان بهادر عبور آب دریای مهندری کرده
مقید بلشکر و با مردم فیل یلغار نموده اول بموضع تالول زیارت
سلطان سکندری کرد و تاج خان را با سه صد سوار برای بدست
آوردن عماد الملک تعین فرمود تا مبرده رسیده خانه اش را
تاراج داد عماد الملک گریخته بخانه ستمنه دلوان مخفی گشت در
آن اثنا سلطان بهادر با کوکبه و حشمت سلطنت داخل محمدآباد
شده بکوشک سلطانی نزول فرمود برای بدست آوردن عماد
الملک حکم نموده بود تفحص در همان روز یافتند وقتی آن غلام
بدسرانجام را گرفته حاضر ساختند بحکم سلطانی بدار کشیدند و هر که در آن
قول قبیح آباد شریک بوده بجزای کردار خود رسیدند لطیف خان
که حسب الطلب عماد الملک در نزدیکی رسیده بود کناره شب
چهاردهم شهر ذیقعده سنه نهصد و سی و دو برسم آبا و اجداد خویش
سلطان بهادر بر تخت سلطنت جلوس فرموده وزرا و امرا را اصلاح
و اسپان و سپاه را بعطای علوفه یکساله انعام فرمود و صد و پنجاه
نفر را بخطابهای ارجمند سربلند و دلشاد ساخت بعد ازان سال چون ایام

قحط بود

بن سلطان مظفر بنابر کمی جاگیر و از ناموافقت سلطان سکندر که

ولیعهد بود رنجیده برآمده رفته بود درین اوان چون خبر ارتحال سلطان

وشهادت سلطان سکندر به بهادرخان رسید اول مراسم تعزیت

پرداخته روز چهارم از جونپور بطریق ایلغار عازم احمدآباد شده بقصبه

هیلر هیج عرف محمودنگر رسید و ارکان دولت که از بیم عماد الملک

گوشه گرفته بودند ازین جانب فوج فوج و جوق جوق عازم ملازمت

شدند و بتاریخ بیست و ششم رمضان المبارک سنه نهصد و سی

و دو باحمدآباد رسیده داخل قلعه ارک بهدر شد و بروز عید مابین

سلاطین بمصلی رفته خطبه بنام خود خواند و سی و دو لقب را الخطاب

و مناصب سرفراز فرموده دویم شهر شوال سنه مذکور بعزم محمدآباد

روانه گشت عماد الملک از استماع توجه سلطان بهادر متزلزل

گشته لطیف خان شاهزاده را که در آن نواح بود چنانچه اشاره بآن

باشد مخفی طلب داشت که چون نصیرخان خورد سال است اگر کار

بجنگ منتهی شود او نتوانست استقامت نمود در مال کار خود متحیر

ماند آخر الامر از لطیف خان و نصیرخان قطع نظر نموده خانه

…م است اوکوشش لیکن اونکرده ملک بهاذ نامی را با خود همراه گرفته
…ردن در آمد بموجب اشاره آن نمک حرام نافرجام ملک بهاذ
…م شمشیر سلطان را بجواب گاه عدم فرستاد که بیدار نشود این
…واقعه بتاریخ چهاردهم شهر شعبان سنه مذکور رو نمود و در موضع بالول
دوگروهی جانپانیر عرف محمد آباد بخاک سپردند چون عماد الملک
ازهم سکندر خان وا پرداخت در حرم خانه سلطان رفته نصیرخان
نام پسر سلطان مظفر که کودک پنج و شش ساله بود موسوم بسلطان
محمود ساخته آورده در کنار خود نشانیده خلعت و اسپان و خطاب
بامرا و سپاه داد لیکن از فعل شنیع قتل سلطان سکندر جمیع البرایا و ار
کان دولت تشنه خون او شدند چون سرداری در میان نبود هر یکی
برخاسته بجاگیر خود رفته در چاره جوی کار شدند و قاصدان پیش ا
…لسنیر بجهت طلب بهادر خان مشتمل بر روئداد این واقعه و توجه بد
…نیصوب روانه نمودند و سلطان سکندر اول کسی که از سلاطین
گجرات مقتول شده است سلطنتش دو ماه و شانزده یوم
… بهادر خان سابق رقم زده کلک بیان شده که بهادر خان
بن سلطان.

که خوش قدم نام داشت ابله سلطان بود چشم داشت امر خطیر وزارت +

سلطان داشت چون اینمعنی بظهور نیامده رنجیده شد همدران اثنا خبر رسیده

بود که لطیف خان بن سلطان مظفر در کوهستان سلطانپور وندربار

بحمایت سهیم راجه نشسته با بعضی امرایان مراسلات دارد لهذا اشرف

خان نام معتمد خود را برای اخراج او یا بدست آوردن تعین فرمود بعد جنگ

و قتال خان مذکور کشته افتاد بار دیگر قیصر خان را با لشکر انبوه بدان صوب

تعیین فرمود چون بعضی از امرایان مظفری بیدل بودند و از غبار خاطر

خوش قدم ملقب بعماد الملک اطلاع داشتند که سلطان قاصد

فنای اوست آن غلام بمکر ام که اقتدار تمام داشت باستمالت

بعضی از فرقه سیاه و واقعه طلبان کوشیده با خود متفق ساخت تا آنکه

روزی سلطان بقصد چوگان بازی سوار شده معاودت نموده خانه

نشین بود و بر بستر استراحت غنوده بعد از زمانه عماد الملک که

از چندین تمارضی نموده سر و گوش پیچیده با چهل پنجاه سوار متوجه خدمت +

سلطان شد چون وقت بیگاه اکثر مردم بعد فراغ سواری بمکان خود رفته

بود در وقتیکه این غلام سراپرده خاص رسید پرده دار اظهار نمود که سلطان

بود مبلغ ده واقع سرکچ بخاک سپردند مدت سلطنتش چهارده سال و نه
ماه بود و سلطان نسبت ارادت بخدمت سید طاهر کرد که شهره بوده
آسوده اند است آورده اند که سلطان مظفر در تقوی و علوم و حلم و فهم و شجاعت
و شجاعت و سخاوت یگانه عصر بود از بسکه حلم ورزید مشهور سلطان
مظفر حلیم گشت و در مدت عمر گرد مسکرات نگشته جمیع خصال پسندیده
سلطان را مرآت سکندری خبر میدید چون لیقی مقدمات سیاست
طلب بنا بر حلم سهل مینماید فی الجمله تخللی بود بین الجمهور مشهور بود
و مشهور است که در زمان سلطان مظفر حلیم کثرت مزارعات
بدرجه رسیده بود که رعایا پیر گشته جبال الاوار بسبب عدم چراگاه مواشی
بنالش آمدند سلطان فرمان داد که بقدر چراگاه مواشی زمین را نا
مزروع میداشته باشند والله اعلم بالصواب [illegible] سکندر
[illegible] سلطان [illegible] بروز رحلت سلطان مظفر حلیم سلطان سکندر
با محمدآباد بر تخت سلطنت نشسته بهدران روز عازم محمدآباد جلوس
فرموده جماعه که در ایام شاهزادگی در خدمت او بودند همه را خطاب داد
و یکهزار و هفتصد اسب بمردم خود بخشید و ازین امرای مظفری بدل شدند حتی که عماد الملک
کرمنی

مفصل در کتاب تاریخ مسطور است چون بادشاهزاده بجدود جونپور
رسیده بود که خبر وفات سلطان مظفر شنیده از انجا عازم گجرات
گردید چون سلطان مظفر شنید که بهادر خان رنجیده بطرف بالکند رفته
بسی آشفته خاطر شد و حکم فرمود که استمالت کرده باز گرداند او خود از سرحد
گجرات بیرون رفته بود بعد ازین اشتا نکسیری عارضه سلطان شد اخر الامر
در حالت بیماری در سنه نهصد و سی و دو از شهر محمد آباد عرف پٹن به بڑوده
عرف دولت آباد آمده و از انجا بکوچهای متواتر در محلهای کهانده دل
باحمد آباد نزول اجلال فرمود چون مردم از حیات سلطان نا امید شدند
ولطیف خان شاهزاده دید که ولیعهد سکندر خان مرا زنده نخواهد گذاشت
از دیر مهره شهر جمادی الاول باخیال خواهد بر آمد بصوب بروده روانه
شد بعضی گویند که باشارت بادشاه رفت دویم ماه مذکور بعد ادای
نماز فجر سلطان سکندر خان را طلبیده نصیحتی که از مفید
سلطنت بوی گفت بعد وداع درخواست مجلسی از وضیع
و شریف بروز جمعه هنگام شب نماز نسبت و دویم شهر
جمادی الاخر سنه نهصد و سی و دو رحلت فرمود بمقبره سلطان

شد و در آن سال بنابر نفاق که میان سرداران لشکر سلطانی

هم رسید صلح گونه برانا کرده باحمدآباد آمدند ازین مصالح سلطان بزرگ

ایاز اظهار ناخوشی فرمود و قرار داد بعد از برشگال خود متوجه اینکار

شود ملک ایاز را رخصت سورتهه کرد و در سنه نهصد و بیست و هشت

سلطان بجز همت تنبیه رانا متوجه شده باحمدآباد رسید درین بین

پسر رانا با فیلان و پیشکش که قبول کرده بود بخدمت سلطان

آمد لشکرکشی موقوف شد و در سنه نهصد و سی و یک پادشاه

زاده بهادرخان بنابر کمی جاگیر رنجیده بصوب دونگرپور و ازانجا به چیتور

و ازان مکان بولایت میوات و ازانجا پیش ابراهیم سلطانی

بادشاه دهلی که با سلطان ظهیرالدین بابر بادشاه در مقام پانی

پت مقابله داشت رسید سلطان ابراهیم بهادرخان را

طلبیده باعزاز و اکرام ملاقات نمود چون شجاعت و دلیری بهادر

خان بمشاهده سلطان ابراهیم و خلق دهلی گشت غیرتی در دل سلطان

ابراهیم پدید آمد بهادرخان این معنی را دریافت نموده بطرف جونپور

[illegible] شد و کشتن برادرزاده رانا و اموریکه درین بادشاهزاده روی

مفصل

قلعه بمندو لشکر فرستاد لعد اهتمام زنهار رانا سلطان محمود را به مندو

رخصت نمود اما پسر سلطان را بطریق گروپیش خود نگذاشت در

سنه نهصد و لبست و شش رانا بطرف ایدر تاخت آورد جاگیر+

داران احمد نگر وغیره جنگ روئیداد چشم زخمی بفوج سلطان رسید رانا

بڈنگر و بیلنگر تاخت و تاراج نمود چون درین بین خبر رسید که لشکر

سلطانی از ضلع پٹن واحمد آباد برآمده آند لهذا بکوچهای متواتر متوجه چیتور

شد و در ماه محرم سنه نهصد و لبست و هفت سلطان مظفرشاه بنابر

گوشمالی رانای بدشگال که آن جرات نموده بود ملک ایاز را که

غلام خاص سلطان بود قریب لک سوار و صد سلسله فیل و لبست

هزار سوار و لبست زنجیر فیل همراه قوام الملک نموده رخصت نمود+

استعداد سرانجامی که ملک ایاز در آن سفر همراه داشت مفصل در

مرات سکندری مندرج است و افواج قاهره از ولایت باگهنڈ

که راجه انجا در فساد مذکور همراه رانا بود شروع بتاخت و تاراج

و قتل کفار نموده متوجه ملک رانا شدند از استماع این خبر مرغ

روح از سر رانا برید سلطان محمود خلجی نیز بکومک لشکر سلطانی آمده

نی و چند فیل نامی که از سلطان محمود بدست میدنی رای افتاده بود تا سارنگ
پور با لشکر عظیم روانه گردید چون خبر بسلطان رسید بر حیله دیگر اطلاع یافت
عادل خان آسیری قوام الملک و ملک سارنگ را با امرای شجاعت
شعار بر سر رانا تعیین فرمود و حکم یورش قلعه کرد در روز دوشنبه دویم ماه صفر
قلعه بمود آورده اند عدد نوزده هزار و بعضی گویند که چهل هزار بود و پنجاه و هفت
سردار نیز که اسامی ایشان در تاریخ مظفرشاهی و مرآت سکندری
مرقوم است کشته افتادند درین واقعه در سنه نهصد و چهار روی داد از
حروف مصرع آخرین قطعه تاریخ فتح مستفاد [illegible] مظفرشاه کرده فتح مندو
که اول تخت گاهش دیار باشد اگر پرسند از تاریخ فتحش پریشانی
همه کفار باشد و این مصرع عربی نیز تاریخش قد فتح الهند سلطاننا
و رفتن سلطان مظفر به مندو و مهمان شدن بخانه سلطان محمود و مرا+
جعت بدار الملک خویش مشروحا در مرآت سکندری مندرج است
و در سنه نهصد و بیست و پنج خبر رسید که میان سلطان محمود و
رانا جنگ عظیم واقع شد و سلطان محمود زخمی بدست رانا
افتاد از استماع این واقعه سلطان متفکر شد جهت حراست

قلعه

سلطان لبستر اني نمود لبعد چند لوم ایلچي با تحف و هدايا روانه نمود در ماه
شوال سنه نهصد و هیجده هجري بعرض سلطان رسید که سلطان محمود مندوی
برادر سلطان محمد مذکور که بملک مالوه حکومت داشت بنابر استماع
آمدن برادر خود با لشکر بسیاري از کفار جمع آورده با سلطان محمد مقابله نموده
هزیمت داد و مندني راو نامي مدار المهام سلطان محمود کمال اقتدار بهم
رسانیده بر محمد بجز نام سلطنت باقي نگذاشته و از سر نو کفر در بلاد مالوه
شیوع یافت بنابر آن سلطان را حمیت اسلام دامنگیر شده در
ماه مذکور از محمد آباد بعزیمت دفع کفار و حمایت مسلمانان و دیار الفتو
مالوه کوچ فرموده در مقامات قصبه کودهرا که بنابر فراهم آوردن افواج
قاهره توقف داشت خبر شوخي راجه ایدر بسمع سلطان رسید بنابر آن
متوجه آن شده سخت حکم کرد تا خانه هاي و بتخانهاي ایدر را منهدم ساختند
و این واقعه در سنه نهصد و نوزده هجري روي داد راجه ایدر از کرده خود نادم
و پشیمان گشته پیشکش معتدبه گذرانید سلطان مراجعت فرموده
باز بکودهره آمد و از انجا سکندر خان شاهزاده را بمحمد آباد رخصت نموده متوجه
مالوه شد چون بقصبه دهود رسید حکم بعمارت قلعه آنجا کرده کوچ فرمود

و عراق آمده بود چون سلطان جمیع امرا را استقبال نموده با عزاز تمام آوردند
میر فندکور سال فیروزه که در نهایت لطافت بود با صندوقچه مملو از جواهر نفیسه
از اقمشه زربفت و سی راس اسب عراقی و ترکی که شاه فرستاده بود
بر سبیل هدیه گذرانید و سلطان میر فندکور را با همراهان بخلعتهای خسروانه و
انعامات پادشاهانه بنواخت بعد چند روز سلطان بطرف بروده
عزیمت فرمود و در ضلع آن شهری موسوم به دولت آباد نمود که به بروده
اشتهار دارد مقارن این حال خبر بزرگی او که سبب اشتعال نایره
قتال و جدال میان سلطان محمود و سلطان محمد رسید سلطان محمد پناه
بدرگاه سلطان مظفر آورد و قریب محمد آباد نزول نموده بموجب فرمان
آنچه باحتیاج ایشان بود مهیا شد سلطان فرمود انشاء الله تعالی بعد انقضای
ایام برشکال بسمت مندو ولایت مالوه رفته خواهد شد و در این
محل عادل خان حاکم خان آسیر برهان پور که به سلطان نسبت
دامادی داشت با فرزندان آمده ملازمت حاصل نموده بعد چند روز رخصت
یافته بعد ازین اشتباه بنابر گفتگویی که سلطان محمد مندوی با مردم ایلچی
شاه اسمعیل واقع شده بی رخصت سلطان برخاسته رفت بر خاطر+

سلطان

که درپایان مقبره حضرت شیخ بنا کرده بود بچشم عبرت نگریست و
بعد آن در احمدآباد بیمار شد و تا سه ماه مدت بیماری امتداد کشید خلیل خان
شاهزاده را از بروده طلبیده است و از سفر آخرت خود خبر داد و وقت
نماز عصر روز دوشنبه سیوم ماه رمضان سنه نهصد و هفتده هجری ازین عالم
دیگر شتافت و دیگر در مقبره و آخر سرکهیج بخاک سپردند تولد فتح ملقب
بسلطان محمود یکشنبه هشتم شهر رمضان سنه هشتصد و چهل و نه
بود و مدت سلطنت پنجاه و چهار سال و یک ماه بود و مدت عمر
شصت و هفت سال [illegible] ملقب
[illegible] بوقت نماز صبح در تاریخ سیوم ماه رمضان
المبارک سنه نهصد و هفتده هجری در سنه بیست و هفت سالگی
خلیل خان ملقب بسلطان مظفر حلیم بر تخت محمودی جلوس کرد
بر آبا و اجداد خویش با امرا سپاه از نقد و اسپ و خلعت در خور هر کس
انعام فرمود و امرازاده که در ایام شاهزادگی اختصاص داشتند خطاب
یافتند و امرای محمودی شاهی نیز باضافه منصب و ازدیاد قربات ممتاز
شدند در ماه شوال سنه مذکور میر ابراهیم خان ایلچی شاه اسمعیل بادشاه خراسان

مخاطب ساخته عازم چهار سلسله فیل و سی لک تنکه انعام فرموده بحکومت
آسیر و برهانپور تعین نمود ملک راون خلجی الخطاب خانجهان سرفراز کرده
موضع بناس من اعمال سلطان وندربار را در وجه انعام او داد که در اصل
مولد ملک موضع مذکور بهمراه عادل خان نامزد فرمود چندین از امرا تعین
نمود عادل خان بادلشاد روانه آسیر شد و سلطان مراجعت بدار الملک
خویش نمود بدان روز سید محمد جونپوری که دعوی مهدویت کرده بود
دار احمدآباد گشت در مسجد تاجخان بن سالار که قریب دروازه جمالپور است
فرود آمد و مردم را دعوت نمود علمای و فضلای فتوی نوشتند بر قتلش
سید انتقال نموده بطرف پتن رفت و چندی در آنجا اقامت گزیده مسلمین
بالنهور او را قبول نمودند تا حال مذهب مهدویت در آنجا باقیست بود آن
در ماه ذالحجه سنه نهصد و شانزده بصوب پتن عزیمت فرمود در این آخرین
سواری سلطان بود با کابر و علمای آنجا ملاقات کرده گفت کیفیت
که من این مرتبه بوداع شما آمده ام سید انم که بیمانه عمر لبریز شده روز
چهارم از پتن مراجعت بصوب احمدآباد فرمود چون بسرکهیج رسید
زیارت حضرت شیخ احمد کهتو قدس سره نمود و مقبره خود را

کرد پایان

بدانصوب کشیده بجرد رسیدن سلطان برلب آب مسی عادل خان
پیشکش فرستاده و عذرخواست سلطان در حین مراجعت از دور
ایراه نذربار روانه کرد و خود از برای سیر قلعه تهانیسر مراجعت نموده در
مقام نذربار باز آمده باردو پیوست و بمحمد آباد لشکر لیف آورد و سنه
نهصد و سیزده بطرف چیول بندر لشکر کشید و از انجا بواسطه خلل زنگلیان
بطرف بمبئی عزیمت فرمود پانزدهم محرم سنه نهصد و چهارده بدار الملک
خویش آمد بعد آن عالم خان بن احسن خان متبنه دختر سلطان که پدر او
حاکم اسیر برهانپور بوالده خود گفت تا بعرض سلطان رساند که عادل خان
بن مبارک هفت سال است که فوت شده و لا ولد از عالم رفته
امرا یکی از خانه زادهای اولاد ملک راجا را برداشته ملقب بعادل
خان ساخته در تصرف ملک متمنی میکنند اگر سلطان مرا از خاک
برداشته بمسند آبای من رساند و از بنده نوازی نخواهد بود چون
والده عالم خان التماس او را بعرض رسانید سلطان قبول فرمود و در ماه رجب
سنه مذکور عالم خان را کورنش اسیر داده بصوب نذربار عازم گشت چون
بمقام تهانیسر رسید بعد عید الفطر عالم خان ابن احسن خان را بخطاب عادل

ازفسنه جذی به نیت انکه در سرکار سلطانی انتباع خواهند نمود چون بیانی
ده الو رسیدیم راجه سیروهی همه را از مال شده گرفت حتی کرجامه کهنه هم در نانگذاشت
این تظلم را عنبر از درگاه پادشاهی دین پناهی که ما بردیم سلطان قیمت اسپان و
اموال را از ایشان نوشته طلبیده بنظر در آورده حکم کرد این زر از خزانه بسوداگران
رسانند مال از راجه سیروهی میتوانم گرفت از آورده که حضور سلطان شمرده
بسوداگران دادند سلطان کوچ بصوب سروهی فرموده فرمان تهدید بر راجه
انجا فرستاد بمضمون آنانکه بمجرد وصول فرمان اسپان وانچه اموال سودا
گران گرفته باشد بلازمان درگاه رساند والا مستوجب عقوبات سلطانی رسیده
داند راجه بعد از اطلاع بر مضمون فرمان عالیشان اسپان و اموال را بجنس
مع خدمت لایقه بخدمت سلطان فرستاده بعجز تمام و استشفاع نمود
سلطان مراجعت نموده بمحمدآباد تشریف می آورد و بعد آن تا چهار سال
در محمدآباد بعیش و فراغت گذرانید مگر در هوای تابستان بوقت خربزه
نیز از محمدآباد تشریف می آورد و سه ماه در احمدآباد مقام فرموده باز
بمحمدآباد تشریف می برد و در سنه نهصد و چهار هجری چون عادل خان
فاروقی حاکم اسیر در ارسال خدمت معتاد اهمال نموده بود لشکر
برو [illegible]

شکارکنان بکنار جوی واترک که بر دوازده کروهی احمد آباد بآئین جنوب

مشرقی واقع است بنای شهر محمود آباد نهاده پشته محکم از سنگ بساحل

رود مذکور بسته و قصور عالیه بر آن پشته عمارت فرموده حالت اکثر که بسنه یکهزار

یکصد و هفتاد و هجری باشد آثار و علامات آن عمارات باقیست بعد

آن بهمت و تسخیر قلعه چانپانیر که در تصرف راول تپای بود بهمت گماشت

و بتاریخ شهر ذیقعده سنه هشتصد و هشتاد و نه فتح قلعه مذکور نمود چنانچه تاریخ فتح

قلعه مذکور از کلمه افتتح و از لفظ ذیقعد هم هویداست القصه سلطان را

آب و هوای چانپانیر بغایت خوش آمد پای تخت خود قرار داد

ازین جهت شهری عظیم ترتیب یافت و مسمی بمحمد آباد گشت مسجد

عالی و حصار جهان پناه بنا فرموده و امرا و وزرا و سوداگر و اهل حرفه

هر کدام برای خویش عمارت علیا ساختند و در سواد شهر طرح باغات

انداخت در اندک مدت شهری در نهایت زینت ترتیب یافته

یکی از آنها مسمی به نالول است و در سنه هشتصد و نود و دو ولایت سورته را

با قلعه جونه گده بشاهزاده خلیل خان تفویض نمود هم درین سال جماعه سوداگران

استغاثه نمودند که چهارصد اسپ عراقی و ترکی از ولایت عراق و خراب می آوردیم

بیان واقعه رسول آباد تاج خان نریالی که از امرای عظیم الشان محمودشاهی
بود توفیق عمارت آن را یافته روز جمعه سیزدهم شهر جمادی الاول سنه
مذکور بمصطفی آباد عرف جونه گده آمده چون بسمع سلطان رسیده بود
که جماعه بلبیاری خراب چند ترتیب داده قطع راه بنادرات گجرات
مینماید عزیمت الصوب کهوکه معطوف داشت و کشتهای متعدد
باستعداد کمال بجهت تنبیه بلبیاریان تعین فرمود خود از کهوکه به
بندر کنبهایت آمده از آنجا بسرکتج نزول اجلال فرمود بزیارت حضرت
قطب المشایخ به شیخ احمد کهتو مشرف اندوز شده سه روز درین منزل
مقام فرمود فرزندان امرا و سپاهی را که درین یورش شربت شهادت
چشیده بودند یا باجل طبعی رخت اقامت ازین دنیا کشیده انهار الطیبه
هر که پسر داشت جاگیر پدرش مسلم گماشت و کسی که پسر نداشت
نصف جاگیر بدختر عطا فرمود کسی را که دختر هم نبود توابع او را وجه کفاف
معین نموده داخل احمدآباد شد و بعزم سیر و شکار هر سال بمصطفی آباد
عرف جونه گده میرفت و باحمدآباد می آمد تا آنکه عزم تسخیر قلعه چانپانیر که چون بجا
طرفش بیشه خطرناک میبود و شکار و سیر متعهر به الصوب داشت [illegible]
شکار

بولایت سند تاخت آورد و سنه ششصد و هفتاد و هشت اسیر بسیار

از سنده گرفته بجونه گڈه آورد و هم در آن سال فتح جگت سنکه دنار نمود علت

سواری سلطان به تسخیر آن بنا بر نالش ملا محمود سمرقندی که براه کشتی

با اهل و عیال خود میرفت کفار آنجا گرفته بود شدت صعوبت راه و

منازل آن سفر مشروحا صاحب مرآت سکندری ذکر نموده اگر خواهد

بانجا رجوع نماید و این فتح در سنه ششصد و هفتاد و هشت که در عهد هیچ

بادشاه سلف جزیره سنکودنار مفتوح نگشته بود واقع شد آورده اند

که در هنگام شکستن بتخانه های و بتهای جگت سلطان دو رکعت

نماز شکرانه بجا آورد و بجد و جهد و سپاس الهی رطب اللسان گشت

و اهل اسلام بر بالای بتخانه های باواز بلند اذانها میگفتند و اهل ملا محمود

سمرقندی را که در حبس کفار بودند خلاصی یافتند میگویند که غنیمت فراوان

از یاقوت مروارید و قماش بدست آمد و در آنجا مسجدی بنا کرد و از دو قبه

فراهم آورد بملک طوغان که فرحت الملک خطاب داشت

سنکودنار و ولایت جگت را حواله نمود خود بجونه گڈه معاودت کرد و در سنه ششصد

و هفتاد و ارتحال فخر الاولیا حضرت شاه عالم قدس سره روی نمود و گنبد مرقد شریف

در پیوست چون مدتی بر این گذشت آذوقه قلعه تنگی کرد بعجز تمام التماس

جان بخشی نموده سلطان بشرط اسلام منظور فرموده اوفتند لیکن از قلعه فرود

آمده کلید قلعه بسلطان گذرانید و سلطان کلمهٔ توحید عرض نموده او فی الحال

بر زبان راند و فتح قلعه در سنه هشتصد و هفتاد و دو نمود بعضی بسبب

اسلام او [illegible] گفته اند که چون همراهی سلطان با احمد آباد بخدمت حضرت

شاه عالم قدس سره بشرف اسلام مشرف شد چنانچه در مراة +

سکندری مسطور است و قبه او در اکه بدروازه کالوپور بیرون بطرف

دست راست سر راه استهار دارد و بعد از آن سادات عظام

و علمای کرام و قضاء شرع دین محمدی و محتسبان لوای رایج احمدی را

از هر شهر و دیار طلبیده داده ملک سورته نصب فرموده توجه در

آبادی بش نموده تعمیر قلعه جهان پناه کرده محلهای عالی ساخت و بعضی

امرای خود هر کدام بموجب حکم خانها ساختند و در ایام معدود شهری +

که احمد آباد توان گفت آباد ساخت مصطفی آباد نام نهاده در اوفتند

لیکن راخانجهان خطاب داده جاگیر عنایت فرموده بتنهایی

مسطور که از بتخانه را اوفتند لیکن آورده بود بجهه [illegible] انجام فرمود بعد آن

والا مسند

راو مند لیک وکلای خود را فرستاده عجز ونیازمندی نمود سلطان مصلحت

درین دید که امسال فتح قلعه موقوف باشد مراجعت نموده بدار الملک

خویش درآمد ودرسنه هشتصد وهفتاد ودو لسمع سلطانی رسید که راو مندلیک

وقتی که برای پرستش بتخانه سوار میشود چتر زده وپیراهن قیمتی پوشیده

میرود سلطان را غیرت بادشاهی در جنبش آمد چهل هزار سوار وفیل

بسیار تعین وحکم کرد که چتر وپیراهن را از و بستانند والا ولایتش را نهب و

غارت وتاراج نمایند چون راو مندلیک این خبر شنید همان زمان چتر وزرا

هین را مع خدمت لایق بخدمت سلطان فرستاد لشکر سلطان

معاودت نمود سلطان آن وزرا هین را بقوالان بخشید در سنه هشتصد

وهفتاد وچهار بعزم تسخیر کرنال وجونه گده روی آورد راو مندلیک س

وطلب پیغام در ملازمت سلطان عرض نمود که هر خدمتی که سلطان

فرماید حاضر است بی صدور جریمه واستیصال مطیع خود چه باید کشید

سلطان گفت کدام جریمه برابر کفر باشد اگر امان میخواهی کلمه توحید بگو تا ولایت

ترا بتو تسلیم دارم والا نه دمار از روزگارت برآرم راو مندلیک دید

که حال اینست شباشب گریخته در قلعه رفت وجنگ

گذاری فرونگذاشت واستدعای مراجعت نمود سلطان ازینجا معاودت
کرده بدار الملک خویش متوجه شد و در سنه هشت صد و هفتاد
و یک بعزم تسخیر قلعه کرنال جونه گده و قلع و قمع راو مندلیک راجه
کرنال علم افراشت [illegible] چون سلطان محمود بمکنده عزیمت فتح
کرنال و جونه گده نمود فخر الحکما حکیم کرد کنج کرور زر نقد جنس از رای
طلا بنات همراه گیرد و به فور بیکی امر نمود که یکهزار و هفتصد قبضه شمشیر
مصری و الیانی و مغربی و خراسانی که قبضه هر کدام شش سیر طلا
بوزن گجرات تا چهار سیر آمده باشد و شش هزار و هشتصد قبضه
شمشیر احمد آبادی که قبضه هر کدام از نقره باشد بوزن مختلف اعلی
پنج سیر و ادنی چهار و یکهزار و هفت صد خنجر و جمدهر که قبضه هر کدام
سه سیر و دو نیم سیر از [illegible] باشد همراه گیرد و خزانه بیکی را ارشاد فرمود
که دو هزار اسب تازی و ترکی در زین لوریش در رکاب بیارد و در
چهار روز ایام که [illegible] در اقلیما و اسپان مذکور همه را الباه
شده و الواح [illegible] و لایت سورت به فرستا
[illegible] تحت بسیار بدست سپاه افتا
داد

رسانید که پسر فلان قابل دولت نیست سلطان گفت دولت

او را قابل خواهد کرد لهذا از آن از این مقوله کسی حرفی نزد سرانهای عالیه

و رباطهای متعالیه از برای ابنای سبیل بنیاد نهاده بود و مدارس

بهشت آئین و مساجد مانند خلد برین ساخته و حکم کرده بود که هیچکس از

لشکریان من قرض بربا نکرد و خزانه علیحده مقرر کرده بود که از سپاهی هر

کس بقرض حاجت داشته باشد باو بدهد و بوعده نکرد میفرمود اگر

مسلمانان قرض بربا بخورند از دست ایشان غزا چگونه آید و کثرت

اشجار میوه دار در عرصهٔ گجرات از آبیاری عهد سلطان فدکور است

و بستان در شهر و قریه است اگر دوکان خالی یا خانه افتاده بنظر می آمد

استفسار حال فرموده آباد مینمود و در سنه بستشعد و شصت و شش

سال هجری بموجب استدعاء نظام شاه پادشاه دکهن که سلطان

محمود خلجی حاکم مالوه لشکر بر او کشیده بود عزیمت دکهن فرمود

چون خبر رسیدن سلطان محمود بنکره براه برهان پور بسلطان محمود خلجی

رسید دست از محاصره شهر بدر کشیده رو بولایت خود نهاد چون

نظام شاه ایلچیان خود را بخدمت سلطان فرستاده دقیقه از ادای شکر

باسلطان درمقام دولتخواهی است اخرالامر باتفاق بندگان عمادالملک
راخلاص کرده وحکم برگرفتن امرای غدر اندیش ونالان خانهای آنها
فرمود امرای جفااندیش چون ازین معنی وقوف یافت بافوج خود مسلح
ومکمل شده وارد بهند شدند درآنوقت همگی سیصد نفر درخدمت سلطان
حاضر بودند حکم فرمود که فیلان را برین نمک حرامان رانند بالفعل دوشش
فیل یکبارگی حمله کردند جمعیت ایشان پریشان شد امرای مذکور
روبگریز نهادند وهرکدام گرفتار گشته بجزای کردار رسیدند بعد ازان تا
انقراض عمر حکم سلطانی را کسی مجال عدول نداشت چون اهل بغی
راه عدم پیمودند پنجاه ودو بنده را بخطاب ومنصب افزوده +
جاگیرات داد در اندک مدت لشکر گران جمع آمد وامن وامان
در مملکت پدیدار گشت سلطان ضابطه مقرر کرده بود که از امرا وسپاهی
هرکس بدرجه شهادت میرسید یا باجل طبیعی فوت میشد جاگیر او به پسر
مقرر فرمود اگر پسرش نمی بود نصف جاگیر به دخترش میداد اگر
دختر هم نمی بود بمتعلقان او وجه کفاف معین میکرد تا شکایت
ازروزگار نداشته باشد روزی شخصی بعرض سلطان +

رسانید

یک لوزن گجرات که سیر آن لوزن پانزده بهلوی بوده باشد و وقت شب

لنگر بهای سنبوسه یکی بطرف دست راست و دیگری بدست چپ

میگذاشتند تا از پهلو پیدا می شد دست سنبوسه میبرد و چندین

ازان تناول میفرمود بخواب میرفت شبی چند مرتب چنین واقع

میشد و صباح بعد از ادای صلوٰة فجر یک کاسه پر از عسل و یک

کاسه پر از روغن گاو با صد و پنجاه کیله سونیله تناول میکرد و بارها میگفت

که اگر خدا محمود را دولت پادشاهی نمیداد شکم او را که پر می نمود و قوت

باه بمرتبه داشت که پنج زنی تاب فراشی نمی آورد ملک جسه که از

بالا و لو جدا است بود از عمر شریف سیزده سال و دو ماه و سه

روز گذشته بود که بر تخت سلطنت جلوس نموده برسم آبا و

اجداد خویش سپاه را بانعام و اکرام بنواخت و چون چند ماه برین

گذشت بعضی امرا ملک شرویان عماد الملک عنادی پیدا کرده متعهد

زوال منصب فنای و فنای دولت او شدند و پیش سلطان

شکایت نموده عماد الملک را زنجیر کرده مقید کردند هنگام شب

عبد الله داروغه فیلخانه غرض امرا را بسلطان عرض نمود عماد الملک

اعتزال سلطان داود در خانقاه شیخ ادهن رومی قدس سره در آمده استرشاد

نموده ملازم ایشان شد و در اندک روز ترقی کرد بعد از آن ایام رخت از این

جهان بربست عهد سلطنت فتح خان ابن سلطان محمد بن سلطان

محمود شاه آورده اند که سلطان محمود بیگڑه روز یکشنبه دوازدهم شهر

شعبان المعظم سنه ثلث و ستین هجری در شهر معظم احمد آباد بر تخت

سلطنت نشست در وجه تسمیه بیگڑه اهل گجرات را دو قول

است اول آنکه بروتهای سلطان مانند دو شاخ گاو سطبر و پیچدار

بود در زبان هندی چنین گاو را بیگڑه گویند دوم اینکه در زبان گجرات

عدد دو را بی گویند و گڑه قلعه را چون فتح قلعه جوناگڑه و چانپانیر بدست

سلطان روی داده بنابر آن بیگڑه اش میگفتند مولف مرآت

سکندری گوید که سلطان مذکور بهترین سلاطین گجرات است

در کثرت عدل و احسان و هم در اهتمام غزا و رعایت احکام اسلام

مسلمانان و هم در متانت رای چه در ایام صغر سن و چه در اوان کبر و درازی عمر

و وفور قوت و هم در شجاعت و فتوت از عطیه مالک الملک با وجود

دولت پادشاهی اشتهای وافر داشت راتبه طعام تناول سلطان تا وزار

یک

بولایت خود مراجعت فرمود و در سیوم ماه رجب سنه هشتصد و شصت

و سه هجری پیمانهٔ عمر سلطان رو به پری آورد و دعوت حق را لبیک

اجابت گفت و در قبهٔ مقبرهٔ سلطان احمد در جنب پدرش

مدفون گشت مدت سلطنتش هشت سال و شش ماه

و سیزده یوم بود و در وفات سلطان و جهات دیگر نیز منقول

است که در مرات سکندری اندراج یافته اگر خواهند بآنجا رجوع

نمایند عهد سلطنت داود بن [illegible] اعظم سلطان [illegible]

روز سیوم بعد وفات سلطان قطب الدین باتفاق وزرای

عالیشان و امرای بلند مکان سلطان داود بن سلطان احمد

ششم شهر رجب سنه هشتصد و شصت و سه بر تخت نشست چون صلاحیت

نداشت و مرتکب امورات ناشائسته میشد امرا اعلای الملک

بنابر صلاح امرا فتح خان برادر علاتی سلطان قطب الدین را

که در ظل تربیت حضرت شاه عالم بود آورد چون داخل شهر شد صدا و ندای نقاره

گوش بگوش سلطان داود رسید و حقیقت حال را دریافت نموده از راه دریچه

لب آب سائر رفت مدت سلطنتش و هفت یوم [illegible] که بجدار

[سلطا]ن قطب الدین در سنه [illegible] و شصت و یک بالاتفاق سلطان
[مح]مود خلجی بر سر رانا کونبها که خطه ناگور بی دست تطاول دراز کرده
[ب]ود لشکر کشید اول فتح قلعه الوکر دو از انجا بسمت کونبهل میر رایت
عزیمت برافراخت و مضافاتش بتاراج داده در آن وقت رانا کونبها
در قلعه چیتور بود سلطان بدان صوب متوجه شد رانا با چهل هزار سوار از
چیتور بر آمده تا بنجه و زخملهای نمایان کرد عاقبت الامر هزیمت خورده
در پناه حصار قلعه چیتور خزیده وکلا را فرستاده و از کرده خود پشیمانی ظاهر
ساخته پیشکش پادشاهانه قبول کرده عهد بست که دیگر ولایت
ناگور را مزاحم نشود التماس آنها بدرجه قبول بسمت دار الملک خویش
مراجعت نمود سلطان محمود خلجی بولایت خود رو آورد بار دیگر که رانا
عهد شکنی نمود بقصد تاراج ولایت ناگور متوجه شده نیم شبی با
این خبر بملک شعبان عماد الملک که وزیر بود رسید هم الوقت
سلطان را بر پالکی سوار نمود بجانب کونبهل میر نزول اجلال فرمود چو
ن این خبر برانا رسید بولایت خویش برگشت اما سلطان
[illegible] لشکر کشیده بولایت رانا در آمده بلجه تاخت و تاراج
بولایت

ذالحجه الحرام ارتحال حضرت سید برہان الدین المشہور بقطب العالم قدس اللہ سرہ
روی نمود یکی از طلبہ الحصر مطلع یوم التّرویة تاریخ یافتہ که سلطان
محمود خلجی بسرحد گجرات رسید بعضی اہل قلم که از نظر سلطان قطب الدین
افتادہ بودند رفتہ محمود خلجی را دیدند سلطان از ایشان تقسیم ولایت گجرات
طلبیدہ بہ نظر در آوردہ دید که دو دانگ ولایت بجاگیر سپاہی و خا
لصہ بادشاہی تعلق دارد و یک دانگ خراب است باسم
ایمہ داران سادات وغیرہ محمود گفت که ملک گجرات بدست
آوردن کوار است مشکل که ہم لشکر روز مرتب دارد و ہم لشکر شب
القصہ سلطان قطب الدین مظفر و منصور باحمد آباد آمد و بعیش و
کامرانی بشرب شراب ریحانی مشغول گشت و اتمام عمارات
روضۂ منور که حضرت گنج بخش قدس اللہ سرہ که سلطان محمد پدرش
بنا نہادہ بود نمود و دیگر عمارات عالی نیز بنیاد نہاد مثل تالاب
کانکریہ و باغ نگینہ و عمارات کہا نمدرول مولف مرات سکندری
می نویسد که فقیر پیش ازین چند سال ہمہ را دیدہ بود که بالحال ازان
عمارت نشانی نماندہ مگر تالاب کانکریہ و باغ فدلو رسلطان +

سلطنت او نه سال و چند ماه و بقولی هفت سال و چهار ماه بوده رحلت سلطان
وجه دیگر نیز دارد که مفصل در مرآت سکندری درج است عهد سلطنت
جلال [illegible] الدین بن محمد شاه در شهر محرم الحرام سنه هشتصد و پنجاه هجری سلطان
قطب الدین محمد شاه که در الوقت در نهروالی بود حسب الطلب
وزرا و امرا بر آمده بر تخت سلطنت اجلاس یافت و بر رسم و
آئین آبا و اجداد خویش سپاه را بخلعت و انعام سرفراز ساخت
درین اثنا سلطان محمود خلجی بادشاه ملک مالوه بعزم تسخیر ملک گجرات
از مرکز سلطنت خویش بحرکت آمده با فوج لشکر کشیده نهضت
سلطان پور نزول نمود و از آنجا بلوچهای ستوانتر رسیده تاراج کرد درین
اثنا بسلطان محمود خبر رسید که سلطان قطب الدین کمر همت بسته
بمقام خان پور که بر گذرگاه آب مهندری واقع است قبه بارگاه
افراخته چنانچه بر این خبر محمود خلجی براه قصبه کپیر بنج مسافت و در
سواط و قصبه مذکور نزال فی فریقین و سلطان محمود بر هزیمت خورده
رفت و این واقعه در روز جمعه غره شهر صفر المظفر سنه هشتصد و پنجاه و شش
بوقوع آمده و هم درین سال هنگام طلوع صبح صادق هشتم شهر ذالحجه
ذالحجه الحرام

روز سویم بعد از وفات سلطان احمد در سنه هشتصد و چهل و پنج هجری سلطان محمد شاه
بر تخت شاهی جلوس فرموده بعیش و طرب مشغول شد پروائی جهانبانی
نداشت بلکه کمند حوصله اش بمدارج علیه امور پادشاهی نمیرسید لیکن از بخش بود و
درین امر افراط مینمود خلق او را سلطان زربخش میگفتند و بعد ازین سال بر سر راجه ایدر
لشکر کشید و او فرار نموده در کوهستان خزید و ازانجا ایلچیان خود را بخدمت سلطان
فرستاد استعفاء تقصیرات گذشته کرد و دختر خود را بخدمت سلطان فرستاد
سلطان محمد فریفتهٔ حسن او گردید و بشفاعت او ملک ایدر بپدر او بخشید و ازانجا
بولایت باگهنده لشکر کشید و تاخت و تاراج آن ملک نموده بدار السلطنت
خویش مراجعت فرمود و در سال چهل و نه عارف ربانی واقف اسرار سبحانی
قطب المشایخ شیخ احمد که مشهور المشهور بگنج بخش ازین سرای فانی بمقام جاودانی
رحلت فرمودند و سلطان محمد عمارات عالی و مقبره و مزار شیخ مذکور بنا نهاد
و در سنه هشت صد و پنجاه و چهار بصوب قلعه چانپانیر شتافت و در وقت معاو
دت بموضع کوتهره من اعمال سانولی بیمار شد و ازانجا باحمدآباد آمده +
بتاریخ بستم شهر محرم الحرام سنه هشتصد و پنجاه و پنج هجری از دار
فنا بدار البقا رحلت نمود در قبهٔ مقبره پدرش دفن یافت و مدت

تا یک شبانه روز آویزان بود روز دیگر حکم فرمود تا فرود آورده دفن کردند
از مشاهده این سیاست از ابتدای سلطنت سلطان تا انتهای از
کرداو سیاه کسی مرتکب بخون ناحق نشد اتفاق [illegible] که روزی سلطان به منظر
کوشک سلطانی نشسته بود در جویبار سابر که تحت کوشک سلطانی
مرد روان دید که آب طغیان کرده چیزی سیاه بر روی آب غلطیده می‌آید
فرمود تا آنرا آوردند خمی بود که در آن شخصی مرده را در آورده به آب داده بود حکم کرد
تا جمیع کلالان شهر را حاضر آوردند فرمود که این خم ساخته کیست یکی گفت
از من است که فلان مقدم موضع فلان از حوالی احمدآباد فروخته بودم فرمود
تا او را حاضر کردند بعد از تحقیق و تفتیش معلوم شد که آن مقدم بقالی را کشته
در خم در آورده به آب سر داده بود حکم کرد تا او را بقصاص رسانند همین دو خون
ناحق در سلطنت سلطان واقع شده بود سلطان احمد طبع نظم هم داشته
این بیت در مدح حضرت سید برهان الدین قطب العالم ابن سید
محمود بن ناصر الدین بن سید جلال مخدوم جهانیان قدس الله تعالی ارواحهم
که معاصر سلطان بود طبع زاد اوست. بیت قطبه زبان ما برهان بس است ما را
برهان او همینه چو نامش آشکارا عهد سلطنت [illegible] احمد شاه [illegible] سلطنت [illegible]

دو نیم

سلطنتش گاهی شکست روی نه نمود لشکر گجرات دائما بر لشکر مندو و
دکهن و آسیر و کفار سیوار و نواحی ملاهی غالب می آید در سنه هشتصد و پنج و چهل
هجری در مقام احمدآباد پیک اجل در رسید رخت اقامتش را بسمت
دار البقا کشید و در مقبره واقعه مانک چوک پیش روی جامع مسجد
احمدآباد مدفون تولد سلطان شب نوزدهم ماه ذالحجه سنه هفتصد و نود و سه
بود و بیست سال از عمرش گذشته بود که بر تخت سلطنت جلوس
فرمود و سی و دو سال و شش ماه و بیست و دو روز پادشاهی کرد
مدت عمر پنجاه و دو سال و چند ماه مرید حضرت قطب المشایخ شیخ رکن
الدین کان شکر بوده است در عدل و تقوی او سخاوت نظر گذشت
اول که داماد سلطان از روی تکبر و غرور جوانی و خویشی سلطانی
خون ناحق کرد سلطان او را بسته پیش قاضی فرستاد قاضی ورثه
مقتول به دویست شتر راضی ساخته پیش سلطان آورد سلطان گفت
اگرچه ورثه مقتول بدیگر است راضی شده اما مرا قبول نیست و نباید که دیگر از این
کارمندان اشرار نظر بر ملکیت و قدرت خود کرده بر خون ناحق دلیری خواهند نمود
پس در این محل دیت قصاص اولی باشد تا قاتل را در بازار بقصاص رسانیده بردار آویختند

رش هر یا بگیرد از جانب ایلچیانه اش نیز خاطر جمع باشد که از محصول جاگیر خرج
خانه میرسد و ضابطه ارباب التحاویل ایکتویلدار باید که بنده از بنده های
بادشاهی باشد و شرف اصل بجهت آنکه هر دو اصیل باشند شاید
باهم یکدیگر عقد دوستی منعقد سازند یا رابطه خویشی پیدا کرده دست بر خیانت
دراز کنند و اگر هر دو بنده باشند علی هذا القیاس و عمال پرگنات را نیز
بهمین نسق معین ساخت و این ضابطه تا آخر سلطنت سلطان
مظفر حلیم بن محمود بیکره بحال بود در زمان سلطان بهادر چون لشکر
آفاقی بسیار جمع آمد و وزرای کفایت شعار منتخب حاصل ولایت
نموده بعضی محال بکلی ایمه رسیده بود و بعضی به نه و هشت و هفت از
ده بیست هیچ محل کمی نداشت بعد از آن تغیر و تبدیل راه یافت
ضبط ضابطه بر طرف شد و در ولایت گجرات شورش و فتنه سر زد
چنانچه برخی بمکان خود رقم زده کلک بیان خواهد شد بعد آن سلطان
هر سال گاهی به نهب ولایت ایدر و گاهی به تنبیه اصیرخان بن راجه
حاکم آسیر و گاهی بتادیب سلطان احمد بهمنی و گاهی بتاراج ولایت میوات
لشکر میفرستاد و گاهی خود بهم اقدام میفرمودند دوام فتح ملازم رکاب او بود در مدت
سلطنتش

از عقب رسید فیل بانان روی فیل بگردانیده لونخا رد راست لونخا رید دو غار

افتاد افتادن همان لود و جان دادن همان لشکر سلطان فیل را گرفته آمدند اما

از حال لونخا کسی خبر نداشت روز دیگر هنرم کشتی سر شش را بریده بر در سرا برده

سلطان آورد لعد آن تا دو سال بر تخت گاه خود مستقر لود عمر از ضبط و ربط و

لایت پیروزی خویش ملک بیگانه نکرد و ضابطه لشکر و تدبیر ملک با ستصواب

وزرای دیانت پیشه و امرای صواب اندیشه برین وجه قرار داد

که از علوفه سپاه نصف جاگیر تنخواه نماید و نصف نقد زیرا که اگر تمام نقد

مقرر شود علوفه نقدی صرف ندارد و سپاه بی سامان میباشد و در حراست

ولایت بی پروائی میکنند اگر نصف جاگیر تنخواه شود از آن محل از کاه و

هیزم تمتع میگرفته باشند و اگر در زراعت و عمارت بکوشند منتفع گردد

و حراست حفاظت ولایت بجان و دل سعی نماید و نصفی نقد ماه بماه

بلا توقف و انتظار رسانید بجهت تحصیل الی سرجا باشد و اگر تنگی پیش

آید لقرض محتاج نشود چه لسفر مسافت لعیده و چه در عزیمت قریبه سر احتمال

دارد که در عزیمت مسافت لعید خرچی از جاگیری سپاهی نرسد نصفی

از خزانه عامره میگرفته باشند تا سبب ما یحتاج لشکر در نماید

دیا سرکشی بود پایمال نمود و بتخانه را بر انداخت و بجای آن مسجد ساخت و حصار
تا بنا کرده و محافظان تعین نمود اول قلعه چیتور من اعمال باره سینو عمارت
کرد و بعد آن قصبه دناهو در میان کوهستان آبادان ساخت و درانجا حصاری
احداث نمود پس آن حصار قصبه کاریتهه را که در زمان سلطان علاءا
لدین الف خان در سنه هفتصد و چهار بنا کرده بود مرمت فرموده سلطان
آباد نام نهاد و در سنه هشت صد و سی هجری باز لشکر بصوب ایدر کشید
راجه آنجا گریخته بکوهستان در آمد سلطان بر کنار رود خانه هاتمتی ده کروهی
از ایدر بسر حد گجرات شهر احمد نگر آبادان نموده و گرد شهر حصاری از سنگ
مستحکم عمارت فرموده قرار استقرار خویش آنجا داده در سنه هشتصد
و سی و یک لشکر از برای آبی بر آمده بود لونکا راجه ایدر از کمین بر آمده
بر ایل آبی و رسوایی هزیمت خورده فیل که همراه او بود لونکا پیش انداخته
راهی شد آخر الامر جماعه که منتشر شده بودند باز جمع آمده تعاقب لونکا نمود اتفاقا
بدره رسیدند که یک جانبش کوهیست سر بفلک کشیده و جانب
دیگر غاریست که عمق آن به تحت الثری رسیده در میانه تنگ در راهست
که یک سوار بصد دشواری تواند گذشت چون لونکا دران تنگنای در آمد و لشکر سلطان
از عقب

داده شکست یافته پناه بقلعه برد آورده اند که اگرچه اینمرتبه آن دیار از چراغ

اسلام روشنی تمام نگرفت امّا قلعه چوناگده که قریب دامن کوه گرنال

واقع است بدست سلطان افتاد اگرچه زمینداران سورته مطیع و منقاد

گشت پیشکش قبول ولعد ازان در ماه جمادی الاول سنه هشتصد و

هیجده هجری بتخانه سید پور را خراب نموده در سنه هشت صد و نوزده لفوج

قصبه دنار لشکر کشید و بتاریخ غرّه ذلقعده سنه هشت صد و بیست و یک

ولایت سولکر را تاخت نموده بیست و دویم شهر صفر سنه هشتصد

و بیست و دو حصار مسمار نموده عمارت بنا فرموده عمارت مسجد عالی

کرد و از برای اعلان شرع محمّدی و دین احمدی قاضی و خطیبی نصب فرموده

رواج شعار اسلام داد بعد ران سال حصار موضع سولکره مانکنی من اعمال

سولکره ایجاد یافته وجماعه را بجهت حراست آن صوب گذشت

و بموجب التماس شمس خان دندانی سلطان احمد که در ناگور حکومت میکرد

معاودت فرمود شمس خان را دندانی سلطان بتقریب آن میگویند

که دندان رباعیه او دراز بر آمده بود در سنه هشت صد و بیست

و سه هجری لضبط و ربط اقصای ممالک خویش توجه فرمود

مره سوده فراری شدن در قلعه بروچ تحصن گردید آخر الامر آماده سلطان آن

راده سلطان از انجا مراجعت نموده چون بقصبه اساول رسید لشکر استیصال

اساس بیش نهاد همت ساخته بعد ان سال فرخ مال برخصت بدا

المحققین سراج الفقه یقین حضرت شیخ احمد کنبو گنج بخش شروع در بنای

آباد شهر منظم احمد آباد فرمود کیفیت عرض و طول ابادی بلده انشا

الله تعالی در خاتمه نگارش خواهد یافت و در سنه هشتصد و چهار هجری

لشکر باید رقا کشید و راجه انجا فرار نموده و از فعل خود نادم گشته پیشکش

سعد به قبول نمود سلطان از تقصیرات او در گذشته واضح باد که از زنگ

ابتدای کفر از آئینه بلاد گجرات بصیقل تیغ ابدار سلطان علاء الدین

زدوده گشت اما حصه طولانی از شهر نهرواله عرف پتن قلعه بروچ رودی

پدید آمده بود لیکن ظلمت کفر در اطراف و جوانب باقی

آخر الامر بسعی سلاطین گجرات بتدریج همه مصفی و مجلی گشت لیکن

از آن محال باجتهاد سلطان احمد نور اسلام اقتباس نموده چنانچه

در سنه هشتصد و هفده هجری بعزم جهاد بر کفار گرنال که قلعه نامی

سورته است رایت بجهت بر افراخت راجه بلنده لیک تسخیر

داده

ومتاسف شد و مدت حکومت شرده سال بدست سلطنت سه

سال و هشت ماه شانزده از سلاطین گجراتیه چهارده یا سیزده تن علی اختلاف

الروایتین از ابتدا تخت نشینی مظفر شاه سنه هشت صد و ده هجری لغایت

چهاردهم شهر رجب سنه نهصد و هشتاد و مدت یکصد و هشتاد سال کسری

کم فرمانروای کردند والله اعلم بالصواب بیت هر که آمد بجهان اهل فنا خواهد بود

آنکه پاینده و باقیست خدا خواهد بود ذکر ابو [illegible]

[illegible] پوشیده نماند که در سلاطین گجراتیه شیوه معهود ضابطه

مستمر چنین بود که اولاد خویش را خان اضافه اسم بجا سمی میکردند که

بمرتبه سلطنت میرسید ملقب بسلطان میشد چون سلطان مظفر

رخت هستی بر ملک نیستی بربست بتاریخ چهاردهم شهر رمضان

المبارک سنه هشتصد و سیزده یوم احمد خان ملقب بسلطان احمد شاه

بر اورنگ سلطنت تکیه نمود اول فتنه که برخاست آنکه مودود

دین فیروز خان عمزاده سلطان که در آن وقت بحکومت بروده می

پرداخت امرای نواحی را بخود متفق ساخته دم از انا خیر منه زده

هنگامه آراگشت سلطان بر او لشکر کشیده بود قتال و جدال

رخصت نمود تا ایشان را گوشمالی دهد چنانچه احمد خان
نیز خود را باعساکر گران
از شهر بین برآمده بر تالاب خانسرور نزول نمود و علما را طلب داشته
استفتا کرد که چه میفرمایند علمای دین درین باب که اگر کسی پدر کسی را
بناحق کشته باشد پسر کشته را میرسد که ازو طلب قصاص نماید یک
نعم گفته فتوی نوشتند خان کاغذ را گرفته پیش خود نگاه داشت فر
دای آن روز لکایک بشهر آمده سلطان مظفر جد خود را مقید کرد و زهر در
کاسه آتش ساخت سلطان گفت ای پسر عجلت کردی
والا این همه از برای تو بود گفت وقت رسید سلطان گفت پس
نصیحتی چند از من بشنو که ترا سودمند خواهد بود اول آنکه کسی که ترا برین کار آورده
چشم دوستی ازو دار و او را بکش دیگر از شراب خوردن اجتناب
کن که پادشاهان را ترک این کار در کار است دیگر شیخ ملک و شهر ملک را
[illegible] بقتل آورد که هر دو فتنه روزگار اند دیگر نصیحتی چند القا نموده جرعه
ناکامی نوشید آخر ماه صفر در سنه چند ازین سرای بعالم جاودانی
شتافت و در میان حصار ارک جهان پناه بلده پتن مدفون
گردید آورده اند که سلطان احمد بعد از وفات جد خود نهایت پشیمان گشت
و متاسف

دایم چشم خان گریان بود چون روز بروز امر سلطنت دهلی در سلسلهٔ فیروز شاه

خلل پذیرفت تا آنکه کسی نماند و اقبال خان در معرکهٔ قتال خضر خان بقتل رسید

ارکان دولت و اعیان مملکت بخان ظفر نشان معروض داشتند که انتظام

ضبط و ربط ملک گجرات بی شکوه و دبدبه سلطنت صورت پذیر نمی

ندارد و الحال سامان این امر خطیر غیر از ذات عالی ایشان دیگری نیست

بموجب استدعای هواخواهان در مقام تسیر بود بعد از سه سال و هفت

ماه از وفات محمد در سنه هشتصد و دو من الهجره ظفر خان بر تخت سلطنت

جلوس نموده خود را مظفر شاه خطاب مخاطب ساخته و بخطبه و سکه

بنام خویش کرده احمد خان نبیره خود را ولیعهد ساخت و بعدل و دادگستری

و رواج دین اسلام و تادیب مفسدان مملکت پرداخت تا آنکه

سلطان احمد ابن سلطان محمد که تاتار خان نام داشت نبیرهٔ مظفر شاه

در سنه هشت صد و سیزده هجری جد خود را مسموم ساخت در سبب

ارتحال مظفر شاه وجوه دیگر ذکر نموده اند اما این قول را صاحب مرآت

سکندری معتبر شمرده که قصبه کولیان اساول از جادهٔ اطاعت قدم

بیرون داشته دست بقطع طریق و تاراج کشادند سلطان مظفر احمد خان

وخشم را از خود ساختند در میان هفته رو بجهاد نهاد و دمار کفار [illegible]

[illegible] ورد دازانجا که بسمت دهلی عزیمت فرمود از استماع اینمعنی تزلزل

[illegible] قبال افتاد ناگاه شهر شعبان سنه الیه مزاج سلطان محمد از جادهٔ اعتدال

انحراف یافت هر چند اطبای حاذق بمعالجه اشتغال نمودند مفید نشده

اما مشهور و معروف بلکه بمنزلهٔ التواتر تحقیق که نزد اهل گجرات است

گویند سبب ارتحال سلطان قندلور این بود که چون سلطان از برای دنیای

فانی حرمت پدرش که رعایت آن موجب حصول سعادت جا

ودانی است نگاه داشته بود بعضی از سردیکان سلطان که باطن ایشان

[illegible] ظفر نشان بود زهر در کار سلطان کردند و بعضی گویند که بموجب

[illegible] اینمعنی بوقوع آمد بالجمله نعش سلطان محمد را آورده در

[illegible] سپرده بودند بعد از فوت او را ملقب بخاک اسکان شهید

یاد کردند القصه بعد از آن اعظم همایون ظفرخان بارود آمده ارکان دولت

واعیان مملکت اتفاق بحکم نمودند و زبان را اول بتعزیت و آخر

بتهنیت گشودند [illegible] را رسالت داده بسمت دارا

[illegible] سعادت [illegible] آورده اند که از آنروز تا از حیات

دایم

محمد شاه متوهر شده بود بسبب غلبه اقبال خان فرار نموده پیش پدر گجرات

از ظفر خان او تاتار خان در استعداد فراهم آوردن لشکر برای انتقال اقبال

خان بود درین اثنا خبر رسید که حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان در نواحی

دهلی نزول اجلال فرموده و فتور عظیم در آید تاتار راه یافت و خلق کثیر ازین حادثه

گریخته بگجرات آمد متقارن اینحال سلطان نصیر الدین محمود شاه از دهلی فرار

نموده بگجرات رسید و از انجا مایوس شده بسمت مالوه رفت چون حضرت

صاحبقران از هندوستان متوجه سمرقند شدند و اقبال خان باز به دهلی شتافته

متصرف تاتار خان به پدر گفت که بعنایت الهی لشکر فراوان و استعداد

کمال داریم بهتر آنست که از اقبال خان انتقام گرفته دهلی از و مستخلص

گردانیم که سلطنت میراث کسی نیست ظفر خان بنابر دور اندیشی و

امور چند اینمعنی را قبول نکرده بعد از مناظره بسیار ظفر خان خود را از حکومت

باز داشته خدم و حشم و اسباب حکومت را به پسر خود را سپرده

گوشه آنرا اختیار نموده اما بر آن قول صحیح آنست که تاتار خان پدرش

را محبوس ساخته خود را محمد شاه لقب داده در سنه هشتصد و شش

در ماه جمادی الآخر در قصبه اساول بر تخت سلطنت جلوس نموده

[illegible]

هفتصد و هفتاد و سه ظفرخان در گجرات
نظام الملک را معزول ساخت و در سنه
ت شد پسر بزرگ او بخطاب پدر سرفراز گشته بجای پدر منصوب گردید درین
شمس الدین دامغانی بعرض سلطان رسانید که چهل لک تنگه اضافه بر اصل
گجرات با صد زنجیر فیل و دو صد ولبت اسپ تازی و چهار صد برده هر سال قبول
دارم سلطان فرمود اگر شمس الدین الوخان نایب ظفرخان این مبلغ قبول بهتر
چون او قبول نکرد نظامت به شمس الدین دامغانی مقرر شد از انجا که او از عهده
قرارداد نتوانست برآمد بغی نمود سلطان لشکری را فرستاده او را کشتند او گجرا
حواله ملک مفرح سلطانی فرمود که در اواخر فرحت الملک راستی خان
خطاب یافت تا آنکه سلطان فیروز در سنه هفتصد و نود هجری رحلت نمودند
مدت سلطنتش سی و هفت سال و نه ماه بود قطعه جهان ای برادر نماند بکس
دل اندر جهان آفرین بند و بس چو آهنگ رفتن کند جان پاک چه بر تخت مردن چه بر روی
خاک عهد سلطنت سلطان غیاث فتح خان ابن فیروز شاه
که او را هم فیروز شاه گویند بعد رحلت فیروز شاه در سنه مذکور سلطان غیاث الدین
بن فتح خان بن فیروز شاه را امیران فیروزی بر تخت اجلاس داده فیروز شاه
خطاب دادند بسبب غلبه جوانی بلهو و لعب و عیش و طرب و هواپرستی مشغول شد

در بندگان

سپه بدان ناطق است و دعوی ثنای غریب او از ذات او سر سبز و ملک
نامی مخاطب خانجهان نایب اختیار مطرب بچه که در آنوقت بنام نظامت
گجرات میپرداخت امیر صدگان گجرات او را غارت نمودند و ملک گریخته
تنها به نهرواله آمد سلطان از استماع این خبر در غضب شده بگجرات لشکر کشیده
و یا دو سال توقف ورزیده تسخیر گرنال نمود و تهکار راجه کچهه ولایت بملازمت
رسید هنگام مراجعت نظام الملک را بنام نظامت گجرات مقرر نمود و در اثنای
راه بیمار شد و در مدت چند روز پیک اجل او رسید و رخت حیات بعالم
جاودانی در بست بیت سر است ارسلان دیدی ز رفعت رفته بر گردون
بمر و اکنون بخاک اندر تن است ارسلان بینی مدت سلطنت سلطان
محمد تغلق شاه بیست و هفت سال بود بعد سلطنت سلطان فیروز
بن سالار رجب بن سلطان تغلق به اجماع مسلمانان و استحقاق ذاتی و استخلاف
سلطان در بیست و چهارم شهر محرم الحرام سنه هفتصد و پنجاه و دو من الهجرت
سلطان فیروز بر سریر سلطنت نشست و در امور ملکی و مهام سلطنت
و مصالح جهانداری و آئین پروری ضوابط و قواعد احکام بر بست و اکثر فتوحات
او را دست داد چون سلطان بعد از فتح نگرکوت بگجرات آمد ظفر خان را ناظم مقرر

وشیفته جمال او بود بس که تقریب و تسلط داشت گجرات را نامزد خویش کرد
و التفات بآن نه نموده هوس سلطنت بخاطر نامبارکش آمد سلطان را کشت
و بر تخت نشست و اقوام خود را پیش آورده خویش را ناصر الدین خطاب
داد مدت سلطنت قطب الدین مبارک شاه چهار سال و چهار ماه بود
غازی الملک که آن را از امرایان اعلای بود چون بر قتل شنیع خسرو اطلاع
یافت او را حمیت دامنگیر شده امرا و لشکر اطراف جمع نموده بود محاربه
خسرو را دستگیر کرده قطع قطع او را بممالک فرستاد چون از اولاد سلطان
علاء الدین کسی نبود امرا باتفاق غازی الملک را سلطنت بر داشت غیا
غیاث الدین تغلق شاه خطاب کردند او در آخر عهد خود بجانب گجرات
سوائی نمود تاج الدین جعفر را به نظامت گجرات مامور گردانید چون
مدت چهار سال و چند ماه از سلطنت او منقضی شد ناگاه سقف کوشک
افتاد و با شش دیگر بجوار رحمت ایزدی پیوست عهد سلطان
محمد ابن غیاث [illegible] سلطان محمد ابن غیاث الدین تغلق شاه
بر تخت سلطنت جلوس نمود او بادشاهی بود بوفور حدت ذهن بر اکثر
علوم مهارت بهم رسانیده و خیالات دور و درازی نمود چنانچه مفصل کتب

سیر

آراسته فرستاد و او بند و بست واقعی نمود ملک را بآرایش در آورد و بعد رفع

مفسده ملک و بنیاد کرد که پدر زن سلطان بود خطاب ظفرخانی ارزانی داشت

ناظم گجرات ساخت خان مذکور در مدت سه چهار ماه که بدان امر اشتغال

داشت بند و بست واقعی نموده مبلغهای کلی در خزانه سلطانی فرستاد تا آنکه

سلطان او را بحضور طلب داشته خان مذکور که رکن دولت او بود بی آنکه

جرمی ازو صادر شود بقتل رسانید حسام الدین نامی که از جانب مادر برادر

خسرو خان منظور نظر سلطان بود تمامی حشم ظفرخان را باو حواله نموده

فرستاد چون حسام الدین نامی بگجرات رسید طائفه برمار را که هم قوم

خسرو و حسام الدین بودند جمع کرده خواست که یاغی ورزد امراء دیگر که همراه

بودند از دریافت این امر شنیع او را گرفته محبوس ساختند و نزد سلطان

فرستادند سلطان بعوض حسام الدین ملک وجیه الدین قریشی را که

بوفور شجاعت و کاردانی موصوف بود بگجرات فرستاد و او گجرات

را که خراب کرده حسام الدین بود باصلاح آورد و باو آخر عهد سلطان ا

لملک وجیه الدین را طلب داشته بمنصب وزارت و خطاب تاج

الملک مرحمت فرموده خسرو خان هندو بچه از قوم برمار که سلطان عاشق

نائب سلطان را مسموم گردانیده از آنجا که خضرخان بن سلطان علاء الدین
از بدکرداری ملک نائب از ولیعهدی معزول شده بود شهاب الدین
پسر خورد سال سلطان را بالسلطنت برداشته اسم بادشاهی بر او
اطلاق نموده خود در امور ملکی و جهانداری مشغول شد و جمعی را فرستاده چشمهای
خضرخان در میل کشید چون یکماه بتغیر و زبرین حالت گذشت بعضی از مملوکان
علائی ملک نائب را کشتند بیت اگر بد کنی چشم نیکی مدار که هرگز نیارد گز
انگور بار عهد سلطنت سلطان قطب الدین مبا[illegible] شاه بن
سلطان [illegible] در پیش برده سالیکه سلطان علاء الدین را امرا و
اعیان از حبس برآورده بر تخت نشانیدند از هنگامیکه سلطان علاء الدین
الف خان را از گجرات طلب داشته بقتل آورد و خود نیز در گذشت
و بنا بر اموریکه مذکور شد خلل در امر سلطنت روداد و در گجرات فتنه و
آشوب حادث گشت و باغیان از هر طرف سر برآوردند چون سلطان
قطب الدین مبارک شاه بر تخت فرماندهی جلوس نموده بر دفع
این حادثه ملک کمال الدین را نامزد فرمود مشار الیه بگجرات آمده بدرجه شهادت
فائز شد و این حادثه قوی تر شد سلطان بر این مهم عین الملک ملتانی را با لشکر

آراسته

از آبادی حال همه خشت و کلوخ که مخبر از صدق آنمقال است در صحرا ریخته

و علامات برج و باره قدیم در بعضی جا مانده دلالت میکند بنابر مرور زمنه

تبدیل و تغییر مکرر در آبادی بعمل آمد بتدریج آثار سلف اکثر معدوم شده و

در اواخر حکومت پدر چها بجهت عمارت بتخانه ها و غیره اینقدر سنگ

مرمر از اجمیر آورده بودند که زیاده تا حال از زمین کنده بیرون می آید تمام

سنگ مرمر که در بلده احمدآباد و غیره بصرف آمده از همانجا است القصه

الف خان تا مدت بیست سال بامر نظامت صوبه گجرات از

قبل سلطان علاء الدین خلجی اشتغال ورزید در اواخر ایام سلطنت سلطان

الف خان را بحضور طلب داشته بنابر عداوت و سعایت ملک

نائب خواجه سرا که دران وقت محرم اسرار و منصب وزارت

داشت و سلطان بجهت تقید سانید و خضر خان را باغوای او گرفته

در قلعه گوالیار محبوس ساخت و سلطان باندک زمانه بزحمت مرض

استسقا مبتلا شده چون مدت بیست و یک سال بر تخت سلطنت

حکمرانی کرده در سنه هفتصد و هفده هجری علم بسفر آخرت برافراشت —

چو در راه رحیل آمد روا روی چه جمشید و چه پرویز و چه خسرو گویند ملک

چنان رسمی بدل کردم مراعات ٭ که از مبتدی علم سر زد بهندات
یکی علت در و لفظ کردم از کار ٭ که دلیل را دول کردم بهنجار
دول چون جج دولتهاست در شرح ٭ درین نام است دولتهاست بی جج
چو رانی بود صاحب دولت و کام ٭ دول رانی مرکب کردشش نام
چو نام خان بنام دوست فهم شد ٭ فلک در ظل این هر دو علم شد
خطاب این کتاب عاشقیه بهر ٭ دول رانی خضر خان ماند در دهر
الف خان بعد فتح نهرواله و اخراج راجه کرن با مر حکومت استفسار نمود
و از ان تاریخ ناظمان از قبل سلاطین دهلی بدین صوب تعیین میشوند و
مسجد جامع مسمی بمسجد آدینه از سنگ رخام که تا حال باقیست گویند
که بنا نموده اوست و بین العوام مشهور است که از بسیاری
سلاطین بکار داشته اند اکثر در شمار غلط می افتند و نگو میکنند که ستونهای آن
بود که آن را مسجد ساختند فی الواقع بخوب مسجد جامع شان است
و در او در آن وقت سلطنت آباد بود اکنون در در ابادی افتاده
و آنچه از عظمت و وسعت عمارت بلده پتن که در زمان سلف
بود اکثر علامات و آباد معلوم است که قریب سه کروه مسافت

افتاد و از خواجگان نهایت مال و جواهر بسیار بدست آورده و بت سومنات

را که بعد از سلطان محمود غزنوی از سر نو راست کرده بودند شکسته با اموال

خزینه و فیلان و زنان و دختران آن راجه کرن بدهلی نزد سلطان فرستادند و

دختر راجه مذکور ضابطه پټن که دیولدی رانی نام داشت چون با اموال و اسیران

دیگر بدهلی رسید خضرخان بن سلطان علاء الدین خلجی شیفته با جمال با کمال

او شد سلطان بعد اطلاع حقیقت تعشق خضرخان با دیولدی رانی را با وعقد

بسته داد و مادر دیولدی را خود در حباله نکاح آورد امیر خسرو دهلوی کتاب

عشقیه در عشقبازی خضرخان با دیولدی رانی در سلک نظم کشید شهره

آفاق است لیکن چنان مستفاد میگردد که دیولدی رانی چون خورد

سال بود و صاحب جمال الف خان در فرزندی خود نگهداشته و در

آخر بموجب امر سلطان بخضرخان عقد بسته داد و این چند ابیات

عشقیه که مخبر از خضرخان و دیولدی رانی است بدست ثبت افتاد

[illegible] دول رانی که هست اندر زمانه ❊ نظاره سان هندستان ❊

یگانه ❊ برسم هندوی از نام پایش ❊ دراول بود دیولدی خطابش ❊

بنام آن پری چون دیوره داشت ❊ فسون بنده زان دلوش نگهداشت ❊

ملت بیضای و محافظان شریعت غرا باشند و فروغ انوار آفتاب دین
مبین درین ظلمت کده کفر از چهار سو درخشند تا باعلان کلمة الحق و اجرای احکام
دین از امر معروف و نهی از منکر پرداخته خلق را از دردی هواناک غوایت
بشاهراه فرحناک هدایت رهنمائی کنند و گم کردگان طریق حقیقت را بسر
منزل طریقت رسانند سخن این مقال و شرح این اجمال آنکه در حینیکه سلطان
علاءالدین خلجی بامر سلطنت بر تخت دهلی تمکن داشت و وی بادشاهی
بر سبیل رعیت پرور و متابعت شریعت غرا امانت جد و جهدی ورزید
چنانچه باتفاق علمای الوقت در خطبه الجاهد فی سبیل الله او را میخواندند
و او شاهان این لقب بود در سنه ششصد و نود و شش هجری ببرادری الغ
خان که در السنه افواه گجراتیان مالست خان مشهور شده و نصرت خان
جالیسری لشکر به فتح ولایت گجرات تعین فرموده خوانین مذکور نهرواله
که عبارت از پتن باشد تمامی الولایت را نهب و غارت نمودند
و راجه کرن باگهیله که آخرین راجهای القوم بود مصاف داده چون تاب
مقاومت در خود ندید و خواهش ایزدی بدان متعلق بود گریخته بدیو
گده جا پذیرفت زنان و دختران و خزانه و فیلان او بدست غازیان اسلام

افتاد

مدتی سلطنت به سلطان رسید لشکر بدین صوب آورد و علامت

امر شرعی که از ساختن مسجد و مینار بود گذاشت اگر بتخانه و تالابها همه از سنگ

که ذکر آنها طوی دارد از راجه مذکور است [illegible] کیفیت انتقال دارائی

از خانواده سولنکیان بقوم باگهیله بدین نهج است که چون راجه لکهو مول دیو

سولنکی آخرین راجه های آن فرقه پسری که شایسته و قابلیت راج نداشت

بخانواده باگهیله دارائی این دیار انتقال پذیرفت و این فرقه شش تن اند

در مدت یکصد و بیست و شش سال و یک ماه و دو یوم حکمرانی کردند

راجه ارون [illegible] دوازده سال و پنج ماه راجه [illegible] که قصبه بیل نگر آباد کرده

اوست سی و چهار سال و شش ماه راجه [illegible] چهل و دو سال راجه [illegible]

ده سال راجه [illegible] بیست و یک سال راجه [illegible] شصت

سال و دو نیم ماه [illegible]

[illegible] از آنجا

که مشیت ازلی و اراده لم یزلی بدان تعلق یافته بود که درین دیار شعار

اسلام و رواج آئین نبوی علیه السلام بعرصه ظهور آید و حلو

مت و تسلط اقوام ثلثه گوجر منقرض گردد و در تحت و تصرف حامیان

یافت چنانچه سلطان را منهزم ساخت و سلطان محنت تمام خود را بغزنین

رسانید و در سنه پانصد و هشتاد و نه هجری ملک قطب الدین ایبک

که به نیابت سلطان در هندوستان بود دهلی را دار الملک ساخت

و از ان تاریخ دهلی تخت گاه سلاطین شد لشکر بنهرواله گجرات آورده

انتقال سلطان از راجه بهیم دیو بنوعیکه بایست کشید و چون راجه بسده

راج جسکه سولنکی راجون نوبت راجگی رسید تا ملک مالوه و برهان پور

وغیره به تسخیر در آورد و بناهای عالی قلعجات مثل قلعه بهروچ و دابهوی وغیره

اساس نهاد و تالاب سهسر لنگ در پتن و اکنون تالاب مادر بر مقام

و سورته وغیره حفر نموده دورش را از سنگ بست ساخته و در

سیدهپور که آباد کرده راجه مذکور است رودرمال بتخانه که شهرت تمام دارد

بنا کرده آورده اند که اراده ساختن رودرمال نمود ساعت منجمان

طلب کرده اهل تنجیم گفتند که این بنا را اعلاء الدین نامی که نوبت سلطنت

دهلی بوی خواهد رسید از آفت گردش فلکی محسوس میشود راجه

بر قول منجمان اعتماد نموده از سلطان مذکور عهد و پیمان گرفت سلطان

گفته بود که تا بر عهد اگر هستم تمام آثار شرقی که [illegible] چون [illegible]

مدتی

مدتی سلطنت به سلطان رسید لشکر بدین صوب آورد و علامت

امر شرعی که از ساختن مسجد و مینار بود گذاشت اگرچه بتخانه و بالا بها همه از سنگ

که ذکر آنها طوی دارد از راجه مذکور است [illegible] کیفیت انتقال دارائی

از خانواده سولنکیان بقوم باگهیله بدین نهج است که چون راجه لکهومول دیو

سولنکی آخرین راجه های آن فرقه پسری که شایسته و قابلیت راج نداشت

بخانواده باگهیله دارائی اینجا بار انتقال پذیرفت و این فرقه شش تن اند

در مدت یکصد و بیست و شش سال و یک ماه و دو یوم حکمرانی کردند

راجه ارون [illegible] دوازده سال و پنج ماه راجه [illegible] که قصبه بیل نگر آباد کرده

اوست سی و چهار سال و شش ماه راجه [illegible] چهل و دو سال راجه [illegible]

ده سال راجه [illegible] و بیست و یک سال راجه کرن شصت

سال و دو نیم ماه [illegible]

[illegible] از انجا

که مشیت ازلی و اراده لم یزلی بدان تعلق یافته بود که درین دیار شعار

اسلام و رواج آئین نبوی علیه السلام بعرصه ظهور آید و حکو

مت و تسلط اقوام ثلثه کفر منقرض گردد و در تحت و تصرف حاکمان

بدشمن سپارد اما چون والتیلیم مرتاض اعیان بارگاه از بذل اموال حامی خود گردانیده

بود همه گفتند که بر کافر دشمنی چرا رحم باید و سر خلف وعده از سلطان نشنود که این صورت

مخالف والتیلیم مرتاض می شود و مملکت از دست میرود و سلطان باستصواب

امرایان چو آنرا بکسان والتیلیم مرتاض تسلیم نمود و بملک بسد استر نوشت که او را بحد

سومنات رسانند و چون او را بحدود رسانیدند والتیلیم فرمود تا مغیبی که بسقر بود

در زیر تخت او مهیا ساختند و قاعده ملوک اقالیم سومنات آن بود که چون

دشمن را نزدیکی مقر سلطنت رسانید یک منزل بیرون آیند و طشت و

ابریق خاصه بر سر او نهند و پیاده در پیش اسپ خود می دوانند تا به بارگاه

بعد از آن بر سر تخت خود بنشستند و دشمن را بحبس مهود برند و بر آن مسند بنشانند

والتیلیم مرتاض باین قاعده بیرون آمد و در وصول دشمن تاخیری واقع شده

و او هوس شکار کرد و بادشاه و لشکریان هر طرف بسیار تاختند تا هوا گرم

شد فوجی بگوشه فرود آمد و التیلیم بسیار در ضمنی نزول کرده و در دمال سرخ بر روی

خود پوشیده در خواب رفت در آن جنگل جانوران تیز منقار بسیار مهیا شدند

یکی از آنها در پرواز بود و دمال سرخ پنداشت که گوشت است از هوا

فرود آمده چنگل در ردمال زده منقار فرو برده یک چشم والتیلیم از صدمه منقار

جانور

واسیر کرده ویدا الشلیم مرتاض سپرد او گفت درین کشتن ملوک عیبی
عظیم است و تمامی سپاه از پادشاهی که خون پادشاه راضی شود
متنفر گردند و تمرد نمایند آئین این اقلیم آنست که چون بر دشمن قدرت یابند
در تحت تخت خود داشته تاریک سازند و او را در آنجا بر مسند نشانند
والواب مداخل بیشتر دو زکر دانند والاسوداکی که هر روز خیابی از آنجا
نگذارند و باز استوار کنند تنها ذات جناب پادشاهی که بر تخت
من بادشمن بربین نهج زندگانی کند چون در نحو لامر افوت آن نیست
که او را برین کیفیت مقید دارم با نزدش فرستد تا بهمین صورت محبوس
دارم اگر سلطان باخودش لغزنین برد من ضبط این ملک کرده
نمیتوانم نمایم از کرم آنحضرت بدیع نماید سلطان مبسوطه قرار کرده طبل حلت
فرو کوفت و الشلیم را همراه برد و والشلیم مرتاض از سومنات بر تخت
نشست و متعاقب از عقب سلطان تحف و هدایا سفیر فرستاده و
ارکان دولت و بانواع خدمات خوشنود میگردانید چنانچه در ملک
متمکن شد خزانه و جواهر جهت سلطان روانه کرده دشمن خود را
طلب داشت سلطان در فرستادن متردد شد و نخواست که گناه را

ممالک باو داد خراج بدهد وی گرفت او گفت هرچه امر حضرت باشد
در همه عمر خلاف آن نکنم و تمامی زر و یاقوت معدن هند بغزنین و بخزانه سلطان
فرستم اما از خویشان من دابشلیم دیگر است و با من در غایت عداوت
و چند نوبت میان من و او حرب و قتل واقع شده شک که چون از رفتن
سلطان آگه شود قصد جانب من کند و چون هنوز عدو عهدکی ب من [illegible]
و او بر مملکت مستولی شده اکنون اگر سلطان بجانب او نهضت فرماید
و شر وی از سر من دفع کند مساوی خراج خراسان و کابلستان هر ساله بخزانه
غزنین رسانم سلطان فرمود که چون ما به سبب غزا آمده ایم و سه سال شده
که بغزنین نرسیده ام گذشته سال و شش ماه باشد و متوجه آن ولایت شد
ابای ولایت سومنات دابشلیم مرتاض را گفت که نیکو نمیکنی که سلطان
را بر قصد او تحریص میسازی کسی را که خدای عز و جل که کرداند و استحقاق
عزت و ارزانی داشته بسعی اسمانت او ذلیل نخواهد شد و این
سخن را به سلطان رسانیدن او بسیار متردد شد اما چون نهضت
و توجه فرموده بود بسیح و بسیج پیش او مرضی نمود فی الجمله ما کی و
ولایت رفت و ممالک دابشلیم را مفتوح ساخت و او را دستگیر
داسیر

ران و دولت خوانان انجا استشاره فرمود بعضی از ایشان گفتند که هیچ طائفه از

سلاطین اینجا پایدار نماند و نسب بدیشان نمیرسد و امروز از آن دودمان

یکی مانده در صورت براهمه بحکمت و ریاضت مشغولست اگر سلطان

این مملکت بدو دهد شایستگی آن دارد بعضی براین سخن انکار کرده ظاهر ساختند

که والبسیلم مرتاض که شخصی بدخلق است و بذیل الحی گرفتار و اعراض و انقباض

او نه باختیار است بل چند نوبت بدست برادران خود اسیر گشته و بجان

زنهار خواسته و پناه بدین جائیگاه آورده اما دابشلیم دیگریست از اقارب

پس عاقل و عالم و براهمه او را بحکمت معتقد اند و حالا در فلان ولایت

پادشاه است اگر سلطان اینولایت را بدو موسوم و بنام وی منشور

فرستد وی در اینجا آید و این ممالک را چنانچه آن حق آن باشد مضبوط و

معمور سازد بهتر است چنان صادق و صحیح العهد است که چون باج خراج

بذمه گیرد باوجود بعد مسافت هر ساله بغزنین عاید سازد سلطان فرمود که

اگر وی پیش من آید و التماس مبذول مسافت و لیکن کسی که در هند

و اقلیمش موسوم بسلطنت باشد و تا این غایت خدمتی نکرده و دو

تیخواهی نه نموده ملکی بدین عظمت چرا باو باید داد القصه والبسیلم مرتاض را طلب فرموده

ز عمق آب استفسار نمود ایشان گفتند از فیلان محل عبور ممکن اگر نه زمان گذشتن
آب دریا در آن موج آید همه هلاک شوند سلطان محمود لبد استخاره توکل بر عنایت
الهی کرده با لشکریان اسب در آب راند بسلامت بپای حصار قلعه رسید
راجه جانب چون آنها را مشاهده کرد جریده بگریخت و غنیمت فراوان بدست
سپاه اسلام افتاد و اهالی حصار شهر کشته شدند صاحب تاریخ روضة الصفا
درین مقام حکایت عجیب و غریب نقل کرده فقیر بخود [illegible]
[illegible] سلطان محمود غزنوی [illegible] آورده اند چون سلطان را
فتح سومنات میسر گشت خواست تا چند سال مقیم گردد چه مملکتی بطول
و عرض بود از غرائب آن نواحی آن ولایت چندین کان زر بود که از خالص
از انجا میرست و یاقوت تمام مملکت هندوستان را معدن سرانديب
بود که از نواح آن ممالک است ارکان دولت گفتند که خراسان گذا
شتن و سومنات را دار الملک خویش ساختن بعید است بالجمله
عزم معاودت کرد سلطان فرمود که جهت ضبط و حفظ آن کسی معتبر
باید گردانید اعیان حضرت گفتند برین ملک اختیار زیاده نخواهد بود مناسب
آنست که از ابنای همین ملک بکسی مفوض کرده سلطان درآن باب با هوادا
ران

سولنکی پنجاه وشش سال راجه جامند دوازده سال وچهار ماه و دو لوم راجه

بلبا هفت ماه دولاراجه برادرزاده جامند هشت سال راجه بهیم دیو

چهل و دو سال راجه کرن سی ویکسال سدا راج جیسنگه پنجاه سال کونپال

سی سال وسه ماه وسه لوم اجی پال سه سال ویکماه و دو لوم که وی نعمت

خود را بر سر هلاک ساخته حکم رانی نمود لکهمول دیو برادر بهیم دیو بیست سال

در ایام حکومت جامند سولنکی در سال چهارصد وشانزده هجری سلطان محمود

غزنوی بعزم جهاد از راه ملتان بصوبه سومنات علم افراشت گذارش

در نواحی نهرواله پتن افتاد راجه جامند تاب مقاومت در خود ندیده پتن را

گذاشته قرار بر فرار اختیار کرد و سلطان محمود بر پتن استیلا یافته انچه مایحتاج

لشکریان بود مرتب ساخته به سمت سومنات روانه شد تا در ماه ذیقعده سنه

مذکور بمقصود رسید بعد فتح سومنات خبر یافت که راجه جامند که ضابطه

نهرواله که هنگام توجه شاه مظفر نگر قرین گریخته بود اکنون در قلعه متحصن شده

وازینجا تا حصارش چهل وپنج فرسنگ راه است سلطان محمود را هوس

تسخیر قلعه مذکور پیدا شد بآنصوب فرمود چون بآن نواحی رسید قلعه دید که آب

عظیم باطراف آن محیط گشته است از غواصان دو تشخیص بدست آورده

حکومت ملک گجرات تمکین یافته شصت سال ظاهرا ایام عمرش باشد
چوکه راج بدستور پدرش بروز آکهاتیج جانشین شد مدت سی و پنج سال
بدان امر اشتغال ورزید کیمراج [illegible] یا بهیمراج گفته اند بیست و پنج سال حکومت
نمود راجه بهتور بیست و نه سال راجه [illegible] سنگه بیست و پنج سال روات سنگه
پانزده سالوت سنگه آخرین قوم چاوده هفت سال در مدت یکصد و نود
و شش سال این طایفه انقراض یافته انتقال راج از قوم به سولنکیان
اینصورت دارد که راجه سالوت سنگه چاوده را که آخرین راجه قوم راجهای
آن بود دختری داشت بیکی از قوم سولنکیان منسوب ساخته بود هنگام وضع
حمل فوت شد شکم آن دختر شگافته پسری از بطن او برآمد چون در آن وقت
قمر در منزل اسوکه بهندی مول گویند بود از ینجهت او را مولراج نامند و سالوت سنگه
او را بفرزندی خود برداشت و بتربیت او همت گماشت بحد تمیز رسید
راجه بهنگام مستی باده ارغوانی ولیعهدی خود را باو نامزد میکرد و چون بهوش
می آمد سخنان عالم آب را انکار می نمود تا آنکه بعد از گذشتن او از اینعالم
فانی مولراج سولنکی قالب دیده راج را متصرف گشت و این قوم ذات تن اند
در مدت دو صد و پنجاه و شش سال و سه ماه و ده روز حکومت نمودند
مولراج [illegible]

گردانید که بتدریج نهرواله اشتهار یافت چون آبادی خوب و مطبوع بهم رسید
پٹن گویند در زبان هندسی قصبه بزرگ را پٹن گویند تخت گاه راتر مانند در سنه هشت
صد دو بکرماجیت موافق سنه یکصد و سه هجری و بعضی بر آنند که مطابق دوصد و دو
هجری بعد انقضای بیست و دو گهری و چهل و پنج پل روز ساک بدیه الهارج که
مختار اهل تنجیم و اختر شناسان هندی بود در طالع اسد بنا نهاده خانه دوم سنبله خانه
سوم میزان خانه چهارم عقرب ذنب دران واقع شده خانه ششم جدی خانه هفتم
دلو خانه هشتم حوت و زهره مقام گزیده خانه نهم حمل که عطارد و شمس
مسکن گرفته بودند خانه دهم ثور و قمر و زحل و مریخ و راس اجتماع داشتند خانه
یازدهم جوزا خانه دوازدهم سرطان که در هنگام بنیان اساس اتفاق سبع سیاره
چنین بوده است مخفی نماند که سه قوم راجهای درین دیار فرمانروا بودند قوم
جاوده قوم سلنکی قوم باگهیله و عدد هر قومی و مدت حکومت آنها اختلاف
بنظر آمده لهذا موافق آن نسخه آیین اکبری که تالیف شیخ ابوالفضل است
نگاشته کلک بیان میگردد بدانکه قوم ثلثه بیست و سه تن در مدت پانصد و
هفتاد و پنج سال و چهار ماه حکومت نموده منقرض شدند و اهل اسلام استیلا
یافته از قوم جاوده راجه قوم هفت تن [illegible] راج داد نخستین کسی است که بر مسند

وصحبت بداندیشان چنانکه گفته‌اند بیت همنشین تو از تو به باید
تا ترا عقل و دین بیفزاید ۰ باید آن کم نشین که صحبت بد ۰ عاقبت پاک را
پلید کند ۰ آفتاب نیز بدان بزرگی را ۰ ذره را ابر ناپدید کند ۰ طریقه رابری او شیوه
او باشی پیش گرفته اتفاقاً خزانه سلطان گجرات که الفتوح برفت
بدست آورد از آنجا که سعادت که سرنوشت ما و لود و مشیت
ایزدی بدان پیوسته که درین ملک فرمانروای جداگانه متمکن چنانچه
نامی اقبال نیز با او رفیق شد و از بدکرداری باز داشته بر طریق پسندیده
و افعال ستوده رهنمون گردید چنانچه در پنجاه سالگی فرمان روائی یافت
و خود این راج خطاب داده بلده اساس بنیاد تختگاه خویش
ساخت و از آن زمان تختگاه مملکت گجرات تا بنای معظم
احمدآباد بلده پتن بوده در تفحص و تجسس مکان لایق عنوان سیر و
شکار میگشت تا آنکه انهل نامی شبان مافی الضمیر او اطلاع یافته
زمینی را که خاطرخواه بود بشرط آنکه بنام او آباد شود نشان داد و گفت که
درین سرزمین خرگوشی دیدم که بمردانگی و جرأت خود را از دهن سگ
خلاص کرده رفت پس آن مکان را آباد ساختی و بانهل واره موسوم

گردانید

در سال کامل یک کرور روپیه در سنوات ماضیه شصت لک روپیه

سوای پیشکش سرکار والا و ناظمان بعمل آمده آنانکه [illegible]

گجرات [illegible]

[illegible] آورده اند که در زمان سلف ملک گجرات در

تصرف راجپوتان و کولیان بوده و هر که امین بمکان خود با صاحب

اختیار و اطاعت و فرمانبرداری یکدیگر نمیکردند اما سال بسال فوج

راجه سهور دیو راجه قنوج که در آن عصر عمده راجهای هندوستان بودند

اینصوب می آید و بعنوان پیشکش چیزی گرفته میرفت راجه مذکور

سامنت سنگه نام غلام را بسبب بدگوهر و فتنه انگیزی گشته ملوی

نستی و مطعون عدم فرستاد و خانمان او را غارت کرد زنش که حامله

بود بعد قتل شوهرش خوف و هراس برداشته و بر وادی سرگردانی

افتاد بحسب تقدیرات آسمانی بملک گجرات رو داد و در

صحرای بیکسی پسری زائید روزی سیل دیو نامی برو گذر کرد و بعد وقوف

سرگذشت دلش بدرد آمد و یکی از ملازمان خود سپرده او را با برادرین پور

برده بر تیمار آن پسر همت گماشت چون آن پسر بحد تمیز رسید بهم نشینی فرومایگان

هفتاد و نه کرور و نود و شش لک و چهل و پنجهزار و دو صد و سیزده درم تا عهد حضرت
فردوس آرامگاه رسید منجمله آن مبلغ هشت کرور و هشتاد و دو لک و سه صد
و چهل و دو دام در خالصه شریفه و صرف خاص معین بود و مبلغ دو کرور
و بیست لک دام مشروط بتقرری نظامت و رای جاگیرذات و تابینان
سوای پیشکش زمینداران بیست و چهار لک روپیه مداخل ناظم بوده
مابقی در تنخواه داران و منصبداران و منصبداران حضوری و تعینه و اهل
خدمات مشروطه فوجداران اینصوبه مقرر بود و قریب یک کرور و بیست لک
دام و پنجاه هزار بیگه اراضی و یکصد و سه دهات و یک لک و چهل هزار
روپیه نقد از خزانه سرکار والا سوای آنها بابت حکامی از جاگیرات خود
میدادند جداگانه در وجه مدد معاش و انعام و عوض ماهیانه و نذرانه
بسادات کرام و مشائخ عظام بموجب فرامین و اسناد درگاهی
هر ساله دیوانی و صدارت و خالصا مانی مقرر است و دو صد و پنجاه مردم
فوجدار نشین و تهانه داران خرد و کلان و دو صد و سه قلعه خورد و کلان از سنگ
و خشت سوای قلعه جات که لبه ازین مردم بنا نهاده اند حاصل آن
اکمل مبلغ یک کرور و بیست و سه لک و پنجاه و شش هزار روپیه.

درسا

تسخیر شده حام اسدار آنجا قالفی است جمله سرکارات ملنی بریک صدو

هشتاد و چهار محال است از بلدات و پرگنات و پانزده هندروده

هزار و چهار صد و شصت و پنج و نیم موضع و دولوره سوای آن بنابر آنطرف

زمینداران سررشته بدفتر نمی رسد اراضی پرگنات انچه در عهد حضرت

عرش آشیانی راجه تودرمل بموجب حکم اقدس در مدت شش ماه

در پیمایش آورده یک کرور و بست و سه لکهه و شصت هزار و یالفد

دلود و چهار بیگه و نه لبوه قابل زراعت است مالبقی در آبادی و جنگل

وغیره سوای سرکار سورت و سرکار گودهره و سرکار اسلام نگر و بست

وا زسرکارات دیگر چهل و نه محال در پیمایش نیامده لهذا قیمت آن

از روی سررشته ظاهر نمی شود سرکار خارج جمع لعلقه زمینداران که ناظم

صوبه فوج کشی نموده پیشکش آن میگرفتند و سرکار دونگرپور سرکار

بالس بله سرکار کچهه مخاطب لسلیمان نگر سرکار شیروئی سرکار سوت

سرکار رام نگر سرکار که پیشکش آن تعلق بمتصدیان بندر سورت دارد اگرچه

پیشین گاهی تعلق سرکار پیشین گاهی فدلوربدلوانی صوبه میشد

جمع دامی سوای سرکار سورت و بازیافت تخفیف و افزودانی

یک صد و ده کروه و در سورت تا کنل فاناپور که بملک خاندیس دلکلانه
اتصال دارد هشتاد کروه در حین تسخیر حضرت عرش آشیانی بست و پنج
سرکار بملک گجرات داشت چنانچه سبق ذکر یافته منجمله آن نه سرکار اسلامین
گجراتیه از صوبه جات دیگر تسخیر نموده بودند بموجب حکم والا در عمل شهاب الدین
احمد خان موافق سنه نهصد و هشتاد و شش هجری تعلق بملک اصلی پذیرفتند
سرکار جودهپور سرکار جالور سرکار ناگور و دخل صوبه اجمیر سرکار ملهیر سرکار نذربار
داخل صوبه خاندیس سرکار بستی سرکار بلسی سرکار دمن از عمل گوکن تعلق
کلاه پوشان فرنگ سرکار دندا راجپوری بملک غیر آورده از انجمله سلطان
بهادر گوالی سرکار مذکور را بملک غیر که حارس کرکیے دولت آباد بود
دو چهار دخترش داده در عهد آنحضرت لشاهزاده سرکار اینصوبه یافت
از انجمله ده سرکار خراجی داخل سررشته ممالک محروسه سرکار سورت
علحده تعلق بمقیدی انجا باقی نه سرکار تعلق بدیوانی صوبه سرکار احمدآباد محال
سرکار بهروچ چهارده محال سرکار پتن هفده محال سرکار برودده چهارده محال سرکار
نادوت دوازده محال سرکار چانپانیر سیزده محال سرکار گودهره یازده محال
سرکار سورته شصت و سه محال سرکار اسلام نگر هفده محال در عهد حضرت خلد مکان

نتیجه

دال بر آنست دیگر از آثار ضرابنیه عالیه و قلاع و مساجد و تالاب و باولیها
بالفعل موجوداند با وجودیکه در نواح بلده کوست همه از سنگ خارا که از ملکه
بعیده نقل نموده بکار برده تفصیل سرکارات و بیش کشات مسطور از سررشته
موکید که امامن حد سررشته دار نظامت بود نقل کرده داخل نموده شد
و چون نسخه دیگر سوری بنظر نیامده بنابر آن در اکثر اسمای بناد قطب سقم دارد
آورده اند که سکندر بن بهلول پادشاه دهلی فکر پیشکش نمود که مدار پادشاه سملی
بر گندم و جوار است و بناد پادشاه گورت بر مرجان و مرواریدکه هشتاد و
چهار بندر در تحت پادشاه گجرات است والله اعلم بالصواب
[illegible] در طول و عرض حدود دار لبه صوبه و سرکارات و پرگنات
و بنادر و مواضعات و اراضی و جمیداری مال و اکمال حاصل کامل و سنوات
ماضیه که بعهد حضرت عرش آشیانی تعلق یافته دو صد و نود کروه طول
است مشرق رویه از بلده تا بالش پر یک صد و بیست کروه که ملک
مالوه غربی از بلده تا و ورکان عرف جگت یک صد و هفتاد کروه
آئینه دریای شور عرض سه صد کروه شمالی از بلده ماند کالو متصل سرکار جالور
مضاف صوبه اجمیر یکصد و ده کروه جنوبی یکصد و نود کروه از بلده تا بندر سورت

کلیان بهری بندر دندا راجپوری بندر لونبا بندر بنبی بندر گهرکوث بندر کا
نین بندر کوحا بندر داسی بندر کالیتی بندر بلیا بندر مال دلو بندر دیو بندر
نندست بندر لوانکر دبنادر عرب وغیره لبست و هفت محال جمله چهل
و پنج لک ابراهیمی میداد و اسامی بنادر تعلقه عرب بندر مسقط بندر بکلانه
بندر نفیره بندر لواهی بندر لاهری بندر هرمز بندر ساده بندر میگو بندر و بنا بری بندر
ملک بندر مکیه بندر ملیبه بندر سوال بندر مودر ودا بندر لونما بندر بدری خان
بندر بید بندر سیرهای بندر بندر بید الیش بندر چین بندر ملاخه بندر بید سا بندر
گلستان بندر دیار بندر راکل بندر جاده بابت بندر انگریز چهار محال دلپذیر
و دو محال جمله شش محال دو لک ابراهیمی پیشکش آن وصول میشد
و نظام شاه بحری و عادل شاه بیجاپور و هاشم نیزار و ایلج پور و قطب شاه گلکنده
و راجه علیخان برهانپور لبست و پنج لک هون هر ساله بطریق پیشکش
میرسانیدند هر چند که تصدیق شرح صدر اکثر هر اهل تعجب مینماید اگر رجوع بتاریخ
مرات اسکندری نماید از شرافت و مکنت و تسلط و کثرت افواج
و استعداد و خزاین سلاطین و امرایان گجرات مخبر شوند زیاده ازین گنجایش ندا
شته از انجمله استعداد ملک ایاز و نام غلام محمود بیگده که در بهم رانا در آن مندرج است

چهار هزار سوار و بهار النکار زمیداد به یکهزار و چهار صد و چهل و نه موضع شهرت داشته

با جمعیت پنج هزار سوار لوکری سیکرد و جاگیر امین خان و فتح خان و تاتار خان

غوری نه هزار موضع لعلقه جونه گده هشتاد و هفت محال از انجمله هفده محال

بنادر که علیحده نوشته شد وضع گشته تتمه هفتاد محال از انجمله پرگنات شصت

محال و قصبات ده محال و از جمع آن یک کرور روپیه پیدا میشود و

غیر عملی تا سلطان بهادر پیشکشان میدادند یک کرور ابراهیمی و بیست

و پنج لک هون میباشد چنانچه تمامی بنادر هشتاد و چهار محال از انجمله

بیست و سه محال بابت لعلقه گجرات و سرکار سورته که علیحده نوشته

شد منها نموده تتمه شصت و یک محال و پیشکش آن مفصل ذیل

یک کرور ابراهیمی می آید بابت بندر دیو وغیره قصبات ملک ایاز

و ملک طوغان داخل سورته دیو بندر بهم بندر باد الور بندر کاج پس چهار

محال دو لک ابراهیمی و بندر دمن لعلقه سورت هفده موضع چهل

و سه لک ابراهیمی بابت بنادر فرنگ که بیست و سه محال هستند

بیست لک ابراهیمی میدادند رستم بنادر بابی لعلقه فرنگ بندر چیول

بندر داسول بندر بلادل بندر بسیئی بندر مال بندر دملی بندر سراب بندر بندر

و هر وقتیکه والی احمدآباد بجمعیت مهمی متوجه میشد بجمعیت شش هزار دیگر بخدمت
میرسیدند و از تعلقه میرته دو لک روپیه پیدا میشد راج سنگ زمیندار راج پیپله با صد
سوار و یکهزار پیاده در خدمت شاه احمدآباد نوکری میکرد و پیشکش آن موافق
بوده جاگیر فتح خان و رستم خان وغیره ملوخان که با چهارده هزار سوار در
سلک نوکری استقامت میداشتند پرگنه رادهن منذی پانزده لک
محمودی پرگنه سمی پنج لک محمودی پرگنه موج پور هشت لک محمودی
پرگنه کالیج هفت لک محمودی پرگنه ترواره هشت لک محمودی
پرگنه موروازه چهار لک محمودی پرگنه سانتهلپور سه لک محمودی
پرگنه نهراوسه منذوی وغیره پانزده لک محمودی و پرگنه موربی ده لک محمودی
جمله نه محال بجمع هفتاد و پنج لک محمودی که سی لک روپیه باشد مقرر بود
و راجپوتان و زمینداران مفصله ذیل وجه حاصل اوطان خود را در تقدیم مراسم
نوکری به تصرف خود را داشتند و پیشکش آنها معاف بود لونجا
راتهور زمیندار ایدر با جمعیت دو هزار سوار و رانا سبل زمیندار دونگر با جمعیت
یکهزار سوار پاکسره چهالا که تمامی مراسن چهالاوار در تصرف بود با جمعیت هزار
سوار و جام ستا وغیره که چهار صد کراسن ملک صورته در قبضه او بود با جمعیت

چهار هزار

سورو ده لبست و چهار موضع ده لک چنگیزی پرگنه لوناته لبست و چهار موضع

دو لک چنگیزی پرگنه دنا سودو دوازده موضع دو لک چنگیزی مقرر بود جاگیر

غزلوی خان پسر ملک خانجی جالوری که با هفت هزار سوار در نوکری حاضر

می بود در وضع آن جاگیرات مفصل ذیل بجمع ده کرور تنگچه که ده لکه روپیه

باشد خان مذکور در تصرف داشت از جالور و دار الضرب و حاصل مندو

و پرگنه که یازده محال شش صد موضع اند سه لک و هفتاد روپیه از تعلق

جود هپور تلید در سرکار خاصه سلطان چهارم حصه تعلقه زمینداران که با

جمعیت سه هزار سوار در خدمت غزلوی خان حاضر می بودند پیداوارش

آن دو لک و هفتاد و پنج روپیه بود در تعلقه شهر ناگور که از چند سال

ویران بود بموجب التماس ملک خانجی افغان قلعه افتاده را از سر نو

احداث و آباد نمود نصف زمین دیهات و پرگنات در وطن دا

ری راجپوتان مقرر ساخته و آنها بجمعیت دو هزار سوار در خدمت غزلوی

خان نوکری میکردند و پیداوارش آن دو لک و پنجاه و پنجهزار روپیه بود

و از تعلقه میرتهه سرکار ناگور نصف پرگنه در تعلقه زمینداران از نیمه دیهات

چهارم حصه زمیندار میخوردند و بجمعیت دو هزار سوار در خدمت غزلوخان حاضر میماندند

موضع پرگنه چیالود هفده موضع جمله هشت محال چهارصد و بیست و پنج موضع کچه

پانزده لک چنگیزی جاگیر ناصر الملک که با دوازده هزار سوار نوکری مینمود

پرگنه نندربار کچه بیست و پنج لک چنگیزی پرگنه سلطان پور پانزده لک

چنگیزی پرگنه جیبانه پانزده لک چنگیزی جمله سه محال کچه پنجاه لک چنگیزی

که بیست و پنج کرور تنگچه که بیست و پنج لک روپیه باشد مقرر بود بهرجی زمیندار

ملک بگلانه قلعه پلیر و سالیر در تصرف داشت و با سه هزار سوار نوکری

میکرد جاگیر عماد الملک سرکار کودهره دوازده محال از انجمله دو محال

بابت هرنبس زمیندار سونت و چیترال کولی انجا در وضع نوکری معمول

آن معاف فرموده بودند تنها نموده تتمه ده محال کچه پنجاه لک

چنگیزی که بیست لک روپیه باشد باین تفصیل پرگنه کودهره حویلی

یکصد و هفتاد و یک موضع بیست لک چنگیزی پرگنه سهرا

بیست و چهار موضع پنج لک چنگیزی پرگنه میرال چهل و دو موضع چهار لکه

چنگیزی پرگنه سمده عرف ناصر آباد چهل و دو موضع هشت لک چنگیزی

پرگنه دوده سی و شش موضع و دو لک چنگیزی پرگنه انیاباد چهل و دو موضع

دو لک چنگیزی پرگنه چیالود هشتاد و چهار موضع هشت لک چنگیزی پرگنه

موردده

موضع دو لک چنگیزی جمله شش محال چهار صد و هشت موضع بجمع

شصت لک چنگیزی سرکار نادوت دوازده محال بجمع بیست

و پنج لک چنگیزی سرکار بهروچ پرگنه حویلی بهروچ مع بلده سوای بندر

یک صد و شصت و یک موضع پنجاه لک چنگیزی پرگنه هانسوت

سی و شش موضع چهار لک چنگیزی پرگنه دهیج باره دوازده موضع

یک لک و پنجاه هزار چنگیزی پرگنه کورلیار دوازده موضع دو لک چنگیزی

پرگنه اوریار یک صد و سی و شش موضع دوازده لک چنگیزی پرگنه

جهرومند و سی و یک موضع پنجاه هزار چنگیزی پرگنه کلد سی و شش موضع

چهار لک چنگیزی پرگنه جموسر پنجاه و شش موضع هشت لک محمودی

چنگیزی پرگنه انکلیسر پنجاه و پنج موضع شش لک چنگیزی پرگنه اتلیسر

سی و شش موضع دو لک چنگیزی پرگنه ترکیسر دوازده لک چنگیزی

پرگنه آمود و مقبول آباد سی و شش موضع چهار لک چنگیزی جمله دوا

زده محال چهار صد و هشتاد موضع بجمع هفتاد و پنج لک چنگیزی پرگنه

حویلی چهانپانیر هشتاد و هفت موضع پرگنه سالونی محال پنجاه و چهار موضع

پرگنه نیمودره باسنه محال یکصد و شش موضع پرگنه رالود محال بیست و پنج

جلد ده محال چون رواج تنگچه پرگنه پتن وغیره کمتر از رایج گواب بوده ودر جبالاوار

ذکری موافق احمدآباد است ازینجهت جمع یک ارب وشانزده

کرور تنگچه که یک کرور وشانزده لک روپیه باشد مقرر بود وجاگیر رستم

خان وچنگیز خان پسران عماد الملک که بیست وپنجهزار سوار نوکری میکردند

وپنج تهانه با آنها سپرده بودند ودر سر تهانه پنجهزار سوار اقامت داشتند

شصت ونه محال جمع دو کرور وبیست وپنجهزار محمودی چنگیزی که بحساب

تنگچه احمدآباد یک ارب وشصت ودو کرور وپنجاه هزار تنگچه که یک

کرور وشصت ودو لک وپانصد روپیه می شود در تصرف آنها بود

از انجمله سرکار سورت سوای بندر مشه مندوی حاصل زمین زراعت قصبه

سواد سی ویک محال که نه صد ولود وشش موضع باشد جمع پنجاه لک

چنگیزی سرکار بروده بلده مشه مندوی وزراعت قصبه سواد محال پنجاه لک

چنگیزی دیر گنه جولی بروده دو صد وهشت موضع جمع سی وهشت لک

چنگیزی سرکار پرگنه دبهوی چهل وچهار موضع هشت لک چنگیزی

پرگنه سینور چهل وشش موضع پنج لک چنگیزی پرگنه لهادر لیور

بیست وهفت موضع دو لک چنگیزی پرگنه سونکره هشتاد ودو

موضع

چهار لک روپیه پرگنه بیرلور یکصد و شصت و پنج موضع چهار لک روپیه پرگنه بهیل یک صد

و هشت موضع ده لک روپیه جمله یازده محال لیسی کرور تنکچه گجراتی تنخواه بود جاگیر آباد

آن نموده به شصت کرور تنکچه شصت لکهه روپیه باشد رسانیده اند و جاگیر

سید میران ولد سید حامد پسران سید مبارک خان که با چهار هزار سوار نوکری میکردند

پرگنه دهولقه محال سه صد و پانزده موضع جمع شانزده کرور تنکچه بود جاگیر شیرخان

فولادی با هفت هزار سوار و حسن جمال پنجهزار سوار دهوکر خان سروری با

پنجهزار و تنخواه شهزاده با پنجهزار سوار و راجپوتان با سه هزار در نوکر حاضر می بودند

بلده پتن زراعت قصبه سواد منزوی و ساتر و کولواله یک لکهه و شصت هزار

روپیه و حویلی پتن چهار صد و نوزده موضع بست و سه لک و پنجاه هزار روپیه پرگنه

بدنگر شانزده پوره هشتاد و پنج لکهه روپیه پرگنه بیدنگر یک قصبه چهل و پنجهزار

روپیه پرگنه بیجاپور نود و هشت موضع شش لکهه و هفتاد هزار روپیه پرگنه

کهرسو یکصد و ده موضع پنج لکهه و هشتاد هزار روپیه پرگنه پالن پور یکصد و هشتاد

موضع پنج لک و بیست و پنجهزار روپیه پرگنه دلیه بست و سه موضع دو

لک و هشتاد و پنج هزار پرگنه چهالاوار چهار صد موضع بست و شش لکهه

روپیه پرگنه کیری دو صد و نود و نه موضع بست و هشت لک روپیه

محال یک محال بندر کنبهایت که علیحده لونیه شد وضع نموده همه بیست
[illegible] جمع سی و چهار لک روپیه از انجمله تعلقه گجرات بندر بهروچ و بندر
سورت بندر گهوگه بندر گندهار بندر رانیر جمله پنج محال بیست لک روپیه
تعلقه سرکار سورت بندر بندر داند دو محال بندر دلوی بندر لوربندر دو محال
در بندر [illegible] یک محال بندر بتن دلو یک محال بندر منگلور دو محال تلاجه
چهار محال بندر ناگسر محال بندر گوبنار محال بندر دونگر محال بندر سنهالور
محال بندر چیکلی محال جمله هیجده بندر جمع چهارده لک روپیه آنچه در جاگیر
امرایان مقرر بود جاگیر اختیار الملک که یازده هزار سوار مدامی نوکر بود
پرگنه احمدنگر چهل و چهار موضع چهار لک روپیه پرگنه پرانتی هشتاد موضع
پنج لک روپیه پرگنه جهالاواره نوزده موضع دو لک روپیه پرگنه [illegible]
هشتاد و چهار موضع سه لک روپیه پرگنه مهوراسه یکصد و شصت
و دو موضع هشت لک روپیه پرگنه [illegible] دویست و چهل و پنج موضع
از انجمله یکصد موضع انعام راجه ایدر پنجاه موضع [illegible] دونگرپور پنجاه موضع
وضع نموده تتمه یکصد و چهل و پنج موضع دو لک روپیه پرگنه بیپلود سی و
شش موضع سه لک روپیه پرگنه کنبهال محمودآباد چهل و چهار موضع
چهار لک روپیه

سائر ماندوی ده کرور تنکچه دار الضرب سه کرور تنکچه جمله سیزده کرور پنجاه لک

تنکچه و بابت لوازم کوتوالی پانزده هزار و سرکچه پنجاه هزار نخاس وسی و پنجهزار

روپیه و لاکهه و پنجهزار روپیه تارکش و ده هزار روپیه افیون و پنج هزار روپیه ابریشم

هیجده هزار کرایه بارکش پنجهزار روپیه مرسل یکهزار و بالفعل بابت محتسب پنجهزار

کرایه دکاکین پانزده هزار حاصل دروازه لوچات سه هزار و بالفعل دروازه های

شهر سیزده هزار لوچات چهارده هزار و بالفعل دروازه های شهر و سیزده هزار

لوچات چهارده هزار حاصل ماهی و چونکی و غیره کرایه پنجهزار از جمله دو کرور تنکچه

که دو لاکهه روپیه بوصول می آید حاصل پرگنات که در خاصه سلطان و غیره

مقرر بود از انجمله پرگنه نیلاد دولت موضع هفتاد و شش موضع بیست کرور

تنکچه که بیست لکهه روپیه باشد پرگنه کنبات شش موضع چهار لک

و پنجاه هزار از انجمله زراعت قصبه دهوان و محمود لپور و غیره پنجاه هزار روپیه

و بلاد مندوی قرضه و نیزکری و غیره چهار لک روپیه و پرگنه مونده جاگیر

جهوجار خان هشتاد و چهار موضع پنج لک روپیه پرگنه محمود اباد و غیره

هفتاد و پنج موضع هفت لک روپیه پرگنه نربادسی و شش موضع

چهار لک روپیه جمله بجمع چهل لک و پنجاه هزار روپیه بود حاصل بنادر بیت و سه

اطراف و جوانب تسخیر نموده و بحیطهٔ تصرف در آورده داخل ملک گجرات
نموده بودند جمله بیست و پنج سرکار سرکار جودهپور سرکار جالور سرکار ناگور سرکار
بسئی سرکار بنبئی سرکار دمن سرکار رام نگر سرکار ڈونگرپور سرکار بانسی بلیه
سرکار سروهی سرکار کچهه سرکار سوئیست سرکار ندار اجیوری سرکار احمدآباد
سرکار برودہ سرکار بهروچ سرکار نادوت سرکار صورت سرکار چانپانیر
سرکار پٹن سرکار سورٹهه سرکار نوانگر سرکار گودهره سرکار ملیه سرکار نذربار
تعلقهٔ خالصهٔ سلطان مظفر وغیره سی هزار سوار و سی و دو محال حاصل آن
نود لک روپیه که نود کرور تنکچه گجراتی باشد علیحده مقرر بود خالصهٔ سلطان و
ده هزار سوار و سی و سه کرور تنکچه اعتماد خان وزیر ده هزار سوار و سی کرور تنکچه
جاگیر الغ خان حبشی چهار هزار سوار پانزده کرور تنکچه جاگیر جهوجهار خان دو
هزار و پانصد سوار شش کرور تنکچه تعلقهٔ ملک شرق و دو هزار و پانصد سوار چهار کرور
تنکچه جاگیر وجیه الملک و ممتاز الملک وغیره متفرقات دو هزار سوار و
شش کرور تنکچه و در داخل سی و دو محال که در خالصه وغیره مقرر بوده بابت
حاصل وغیره بلاد احمدآباد پانزده کرور و پنجاه لکهه تنکچه گجراتی که پانزده لکهه و پنجاه
هزار روپیه پیدا می شود از انجمله بابت زراعت قصبه سواد پنجاه لک

سائر

سائر مانزوی ده کرور تنکچه دار الضرب سه کرور تنکچه جمله سیزده کرور پنجاه پنجاه لک

تنکچه و بابت لوازم کوتوالی پانزده هزار و سرکچه پنجاه هزار نخاس وسی و پنجهزار

روپیه دولاکهه و پنجهزار روپیه تارکش و ده هزار روپیه افیون و پنج هزار روپیه ابریشم

هیجده هزار کرایه بارکشی پنجهزار روپیه مرسل یکهزار و بالفعل ریاست محتسب پنجهزار

کرایه دکاکین پانزده هزار حاصل دروازه لورجات سه هزار و بالفعل دروازه های

شهر سیزده هزار لورجات چهارده هزار و بالفعل دروازه های شهر و سیزده هزار

لورجات چهارده هزار حاصل مهی و چونکی وغیره کرایه پنجهزار از جمله دو کرور تنکچه

که دولاکهه روپیه بوصول می آید حاصل پرگنات که در خالصه سلطان وغیره

مقرر بود از انجمله پرگنه نیلاد دولبت موضع هفتاد و شش موضع لبیت کرور

تنکچه که لبت لکهه روپیه باشد پرگنه کنبات شش موضع چهار لک

و پنجاه هزار از انجمله زراعت قصبه دیهوان و محمود لوروغیره پنجاه هزار روپیه

و بلاد بندوی قرضه و میرکری وغیره چهار لک روپیه و پرگنه مونده جاگیر

جهوجار خان هشتاد و چهار موضع پنج لک روپیه پرگنه محمود اباد وغیره

هفتاد و پنج موضع هفت لک روپیه پرگنه نرباد سی و شش موضع

چهار لک روپیه جمله بجمع چهل لک و پنجاه هزار روپیه بود حاصل بنادر بیت و سه

اطراف و جوانب تسخیر نموده و بحیطهٔ تصرف درآورده داخل ملک گجرات

نموده بودند جمله بیست و پنج سرکار سرکار جودهپور سرکار جالور سرکار ناگور سرکار

بسئی سرکار منبئی سرکار دمن سرکار رام نگر سرکار دونگرپور سرکار بانسی ملیه

سرکار سروهی سرکار کچهه سرکار سوئیست سرکار دندا راجپوری سرکار احمدآباد

سرکار برودره سرکار بهروچ سرکار نادوت سرکار صورت سرکار چانپانیر

سرکار پتن سرکار سورتهه سرکار نوانگر سرکار گودهره سرکار ملیه سرکار نذربار

تعلقهٔ خاصهٔ سلطان مظفر و غیره سی هزار سوار و سی و دو محال حاصل آن

نود لک روپیه که نود کرور تنکچه گجراتی باشد علیحده مقرر بود خاصهٔ سلطان [illegible]

ده هزار سوار و سی و سه کرور تنکچه و اعتمادخان وزیر ده هزار سوار و سی کرور تنکچه

جاگیر انعام خان حبشی چهار هزار سوار پانزده کرور تنکچه جاگیر جهوجهار خان دو

هزار و پانصد سوار شش کرور تنکچه تعلقهٔ ملک شرق دو هزار و پانصد سوار چهار کرور

[illegible] الملک و ممتاز الملک و غیره متفرقات دو هزار سوار و

[illegible] داخل سی و دو محال که در خاصه و غیره مقرر بوده بابت

[illegible] ده کرور و پنجاه لکهه تنکچه گجراتی که پانزده لکهه پنجاه

[illegible] زراعت قصبه سواد پنجاه لک

یکهزار و [illegible] شد و بیست و هشت راجه که تابعیت ما [illegible] بود [illegible]

و دو لک روپیه و سه هزار سوار [illegible] ارب و [illegible] ازو چهار [illegible]

پنج لک [illegible] گجراتی [illegible] پنجصد [illegible] نیز [illegible]

روپیه [illegible] راست و در آن وقت [illegible] معمول بوده [illegible] بحساب

حال [illegible] پنج [illegible] و چهل و هفت لک روپیه [illegible] و [illegible] در

[illegible] چون و یک [illegible] که [illegible]

[illegible] و دو لک و [illegible] روپیه [illegible] هر سال [illegible]

[illegible] فرنگ [illegible] داخل [illegible]

چون سلطان بهادر در سنه نهصد و پنجاه و پنج هجری فتح قلعه چیتور نموده از حضرت

خاقان نصیر الدین همایون بادشاه فرار نموده براه کشتی در بندر دیو که در میان

دریا مستحکم ترین قلاع واقع است پناه برده و بدست اهل فرنگ بقتل

گشته افتاد بندر مذکور بتصرف فرنگیان رفت و تا الحال دارند چنانچه در ذیل عهد

سلطنت سلطان مذکور بیش سیکرد و [illegible] تمام بسلطنت گجرات

عاید گشت پیشکشات مذکوره موقوف گشت چون اقتدار و استقلال

سلاطین گجرات روز بروز ازدیاد پذیرفته بعد اکثر سرکار است و بنادر

ازان پخته چون زن را بکار برده مهره کاری نماید بمثابه آئینه عکس پذیر
میباشد چنانچه بحکم حضرت فردوس آشیانی شاهجهان بادشاه هنگام
تعمیر عمارات خالصه قلعه ارک شاهجهان آباد سنگ مذکور را از
گجرات آورده بکار برند و اکثر مقابر بزرگان دین و مساجد و پرستشگاه‌های
مشهوره وغیره که بقدر معلومات برخی ازان در خاتمه که از مساعدت وقت
معلوم است بنگارش خواهد آمد ورود خانهای مشهور و نالاب و باولیهای
ولاتعد ولاتحصی دارد و در بیشتری آبهای چاه شور اند اگر بتوصیف تمامی
خوبیهای این دیار است پردازد کتابی علحده باید از زبان بیشتری امردم
صدور داود و اطراف و اکناف عالم خوبی این ملک که بر اکثر ولایت
رجحان دارد مکرر شنیده شد بدولت صوبه درین زمان اگر مانعی دیگر نداشته
باشد سوای جمعیت فوجداران سرکار و تنخواه صوبه پنجهزار سوار که بر هنگام
فصل ناظم صوبه برآید صورت میگرد دخل از زر وسعت و اعوان
حاصل صوبه که در زمان سلاطین که براینه بهم رسیده بود و تفرق خالصه
و جاگیرات عهد سلطان مظفر که اخر این دیار است و وزارت
اعتمادخان واقعه سنه نهصد و هفتاد و نه هجری موافق مسطورات

اشنائی در قالب ریخته می شود و اطراف و اکناف از برآری و بجاری یا می

برند و نمکی که در موضع نمکسار ضجو واره عمل بر مقام که از دریا الفاصله دیگون آن نیز

از آب چاه بهمان نهج بعمل می آرند مثل حب نبات و سفید لون و ملاحیت

بلخ و نافع بممالک مالوه و غیره می برند مبلغ کلی از محصول داخل و جمیع پرگنه

مذکور میشود و دیگر کارخانه قرطاس هرچند که کاغذ دولت آبادی و کشمیری

خوش قماش نیکو دارد اما بسفیدی و بیاض ساخت احمد آباد نمیرسد

و چندین انواع از آن بعمل می آرند از آنجا که این دیار کثیر البوم واقع شده در

هنگام ساختن و زارت نیلی که خمیرش در می آید وقت مهره کشی بیرون

میرود سوراخهای نامحسوس بهم رسد معیوب است و هر ساله بنا بر سفیدی نولیس

سلطنها در اطراف بلاد هند و عرب و روم و غیره چون کاغذ زر می برند

و چوب سلی که لوشش سقف و ستون و غیره عمارت و ساخت

جهازات منحصر بر آن و چوب شیشم که مانند و شباهت تمام بچوب

آبنوس دارد از ساخت رته و غیره صرف می شود و معدن سنگ

بیشائی که در کوهستان آید بهم میرسد جای دیگر نیست بنا بر سفید کاری

جدور و سقف عمارات و آئینه عالیه عالیت و مقابر و غیره آهنگ

سرزمین بهم سد و فیلان کوه پیکر کند و لواحی راج پیلاد و د وحد شکار میباشد اکنون
بنابر پسند ساختن دره کوه انجانه طرف شدند و از اسلحه شمشیر شیروهی
که مشهور آفاق و فلک تیر کیهیج ملکی و دیاری بخوبی اینجا نیست چنانچه
در ملک هندوستان بلکه با ایران دیار و غیره نیز ساخته نساخته برند
و نگین سنی سماق تسبیح و پیاله و دسته کارد و شمشیر و خنجر و غیره از سنگ
عقیق با الوان مختلف دست ریختها و غیره اشیای عاج که در بندر کنبات
ساخته می شود باطراف نیاورده دریا برده تجاران برده منقطع میکنند
وار جنس اقمشه بابت هند و ایران و دیر عرب و روم و فرنگ نساختی
او رنگ آمیزی شود و دیگر پیدایش نمک است و اگرچه در جمیع امکنه
سور جلی دریای شور این دیار مزرنا که به هندی زبان کیاری گویند لیسته از آب
کود الها که متصل آنست کنند در ایام زمستان بر ساز و فربا منجمد شود اما
انچه که در بندر کنبات و غیره بعمل آید مشابه ریگ داشت بنابر مجاور
است دریا یک لونه ملحی مصداق الملح اجاج دارد و موت کرخ و نمک
هندی که نمک سیاه نیز خوانده شد و بهندی اسنجول نامند در بندر کنبهات
از مزوج ساختن گیاهی که آنرا موز رند گویند می برند گویند می یابند و مانند سنگ

بدان تبیش نمایند در زبان سلف برنج خوب بهم باشد اکنون لو فور و نیکو
بعمل می آید و در بعضی کمالات محالات جنس خریفی در این معنی مخلوط و
در برخی منحصر بر اجناس خریف یا نیچ صای و یارانی وید و مزروعات
و آبادی دیهات رقوم بر نشانند و مرور ایام حصار می گردد و از سرحد
تیتین تا بیرود که قریب یکصد کروه مسافت دارد فراوان اشجار انبه
و کذا لیے و غیره درختان ثمر و غیر ثمر بر خلاف ضلع ملک شور پشته خربزه
ناشپاتی از قسم اعلی است و کرمه هندوانه و غیره که بر کنار رودبار میا
کارند زمستان و تابستان و در هر فصل دو ماه لو فور می شود و اقسام ریاحین
و انواع اثمار و بقولات که ذکر آنها طولے دارد بعمل می آید حدود خانها از
خشت پخته و پوشش سقف از چوب ساج و سفال دار سورته
بجای خشت سنگ بکار برند اسپان کچهی نامون نورد باد پیما که در چالاکی
و چابکی و جسامت و قامت و حسن ظاهری با اسپان عربیے و عراقی
دعوای همسری و همعنانی درست بهمت تمام دارند و گاوان گجراتی
راهوار در غایت سفیدی لون و خوش منظری که بامصدق لونها
تسر الناظرین اند و لوربای صید افگن که فرد اعلی و گاومیش درین

نگذاشته شد ازین جهت معذور است و مجملی از آنچه برای العین مشاهده
شد بی شائبهٔ جانب داری از رعایت و عداوت سمت گزارش
میباید و قبل از شروع بمقصد از برخی از چگونگی وسعت و لطافت و نزاهت
و مداخل عبود بیشین در مقدمه و دو دفعه و مبین و لایح و مبرهن و واضح میشود
توقع از ناظران ارباب سخندانی و اصحاب معنی آنست که اگر بر سهوی
و غلطی که مقتضای بشریت است اطلاع یابند و بر قسم اصلاح و تصحیح
توجه مبذول فرمایند مقدمه در چگونگی ملک و هوشمندان حسن و مستطرفان بهر
پوشیده نماند که ملک گجرات از عالم صوبجات مملکت هندوستان
از اقلیم دویم که منسوب است نه بحدی هوایش باعتدال مگر در بعضی اماکنه
که بر ساحل دریای شور است گرمی دارد و ازین بلاد تخصیص قصبه بدنگر
و واو شهه و اولکه شوریه از ذکور و اناث همه نمکین و نازنین که در دیدن
چنان می سانند و به تکلم جان می بخشند والنعم ما قیل بیت کسی ازین چگونه
کار چنان گجراتی که حسن خوب ازین مهوشان خداداد است
سرزمینش اکثری ریگ بوم همه جنس غله بوفور اما شیرینی گشت
و کار بر آخری که مدار خورش اسپان کهی بر آن است و بسیار مردم

سوانحات بلده ده ساله حضرت خلد مکان چون کتابی که محتوی بر احوالات باقی ایام
سلطنت آنحضرت تا الان بوده باشد بوجود نیامده و بنظر نرسیده آنچه از کهن
سالان اصغا نموده بود و کمتر بتواتر رسیده ثبت نمود از اتفاقات حسنه آنکه از
مبدء عهد سلطنت حضرت خلد مکان که مطابق سنه هزار و صد و بیست و پنج
هجریه بود مسوده اوراق رئیس هشت نه سالگی از دار السرور برهانپور وارد
این ملک شده اکثر وقائع و روداد ها که از عنفوان شباب و استکشاف
صبح و سعور و ابتسام ازهار قلم در صفحه خاطر مرتسم و منطبع وجه استحلام و اخبار
ثقات بوضوح پیوسته علی سبیل الاختصار خوفا لما لملال در ضمن
صوبه داری هر یک از ناظمان مرقوم قلم وقائع نگار میگردد چون اصل مدعا
از نگارش احوالات بر سرگذشت بعضی حوادث ویرانی و پراگندگی
این دیار است چنانچه در سبب تسطیر نسخه مرآت احمدی اشاره رفته
بتمامی آنها پرداخته شود موجب طول کلام ملال خاطر هاست و اگر
از پیشتر که اتفاق تحریر نسخه شده بخاطر میداشت در ضبط وقایع بواقعی
ازان هنگام همت میگماشت و با وجود آن بعضی وقایع بعضی سنین و
مشهور بعید بتسیر انقباط پذیرفته و الیس ازان در باقی احوال اعتنای الشان

آرای جنگ و جدال که در ذیل سوانح سال مذکور از نگاشته کلک اعجاز سلک
ظاهر خواهد شد شروع در ترتیب و جمع آن نموده دیباچه که مختصر بر کل مبنی حالات
و تلازمات نسخه موصوفه بود عنوان این اوراق گردانید بالله التوفیق والمستعان
بر پیشگاه عرض نقشی است که ما یاد ماند که هستی را نمی بینم بقائی مگر صاحبدلی
روزی به رحمت کند در حق این مسکین دعای مخفی و مستور نماند که احوال راجهای
پیش از ظهور اسلام و مرتفع شدن اعلام دین متین درین سرزمین و ناظمان
سلاطین دهلی که بعد راجهای ظهور دولت سلاطین گجراتیه بودند بذکر نام
و مدت انقراض آنها را چون کمال وقوف و اطلاع بر وقایع آن زمان
محل اعتماد نبود مگر آنچه بعد [illegible] ابر سیاه باشد بر سبیل اختصار منحصر داشت
و از انجا دولت سلاطین گجراتیه بعضی سوانحات در ضمن عهد هر یک از
مرآت سکندری که تاریخ مذکور سلاطین مذکوره است و بعد انقراض آنها در
سنه هزار صد و بیست هجری علی صاحبها الف الف تحیات تالیف
شده و اخذ کرده مفصل حواله بیان نمود از ابتدای تسخیر حضرت عرش
آشیانی تا ده سال احوال جلوس حضرت مکان از روی اکبرنامه و جهانگیرنامه
و پادشاه نامه و ده ساله مذکور آنچه تعلق ناظمان این صوبه بود مندرج ساخت

سوانحات

سلاطین دهلی و فرمان روایان کبراتبه و ناظمان لمجد تسخیر حضرت عرش آشیانی

الی یومنا هذا خالی امور مالی و ملکی ندارد وجد وسیت ازان بحر ذخار و گوهر

بیت از جواهر خانه ابدار بر اسلوب کتب تواریخ علیحده در سلک تحریر

منسلک شود تا عوام الناس بهره برند و بر احوال گذشتگان بدیده اعتبار نگرند

وحصول آن بر هر فردی سهل و آسان باشد و یادگاری بر صفحه روزگار پاینده

و باقی ماند و هر چند که این اوراق آن لیاقت ندارد که در زمره کتب شمرده

شود اما بنابر خواهش ایشان اجابت نموده انگشت قبول بر دیده

منت نهاده چون مدت ده سال از تسوید اوراق مسودات سپری

شده بود دران مدت بنابر افسردگی خاطر روئیداد قلم بند نگشته

و ترتیب این مقدمه دران نسخه بوضع دیگری موضوع شده بود در این

ایام خجسته انجام که سنه هزار و صد و هفتاد هجری مرادف آغاز سال چهارم

از جلوس همایون حضرت قدر قدرت قضا صولت کیوان رفعت

فلکی زینت گردون قباب مالک الرقاب قبله عالم و عالمیان

الخاقان ابن الخاقان السلطان ابن السلطان ابو العدل عزیز الدین

محمد عالمگیر بادشاه غازی خلد الله ملکه و دولته در عین پراگندگی خاطر بنابر هنگام

که نام فضل شد از دهر چون هنر نایاب نماند در همه آفاق فاضلی باقی بجز فاضل باقی
که هست جزو حساب لیکن بمضمون صداقت مشحون سر منسوب بکتاب
ولایت مآب علیه التحیات والثناء که فرموده اند رضینا قسمة الجبار
فینا لنا علم وللاعداء مال فان المال یفنی عن قریب
وان العلم باقی لا یزال بیت کسب کمال کن که عزیز جهان شوی
کس بی کمال هیچ نیرزد عزیز من خورسند و راضی و شاکر باید بود تا از پردهٔ
غیب چه بمنصهٔ ظهور آید و در خاتمه نسخهٔ مذکور از احوال مرزبانان اطراف
و فرمان روایان اکناف این دیار و از هنگام تسخیر حضرت عرش آشیانی
انار الله برهانه احوال ناظمان و دیوانیان و مجملی از رویداد و وقایع عملداری
آنها رقم زده کلک زبان شده بود بعضی عزیزان و دوستان اطلاع سرشت
نسخه داشتن التماس نمودند که چون هنوز نسخه چنانچه مرکوز خاطر است صو
صورت اختتام نپذیرفته و لباس وجود در سر [illegible] و قطع نظر از این حصول
نسخهٔ مذکور به ضخامت و حجوم [illegible] و بر هیچ و قرینی بر ساق و رقوم [illegible]
و واقف شدن بهر یک بر امور مالی و ملکی دفتر خلافت قانون و مناط
بارگاه سلاطین است لهذا اگر مرزبانان پیشین از ظهور اسلام این دیار و ناظمان

سلاطین

حقیقت ببداء انرا از محرران و اہل سیاق ایندیار استعلام نمود و نیز متصدیان دفترخانه

دیوان اعلی استفسار و انکشاف کرد معلوم گشت و کسی این عقده را نکشود

و در کتب تاریخ نامه سلف نامی و نشانی نیافت لجد جهد و جهد موفوره وسعی

تلاش مشکوره که شبهای دراز درین اندیشه بروز آورد منطوق من طلب

شیئا جد و جهد مفهوم و معلوم گردید و شرح و بسط تمام کیفیت حدوث و مبداء

ارواح و تفاوت آنرا بنا نهاده ملحق به نسخه مذکوره ساخت و بخاطر داشت

وامید دارد اگر خواهش ایزدی متعلق شده باشد و حیات مستعار وفا کند

في الجمله فراغتی و جمعیت ظاهري و باطني که از مرج مرج اینصوبه رو نداده

حاصل گردد و فتنه و آشوب فرو نشیند انشاء د قواعد آنرا در رساله جداگانه

ثبت کند و دفترخانه روزگار بر صفحه لیل و نهار یادگار گذارد اما درین زمان

روزگار ناهنجار و گردش فلک کج رفتار کجا فرصت کار و وقت قرار را

متقاضي است که با اینقسم اموري است کسي بتواند پرداخت و لو قدر

داني که قدر اینمعني شناسد و کو خریداري که متاع کمال را خریدار نماید

کمال و بال گردن صاحب کمالان شد گفته از دهر کمال چه راز و اپیه درزي دارد

الحال هنگام زوال کمال است قطعه بر اہل فضل جهان روزگار تنگ گرفت

بتدوین برده بمرآت احمدی صوبه احمدآباد گجرات موسوم ساخت آرزو داشت

که چون در دفترخانهٔ صوبه بنابر حوادث مذکور سررشته موجود نیست یک

نسخه در دفترخانه موسوم ساخت بمهر خود و نسخهٔ دیگر را ارسال بارگاه والا داد [illegible]

و توسل متقرب الحضرت در لحلفان جاوید خان نواب بهادر که در آن اوان

زرتق و فاتق مهمات سلطنت و ناظم مناظم اوامر خلافت متوجه حال این

نیازمند درگاه والا بود بعرض باریابان حضور فیض گنجور رسید در آن بین که از +

مساعدت وقت و نارسائی فرصت فلک بی‌مهر بساط حیات نواب

بهادر را هر چند در رشتهٔ عمر بتیغ کین منقطع گردانید خواهی که در تخصیص اساس

این نسخه مستحکم بود روی با انهدام آورد از شنوح سانحه بالائیش مرتب شدن

نسخه در خبر یک دو قافله ماند بی‌شائبه و اغراق اگر نسخهٔ مذکوره که سوای امورات

صوبه مشتمل بر فواید دیگر بود خاطرخواه جلوهٔ ظهور مینمود و معروض بارگاه آسمان جاه

و مشرف [illegible] نظر کیمیا اثر دیوانیان عظام می‌شد در جلدوی آن مورد هزاران

تحسین و آفرین [illegible] داشت از جمله فوائد یکی منشا تاریخ وصیله و استیلا

[illegible] تجری که تا الان احدی سراغ آن نیافته و معماء

[illegible] اضیال نگشاده بود در حین التسطیر نسخه

حقیقت

گیاره منقطع گشت الحاصل اکثر مجلدات کارآمدنی بتصرف حامد خان بهادر رفعت

ومابقی در حفاظت وحراست واقعی و بمضمون ملک الایام نداولها بین الناس

بنابر بتقریب که در آخر ایام سلطنت حضرت فردوس آرامگاه است سمت

گذارش خوارید یافت انشاالله تعالی نام نوبت دیوانی صوبه بسوداوراق رسید

چون امریکه باعث اشتغال شغل باشد در آن کار ندید بحقیقت دفتریکه اتهم بشل دیوان

جزنام نمانده بود مطالع گردید و در سنه احد سلطنت احمد شاه بهادر بادشاه که مطابق

سال هزار وصد وشصت ویک هجری بود بجست وجوی تمام وسعی مالاکلام بقدر

مقدور میسر شد امورات جزوی وکلی صوبه را از بلدات و پرگنات وسرکارمدت

ومواضعات بقید رقبه ودام وحاصل وپیشکش وغیره باستصواب منهالحل

قوم کایت که صوبه نویسی اینصوب از آباواجداد خود در تعلق داشت بنابر

غیرت دست ازان کار بر داشتن و بدیگر التجا بردن رائی بنداشت وهمیشه باوجود

عسرت باز یاد لیوانیان می بود الحق نویسنده قابل وستعد ولیاقت این کار داشت

وممد ومعاون اینچ امر بود از ناتوان بنی دوران قریب یک ونیم سال است

که دفتر عمر او تیرپاشیده باشد در یک جلد بدستور کتاب جمع نموده مدون میگشت

وچیدی در ترتیب وترکیب آن همت گماشت که لوید تکمیل از نو نوید

هر سو رای پیدا شده در صوبجات هر ناظم صاحب اقتدار ابواب عدم اذعان

و اجرای احکام والا بر وجنات حال خویش گشاده همت جهان را جهان دار داد خراب

بهانه است کوده و افر اسباب انداز امورات جزوی و کلیه مهمات دیوانی

در عقدهٔ اهمال در تعطل و تراخی و ضوابط و روابط و ادا فرمود کور معدوم نسیاً منسیا

گردید و خزائن و ذخایر چون دست مفلسان تهی ماند خصوص در صوبهٔ گجرات

که در سنه هزار و صد و سی و هفت هجری علی صاحبها الالف الف تحیات

شجاعت خان بهادر نایب امارت مرتبت مبارز الملک بهادر

در این صوبه بر دست حامد خان کشته افتاد و خان مذکور به محل انضباط محل خالصه

و بقایای ولعم خدمات و جاگیرات شتافت به تدریج محدرات سررشته را

ز دفترخانهٔ سرکار والا که از سالهای دراز فراهم آمده بود طلب داشت و دیوانی

صوبه معطل ماند باز نظر بر آن ناظمان دیگر به همان دستور صوبه را از تحت تصرف

خویش به دست اقتدار دیوانیان نگذاشتند و از بارگاه والا غور و باز پرس آن نمی

شد و دیوانی گجرات که عمده ترین ممالک هندوستان بود الحال دیوان را جز نامی و از

اقتدار نشانی نمانده بنا بر عدم رجوع امور دیوانی مکرران دفتر از سرکاری سرکار خود باختلاس

وجه معاش متفرق و مانند بنات النعش پراگنده شده سلسله آمدنی هر ساله سررشته سرگذشت

وطریقهٔ فرمان پذیری بجا آورده شکر این موهبت عظمی و عطیهٔ کبری بتقدیم رسانیده

در عهد سعادت مهد زیر سایهٔ فلک رتبه مرفهه الحال و فارغ البال آسوده بدعای

این دولت ابد مدت صبح و شام بلکه علی الدوام سر دازند و از امر اشرف

اعلی که عنز لهٔ یرلیغ قضا تبلیغ است تخلف ورزند اندرین باب تاکید

اکید شناسند بیت ای بیش ازان که در قلم آید ثنای تو واجب بر اهل مشرق و مغرب

دعای تو بر مرآت خاطر ناظمان سخن آرای و سنجیدگی قلوب سر رشته داران دفتر دولت

صورت جلوهٔ این معنی گردیده و مدعا ظاهر و روشن باد که بنابر مرور ایام

و دهور و تصارم سنین و شهور بعد ارتحال حضرت خلد مکان محی اورنگ زیب

عالمگیر بادشاه ازین جهان فانی و خالدان ظلمانی اختلال در بند و بست و نظم

نسق ممالک محروسه هندوستان پا بعرصهٔ ظهور نهاده و آشوب و حوادث

که بر بستر بیخبری غنوده بود از نوم غفلت بیدار گردیده و فتن و محن در چار بازار

ممالک بی باکانه بهر سو دویدن آغاز نهاد و راحت و جمعیت و امنیت

بگوشهٔ مطمورهٔ عدم طوعا و کرها محجوب گشت از انجا مشیت ممالک آرای

حقیقی برین تعلق گرفته بود یوما فیوما و لق بازار شهریان اضلال فراوانی افزود و

خلل عظیم در تنظیم و تنسیق امور مالی و ملکی رو داد و فتنه جویان از سر ول تمنای و در

حضرت ظل سبحانی وارث تخت ونگین گورگانی والا نسب اعلی حسب
تاجگیر راجستان خلیفهٔ دوران الخاقان ابن الخاقان السلطان ابن السلطان
سزاوار اورنگ شهریاری زیبندهٔ مسند کامگاری برآرندهٔ دیهیم جهانبانی
صاحب کلاه کشورستانی خداوند چتر ونگین حامی دین متین ابو المظفر مجاهد
الدین احمد شاه بهادر پادشاه خلد الله دولته ابداً ابداً که تاریخ جلوس میمنت
مانوس تیر از این جلوه ظهور نمود و از ناصیه همایونش سطوت اکبری وصولت
جهانگیری وحشمت شاهجهانی وسیرت عالمگیری ومنزلت شاه عالمی
ورتبت جهانشاهی وخلق محمدی وسیرت احمدی لایح وهویدا وچون آفتاب
عالمتاب روشن وپیداست مرقوم برقم کلک تقدیر ربانی ومشیت
یزدانی شرف نزول مکرمت شمول فرموده عالم را زیب وزینت تازه
ومرحمت بی اندازه بخشید بیت ای خرمی تازه بعهد تو جهان را بصد راحت و
امن از تو زمین را وزمان را ونوید مسرت جاوید مرحمت در رفت صحبت
نصفت ومعدلت این پادشاه گردون بارگاه عدو بند شیر شکار فدوی
نواز دشمن گداز در چهار دانگ ممالک محروسهٔ هندوستان بهشت نشان
رسانیده لازم وواجب شمارد وسلسبیل کافهٔ رعایا سراپا انکه بشیوهٔ انقیاد

پرداخته نگذارد که در شاهراه هدایت شیوهٔ نامرضیه قطاع الطریق اختیار کند

و ماجرای طریق انیق متابعت شریعت غرا کوشیده ازان منحرف نگردد

بیت خلاف پیغمبر کسی ره گزید که هرگز بمنزل نخواهد رسید پیوسته موارد عواقب

شمائل محصول کتی و دستور العمل مراد اری گذر الّتی تأمرونها الاخرة فاعتبروها

و التجئوها ملاحظه نموده حال حاصل را منظر آورده کمی و افزونی خزینه

خیرات مبرات ان الحسنات یذهبن السیئات مرکوز خاطر داشته محاسبه

نامه ای و مشائره خود را پیگر فته باشند و سران خود را از معزولان انگاشته

منتظر فرمان طلب حضور بوده در منصوبی طریق معاملات معنویه مولوا

اقبل ان تمولوا را شعار خود سازند تا در باز پرس حساب یَوْمَ لَا یَنْفَعُ مَالٌ

وَلَا بَنُونَ در مانده نگردد منطوق آیه وافی هدایه اَطِیعُوا اللّٰهَ وَاَطِیعُوا الرَّ

سُولَ وَاُولُوا الْاَمْرِ مِنْكُمْ طریقه اطاعت و لوازم متابعت مفترض الطاعة

که منشور سلطنت دارائی و توقیع حکومت و فرمانروائی از دار الانشا لوح محفوظ

مختوم بنقش اِنِّي جَاعِلٌ فِي الْاَرْضِ خَلِيفَةً از پیشگاه مَالِكُ الْمُلْكِ

تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ مستجل بامضای پیغمبری بنام نامی و القاب

سامی خدیو جهان قبلهٔ عالم و عالمیان بادشاه جم جاه شاهنشاه فلک بارگاه

نجات قلمی شد و ملاحظه شد و مطلع شد و اطلاع یافت وقفیت علیه و اطلاعت

علیه و موافق سیاه است و مطابق وقایع کل است و لشاد دفاتر کرران و

حضور نویسان دار العدالت العالیه لیشهده المقربون کچهری موافق علمای

امتی کانبیای بنی اسرائیل موافق سیاه احکام است و داخل جویکی نموده شد

و بتاریخ یوم المشهود و سنه مقداره خمسین الف سنه تحریر یافت و سند داده شد

و نقل شرح صدر سنه مذکور به دفتر دیوان اعلی رسیده و یادداشت قلمی شد

بخشیان عظام و نقل مطابق با اصل به مهر اقضی القضاة او لو الحاکم قایم بالقسط و العدل

حاصل کشیر تا بالا مرتبه پایه هشت هزار بذات هشت بهشت و الحاکم

صوبه داری مملکت خالصه نیز آفت ارضی و سماوی بموجب تجویز امنای

صوبه جنت آباد تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لبطریق التمغا

مفتح و بَيْنَ الْأَقْرَانِ گشته از پیشگاه عرصه عرصات رخصت یافته

ببدرقه مائیدات فضل و کرم ارحم الراحمین از عقبات نیران و آن منهم الا

واردها گذشته بسر حد سلامت امن و امان درآید و لبشا سلام علیکم طبتم فادخلوها

خٰلِدِينَ شادیانه نوازان بصوبه متعلقه درآمده بر مسند ایالت

عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَّكِئُونَ تکیه زند رضوان قانونگو باعمله دفاتر عاملات

خلاصه کائنات مفخر کل موجودات ناسخ ادیان سلف هادی آیندگان خلوت
رکن رکین سلطنت متن متین نبوت سر دفتر نسخه صداقت فرد منتخب
رساله رسالت سرور عالمیان قبله امید عاصیان وکیل مطلق خداوند
زمین و زمان مبعوث بکافة الناس و جان کل سر سید خلیل برگزیده حضرت
رب الجلیل کریم ابن الکریم مشهور ما لک لعلی خلق عظیم اولو العزم مدار المهام
رایج الدین الحنیف نصرت جنگ نصر من الله و فتح قریب سپه سالار
اولین و آخرین المؤید من عبد الله لبشارت و لسوف یعطیک ربک
فترضی محکوم به تبلیغ برلیغ یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک شفیع
المذنبین قاتل المشرکین محبوب رب العالمین مخدوم روح الامین
مخاطب بخطاب خاتم النبیین مخصوص به سر فاوحی الی
عبده ما اوحی سید البشر محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و آله و
صحبه المجتبی رسانیده بد سخط بر جوع خاص امرایان عظام و خلفاء الکرام و
پیشکاران ذوی الاحترام که بر طبق اثنا عشر خلیفه من بعدی مقرر اند
نمایند که بعرض مکرر رسید حسب المسطور مقرر شناسند و منظور دانند و به نظر در آمده و
ضمن نویسند و ثبت نمایند بگذرانند و داخل نمایند و واخ نمایند حسب فرموده برات

امور ملیه مما ثبت انی نهر بالمواجبه نوشته بر سبیل وقائع و سوانح بدراک
چو کہے دواسبه صبا و مسا مصحوب بهرکاره نای سریح السیر اناء اللیل و اطراف
النهار عرض دفتر خانه اعلی علیین کند یا انچه بر گشته نیکوی مجال خالصه شریفه و الله
یصعد الکلم الطیب باشد در معرده من جاء بالحسنة فله عشر امثالها
بده چند اضافه بمواجان در الواب جمیع قبول ثبت نماید و در من ذالک منظور
مجرا یافته بموجب باقی بالخیر در خلای خزانه ضراو دستک عبور گذر صراط به فیض
و مهر اورنگ نبوت وزیر الممالک کون و مکان سرگروه وزرای دلیشان:
پیشوای لوئسیان و الاد و دمان ناہج مناہج احکام شریعة رائق و فائق بهام
الطریقة واقف اسرار خفیه مظهر اسرار الجلیله قدوه ارباب هدایت
ماحی کفر و جهالت حامی بلب برضا سر آمد فرقه انبیا پیش خرام گروه اولیا
و اصفیا مورد تجلیات سبحانی محل نزول آیات فرقانی مترقی بمعراج
سبحان الذی اسری مقرب لقرب دنی فتدلی فکان قاب قوسین
او ادنی صاحب السیف و اللوا ماموربایه قل کفی بتاج و باج لولاک
لما خلقت الافلاک محلی بخلعت هدایت ساکنان مرکز خاک محرم
خلوتخانه سرادقات عزت و جلال زبده بار یافتگان بارگاه ایزد متعال

علیحده واسهای بلاشرط و شروط مقرر بطلب و اجابت لغایت سه شهر و یوم
اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون یک فصلی د
سیر فصلی سر حاصل و کم حاصل و افزود وای و بازیافت تخفیف ان الله
یرزق من یشاء و یبسط الرزق لمن یشاء و لقد رحمت فرموده
و سنه بلوغ سر حد تمیز بخطاب ترخانی مخاطب و از تقدیم خدمات معموره
وضع یکروز از لوم ملازمی و ایام ما بین غیر حاضری و شب چوکی محاسبه و طنفه بازگر
دانی و خوراک و داب و کل تکالیف درگاه معبودی معاف و مرفوع القلم
و مطلق العنان داشته بس از رسید سماد تکالیف لا یکلف الله
نفسا الا وسعها و موسم ادای حقوق مال و حیات و اجی صلواة و بیه
سالیان عالم نصاب میل شروع سنه دوم فصلی بجهت ضبط و تحریر سر رشته
واداره خیر و شر فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل +
مثقال ذرة شرا یره حسب الحکمی است محکم و نافذی قوت و فرو
گذاشت و رعایت و جانب داری از مشرفان کراما کاتبین و محرران سیاق
ران که در تاریخ سهو المیزان نمود موکل و تعیین نموده که از تغیر و تطیر در طومار
لا یغادر صغیرة و لا کبیرة الا احصاها و اصلاب تشخیص و تحصیل

بتدبیر ولا التدبیر که از ابواب ممنوعه بارگاه کبریائی است بموجب حیثی

وَضِعًا کُلُوْا وَاشْرَبُوْا وَلَا تُسْرِفُوْا بلا قید اسامی معه اولاد و احفاد لبطنا لبعد بطن

یوما فیوما بلا ناغه و قطع نی تمو تبدیل و سبکار و متکار فعله و محصلات

وضبطی و درخواست سند مجدد هر ساله و بازیافت دیده و دانسته کرامت کرده

که صرف مایحتاج خود نا نموده لعبادات مفروضه موقوته مواظبت اشتغال

ورزند بیت خوردن برای زیستن و ذکر کردن است تو معتقد که زیستن از بهر خوردنست

رزاقی که هر آنچه روزی تنخواه از کچهری اعلامی وَاللّٰهُ یَرْزُقُ مَنْ یَّشَاءُ بِغَیْرِ

حِسَابٍ من ابتدائی ملازمی که در دفتر داری واسم نویسی اَللّٰهُ یَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ

کُلُّ اُنْثٰی وَمَا تَغِیْضُ الْاَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ العباد نگهداشت

و تصحیح ملاحظه شش هندسی موجودات بلا شک برطرفی سنی جهره هستی بجائی

پذیرفته بموجب تصدیق و قرار داد تعلق روح در اجسام شریک توجیه امهات

تن کرده چون بغرض ملکه سرفرازی زمینداری موضع میلاد در سرد سقدی دو بینی —

فَهَدَیْنٰهُ النَّجْدَیْنِ شیرین کام ساخته برات علی التحیات حولس قاملین

جاری گردانید و از ننگام کام زدن لقدم ترد حسب الالتماس قوت نامیه باقطاع

داشت و نابینان هر ساله متر نخشی نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَاِیَّاهُمْ بجاگیر قرار واقع

از استراق زیاده سمه احتراز داشته بوجه احسن بجا آورده چنان تقید و قدغن بکار برد که
حب ادبیات ازم مجروف و نبی از منکری مشرف دیده ون سن دلوان لسبیه بخارج
در القاب بصحبت نبرود اندرین باب تکاهل و تساهل جایز نداشته از
حسن سلوک خود جمهور خلایق را راضی و شاکر دارد که دوام دولت ابد پیوند مرهون
ایصال او فوایا نجهد در آورده قبض الوصول یابد غافل از احتیاط النفس بکنفس
مباش شاید همین نفس نفس واپسین بود مقسمی که تقسیم مدد معاش
ایمه داران و وظیفه خواران و مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا
عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا از رساله صدارت و نظارت نَحْنُ قَسَمْنَا
بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا بشروطی و قیام لقد مؤنت
و کفاف صلاحیت امور از خزانه دان مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ واراضی
إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ موازیب
بلقطه زمین از موضع ربع مسکون عمل پرگنه وسعت آباد أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ
مضاف سرکار صوبه معموره عالم آباد خارج جمع قابل زراعت الدنیا مزرعة
الآخرة مرحمت فرموده تا هرچه کار بر رو دفرمان واجب الاذعان بلا
صرف و قصور و صوبه مرقوم بطغرای غرا می واللّه الغنی وانتم الفقراء

بتفصیل ذیل منازل لبست و هشتگانه سیر قمریه بنا بر تعلیم تعداد سن و شهور

وحساب در گوشهٔ یادداشت اقساط بندی سال تمام حشو تسا نموده باز را

کلام در روشن باقی ماهوار در تاریخ سلخ لشرح صدر بر آورده هویدا ساخت

تا لوح انسان به لتشریف شرافت اشرف مخلوقات بخلوت فاخره

لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم مخلع شده و متصدی خدمت سرلوبیه

وامانت داری انا عرضنا الامانة علی السموات والارض

فابین ان یحملنها و اشفقن منها وحملها الانسان جرأت نموده

از تاریخ یوم المیثاق الست بربکم قالوا بلی قبولیت متقداری

بضمیمه تحویلداری تا وقت معین اجل مسمی بعهدهٔ خویش گرفته فاعل مختار

گشته منتقل به بتنظیم و تنسیق و سرانجام بهام حال و استقبال محال مذکور گردید

جمعبندی حواس پنجگانه قرار واقعی نموده از لفریق فریق فی الجنة و فریق فی السعیر

اندیشیده چون متحیره سرگردان وادی حیرانی لا الی هؤلاء ولا الی هؤلاء

نگردد و بمضمون ان سعیکم لشتی مانند بنات النعش خاطر پراگنده لنبا ختیه

بیرون مثال بگردآوری نفس شمارے احاد و عشرات و بات رقمی و هندسی

صرف ایام السبوع و ساعات شبانه روزی خود را بدانچه بدانچه معمور است

بسم الله الرحمن الرحیم

کل حمد پادشاه مالک الملکی که نصب وعزل فرمانروایان ممالک هفت اقلیم
ووالیان تخت ودیهیم واورنگ نشینان کج کلاه وخواقین بافر وجاه مرزبانان
اطراف ودنیاداران اکناف بکف اختیار وقبضهٔ اقتدار اوست
بهر که میخواهد میبخشد واز هر که خواهد می ستاند صاحب دستگاهی که طباق افراد نهگانه
سبع سموات مجملی از مفصل مجلات توقیر کارخانهٔ عظمت سلطنت او میتواند
شد بعث مرادورا رسد کبریائی که ملکش قدیم است ذاتش غنی وعنوان دیوان
روزنامچه آمدنی سائر ایام وسرخط سیاههٔ رفتنی لیالی موشح بسپاس حکیم مدبّر
علی الاطلاق که بحکمت بالغه وصنعت کامله فصلت تدبیر زیاده دیکی شمسی
وقمری وضع واختراع نموده غرهٔ رویت هلال مشهور عند الله اثنا عشر شهرا
بتو